

معرفت نور

فا

عصر ظہور

جلد اول



برگرفته از سخنان استاد گرامی
فاطمہ میرزایی (لطفی آذر)



●
مراکز فروش:

- تهران، مؤسسه فرهنگی سائحات، تلفن: ۴۴۳۰۷۴۲۱
قم: انتشارات ارمغان طویی، تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۳۳۷۷۹
شیراز: انتشارات شاهچراغ، تلفن: ۰۷۱۱-۲۲۲۱۹۱۶

معرفة نور

فا عصر ظهورا

سرشناسه:	میرزایی (لطفی آذر) فاطمه.
عنوان و پدیدآور:	معرفت نور تا عصر ظهور (جلد ۱) / فاطمه میرزایی
مشخصات نشر:	قم: فکر آوران، ۱۳۸۸. با همکاری انتشارات لرمغان طوسی
مشخصات ظاهری:	۳۱۲ ص: رقی
شابک جلد اول:	۴۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۷۳۹۶-۵۸-۵
شابک دوره:	۹۶۴-۹۷۸-۷۳۹۶-۶۱-۵
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
موضوع:	سهلویت - انتظار، امام دوازدهم - ۲۵۵ ق.
رده بندی دیویی:	۳۶۲ / ۲۶

معرفت نور تا عصر ظهور (جلد ۱)

برگرفته از سخنان استاد فاطمه میرزایی (لطفی آذر)

گردآوری و تدوین: مؤسسه فرهنگی سائحات

ناشر: انتشارات فکر آوران با همکاری انتشارات لرمغان طوسی شمارگان: ۱۰۰۰ جلد	چاپخانه: انصار المهدی (عج) ۲۱۲ صفحه، رقی چاپ سوم، ۱۳۸۸
---	--

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۳۹۶-۵۸-۵ (جلد ۱) ISBN: 978-964-7396-58-5 (VOL.1)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۳۹۶-۶۱-۵ (دوره) ISBN: 978-964-7396-61-5 (VOL.SET)

کلیه حقوق محفوظ است.

سرآغاز

قلب را نصیبی از عشق بود و عشق نصیبی از نور داشت. نور
از روزنه‌ی امید به تالار دنیا پاشید و امام عصر را در سیطره‌ی
کثرت‌ها در عین وحدت، امانت گذاشت.

شعاع هستی چگونه بر تارک جهان درخشید که معرفت
خورشید را به یادمان آورد؟ در این وانفسای زور و تزویر، زرق و
برق شکوه کاذب دنیا، هیبت امام را پوشاند. اگر حجت خدا بر زمین
نبود "لساخت الارض باهلها" قصه‌ی تلخی می‌شد که عدم را معنا
می‌کرد.

شناسنامه‌ی آفرینش در ولایت بی‌نهایت امام تا ظهور، مهر
غیب خورده است؛ چرا که تنها به دنبال شناخت اسمی از خلیفه‌ی
خدائیم و به جستجوی شناخت غیبی‌اش نمی‌رویم.

ای کاش آسمان می‌شکافت و زمین باز می‌شد تا از شرم
معرفتی نداشته، می‌گریختیم. حال آنکه تنها تک سوار خورشید، در
خیمه‌ی سبزش منتظر است، او که منتظری مهربان و مراقب است.

ای امام! ای خائف مترقب، ای ضیاء جاودان، تو را می خوانیم
تا در دقایق باقی مانده‌ی انتظارمان، توحید را نویدمان دهی و از
اضطرارمان بکاهی.

می دانیم و یقین داریم با کسب معرفت و کشف گل واژه‌های
ولایت در وجود، خواهیم توانست به یمن مشیت الهی، به قدرت تو
و با شهادت حقیقی در مهمان‌سرای ویژه‌ی علوی مهمانت شویم و
در بحبوحه‌ی فرج در رکابت عبودیت کنیم و این میسر نیست مگر
به معرفتی که به چشمه‌ی عشق رهنمونمان گردد.

إن شاء الله

فهرست:

۱۳ مقدمه
۱۹ بخش اول: ضرورت شناخت امام زمان
۲۱ فصل اول: شناخت صحیح
۲۵ شوق به مهدی <small>علیه السلام</small> و ترفند شیطان
۳۱ جهل، از ترفندهای شیطان
۳۵ شناخت امام زمان، ضروری ترین علم
۳۸ یاد امام چیست؟
۴۲ تطبیق تاریخ با امروز، عامل صعود
۴۴ تفاوت علم و معرفت
۵۴ شناخت عرفانی امام و تفاوت آن با شناخت صوری
۶۰ اثرات شناخت اصولی امام
۶۳ تفاوت مهدی شخصی با مهدی نوعی
۶۵ فصل دوم: شناخت اسمی و رسمی حضرت
۶۷ شناخت اسمی امام زمان <small>علیه السلام</small>
۷۰ ولی فقیه، نایب عام امام زمان <small>علیه السلام</small>

- ۷۳ احادیثی از شناسنامه‌ی اسمی امام زمان علیه السلام
- ۷۷ احادیثی در ضرورت شناخت رسمی امام یا ولایت
- ۸۰ غربت امام
- ۸۲ غیبت الهی و غیبت شیطانی!
- ۸۷ **بخش دوم: اثبات وجوب وجود هجت**
- ۸۹ **فصل اول: ادلای عقلی ضرورت وجود امام**
- ۹۲ شناخت رسمی امام از طریق قاعده‌ی لطف
- ۹۹ دلایل عقلی قاعده‌ی لطف
- ۱۰۲ فضل خدا در ارسال رسل
- ۱۰۴ امام، راه مقابله با شیطان
- ۱۰۶ هجت، عامل عبودیت، شناخت و عرفان
- ۱۱۰ جایگاه رفیع ائمه علیهم السلام
- ۱۱۲ جدایی دین از سیاست!
- ۱۱۴ امام، ظهور فضل خداوند در پاسخ به نیاز وجودی ما
- ۱۱۶ برهان لطف در بیان علامه حسن‌زاده آملی
- ۱۲۰ امام، ممکن اشرف هستی
- ۱۲۲ امام، به فعلیت‌رساننده‌ی قوه‌های وجودی ما
- ۱۲۶ مختصری از اثبات امامت در کتاب مکیال‌المکارم
- ۱۲۸ اگر عقل و قرآن داریم، امام چرا؟
- ۱۳۲ قاعده‌ی امکان اشرف
- ۱۳۸ برهان علت غایی
- ۱۴۲ غایت مفقود محال است
- ۱۴۴ آهی از دل!
- ۱۴۹ برهان تقابل قطبین
- ۱۵۳ حق حیات

۱۶۰ هستی، فدای امام
۱۶۴ انسان کامل، میوه‌ی شجره‌ی وجود
۱۶۸ کمالات موهبتی و اکتسابی
۱۷۱ چه کسی ما را کامل می‌کند؟
۱۷۴ هدایت، بالاترین عبادت
۱۷۶ نکته‌ای در تربیت فرزند
۱۷۹ بندگی اختیاری
۱۸۳ فصل دوم: اثبات تعلق ضرورت بحمت
۱۹۴ حجت در آینه‌ی نهج‌البلاغه
۱۹۷ امامت در صحیفه‌ی سجادیه
۲۰۱ امام، واجب الطاعت
۲۰۵ نعمت آفتاب
۲۰۹ امضای امامت در توقیع امام
۲۱۸ دوراهی معرفتی!
۲۲۱ بی معرفت، می‌میریم!
۲۲۷ بخش سوم: نیت امام
۲۲۹ فصل اول: نکت نیت
۲۳۱ خبر از غیبت می‌دهند
۲۴۲ قابل کشف نبودن حکمت غیبت برای ما
۲۴۷ ۱. ترس از کشته شدن
۲۴۸ ۲. هیچ کدام از طاغوت‌ها بر گردن حضرت بیعتی نداشته باشند
۲۵۰ ۳. امتحان و آزمایش بندگان
۲۵۰ ۴. سنن پیغمبران الهی در آن حضرت جاری شود
۲۵۲ ۵. ودایع خداوند ضایع نشود
۲۵۴ ۶. قبائح و زشتی‌های اعمال ما

- چرا ترس از قتل؟ ۲۵۵
- چرا مهدی علیه السلام آخرین حجّت است؟ ۲۶۳
- خارج شدن مؤمن از صُلب کافر ۲۶۷
- تنها ریسمان نجات از امتحان آخرالزمان ۲۷۱
- فصل دوم: امتحان امت در زمان غیبت ۲۸۱
- سختی آخرالزمان؛ چرا؟ چه کنیم؟ ۲۸۵
- مقابله‌ی حضرت با ستمگران، معاندان و مستکبران تاریخ ۲۸۹
- نشانه‌های آخرالزمان در احادیث ۲۹۴
- فصل سوم: نحوه‌ی حضور امام در زمان غیبت ۳۰۵
- تفاوت حضور و ظهور ۳۰۷
- بیاید امام زمان را ببینیم! ۳۱۵
- گرفتن نور ولایت با دیدار امام! ۳۱۹
- شوق و مجاهده یا ترس و گناه؟ ۳۲۲
- امام هست، ولی شناخته نمی‌شود ۳۲۵
- فصل چهارم: غیبت بی‌دلت‌جامعی بشری ۳۳۵
- ضرورت بینش اصولی در بحث غیبت ۳۳۷
- ضرورت اختیار در حرکت فردی و اجتماعی انسان ۳۴۱
- علم خدا با اختیار انسان نمی‌سازد! ۳۴۵
- نقش رهبر در تکامل اجتماع ۳۴۶
- از ابلاغ تا اجرا ۳۵۷
- امتحان تنور! ۳۶۰
- مسئولیت هیچ‌گاه ساقط نمی‌شود ۳۶۵
- عارف صابر ۳۶۸
- مدرسه‌ی هستی ۳۷۱
- فصل پنجم: طول عمر حضرت ۳۷۵

- ۳۷۷ طول عمر امام اجباری یا اختیاری؟!
- ۳۷۹ "بنفسی أنت؟ صدق یا ادعا؟!
- ۳۸۵ فصل ششم: آماده بودن برای ظهور در زمان نیست
- ۳۸۷ امتحان شیعه‌ی آخرالزمانی
- ۳۹۴ آمادگی و انتظار جهان برای ظهور
- ۳۹۸ رابطه‌ی ظلم و جور، با ظهور امام
- ۴۰۳ سخن آخر
- ۴۰۷ منابع

”السَّلَامُ عَلَى ربيع الأَنَامِ وَ نَضْرَةَ الأَيَّامِ“^۱

سلام بر بهاران انسانها و شادابی دورانها

با نگاه اجمالی به جهان معاصر خودمان - چه کشورهای غیر اسلامی، چه کشورهای اسلامی و حتی مملکت شیعی خودمان - می بینیم بعضی از مردم، سرمستانه برای تأمین زندگی مادی، رفاه حیوانی، دنیوی و شهوترانی های خود تلاش می کنند؛ عده ای دیگر جاهلانه چشم به فرهنگ دسته ی اول دوخته اند و در آرزوی زندگی آن ها، خود را باخته، حسرت می خورند! اما دسته ای دیگر دل سوختگانی هستند که هدایت و کمال انسانی آمال و آرزویشان است و عشق به هدایت دیگران، محور زندگی شان. آن ها می خواهند مردم غافل و جاهل

۱- مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام.

را بیدار کنند و به سوی بطن عالم حرکت دهند. اینان مصلحانی هستند که در گوشه و کنار دنیا، علیه ظلم و جور، در مقاطع مختلف و به ترفندهای گوناگون قیام می‌کنند.

همه‌ی این گروه‌ها، چه حاکمان جوری که پنجه‌شان را در خون مستضعفان فرو برده‌اند و چه عاشقانی که در مسیر دین، هماهنگ با فطرت، بدون معصیت و آرزوهای دنیایی حرکت می‌کنند، در این مقطع از زمان در دلهره‌ی خاصی به سر می‌برند؛ یعنی هیچ کدام آرامش کامل درونی ندارند و در اضطراب خاصی زندگی می‌کنند.

بعضی علت این اضطراب‌ها را نمی‌شناسند. آن‌ها با اینکه به ظاهر و با بینش و اعتقاد خودشان، به آمالشان رسیده‌اند، اما هنوز مضطرب‌اند و نمی‌دانند دلیل این اضطراب، نگرانی و دلهره چیست. نمی‌فهمند علت به این در و آن در زدن‌هایشان چیست. اکثر این افراد در تب بی‌هدفی می‌سوزند. در دنیا همه چیز دارند؛ ولی هدف ندارند و به همین دلیل آرامش در میان‌شان نیست.

بعضی‌ها علت اضطراب و دلهره‌ی آنان را می‌شناسند و می‌دانند به خاطر نبودِ امامشان است و ظهور او فقط به اراده‌ی خدا بستگی دارد؛ اما به خاطر اینکه وظایف دوران غیبت انجام نمی‌شود و مردم ظرفیت ندارند، نمی‌توانند برایشان کاری کنند و دستشان را بگیرند، به همین دلیل احساس فشار می‌کنند و می‌سوزند. می‌خواهند و می‌توانند کاری کنند، ولی به این دلیل که قابلیت و استحقاق نیست، نمی‌شود! لذا این دسته نیز در اضطراب به سر می‌برند. واقعاً امروز، زمان، زمان "اَمْن"

يُجِيب...^۱ خواندن برای کشف اضطراباتی است که همه را در بر گرفته است!

و این شیعه است که در متن این اضطراب و دلهره، به یقین، هاله‌ای نورانی را بر افق آینده‌ی جهان می‌بیند. اگر چه این هاله، بسیار ضعیف باشد، اگر چه این روزنه خیلی کوچک باشد، ولی می‌بیند. چرا؟ چون مهدویت را به نحوی صحیح باور دارد؛ به وجود مصلحی اعتقاد دارد که از فرزندان خاتم‌الأنبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

شیعه، با این دیدگاه شکوه‌مند و اعتقاد نورانی زیبا، هرگاه در مقابل آینه‌ی باورش می‌نشیند، گویی تحقق کامل ویژگی‌هایی را که در انتظارش هست، می‌بیند. درست است این دیدن تنها در آینه است و در خارج نیست، ولی همان هم آرامش و نورانیت خاصی به درونش می‌دهد. گویی می‌بیند که خود همواره منتظر است و باید هم چنین باشد. برای چه؟ برای اینکه در این آینه، روزی را می‌بیند که تمام آرزوها و امیدهای انسان برای تعالی خود و جهان لباس تحقق پوشیده است.

البته همه‌ی مکاتب و مذاهب به دنبال مصلح هستند؛ اما مصلحی که شیعه می‌طلبد، غیر از مصلحی است که دیگران در نظر دارند! مصلحی که شیعه در آینه‌ی باور و اعتقاد خود می‌بیند، با مصلحی که دیگران در مکاتب خودشان می‌بینند، بسیار فرق دارد. مصلحی که شیعه در انتظار او به سر می‌برد، بشر را به مقام انسانیت می‌رساند و از این

۱- اشاره به سوره نمل، آیه ۶۲: أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ...

طریق، او را به کوی حضرت دوست می‌کشاند.

حال در این زمان وانفسا، مشیت خداوند و خواست حضرات معصومین علیهم‌السلام به این تعلق گرفت که بحثی را در محور وجود حضرت ولی عصر علیه‌السلام شناخت و کیفیت ارتباط با ایشان و چگونگی درک حضور معنوی حضرت قبل از ظهورشان، آغاز کنیم؛ چرا که می‌بینیم امروز نیاز کلی جهان و به خصوص مملکت ما و بالأخص شیعیان مملکت ما برای شناخت حضرت بسیار زیاد است.

حضرت حجت علیه‌السلام در طول قرون متمادی غریب بوده‌اند؛ ولی غربتشان در زمان کنونی بیشتر ملموس است. امروز ما با امامان ارتباط درونی نداریم و حضور باطنی ایشان را در زندگی خود احساس نمی‌کنیم. اما چه عللی باعث شده که ما ارتباط کمی با مولایمان داشته باشیم؟ دشمن چه ترفندهایی به کار برده که ما حضور امامی را که حاضر است درک نکنیم و او را غایب فرض کنیم؟ این درست نفهمیدن غیبت امام، چه اثرات شومی در زندگی ما به وجود آورده است؟

چه موانعی باعث شده است که عده‌ای از ما ارتباطمان با حضرت قطع یا تضعیف شود؟ چه اتفاقی افتاده است که بعضی‌هایمان حضرت را به یاد داریم، ولی اثرات این یاد در شؤون مختلف زندگی‌مان ظهور ندارد؟ و بالاخره چه کنیم تا موانع را از مسیر ادراک حضور دائمی امامان برداریم؟

در این مباحث در صدد شناخت امام، بررسی رموز ادراک حضور و ارتباط باطنی با ایشان و شناخت ترفندهایی که دشمن قسم خورده‌ی

ما شیطان، تحت عنوان مانع برایمان گسترده است، هستیم. سپس در توقیعات حضرت غور می‌کنیم؛ توقیعات و سخنانی که چه در طول غیبت صغرا به وسیله‌ی نواب اربعه‌شان و چه در طول غیبت کبرا که بزرگان زیادی از علما و عرفای ما، مشرف به خدمتشان می‌شدند، به گوش مردم رسانده‌اند؛ تا ببینیم امام به چه طریقی با ما سخن گفته‌اند و چه دستوراتی صادر کرده‌اند.

البته سخنان ما در این کتاب، بسیار مجمل و فشرده است و نمی‌توانیم در این فرصت، تمام ابعاد موضوع عمیق امامت را به طور جامع و کامل و با تمام براهین عقلی، نقلی و شهودی بیان کنیم. اما به هر حال:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید
همین قدر که بر ما عنایت شده تا کلیت حقیقت امام را بفهمیم و
قلب خود را در این زمانه‌ی و انفسا، با این انوار روشن کنیم، خدا را
شاکریم و از او می‌خواهیم ما را یاری کند تا فرهنگ امام زمان علیه السلام در
تمام زوایای زندگی مان حاکم شود.

إن شاء الله با فهم این مطالب، قلوب ما نورانی شود و در سایه‌ی
ارتباط با امام زمان علیه السلام، بتوانیم آماده‌ی ظهور شویم و با ادراک درد
غیبت امام از خداوند بخواهیم که اراده‌ی خود را در جهت ظهور امام
زمان علیه السلام قرار دهد و آن یار غایب از نظر را برای نجات بشریت
برساند.

بخش اول:

ضرورت شناخت امام زمان

فصل اول:

شناخت صحیح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

“الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا

اللَّهُ”

“اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النُّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ

الْآخِرَةِ”

با پیشرفت تکنولوژی و با وجود توسعه‌ی صنعتی و روآوردن عصر سکولاریسم و اومانیسم به سوی بشر، هنوز آرامش، بال‌های خود را بر سر جهانیان نگسترانده است. ترس، هراس و دلهره، همه را در فشار قرار داده، فساد و فحشاء، در جای جای زمین غوغا می‌کند. تنها بشارت انبیاء دینی است که سوسوی امیدی در دل‌ها باقی گذاشته است و در این میان تنها شیعه است که با باوری صحیح، در پی روشن کردن آینده‌ی بشر در تحت لوای پرچم توحید است. شیعه در انتظار مردی از سلاله‌ی پیامبر آخرالزمان است، که با قیام او بامداد سعادت بر همگان طالع می‌شود.

امروز و در این مقطع زمان، یکی از ضروری‌ترین نیازهای ما، شناخت حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - است. از آنجا که هدف غایی خلقت، حضرت مهدی عجل الله فرجه است^۱ و شیطان همیشه سعی داشته مسیری را که با غایت ارتباط مستقیم دارد، منحرف کند، بر صراط مستقیم تله گذاری می‌کند: "قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ"^۲ و اکثر ترفندهایش را در صراط ارتباط حقیقی با امام زمان عجل الله فرجه به کار می‌برد! دقیقاً به همین دلیل هم شیطان بیش از سایر ادیان و مکاتب، توجهش را به شیعه معطوف کرده است. او برای اینکه شیعه را از رسیدن به مقصد و آرمانش باز دارد یا حداقل آن را به تأخیر بیندازد، هر ترفندی را به کار گرفته است و قوی‌ترین موانع خود را پیش پای او قرار داده تا به آرزوی دیرینه‌اش - که اضلال انسان است - جامه‌ی عمل بپوشاند.

کمین شیطان، فرا راه شیعه در این بعد از اعتقاد، همیشه قوی‌تر از فِرَقِ دیگر اسلام بوده است. در طول تاریخ به عینه دیده شده است آن قدر که شیطان، مانع سر راه شیعه ایجاد کرده، به فرقه‌های دیگر اسلامی کاری نداشته است؛ تا آنجا که هر چه بیشتر زمینه‌ی ظهور دولت کریمه آماده می‌شود، تلاش شیطان برای ایجاد مانع قوی‌تر می‌شود و با ترفندهای پیشرفته‌تری به اهداف شوم خود، جامه عمل می‌پوشاند. هدف ما از بحث امام‌زمان شناسی این است که با شناخت

۱- در این باره به طور مبسوط بحث خواهیم کرد.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۶: شیطان گفت چون مرا گمراه کردی، من هم بندگانت را از صراط مستقیم که شرع و آیین توست، گمراه می‌کنم.

موانع و ترفندهای شیطان، به تکلیف خود در برداشتن این موانع از راه ظهور حضرت ولی عصر عجل الله فرجه عمل کنیم، نه اینکه بخواهیم شرایط ظهور را آماده کنیم، که آن به اراده‌ی حق تعالی بستگی دارد. ما فقط باید به وظایف خود در عصر غیبت، خوب عمل کنیم و با انتظاری درست از خدا بخواهیم در فرج مولا تعجیل کند.

از طرفی می‌دانیم برای تأخیر یا تعجیل ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه زمانی تعیین نشده است. چنان‌که حضرت حجت عجل الله فرجه در یکی از توقیعاتشان در این باره فرموده‌اند:

”أَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ، فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ وَ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ.“^۱

اما ظهور فرج، بسته به اراده‌ی خداست و آن‌ها که وقت آن را تعیین می‌کنند، دروغگو هستند.

با شناخت موانع شیطان و کیفیت برداشتن آن است که می‌توان مشیت تحقق یافته‌ی خداوند یعنی فرج حضرت حجت عجل الله فرجه را از خداوند طلب کرد.

شوق به مهدی عجل الله فرجه و ترفند شیطان

یکی از ترفندهای شیطان برای ایجاد مانع بر سر راه ما شیعیان، این است که شوقمان را برای ظهور حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - کم کند. برای این هدف هم بسیار کار کرده است؛ مثلاً به من و شما تلقین کرده که اگر حضرت بیاید، بر گردن گنه‌کاران شمشیر می‌زند و تعداد کمی از مردم باقی خواهند ماند! در حالی که ابداً این طور نیست.

۱- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱.

حضرت نه تنها بر گردن هر گنه‌کاری شمشیر نمی‌زند، بلکه میدان را برای بازگشت بسیاری از گنه‌کاران هم باز می‌کند. درست است که حضرت، طبق آیه‌ی "لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ..."^۱ قیام می‌کند، اما حدیدش برای گنه‌کاران نیست؛ بلکه برای محارببان و معاندان است و محبت و اغماض ایشان شامل گنه‌کاران می‌شود.

شیعه‌ی حقیقی در آینده‌ی اعتقاد به مهدویت، گنه‌کار را انسان توأبی می‌بیند که آمده تا به دست پدری مهربان، پاک شود و پرورش یابد. شیطان می‌خواهد ما را از این اعتقاد نورانی باز دارد و شوق ظهور حضرت را از ما بگیرد؛ به همین دلیل ما را دل‌سرد می‌کند تا فکر کنیم: "آدم که نشدیم، پس از زیر تیغ حضرت خواهیم گذشت!" البته درست است که ما آدم نشده‌ایم؛ ولی به هر حال می‌خواهند ما را آدم کنند! قرار نیست که چون ما آدم نشدیم، حضرت ما را بکشد! اصلاً قرار نیست همه معصوم شوند تا ایشان بیاید! حضرت می‌آید تا به ما راه عصمت را نشان بدهد: "خَلَقْتَهُ لَنَا عَصْمَةً وَمَلَأْنَا"^۲؛ حضرت برای ما عصمت و پناه و همچون پدر مهربانی است. ملاذ و پناه‌گاه هرگز گردن ما را نمی‌زند؛ بلکه راه عصمت را برایمان باز می‌کند.

شیطان این مطلب غلط را به خورد ما داده، تا به جای اینکه شوق

۱- سوره حدید، آیه ۲۵: همانا پیامبرانی را با ادله و معجزات به خلق فرستادیم و برایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند و آهن و دیگر فلزات را که در آن هم سختی و کارزار و نیز منافع بسیار برای حفظ عدالت آفریدیم.

۲- دعای ندبه: تو، او را برای عصمت و نگهداری و پناه دین و ایمان ما آفریده‌ای.

و محبت نسبت به حضرت در وجود ما تقویت شود، یأس و ناامیدی جای گیرد. چون شیطان می‌داند که نمی‌تواند باور و عقیده به اصل مهدویت را از ما بگیرد و ابدأ نمی‌تواند بگوید که مهدی وجود ندارد، پس چه کار کرده است؟ سدهایی را ایجاد کرده، تا ما هرگز تصور ارتباط با مهدی را در وجودمان راه ندهیم!

شیعه‌ی حقیقی، افرادی را می‌بیند که گنه‌کار بودند و هیچ‌گونه امیدی برای نجاتشان نبود، اما تحت هدایت و محبت‌های این پدر مهربان، شایسته‌ی نام "انسان" شدند.

به راستی اگر قرار باشد همه‌ی گنه‌کاران در ظهور حضرت گردن زده شوند، حضرت می‌خواهد بر چه کسی حکومت کند؟! همه‌ی ما که در مراتب مختلف، گنه‌کار هستیم، پس امام چه کسانی را می‌خواهد هدایت کند؟! مگر شمشیر علی علیه السلام که در دست مولا خواهد بود، گردن گنه‌کاران را زد؟ علی علیه السلام خوارج را از بین برد؛ ولی مهربان‌ترین شخص نسبت به گنه‌کاران بود.

وقتی حضرت مهدی علیه السلام بیایند، عقول کامل می‌شوند. خُب، مگر جز این است که عقول ناقص، باید کامل شوند؟! اگر قرار باشد که عقول ناقص از تیغ شمشیر حضرت رد شوند، پس عقل چه کسی در حکومت مهدوی کامل می‌شود؟!!

آنچه خود حضرت در توقیعاتشان فرموده‌اند، خلاف این خرافاتی است که شیطان به خورد من و شما داده است. البته در زمان قیام حضرت، ممکن است جنگ جهانی شود و کشتار پیش آید؛ ولی این جنگ علیه محاربین و مخالفین حضرت است که إن شاء الله این مطالب

را در جای خودشان باز می‌کنیم.

شیعه با اعتقاد به مهدویت و در سایه‌ی قیام مهدی عجل الله فرجه می‌بیند که پهنه‌ی هستی، صحنه‌ی عدل و داد شده است. او مذهب خود را می‌بیند که بعد از فراز و نشیب‌های زیاد و بعد از سختی‌ها و فشارهایی که در تاریخ تحمل کرده، جهان‌گیر شده است. همه جا ولایت علی علیه السلام حاکم است؛ همه جا محبت علی علیه السلام موج می‌زند؛ همه جا مملو از عشق اهل بیت علیهم السلام عصمت است. در نهایت، جامعه‌ی بشری را می‌بیند که با نومی‌دی از مظاهر دنیا و امیال نفسانی، یک‌جا تسلیم رهبری مهدی موعود عجل الله فرجه شده است.

اگر برای ظهور حضرتش شوقی در دل‌مان احساس نمی‌کنیم، کافی است بعد از دور ریختن این نوع عقاید باطل، کمی آیات قرآن را بررسی کنیم. آیا این آیه‌ی قرآن نیست که به ما می‌گوید: "وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ"^۱؟ آیا قرآن این نوید را به ما نداده، که بعد از همه‌ی فراز و نشیب‌ها، مشیت ما به این تعلق گرفته است که تمام دنیا تحت حکومت عباد صالح قرار گیرد؟ آیا این نوید را در قرآن نشنیده‌ایم که: "هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ"^۲؟

آیا وعده‌ی قرآن را نشنیده‌ایم که "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا

۱- سوره انبیاء، آیه ۱۰۵: و ما در تورات بعد از زبور داود نوشتیم که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد.

۲- سوره صف، آیه ۹: اوست خدایی که رسول خود را برای هدایت و ابلاغ دین حق فرستاد؛ تا آن را هر چند کافران خوش ندارند، بر همه‌ی ادیان عالم غالب کند.

الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...^۱؟
 ما چطور متوجه نشده ایم که طبق همین آیه دین خدا که ولایت حضرت علی علیه السلام است، "...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا..."^۲، روزی سراسر هستی را خواهد گرفت؟

"لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ"، برای ما عاشقان مهدی علیه السلام نیست؟! "...وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا..."، اگر برای شیعه ای که عقیده ای به مهدویت دارد، نیست، پس برای کدام فرقه نازل شده است؟

آن دینی که خداوند برای انسان ها می پسندد و به آن راضی می شود، اسلام حقیقی است. آن دینی که خداوند بر زمین تمکینش می دهد، اسلام حقیقی است. "لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ"؛ این آیه نوید می دهد که خوف شیعه، بعد از تمام فراز و نشیب هایی که در طول تاریخ داشته، بعد از مظلومیت های فراوان، بعد از فشارهایی که تاریخ بر او تحمیل کرده است، بالاخره روزی به امنیت تبدیل خواهد شد. "يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا"؛ دیگر در آن زمان شرکی نیست. با حکومت شیعیان، عبودیت محض، نور محض و توحید محض بر هستی

۱- سوره نور، آیه ۵۵: و خدا به کسانی از شما مؤمنین ایمان آورده و نیکوکار گردند وعده داده است که در زمین خلافت دهد، چنان که امم صالح پیامبران سلف جانشین پیشینیان خود شدند و علاوه بر خلافت دین پسندیده ای آنان را بر همه ای ادیان تمکن و تسلط عطا کند و بر همه ای مؤمنان پس از خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد که مرا به یگانگی بی هیچ شائبه ای شرک و ریا پرستش کنید.

۲- سوره مائده، آیه ۳: امروز دین شما را کامل کردم و بر شما نعمت را تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام است، برایتان برگزیدم.

حکم فرما خواهد شد.

این روز حتماً خواهد رسید و شیعیان یقیناً این روزگار موعود را خواهند دید؛ چرا که پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمایند: "لَوْ لَمْ يَتَّقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ اللهُ رَجُلًا مِنِّي أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، يُسَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي وَ اسْمُ أَبِيهِ اسْمَ أَبِي؛ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، كَمَا مِلَّيْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا."^۱

اگر از دنیا نماند مگر یک روز، خداوند آن روز را آنقدر طولانی می کند، تا در آن مردی را برانگیزد که از من یا از اهل بیت من است؛ اسمش، موافق با اسم من و اسم پدرش، اسم پدرم است؛ زمین را از قسط و عدل پر می کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده است.

شیعه در چنین آینده‌ی زیبایی آینده را نگاه می کند. منتهی متأسفانه دشمن جلوی این آینده، پرده‌ها کشیده، تا مسیر را برای تقویت و تثبیت بینش نورانی شیعیان ببندد.

یکی از این حجاب‌ها این است که با ظاهری فریبنده و زیبا، ولی تک بُعدی، از مهدویت صحبت شود. إن شاء الله در ادامه به این مطلب خواهیم رسید که بحث امام‌زمان شناسی، بحثی تک بُعدی، خارج از ابعاد دیگر اسلام یا خارج از شؤون دیگری که اسلام برای مردم می خواهد، نیست. چنین نیست که تصور کنیم اعتقاد به مهدویت یا صحبت کردن از امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام، باید تحت عنوان عقیده‌ی خاصی بررسی شود! خیر، امام‌زمان شناسی، بحثی است مانند همه‌ی بحث‌هایی که در حوزه‌ی دین مطرح می شود.

جهل، از ترفندهای شیطان

شیطان چون نتوانست مردم و به خصوص جوانان ما را به یأس و ناامیدی کامل بکشاند و چون نمی‌تواند شیعه را از مهدی عجل الله تعالی فرجه جدا کند، چه کرد؟ به نوعی آتش اشتیاق را سرد کرد. دقت کنید! خاموش نکرد و هیچ وقت هم نمی‌تواند خاموش کند؛ زیرا "يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مَتِيمٌ نُورِهِ..."^۱ نه، نور را نمی‌توانست خاموش کند؛ منتهی حرارت و اثراتش را کمتر کرد.

شیطان هرگز توان از بین بردن عقیده به مهدویت را ندارد و نمی‌تواند تیشه به ریشه‌ی این باور بزند، پس به ترفندهای گوناگون مسیر را منحرف می‌کند تا شیعه را در عین انتظار، از انتظار حقیقی دور کند.

یکی از موانع شیطان، جاهل نگه داشتن امت اسلام و به خصوص شیعیان نسبت به امام زمانشان است؛ یعنی ما در عین حال که امام زمانی هستیم و اعتقاد و باورمان بر این است که امام اول حضرت علی ع و آخرین امام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه است، از امام زمانمان غافلیم! زیرا شیطان در قالب یاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه، تأثیر حضور ایشان را از وجودمان برداشته و ارتباط ما امت شیعه را با اماممان قطع کرده است. ذکر و یاد حقیقی، تأثیرپذیری است؛ وقتی تأثیر نیست، اگر صبح تا شب هم ذکر بگوییم، فایده‌ای ندارد!

۱- سوره صف، آیه ۸: آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا نور خود را کامل می‌کند؛ هر چند کافران خوش نداشته باشند.

این جهل در زمان امام علی علیه السلام متعلق به ایشان، در زمان امام حسن علیه السلام متوجه آن حضرت و به طور کلی در زمان هر امامی متعلق به او بوده است؛ و امروز در زمان حضرت صاحب الامر، متعلق به حضرتش است.

شیطان به خوبی می‌داند که نمی‌تواند تیشه به ریشه‌ی اسلام بزند؛ چون ریشه هرگز از بین رفتنی نیست. به همین دلیل با ترفندهایی مثل فراموشی امام، کم‌رنگ کردن درک حضور ایشان و غفلت از نظارت دائمی‌شان دست به کار می‌شود. اینجاست که باید ابتدا دو مانع مهم شیطان، یعنی "جهل به امام زمان" و "فراموشی امام زمان" را از سر راهمان برداریم و تنها راه این کار هم این است که امام زمان شناس باشیم؛ زیرا:

"مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً."^۱

کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. نمونه‌ی عینی این ترفند شیطان را می‌توانیم در مملکت خود ببینیم! امروز بسیاری از کتاب‌هایی که چاپ می‌شود و به راحتی در اختیار جوانان قرار می‌گیرد، بسیاری از فیلم‌ها و سریال‌هایی که ساخته می‌شود، اصلاً جایگاهی در فرهنگ اسلام، امامت و ولایت ندارند. بسیاری از سفرنامه‌ها، خاطرات رجل سیاسی، زندگی‌نامه‌های هنرپیشگان یا ورزشکاران که با آب و تاب تبلیغ و به عنوان الگوی جوانان معرفی می‌شوند، ظلمت محض‌اند.

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۴۶.

همه‌ی این‌ها باعث شده که امروز جوانان ما آن قدری که با ورزشکاران و هنرپیشگان آشنایی دارند، نسبت به امام‌زمانشان شناخت ندارند! اگر امروز از یک جوان درباره‌ی زندگی‌نامه‌ی یک ورزشکار یا هنرپیشه سؤال کنیم، مو به مو تمام اطلاعات اسمی و رسمی فرد را بیان می‌کند؛ اما اگر به همین فرد بگوییم بیا پنج دقیقه از امام زمانت بر ایمان حرف بزن، بگو کی و کجا متولد شده، برای چه غایب شده، غیبت صغرایش چیست، غیبت کبرایش چیست و... نمی‌تواند پاسخ دهد!

چرا جوان ما رمز غیبت را نفهمیده است؟ در علل غیبت، برایتان توضیح خواهم داد که یکی از موانعی که شیطان بر سر راه شیعه ایجاد کرده، این است که می‌گوید تو به امامت معتقد باش، اما در عین حال پذیر که او غایب است. البته اینکه غیبت را به عنوان یک عقیده و باور داشته باشیم، عیب ندارد؛ ولی اعتقاد شیطانی می‌گوید که غیبت، حتمی بوده و تا خدا نخواهد پایان نمی‌یابد؛ بنابراین تو بنشین و به دنیا و زندگی‌ات مشغول باش؛ خدا بالاخره یک روز امامت را می‌آورد! چنین تفکر و باوری، چه حرکتی را در من و شما به وجود می‌آورد؟! چه شوقی در من و شما ایجاد می‌کند؟! در عین اینکه هم غیبت و هم ظهور به اراده‌ی حق بستگی دارد.

این شبهات شیطانی با تحلیل ساده‌ای برطرف می‌شود؛ به عنوان مثال، کافی است بگوییم آیا امکان دارد خدا مزه‌ی حضور امام را ذره‌ای بچشانند و بعد او را بردارد و کنار بگذارد؟ خدا چه نیازی به این کار داشته است؟ ولی شیطان جلوی همین جواب‌های کوچک و ساده را هم می‌گیرد. او هرگز نمی‌گذارد جوان بررسی کند و بفهمد که سرِّ

غیبت چیست.

واقعاً ائمه مظلوم هستند! وقتی انسان به مفاهیم غلطی که شیطان در این زمینه به خورد ما داده است، می‌اندیشد، غربت حضرات و مظلومیت ایشان را عمیقاً در وجودش احساس می‌کند.

دقت کنید! تک‌تک ما درباره‌ی این نوع جهل که باعث غربت و مظلومیت حضرات شده، مسؤولیم. من از شما می‌پرسم، مگر زبان قرآن، زبان فطری من و شما نیست؟ چقدر مقیدیم بچه‌هایمان این زبان را یاد بگیرند؟ چرا خودمان آن‌ها را می‌فرستیم تا زبان‌های فرنگی را یاد بگیرند، حتی ممکن است برایشان معلم هم بگیریم، اما زبان فطری‌شان را کنار گذاشته‌ایم؟ دلیلش چیست؟ این‌ها ریشه در کجا دارد؟

متأسفانه خود ما که نام شیعه را یدک می‌کشیم، با همین کارهایمان به غربت ائمه علیهم‌السلام دامن می‌زنیم و متوجه هم نیستیم که این‌ها ترفندهای شیطان است! دلیل این بی‌توجهی‌ها هم این است که شیطان به وسیله‌ی توجیه در ما نفوذ کرده. او با توجیه برابر دیدگانمان پرده‌ها می‌اندازد تا باطل را حق جلوه دهد؛ به طوری که حتی خودمان هم متوجه نمی‌شویم. مقیدیم بچه‌هایمان زبان روز دنیا را یاد بگیرند و می‌گوییم در این زمان، نیاز دارند با فلان زبان خارجی آشنا شوند؛ لذا

۱- در جواب کسانی که معتقد هستند لفظ مظلوم را درباره‌ی ائمه علیهم‌السلام نباید به کار برد، باید گفت که زیارت‌نامه‌های خود حضرات را بخوانید؛ در این صورت خواهید دید که خودشان لفظ مظلومیت را استعمال کرده‌اند. به عنوان مثال در الکافی، ج ۴، ص ۵۶۹، زیارت‌نامه‌ای برای زیارت حضرت امیر علیه‌السلام نقل شده است که در آن می‌خوانیم: "أَنْتَ أَوْلُ مَظْلُومٍ". البته منظور از این مظلومیت، آنچه عوام تصور می‌کنند (توسری خوردن و زیر بار ظلم رفتن) نیست! آن‌ها واقعاً مظلوم‌اند؛ اما مظلومیتی که عین شجاعت است؛ مظلومیتی عین اقتدار!

تلاش می‌کنیم تا شناختشان را در این زمینه قوی کنیم. اما یادگیری قرآن و عربی، چون به عنوان یک نیاز برای خودمان و بچه‌هایمان در باور ما نرفته است، هیچ تلاشی نمی‌کنیم.

شناخت امام‌زمان، ضروری‌ترین علم

امروز هیچ معرفتی، هیچ علمی، به قدر شناخت امام‌زمان عجل الله فرجه ضرورت ندارد. ام‌المعارف، شناخت امام‌زمان است. اگر من جاهل نسبت به دینم، امام‌زمانم را خوب و دقیق می‌شناختم، امروز اینقدر در بحث ولایت فقیه دچار معضل نمی‌شدم! چرا که اگر امام را می‌شناختم، جایگاه نایب عام و خاصش را هم به خوبی درک می‌کردم. به همین دلیل شناخت امام پایه و اصل است.

کسی که سرّ غیبت را پیدا و حقیقت غیبت را درک کند، حتماً متوجه ولایت عامه‌ی حضرت در جلوه‌ی نواب عامش خواهد شد. حتماً خواهد فهمید که شیعیان در روزگار غیبت به حال خود رها نشده‌اند. لذا در توقیعات، سخنان و سیره‌ی حضرت جستجو می‌کند تا کیفیت نیابت عام حضرت و حقیقت نظارت مراجع و فقها را بفهمد.

”مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ...“^۱

کسی از فقهاء و دانشمندان که نگاه دارنده‌ی شخص خود و حفظ کننده‌ی دین و آئین خویش و مخالف و ناسازگار هوا و خواهش نفس و مطیع و فرمانبر امر مولای خود بوده، بر عوام و توده‌ی مردم است که از او تقلید و پیروی نمایند.

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۸؛ امام حسن عسکری علیه السلام.

«...وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَارِقَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ
 أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.»^۱

حوادثی که برای شما پیش می‌آید، (برای دانستن حکم آنها) رجوع کنید
 بر او بیان حدیث ما؛ زیرا آنها حجّت من بر شما هستند، و من حجّت خدا بر آنها
 می‌باشم.

پس ریشه‌ی گرفتاری‌ها و تفرقه‌های سیاسی و غیر سیاسی ما در
 کجاست؟ در نداشتن شناخت کافی از امامان.

فرهنگ ما شیعیان، غنی‌ترین فرهنگ در تمام ابعاد است. اگر
 بخواهیم راجع به عرفان حرف بزنیم، غنی هستیم؛ درباره‌ی فلسفه
 بخواهیم صحبت کنیم، غنی هستیم؛ ما در فرهنگ شیعی خود، چیزی
 کم نداریم و نیازی نداریم از شخصیت‌ها و کلمات فریبده‌ی خارجی،
 استفاده کنیم. به همین دلیل هم لازم نیست در رسانه‌های عمومی ما از
 شخصیت‌هایی که شناخت فرهنگ و عقیده‌شان، اصلاً به درد جوان‌های
 ما نمی‌خورد، صحبت شود!

ریشه این نوع تبلیغ‌ها در کجاست؟ چرا باید در سفره‌ی دینی که
 به عنایت خاص خود حضرت حجت عجل الله فرجه گسترده شده است، افرادی
 از فرهنگ غیر شیعی بیاوریم و در رسانه‌ها به عنوان اسوه‌ی اخلاق و
 عرفان معرفی کنیم؟! حال که زمینه‌ی وجودی خیلی از جوان‌های ما
 پاک است، حال که به برکت وجود فقها، آنها شیفته‌ی معرفت هستند و
 روحشان خود به خود به مباحث معنوی گرایش دارد، چه چیزی به
 خورد آنها داده‌ایم؟ آنها را به سمت چه چیزی جذب کرده‌ایم؟ وقتی

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱؛ از توقیعات حضرت حجت عجل الله فرجه.

می بینیم جوانان برای "گرفتن" حقیقت، این همه شور و اشتیاق دارند، چرا این قدر سم به خوردشان می دهیم؟! آن هم در حالی که غذای سالم در دسترس ما هست و هیچ گونه کمبودی در غذای سالم نداریم. چطور می شود که کار به این جا می رسد؟ دیروز حضرت علی علیه السلام و فرزندشان امام حسین علیه السلام^۱ را در مشکلات تنها گذاشتند و آن ها را از جایگاه خودشان پایین کشیدند؛ متأسفانه امروز هم ما این کار را با حضرت مهدی علیه السلام می کنیم؛ یعنی به شکل های گوناگون حضرت را غریب و یاد ایشان را فراموش کرده ایم؛ "فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ" زمانی که فراموش کردند آنچه را که بر آن متذکر شده بودند، چه شدند؟ "...أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ"^۲ و در نهایت: "فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ"^۳.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه ی صد و شصت و پنج سوره ی

اعراف، درباره ی معنای نسیان ذکر فرموده اند:

"مقصود از فراموشی تذکرها، بی تأثیر شدن آن در دل های ایشان

است... وگرنه اگر مقصود فراموشی بود، عقوبت معنا نداشت؛ چون

۱- همه ی ائمه علیهم السلام مظلوم بودند، ولی دشمنان مظلومیت ایشان را به نحوی پوشاندند؛ مثلاً مظلومیت حضرت علی بن موسی علیه السلام را به شکل های سیاسی پوشاندند؛ حضرت موسی بن جعفر را خودشان سم دادند و به شهادت رساندند و خودشان هم سینه زدند؛ اما مظلومیت حضرت علی و امام حسین علیهما السلام مخصوصاً حضرت اباعبدالله علیه السلام بیشتر آشکار بود.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۶۵: اما زمانی که تذکراتی که به آن ها داده شده بود فراموش کردند، نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم و کسانی را که ستم کردند به خاطر نافرمانی شان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۶۶: هنگامی که در برابر آنچه از آن نهی شده بودند سرکشی کردند، به آن ها گفتیم به شکل میمون هایی طرد شده درآید.

فراموشی به حسب طبع خودش، مانع از فعلیت تکلیف و حلول عقوبت است.^۱

منظور از یاد بردن حافظه‌ای نیست؛ بلکه منظور از فراموشی، بی‌تأثیر بودن در وجود و روند حرکت است.

یاد امام چیست؟

مهدی مهدی گفتن، "عَجَلِ عَلِيٍّ ظَهْرِي" گفتن یا دعای ندبه خواندن، چیزهایی نیست که ما اسمش را "یادِ امام" بگذاریم و اعتراض هم بکنیم که چه کسی می‌گوید امام از یاد رفته و غریب است؟! از یاد رفتن امام، یعنی حقیقت وجودی امام در ابعاد اعتقاد، اخلاق، عمل و سیره، تأثیری بر روند حرکت و کیفیت زندگی ما نداشته باشد. یادش هستیم، ذکرش را به لفظ می‌گوییم، ولی به فرمایش صاحب‌المیزان، یاد و ذکرمان عین نسیان و فراموشی است!

دقت کنید! غرض از ذکر و به یاد بودن، "متأثر شدن"، "منفعل شدن" و "اثر گرفتن" است. ذکر که اثر خودش را نگذارد، هیچ تفاوتی با نسیان و فراموشی ندارد.

نمونه‌ای از یاد کردنِ ظاهری را از ترجمه‌ی "لهوف" ابن طاووس می‌خوانیم. نمونه‌ای که نشان می‌دهد با اینکه مردم به ظاهر در یاد امامشان بودند، اما این یاد ابداً در وجودشان تأثیر نداشت.

می‌دانیم ابن‌زیاد - لعنة الله عليه - لشکر خود را با چهار هزار نیروی

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۴.

جنگی، به فرماندهی ابن سعد - لعنة الله عليه - به کربلا فرستاد. امام حسین علیه السلام سعی کرد با سخنان خود، حتی الامکان از رو در رو شدن با لشکر ابن زیاد - لعنة الله عليه - و آغاز جنگ جلوگیری کند؛ اما لشکر دشمن با بی توجهی به سخنان امام، حجت را بر ایشان تمام کرد. بعد از نماز صبح در روز عاشورا، حضرت در حالی که به شمشیر خود تکمیه داده بود، با بالاترین صوت مبارکش خطاب به لشکر دشمن فرمود: "أَشَدُّكُمْ اللهُ هَلْ تَعْرِفُونِي؟"

شما را به خدا قسم می دهم، آیا مرا می شناسید؟

"قَالُوا: نَعَمْ، أَنْتَ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ سِبْطُهُ."

گفتند: آری، تو پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سبط او هستی.

"قَالَ: أَشَدُّكُمْ اللهُ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللهِ ﷺ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ."

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید جد من پیغمبر

خدا صلی الله علیه و آله است؟ گفتند: قسم می خوریم آری.

با اینکه آن ها می دانستند که امام، فرزند رسول خداست، اما امام

برای تأکید دوباره پرسیدند که آیا می دانید رسول خدا جد من است؟

"قَالَ: أَشَدُّكُمْ اللهُ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ."

فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید مادر من فاطمه

دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؟ گفتند: قسم می خوریم آری.

"قَالَ: أَشَدُّكُمْ اللهُ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ

نَعَمْ."

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام

است؟ گفتند: قسم می خوریم آری.

”قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.“

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید جدای من خدیجه دختر خویلد است که اولین زن از این امت بود که اسلام آورد؟ گفتند: قسم می‌خوریم آری.

”قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ سَيِّدَةَ الشُّهَدَاءِ حَمْرَةَ عَمِّ أَبِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.“

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که سید الشهداء، حمزه عموی پدر من است؟ گفتند: قسم می‌خوریم آری.

”قَالَ: فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.“

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید جعفر طیار که در بهشت است، عموی من است؟ گفتند: قسم می‌خوریم آری.

”قَالَ: فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا مَتَقَلِّدُهُ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.“

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید این شمشیر رسول خدا ﷺ است و من آن را بسته‌ام؟ گفتند: قسم می‌خوریم آری.

بینید چه رموز و چه اشاراتی است! حضرت چه چیزی را برای امت شاهد می‌گیرد؟! ”قَالُوا“ نشان می‌دهد دسته جمعی جواب می‌دادند: ”قسم می‌خوریم که بله!“ .. آن‌ها همگی حتی شمشیر رسول خدا ﷺ را هم می‌شناختند و آن قدر یقین داشتند که برای تشخیصشان قسم می‌خوردند!

”قَالَ: فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا لِابْسُهَا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.“

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید این عمامه پیامبر اسلام است که من بر سر گذاشته‌ام؟ گفتند: قسم می‌خوریم آری.

”قَالَ: فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ أَوْلَاهُمْ إِسْلَامًا وَ أَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَ أَنَّهُ وَ لِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.“

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید علی اولین نفر آن‌ها در اسلام آوردن و اعلم آن‌ها از نظر علم و بزرگترین آن‌ها در حلم و ولی هر مؤمن و مؤمنه‌ای بود؟ گفتند: قسم می‌خوریم آری.

”قَالَ: فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي؟! وَ أَبِي الذَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ غَدًا، يَذُودُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يَذَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ عَنِ الْمَاءِ وَ لِيَوَاءَ الْحَمْدِ فِي يَدِي جَدِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟!“

[حضرت بعد از اعتراف گرفتن به تمام این نکات،] فرمود: پس چرا ریختن خون مرا حلال شمردید؟! در حالی که فردا [در قیامت] پدرم ساقی حوض کوثر است و او عده‌ای را از آن حوض خواهد راند، چنان‌که شتر تشنه از لب آب برگردد! و [همچنین] در روز قیامت پرچم حمد به دستان جدم خواهد بود!

”قَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَ نَحْنُ غَيْرُ تَارِكِيكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشًا!“

گفتند: ما همه‌ی این مطالب را می‌دانیم؛ ولی در عین حال تو را رها نخواهیم کرد تا به وسیله‌ی تشنگی مرگ را بچشی!

این روایت به ما چه می‌گوید؟ اینکه دشمنان این قدر به امام شناخت داشتند، ولی در عین حال با امام جنگیدند، به ما می‌گوید یادی هست که عین فراموشی است؛ حضوری هست که عین غفلت است. این‌ها برای من و شما درس است. این مسائل باید خیلی من و شما را

نگران کند. خدا می‌داند که اگر توضیح دهم می‌فهمید که امروز مهدی عجل الله فرجه هم مانند جدش مرتب ندا می‌دهد که آیا شما می‌دانید من فرزند رسول خدا هستم؟ آیا می‌دانید که برای عدل و قسط باید بیایم؟... اگر همه‌ی این‌ها را می‌دانید، پس چرا نشسته‌اید؟ چرا با من ارتباط ندارید؟ چرا کاری به من ندارید؟ چرا دستتان را به سوی همه دراز می‌کنید، اما مرا فراموش کرده‌اید؟ چرا قلبتان به همه متوجه است، اما به من توجه ندارید؟ چرا برای رفع مشکلاتتان به همه چیز و هر روشی دست می‌زنید، اما کاری به من ندارید، و این در حالی است که می‌دانید من به همه چیز توانا هستم؟! می‌دانید که مشکلات شما فقط با من حل می‌شود! ما چه جوابی برای حضرت داریم؟ می‌گوییم به ما گفته‌اند تو غایب هستی و هر وقت خدا بخواهد، می‌آیی! ما هم گذاشتیم تو در غیبت بمانی تا اگر خدا خواست، خودت بیایی!

درست است که باید خدا بخواهد، ولی وظایف و تکالیف ما چه می‌شود؟ این روایت را برایتان نقل کردم تا بگوییم امروز جریان ما با امام زمانمان همین است. امروز ما "اللَّهُمَّ نَعَمْ" را داریم، "عَلَيْتَنَا" را داریم، اما وقتی مهدی - ارواحنا له الفداء - می‌پرسد: "پس چرا من را رها کردید؟ چرا تنهایم گذاشتید؟ چرا وظایفتان را در عصر غیبت، درست انجام نمی‌دهید و از راه‌های ارتباطی که فقها و مراجع عظام هستند، درست استفاده نمی‌کنید؟" من و شما چه پاسخی داریم!؟

تطبیق تاریخ با امروز، عامل صعود

باید دقت کنیم که اگر این نوع وقایع تاریخی را می‌خوانیم، برای

این است که آن‌ها را با زندگی خودمان تطبیق کنیم. تنها دانستن و تطبیق نکردن تاریخ با موقعیت و شرایط فعلی، به درمان نمی‌خورد و فقط انباشته کردن علم و همان "يَخْمِلُ أَسْفَارًا" است. باید با تطبیق جلو برویم. باید مرتب صحنه‌ها، مقاتل، قصه‌ها، آیات، احکام و سنن را با موقعیت فعلی خودمان، با ابعاد و شؤون مختلف زندگی‌مان تطبیق کنیم. علل سقوط و صعود را بیابیم تا بتوانیم بالا برویم.

باید به عنوان مثال همین خطبه‌ی امام حسین علیه السلام را بررسی کنیم تا ببینیم چطور می‌شود کسانی که برابر هر سؤالی "اللَّهُمَّ نَعَمْ" و "عَلِمْنَا" می‌گویند، در آخر بگویند تا به تو مرگ را نچشانیم، دست از سرت بر نمی‌داریم! باید خوب این‌ها را بررسی کنیم تا ببینیم چطور شد که به این جا رسیدند؟ اگر این بررسی‌ها و نکته‌سنجی‌ها نباشد، تاریخ عاشورا به چه درمان می‌خورد؟ دانستن داستان به تنهایی به چه دردی می‌خورد؟ باید علت را بفهمیم، تا اگر آن علت در ما هم هست، آن را از خودمان دور کنیم. باید ببینیم که این‌ها با چه هدفی در تاریخ گذاشته شده است؟ برای اینکه "كُلَّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلَّ أَرْضٍ كَرِبَلَا" است؛ برای اینکه در زمانی دیگر و به شکل‌های دیگر، این جریان تکرار خواهد شد.

حضرت همین سؤال‌ها را از من و شما می‌کند و ما جواب می‌دهیم "اللَّهُمَّ نَعَمْ"! سپس از ما می‌پرسد که چرا اقتصادتان، زندگی، ازدواج، حرکت، خوردن، خوابیدن، مبارزه و مجاهده‌هایتان هیچ کدام با سیره و سلیقه‌ی من مطابقت نمی‌کند؟! پس چرا نور وجودی من در

۱- اشاره به سوره جمعه، آیه ۵: تَمَثَّلُوا الَّذِينَ حُمِلُوا النُّورَةَ ثُمَّ لَمْ يَخْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَخْمِلُ أَسْفَارًا...

شما تأثیر نمی گذارد؟ به راستی اگر امام این‌ها را از ما سؤال کند، چه جوابی برای ایشان داریم؟

اگر ما امروز می خواهیم در قافله‌ی حسینی حرکت کنیم، باید این گونه حرکت کنیم. باید تطبیق کنیم؛ بالا و پایین کنیم و به همین صورت دردهای درونمان را درمان کنیم که خودش از الطاف بزرگ حضرت حق تعالی است، به شرطی که قدرش را بدانیم.

بنابراین اگرچه امروز نام حضرت مهدی عجل الله فرجه، بر زبان ما فراوان است، اما تأثیرش در قلب، جان و زندگی ما کم است. گفتیم همین نکته از ترفندهای شیطان است که می خواهد آرام آرام، اصل را از ما بگیرد و معرفت و یاد حقیقی را با شکل صوری و بی محتوای آن، جایگزین کند.

بنابراین بحثی که فعلاً مورد نیاز ماست، شناخت حقیقی امام و همیشه به یاد مهدی عجل الله فرجه بودن است. البته مهدی شناسی عجل الله فرجه مسیری نیست که در ده روز و یک ماه بتوان به طور کامل رفت؛ اما اگر خود حضرات لطف و عنایت کنند، ان شاء الله به طور مجمل با این بحث آشنا خواهیم شد تا به لطف خدا در وجود من و شما تأثیرات کیفی بگذارد.

تفاوت علم و معرفت

امام حسن عسکری علیه السلام از پدران بزرگوارشان علیهم السلام نقل کرده‌اند:

”مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.“^۱

کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. منظور از ”لَمْ يَعْرِفْ“ کدام نوع شناخت است که به مرگ جاهلیت منجر می شود؟ یا نقطه‌ی مقابل آن: چگونه شناختی مرگ در اسلام را به ارمغان می آورد؟

اگر ما بخواهیم این حدیث را صوری و ظاهری تعبیر کنیم، هیچ کس به مرگ جاهلیت نمی میرد! به خاطر اینکه خیلی راحت می توان از نظر ظاهری و شناسنامه‌ای امام را شناخت. اگر منظور از شناخت، شناخت ظاهری امام است که نه آن‌هایی که دل پیامبر را شکستند، نه آن‌هایی که در خانه‌ی عصمت را سوزاندند، نه آن‌هایی که ریسمان بر گردن علی علیه السلام انداختند، نه یزیدیان، نه یاران معاویه، نه بنی عباس و نه بنی امیه - لعنة الله عليهم اجمعين - هیچ کدام به مرگ جاهلیت نمردند؛ چون امام زمان خود را می شناختند! نمونه‌ی شناخت کاملشان هم روایتی است که با هم خواندیم. پس جریان چیست؟ چگونه باید امام را بشناسیم؟ این شناخت زیبا و نورانی به چه کیفیت است؟ اثرات این شناخت چیست که به دوری از مرگ جاهلیت و رسیدن به مرگ توحیدی منجر می شود؟

اصلاً مراد از معرفت چیست؟ آیا منظور از شناخت و معرفت، شناخت علمی و دانستن مشخصات امام زمان علیه السلام است؟ شناخت علمی است؟ یا منظور عرفان است؟

دقت کنید! یکی از بدبختی‌های ما و یکی از اشتباهاتی که متأسفانه شیطان توانسته با تلبیساتش آن را به خورد من و شما بدهد، مترادف معرفی کردن دو لفظ "علم" و "عرفان" (دانایی و دارایی) است؛ در حالی که این دو تنها شباهت‌هایی دارند و همین تفکیک آن‌ها را سخت کرده است. زمانی فرد "علم" دارد و دلش به این علم خوش است؛ در صورتی که متوجه نیست آنچه انسان را به وادی توحید، نبوت، معاد و امامت وارد می‌کند، عرفان است؛ نه علم صوری! اگر علم حصولی، ما را در این وادی‌ها وارد می‌کرد، نباید در میان کسانی که اطلاعات خوبی از امام‌زمان دارند، افرادی پیدا می‌شدند که با وجود این علم، مشرک یا کافر هستند! پس باید بین این دو را تفکیک داد و دانست علم مفهومی است و عرفان مفهومی دیگر.

برای فهم معنای معرفت، باید ابتدا ویژگی‌های آن را بدانیم:

"۱- معرفت نسبت به چیزی عبارت است از وجدان آن، که یک امر ذهنی و فکری نیست. به عنوان مثال، وقتی ما چیزی را می‌چشمیم و شیرینی آن را ادراک می‌کنیم، فهم این شیرینی از طریق تصور آن نیست؛ بلکه وقتی شیرینی را می‌چشمیم، به واقعیت آن دسترسی پیدا می‌کنیم، نه اینکه تنها صورت ذهنی آن در ما حاضر شود. ما وجداناً بین چشیدن شیرینی و تصور آن تفاوت می‌گذاریم و این حقیقت را تصدیق می‌کنیم که فهم شیرینی، تنها وقتی برایمان حاصل می‌شود که به مرحله‌ی چشیدن آن برسیم. پس تصور، فرع بر درک و شناخت است؛

۱- چنان‌که می‌دانیم دشمنان اسلام اطلاعات بسیار دقیقی از امام‌زمان ما جمع‌آوری کرده‌اند که متأسفانه گاهی علم آن‌ها به حضرت حجت علیه السلام از علم ما شیعیان آن حضرت بسیار بیشتر است!

به طوری که اگر راه درک و وجدان چیزی برای کسی بسته شود، امکان تصور صحیح از آن هم برایش وجود ندارد. معرفت وقتی حاصل می شود که به خود معلوم دسترسی پیدا کنیم، نه اینکه صرفاً صورت ذهنی آن در ما به وجود آید. به طور کلی حال وجدان، غیر از حال فکر کردن است و آنگاه که چیزی را وجدان می کنیم، از آن جهت که وجدانش می کنیم، فکری درباره‌ی آن نداریم. مثلاً وقتی شیرینی را می چشیم، از آن جهت که می چشیم نسبت به آن فکری نداریم. البته ممکن است انسان هم شیرینی را بچشد و هم درباره‌ی آن فکر کند، ولی سخن در این است که این دو جهت هیچ گاه یکی نمی شود. پس می توان گفت «لافکری» لازمه‌ی وجدان است و امری اختیاری نیست، بلکه در حال وجدان، بدون اختیار شخص، خود به خود حاصل می شود.

در ادراکات غیر حسی هم همین طور است. مثلاً «حریت و آزادی» واقعیتی است که همه‌ی انسان‌ها آن را درک می کنند و با واقعیت آن به خوبی آشنا هستند. حریت از راه حواس پنج گانه قابل ادراک نیست، بلکه تنها وقتی فهمیده می شود که وجدان شود و اگر کسی بنخواهد با تصورات خود آن را بشناسد، به حقیقت آن نخواهد رسید.

۲- معرفت قابل تعریف نیست و هر چه در توضیح و توصیف آن گفته شود از خود آن - که برای ما وجداناً روشن است - واضح تر نیست.

۳- اصل وجود معرفت در انسان بدیهی است، اما در عین حال

نحوه‌ی حصول آن و چگونگی عارف شدن انسان اصلاً قابل تفسیر نیست.

۴- معرفت به اختیار و صنع انسان موجود نمی‌شود، بلکه صنع خدای متعال می‌باشد. البته ایجاد مقدمات و اسباب به اختیار انسان است، ولی نتیجه به اختیار خداوند نصیب فرد می‌شود که: "...ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ"^۱.

با توجه به ویژگی‌های معرفت، به طور کلی می‌توان گفت: علم، همان دانستن است و به هر نوع آگاهی درباره‌ی یک چیز اطلاق می‌شود و نقطه‌ی مقابل آن جهل است که به معنای نادانی می‌باشد. هر اطلاعی هر چند ناقص و اجمالی از یک چیز، شخص را از نادانی مطلق نسبت به آن خارج می‌کند؛ ولی معرفت وقتی بر چیزی اطلاق می‌شود که آگاهی ما درباره‌ی آن دقیق و مشخص باشد و از آن سر در آوریم.^۲ معرفت، شهودی و حقیقی وجودی است. حقیقی است که در جان انسان تأثیر می‌گذارد. معرفت، آن علمی است که انسان آن را در وجود به شهود می‌نشیند و وجود انسان، آن را می‌یابد و می‌چشد؛ که به آن "علم حضوری" یا "علم شهودی" می‌گویند.

ما این مطالب را متوجه نمی‌شویم و تصور می‌کنیم همین که به فلان سنن علم پیدا کردیم، مثلاً اصول توحیدی را تعلیم دیدیم، دیگر موخدا شده‌ایم! در صورتی که:

۱- سوره مائده، آیه ۵۴: این فضل خداست که به هر کس که خواهد ارزانی دارد، و خداوند بخشاینده و داناست.

۲- برگرفته از گوهر قدسی معرفت، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، صص ۱۷-۴۵.

”وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ“^۱

جن و انس را نیافریدم، مگر برای اینکه مرا به یکتایی پرستش کنند.
این آیه را تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند: ”لِيَعْبُدُونِ أَيُّ لِيَعْرِفُونِ“. دقت کنید ”أَيُّ لِيَعْلَمُونَ“ نیست؛ ”أَيُّ لِيَعْرِفُونَ“ است! جن و انس را نیافریدیم مگر برای اینکه به عرفان برسند؛ یعنی حقیقت عبودیت را با جانشان بچشند. ولی ما متأسفانه ”عبودیت“ و ”عبادت“ را یکی فرض می‌کنیم. تصور می‌کنیم همین که چند رکعت نماز خواندیم، جزء ”لِيَعْبُدُونِ“ شده‌ایم! در صورتی که هرگز چنین نیست! ما با نمازمان خدا را عبادت کرده‌ایم؛ ولی عبودیت نکرده‌ایم. پس چه زمانی خدا را عبودیت می‌کنیم؟ عبودیت در نماز، زمانی است که نماز در نمازگزار، تأثیر و او را عوض کند. خیلی دقت کنید؛ یعنی عمل و عامل با هم اتحاد پیدا کنند؛ یعنی هر خاصیتی که در ذات نماز است، عین ذات تو بشود. ”وَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ“^۲، از آن نمازگزاری است که نتوانسته آثار نماز را بگیرد.

فرق عرفان با علم، مثل تفاوت عبودیت و عبادت است. وقتی می‌گوییم امام‌زمان را باید بشناسیم، منظور علم حصولی به امام‌زمان نیست که این نوع شناخت به تنهایی، صرف نظر از تبعیت، به درد نمی‌خورد. شناخت حقیقی امام یعنی فانی کردن وجود در او.

وقتی امام حسین علیه السلام خواست از مکه حرکت کند، فرمود:

”...مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مَهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا...“^۳

۱- سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۲- سوره ماعون، آیه ۴: پس وای بر آن نمازگزاران.

۳- لهوف، ص ۶۱.

هر کسی می خواهد خون دل خود را در ما نثار کند و برای لقاء خدا آماده است، همراه ما کوچ کند.

خون دل، یعنی "خواست‌هایت"؛ یعنی آنچه که دلت را تشکیل داده؛ یعنی حبّ و بغض‌هایت؛ یعنی تعلقات اعم از همسر، بچه، زندگی، مال یا جاه؛ یعنی آنچه که اگر پرده‌ها را کنار بزنی، به عنوان قلب یا حبّ و بغضِ قلب جلو می‌آید و آن می‌شوی.

وقتی امام می‌فرماید: "مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ... فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا"؛ یعنی هر کس می‌خواهد تمام تعلقاتش را در ما فانی کند و هر چه غیر ما دارد بریزد، با ما بیاید. در این فرهنگ، منظور از مرگ، رسیدن است؛ نه رفتن! مرگ، مثل گردن‌بندی بر گردن دختران جوان است؛ از این رو گذشتن از تعلقات و رفتن کار ساده‌ای است.

دقت کنید! حضرت فرموده "فینا"؛ فرموده "فی سبیل الله"؛ امام با این عبارت لطیف تأکید می‌کنند کسی که می‌خواهد با ما یکی شود، بیاید. این معنی حقیقی عرفان است. عرفان، یعنی به ذائقه‌ی جانانت برود! عرفان به امام‌زمان یعنی شناخت اندیشه، صفت و فعل امام‌زمان و تبعیت از آن‌ها. اما آیا چنین عرفان و معرفتی می‌تواند نسبت به امام غایب وجود داشته باشد؟

عرفان و معرفت به امام‌زمان یعنی ادراک و شهودِ دائمی حضورِ او. کسی که به چنین شهودی رسیده باشد، "يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ" است و دیگر امام‌زمانش از او غایب نیست. این شناخت کاری به صورت هم

۱- اشاره به سخنان حضرت در همان خطبه؛ لهوف، صص ۶۱-۶۰: "حَطُّ الْمَوْتِ عَلَى وَرْدِ آدَمَ مَخَطُّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفِتَاةِ".

ندارد؛ بلکه به ربط، فنا و حضور مرتبط است.

"ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي أَيْ لِيَعْرِفُونِي"، یعنی انسان موظف است وجودی با زیباییها متحد شود؛ یعنی باید به توحید برسد و توحید را بچشد؛ یعنی وجودش باید دائم یاد بشود و همیشه با خدا باشد. چنین کسی حقیقت "نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ" ^۱ را می یابد؛ حقیقت "هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ..." ^۲ را می چشد.

راوی می گوید که خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم. دیدم حضرت بسیار منقلب است و اشک می ریزد؛ فکر کردم چه اتفاق ناگواری برای جعفر بن محمد علیه السلام افتاده که این قدر حالش عجیب است. گفتم که یابن رسول الله نگرانتان شدم؛ این چه حالیست؟ این چه روزگاری است؟ فرمودند که کتاب جفر را مطالعه می کردم، رفتم در عمق درد غربت و غیبت مهدی علیه السلام رفتم در شناخت، عرفان و شوق به مهدی علیه السلام.

۱- سوره ق، آیه ۱۶: زیرا از رگ گردنش به او نزدیکترین.

۲- سوره حدید، آیه ۴: هر جا که باشید، همراه شماست.

۳- بحار الأنوار، ج ۵۱، صص ۲۱۹-۲۲۰: عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَمِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَالْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام؛ فَرَأَيْنَاهُ جَالِسًا عَلَى التَّرَابِ وَ عَلَيْهِ مِسْحُ خَيْبَرِيٍّ، مُطَوَّقٌ بِلَا حَيْبٍ، مَقْصَرُ الْكُمَيْنِ؛ وَ هُوَ يَبْكِي بُكَاءَ الْوَالِدِ التَّكْلِي ذَاتَ الْكَبِدِ الْحَرِيِّ فَذَا نَالَ الْحُزْنَ مِنْ وَجْتِهِ وَ شَاعَ التَّغَيُّرُ فِي عَارِضِيهِ وَ أَبْلَى الدَّمُوعُ مَخَجَرِيهِ وَ هُوَ يَقُولُ: سَيْلِي أَعْيَيْتَكَ نَفْتُ رِقَادِي وَ ضَيَّقتُ عَلَى مِهَادِي وَ أَسْرَتُ بِنِي رَاحَةَ قُوَادِي أَسَيْلِي أَعْيَيْتَكَ أَوْصَلتُ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ وَ فَقَدتُ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُغْنِي الْجَمْعُ وَ الْعَدَدُ؛ فَمَا أُجِسُ بِدَمْعَةٍ تَرْتَقِي مِنْ عَيْنِي وَ أَنْبِي يَفْتَرُ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرُّزَايَا وَ سَوَائِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مِثْلَ لِعَيْنِي عَنْ عَوَائِرِ أَغْطِيهَا وَ أَنْظِيهَا وَ تَرَابِي أَشْدُّهَا وَ أَنْكِرُهَا وَ نَوَائِبِ مَخْلُوطَةٍ بِغَضْبِكَ وَ نَوَازِلِ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ؛ قَالَ سَدِيرٌ: فَاسْتَطَارَتْ عَقُولُنَا وَ لَهَا وَ تَصَدَّعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعًا عَنْ ذَلِكَ الْخَطْبِ الْهَائِلِ وَ الْخَادِثِ الْغَائِلِ؛ وَ ظَنْنَا أَنَّهُ سِمَةٌ لِمَكْرُوهَةٍ قَارِعَةٍ أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنَ الدَّخْرِ بَاتِقَةً؛ فَقُلْنَا: لَا أَبْكِي اللَّهُ يَا ابْنَ خَيْرِ الْوَرَى عَيْنِيكَ! مِنْ أَيِّ حَادِثَةٍ تَسْتَبْرِفُ دَمْعَتَكَ وَ تَسْتَمْطِرُ غَبْرَتَكَ وَ آيَةٌ خَالَةٌ حَمَّتْ عَلَيْكَ هَذَا الْمَأْتَمُ؟ قَالَ: فَزَقَرَ الصَّادِقُ علیه السلام زَفْرَةً، انْتَفَحَ

ببینید، شناخت در همه‌ی مراحل یکی نیست. عرفان و شناختی که حضرت صادق علیه السلام را به چنان اشک و اندوهی وا می‌دارد، با شناختی که ما به آن می‌رسیم، هرگز یکسان نیست. عرفان در وجود است و مراتب وجود یکسان نیست؛ اما در هر مرتبه‌ای که باشیم، عرفان

بِنَهَا جَوْفَهُ وَ اشْتَدَّ مِنْهَا خَوْفُهُ وَ قَالَ: وَ بِنَكْمٍ اِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَ هُوَ الْكِتَابُ الْمُسْتَوَلُ عَلَى عِلْمِ الْمَنَانِيَا وَ الْبَلَايَا وَ الرِّزَايَا وَ عِلْمِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ الَّذِي خَصَّ اللهُ تَقْدِسَ اسْمُهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَ الْاِئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ تَأَمَّلْتُ فِيهِ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَ غَيْبَتَهُ وَ اِبْطَاءَهُ وَ طَوْلَ عَمْرِهِ وَ بَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ تَوَلَّدَ الشُّكُوكُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ طَوْلِ غَيْبَتِهِ وَ اِرْتِدَادَ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِمْ وَ خَلَعَتْهُمْ رِبْقَةَ الْاِسْلَامِ مِنْ اُخْتَابِهِمُ الَّذِي قَالَ اللهُ تَقْدِسَ ذِكْرُهُ وَ كُلُّ اِنْسَانٍ اَلزَّمَانَةُ طَائِرَةٌ فِي غَنَبِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ؛ فَاخَذْتَنِي الرَّقَّةُ وَ اسْتَوَلْتُ عَلَى الْاُخْرَانِ؛ در کمال الدین است که سدید صیرفی گفت: من و مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب به حضور امام جعفر صادق علیه السلام شرفیاب شدیم. دیدیم حضرت روی زمین نشسته و عبانی بی‌یقه پوشیده، که آستین‌هایش کوتاه بود، و در آن حال مانند پدر فرزند مرده‌ی جگر سوخته گریه می‌کرد و آثار حزن از رخسار مبارکش پیدا بود؛ به طوری که رنگش تغییر کرده بود و در حالی که کاسه چشمش پر از اشک بود، می‌فرمود: ای آقای من! غیبت تو خواب را از من ربوده و لباس صبر بر تنم تنگ نموده و آرامش جانم را سلب کرده‌ای آقای من! غیبت تو مصائب مرا به اندوه ابدی که یکی بعد از دیگری ما را می‌رباید و جمع ما را به هم می‌زند، کشانده است. من با اشک چشم و ناله‌های سینه‌ام که از مصائب و بلاهای گذشته دارم، نمی‌نگرم؛ جز اینکه در نظرم بزرگ‌تر و بدتر از آن‌ها مجسم می‌شود. سدید می‌گوید: از این مسئله‌ی عظیم و ناله‌های جانگداز هوش از سر ما پرید و دل ما از جا کنده شد و پنداشتیم که مصیبت بزرگی برای حضرت روی داده است. من عرض کردم: ای فرزند بهترین مردم روی زمین! خدا دیدگان شما را نگریند. برای چه این طور سیلاب اشک از دیدگانت فرو می‌ریزد؟ و چه چیز باعث این مصیبت شده است؟ حضرت آه سختی کشید که از اثر آن شکم مبارکش برآمده و به شدت حالش تغییر کرد؛ نگاه فرمود: امروز صبح در کتاب جفر می‌نگریستم. این کتاب مشتمل است بر علم مرگ‌ها و بلاها و مصائب، و علم گذشته و آینده تا روز قیامت که خداوند متعال به محمد و امامان بعد از او ارزانی داشته است. در آن کتاب دیدم که نوشته قائم ما متولد می‌شود و غیبت می‌کند. غیبت او طولانی می‌شود و عمرش به طول می‌انجامد. در آن زمان اهل ایمان امتحان می‌شوند و به واسطه‌ی طول غیبتش شک و تردید در دل آن‌ها پدید می‌آید و بیشتر آن‌ها از دین خود برمی‌گردند و رشته اسلام را از گردن خود بیرون می‌آورند، با اینکه خداوند می‌فرماید: رشته عمل هر کس را به گردن خودش انداخته‌ایم. از مطالعه این‌ها رقت گرفتم و اندوه بر دلم مستولی شد.

غیر از علم حصولی و ذهنی است.

پس وقتی می‌گوییم کسی که امام‌زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است، منظور شناخت صوری، ظاهری و رسمی نیست؛ بلکه منظور شناخت وجودی، حضوری و ذوقی است که این نوع شناخت و عرفان، تنها با کتاب خواندن و حدیث حفظ کردن حاصل نمی‌شود؛ بلکه برای به دست آوردن آن، علاوه بر علوم حصولی، باید به تهذیب، تزکیه، مجاهده و تلاش پرداخت.

خلاصه اینکه دقت در مضمون عرفان و "گم‌یعرف"، این رمز را به من و شما می‌دهد که منظور از شناخت، شناخت شناسنامه‌ای نیست. دانستن اینکه امام کیست و پدر و مادرش چه کسانی بوده‌اند، کجا به دنیا آمده، کجا رفته، کجا غایب شده و کجا رؤیت شده است، چهره‌ی مبارکش به چه شکلی است، لازم است؛ اما آن شناختی نیست که از ما خواسته‌اند.

در حقیقت، عرفان، مرتبه‌ی کمال انسانی است. همان حضور، چشیدن، وصل و رسیدن است؛ ولی همان طور که گفتیم این مرتبه‌ی کمال، در همگان یکسان نیست. مراحل و مراتب دارد. شناخت امام در حقیقت، اشراف به منزلت وجودی امام است؛ اشراف به کیفیت وجودی امام است. این اشراف هم اشراف صوری نیست؛ بلکه اشراف وجودی است.

مثلاً کسی که می‌داند سیمی برق دارد، هرگز به آن دست نمی‌زند؛ کسی که می‌داند و می‌شناسد سمی کشنده است، امکان ندارد آن را بخورد؛ اما کودک با اینکه می‌داند و مادرش به او گفته است فلان چیز

خطر دارد، یعنی علم دارد، چون به خطر، شناخت و یقین درونی ندارد، ممکن است سم را بخورد! پس شناخت امام زمان در حقیقت قرار گرفتن وجود در جاذبه‌های وجودی امام زمان است. دقت کنید که صحبت از وجود، درون و باطن است؛ اعم از فعل، صفت و اندیشه.

شناخت عرفانی امام و تفاوت آن با شناخت صوری

با توجه به مطالب قبل، منظور از شناختی که در حدیث "مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً" آمده است، شناخت صوری و ظاهری امام نیست؛ بلکه منظور معرفت و عرفان به امام زمان عجل الله فرجه است و چون عرفان، کمال حرکت است، در این مرحله دیگر از "خودی" خبری نیست و آنچه در وجود فرد حضور و ظهور دارد، اراده‌ی امام است؛ مانند اصحاب حسین بن علی علیه السلام که اراده‌شان چنان با اراده و خواست امام زمانشان یکی شده بود که هیچ چیزی برایشان باقی نماند. دیگر نه زن برایشان مهم بود و نه فرزند و مادر. چنان‌که در کربلا سر جوانی را بردند و به سوی مادرش پرتاب کردند. مادر سر را برگرداند و گفت سر فرزندم را که در راه حسین علیه السلام داده‌ام، به من برمی‌گردانید؟!^۱

۱- اشاره به جریان وهب بن عبدالله بن حباب الکلبی؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷: "...أن وهب هذا كان نصرانيا فأسلم هو و أمه على يدى الحسين. فقتل فى المبارزة أربعة و عشرين رجلا و اثنى عشر فارسا؛ ثم أخذ أسيرا. فأتى به عمر بن سعد؛ فقال: ما أشد صولتك! ثم أمر فضربت عنقه و رمى برأسه إلى عسكر الحسين عليه السلام. فأخذت أمه الرأس؛ فقبلته؛ ثم رمت بالرأس إلى عسكر ابن سعد. فأصابته رجلا فقتلته؛ این وهب نصرانی بود. او با مادرش بدست امام حسین علیه السلام اسلام آوردند. وهب تعداد ۲۴ نفر پیاده و ۱۲ نفر سوار از لشکر کفر را به درک اسفل فرستاد. سپس او را اسیر کردند و نزد عمر بن سعد آوردند، ابن سعد به او گفت: عجب صولتی و قدرت شدیدی داشتی؟! بعد از این جریان دستور داد گردن وهب را زدند و سر مبارکش را به

شناخت عرفانی امام، یعنی شناخت سیره، فرهنگ و روحیه‌ی ایشان. اگر ما فرهنگ امامان را در معاد، امامت، ولایت، بندگی و عبودیت ندانیم، هرگز نمی‌توانیم او را بشناسیم! چنان‌که یزیدیان با وجود شناخت علمی و صوری، نتوانستند حسین بن علی علیه السلام را کامل بشناسند و ایشان را شهید کردند!

پس وظیفه‌ی ما شناخت عرفانی امام زمان علیه السلام است؛ نه شناخت علمی. شناخت عرفانی امام یعنی چه؟ یعنی فرهنگ خود، عقل خود، نفس خود، محیط خود، عرف و عادت خود را در کنار بگذاریم و در تمام ابعاد با فرهنگ خاص و نورانی امام همراه شویم. امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند:

"خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ؛ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ ذَكَرَهُ، مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ؛ فَإِذَا عَرَفُوهُ، عَبَدُوهُ؛ فَإِذَا عَبَدُوهُ، اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ."^۱

حضرت حسین بن علی علیه السلام در میان اصحاب خود فرمودند: ای مردم! خداوندی که ذکرش عزیز و جلیل است، بندگان را نیافرید مگر برای اینکه او را بشناسند؛ پس هرگاه شناختند، او را پرستند. پس هرگاه او را پرستیدند، با عبادت او دیگر به عبادت هر چه غیر اوست احتیاجی ندارند. سپس مردی به ایشان عرض کرد: یا ابن رسول الله پدر

جانب لشکر امام حسین علیه السلام انداختند. مادر وهب سر او را بر گرفت و پس از اینکه سر فرزند خود را بوسید او را به طرف لشکر ابن سعد انداخت. آن سر به مردی اصابت نمود و او را کشت.

و مادرم فدایت معنی معرفت خدا چیست؟ فرمود: معرفت و شناخت اهل هر زمانی به امام زمان خودشان است؛ امامی که خداوند اطاعتش را بر آنها واجب کرده است.

دقت کنید، امام حسین علیه السلام با به کار بردن لفظ "مَعْرِفَة" نشان می‌دهند که منظورشان از شناخت امام، شناختی عرفانی، وجودی، شهودی و حضوری است. اباعبدالله علیه السلام راه رسیدن به توحید را برای ما، عرفان امام زمان علیه السلام معرفی کرده، می‌فرمایند: کسی که به این نوع معرفت دست پیدا کند، خدا را عبودیت خواهد کرد؛ یعنی عبادت را فرع بر معرفت و عرفان معرفی می‌کنند. وقتی همراه با عرفان، عبودیت هم آمد، دیگر غیر در وجود راهی ندارد. این چنین عبادتی او را از حضور، یاد، عبادت و گرایش به غیرالله مستغنی می‌کند.

این حدیث نورانی بر چند نکته تکیه دارد:

- ۱- طبق این حدیث و آیه‌ی شریفه‌ی "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ"^۱ "ای یاعرفون" اساس خلقت بر شناخت و عرفان است و در واقع اساس خلقت، علمی است که انسان را به عرفان برساند.
 - ۲- بالاترین مرتبه در شناخت و عرفان، شناخت خداست.
 - ۳- هر کس خدا را شناخت، معبودی به غیر از او نمی‌گیرد.
 - ۴- چه عبودیت خدا و دفع و رفع عبودیت غیر خدا و چه شناخت خدا، همه بر پایه‌ی شناخت امام هر زمان است.
- شناخت امام زمان یعنی شناخت حضرت علی و تمامی ائمه‌ی

۱- سوره ذاریات، آیه ۵۶: جن و انس را نیافریدم، مگر برای اینکه مرا به یکتایی پرستش کنند.

اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام. در این عصر، امام زمانی که شناختن او سبب مردن به مرگ جاهلیت است، حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام است. وقتی امام زمان را شناختیم، در واقع همه‌ی انبیاء و اولیاء را شناخته‌ایم. از آنجا که امام نماینده‌ی خدا به روی زمین است، اگر امامان را نشناسیم، خدا را شناخته‌ایم؛ برعکس، کسی که امام زمانش را درست بشناسد، خدا را درست شناخته است. بنابراین با شناخت امام، مسیر شناخت خدا و اطاعت او هم هموار می‌شود.

اگر شناخت صحیح از امام پیدا کنیم، می‌فهمیم که امام زمان آنی از ما غایب نیست؛ اما شیطان با فریب دادن ما سعی دارد امام را غایب جلوه دهد! عارف حقیقی به امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام، چون در درون با امام خود مرتبط است و امام در تمام ابعاد، مطیع خداست، با پیروی کردن از امام، از خدا اطاعت کرده است.

ایشان در یکی از توفیعاتشان می‌فرمایند: "الْحَقُّ مَعَنَا فَلَنْ يُوحِشَنَا مَنْ قَعَدَ عَنَّا وَ نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعِنَا يَا هَؤُلَاءِ مَا لَكُمْ فِي الرَّيْبِ تَتَرَدَّدُونَ وَ فِي الْخَيْرَةِ تَنْعَكِسُونَ أَوْ مَا سَمِعْتُمْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ؟..."

قرآن کریم به حقیقت این تبعیت اشاره کرده، می‌فرماید: "...مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ..."^۱.

حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حدیث ثقلین می‌فرمایند:

"إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ. مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا، لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي. أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ وَ هُوَ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي؛ لَنْ

۱- سوره نساء، آیه ۸۰: کسی که از رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اطاعت کند، به تحقیق از خداوند اطاعت کرده است.

يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ^۱.

پیامبر ﷺ در این حدیث با تأکید بر جدا نبودن قرآن و اهل بیت ﷺ، بیان می‌کنند که اطاعت از اهل بیت من، اطاعت از من است. خدا هم می‌فرماید: اطاعت از پیغمبر من، اطاعت از من است. بنابراین کسانی که می‌گویند "قرآن و پیغمبر را داشته باش؛ اما امام لازم نیست"، در حقیقت خدا را اطاعت نکرده‌اند! جایی که اطاعت از امام نیست، اطاعت از رسول و خدا هم نیست. کسی که در مسیر اهل بیت حرکت نکند، بیراهه می‌رود و هرگز به مقصد نمی‌رسد. پس اگر شناخت امام نباشد، شناخت رسول ﷺ و به دنبال آن شناخت خدا هم ممکن نیست.

پیامبر اعظم ﷺ می‌فرمایند: "أَيُّهَا النَّاسُ! الزَّمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ بِوَدَّتِنَا، دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا. قَوْلَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بَيْنِيهِ، لَا يَنْفَعُ عَبْدًا عَمَلُهُ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا وَوَلَايَتِنَا."^۲

ای مردم! با مودت ما اهل بیت ملازم باشید؛ پس به درستی که هر کس خدا را با مودت ما ملاقات کند، با شفاعت ما داخل بهشت می‌شود. قسم به خدایی که جان محمد ﷺ در دست اوست، عمل بنده‌ای برایش مفید نیست، مگر به معرفت ما و به ولایت ما.

طبق این روایت، بدون شناخت و عرفان امام، عمل انسان نتیجه‌ی لازم را نمی‌دهد. نمازش او را به قرب خدا نمی‌رساند و دیگر اعمال

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۰۸: من میان شما دو چیز گران می‌گذارم تا زمانی که به آن دو متمسک شده‌اید، هرگز گمراه نمی‌شوید. یکی از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا که ریسمان آویخته از آسمان به زمین است و عترت من اهل بیتم. از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۹۳.

عبادی او بهشت و رضایت خداوند را برایش به همراه ندارد.

«ارزش معرفت امام زمان، فقط از جهت «طریقت» داشتن آن برای آشنایی با فروع دین نیست؛ بلکه بالاتر و مهم‌تر از آن «موضوعیت» داشتن معرفت امام است؛ به طوری که اصلاً حقیقت دین در معرفت آن حضرت خلاصه می‌شود و بیش از همه‌ی آنچه از طریق نماز و روزه و سایر عبادات، خداوند عبادت می‌شود، از طریق معرفت امام این عبادت صورت می‌پذیرد. تسلیم به امام، بالاترین بندگی خدا و روح همه‌ی اعمال عبادی است و خداوند بیش از هر چیز به همین اعتقاد و قبول ولایت بندگی می‌شود.»^۱

امام زمان عجل الله فرجه واسطه‌ی فیض، نماینده‌ی مطاع خداوند و قلب عالم امکان است. در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌خوانیم:

«بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ.»^۲

«بِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ وَ بِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ.»^۳

«بِمُؤَالَاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ.»^۴

برای ما ضروری است که امام را با این اوصاف بشناسیم. ما باید بدانیم چرا امام واسطه‌ی فیض است و چگونه کانال نزول و صعود ماست؟ غیبتش چیست؟ حضور و ظهورش چیست و به چه عواملی

۱ - معرفت امام عصر، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، ص ۲۹۲.

۲ - زیارت جامعه کبیره: خداوند با شما آغاز کرد و با شما پایان می‌دهد.

۳ - همان؛ خداوند به وسیله‌ی شما باران می‌فرستد و به شما آسمان را نگه می‌دارد که بر زمین نیفتد جز به اذن او.

۴ - همان؛ با موالات شما، طاعت واجب پذیرفته می‌شود.

بستگی دارد؟

اثرات شناخت اصولی امام

هر یک از ما زمانی می‌توانیم وظایف خود را در ارتباط با امام بشناسیم که فرهنگ امام زمانمان را شناخته باشیم. تنها در این صورت است که می‌توانیم ایشان را همراهی کنیم.

باید بدانیم شناخت اصولی و فلسفی، نسبت به شناخت عوامانه، راه ارتباط با امام عجل الله فرجه و مسیر شوق و عشق به ایشان را قوی‌تر باز می‌کند. کسی که امام را با اثبات عقلی و وجودی شناخته و این حقایق را چشیده است، اثرات اساسی آن را در زندگی خواهد یافت.

"اگر کسی امام خود را آن چنان که باید بشناسد و تسلیم او شود، برترین چیزی که به هدایت‌گری امام نصیب او می‌شود، حفظ شدن در مسیر معرفتِ خدای متعال و رسیدن به درجات بالاتر آن می‌باشد، که این خود سرچشمه‌ی همه‌ی فضایل است. این معرفت، همان است که در قرآن «حکمت» نامیده شده است. به عبارت دیگر، هدف خلقت که عبارت است از شناخت و بندگی خدا، در مقام عمل و تحقق خارجی در یک کلمه خلاصه می‌شود و آن «معرفت امام عصر» می‌باشد. تنها کسانی به هدف آفرینش خود رسیده‌اند که به این مرتبه رسیده باشند، وگرنه از خواست خداوند دور هستند."^۱

شناخت اصولی امام، یعنی چشیدن و باور حقیقت ایشان. درست

۱- معرفت امام عصر، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، ص ۲۹۳.

مانند اینکه اگر به من و شما بگویند شما بدون وجود پدر و مادر به دنیا آمده‌اید، هرگز نمی‌توانیم بپذیریم؛ چون ارتباط پدر و مادر با وجود خودمان، به باور جانمان رفته است. امام زمان را هم باید همین گونه بشناسیم؛ یعنی باید بدانیم "لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ يَوْمًا بِلا إِمَامٍ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا".^۱

آیا شناخت نسبت به پدر و مادر، در کسی که از کودکی در دامن پدر و مادرش بزرگ شده است، با کسی که بدون آنها بزرگ شده و بعد از سال‌ها یکی را جلوی او آورده‌اند و گفته‌اند این، پدر یا مادر توست، یکی است؟! آیا شناخت و علاقه‌ی آن دو نفر مثل هم است؟! آیا فداکاری برای آنها در هر دو یکسان است؟! یا نفر اول حاضر است برای پدر و مادرش هر گونه فداکاری‌ای بکند، چون وجود خودش را مدیونشان می‌داند؛ ولی دیگری فقط در حد سلام صوری و چند کلمه می‌تواند با آنها ارتباط برقرار کند؟! پس تفاوت در شناخت، سبب تفاوت در رفتار است.

درباره‌ی امام زمان نیز به همین صورت است؛ یعنی فقط دانستن اینکه ایشان امام ماست و برای ما به دنیا آمده - اگر چه اعتقادی صحیح است - نسبت به زمانی که بفهمیم هر بخشی از کمال در وجود ما، در ایجاد، آثار و ابقای آن، در دنیا، برزخ و قیامت، همه طفیل وجود امام زمان است، اثرات وجودیشان هرگز یکسان نیست.

اگر این نکات را خوب بفهمیم، محال است با امام ارتباط نداشته باشیم؛ ببینید دل‌بستگی و ارتباط با پدر و مادر چنان در وجود ما

۱- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۷؛ امام باقر علیه السلام؛ اگر زمین یک روز خالی از امامی از خانواده‌ی ما باشد، اهلیش را فرود می‌برد.

حکومت دارد که حتی وقتی می‌میرند، محال است سال بگذرد و خوابشان را نبینیم یا دلتنگشان نشویم؛ ولی در رابطه با امام زمانان این طور نیستیم! سال‌ها می‌گذرد و یادی از امامان نمی‌کنیم، اصلاً هم متوجه نیستیم! به راستی چطور می‌شود این قدر با واسطه‌ی حیاتمان بیگانه باشیم؟! چطور ممکن است سال بگذرد و او را احساس نکنیم و دلمان هم برایش تنگ نشود؟! چطور می‌شود سال بگذرد، یک بار بر سرمان نزنیم و عاشقانه برایش گریه نکنیم؟! هفته‌ها می‌گذرد، جمعه‌ها می‌آید، ندبه‌ها خوانده می‌شود، ولی ما در وجود خود اثری از ندبه‌ی حقیقی یعنی ناله، درد و فریاد برای دوری امامان نداریم!

باید بدانیم این حالات، در مرتبط نبودن با امام، و آن هم در معرفت نداشتن نسبت به ایشان ریشه دارد؛ و گرنه وقتی حقیقت امام را بشناسیم و ارتباط او را با وجود خود بدانیم، محال است این قدر راحت دوری‌اش را تحمل کنیم!

مثلاً درباره‌ی فرزندی، وقتی می‌دانم کودک از من به دنیا آمده است و ارتباطش با من فقط این نیست که لفظاً فرزند من است؛ بلکه در حقیقت، او را از خون و گوشت خود و از اندیشه، باورها، تعلقات، حبّ و بغض‌های خودم می‌دانم، هرگز نمی‌توانم تحمل کنم که هفته، ماه و سال بگذرد و او را نبینم و بی‌تفاوت باشم؛ بلکه مرتب دلتنگ او، در فکر و به یادش هستم. دلیلش هم این است که به ارتباط او با خودم عرفان دارم؛ یعنی وابستگی‌ام را به او، نه اینکه فقط می‌دانم، بلکه می‌یابم؛ ولی در رابطه با امام زمانم چنین نیستیم.

با توجه به احادیث ذکر شده - حدیث نورانی امام حسین علیه السلام که

توحید و خداشناسی را عرفان امام معرفی کرده است و حدیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که نشناختن و عرفان نداشتن نسبت به امام را باعث دوری از بهشت و در حقیقت هلاکت و بدبختی معرفی می‌کند - ضرورت شناخت حضرت در دو جنبه‌ی اسمی و رسمی^۱ مشخص می‌شود.

تفاوت مهدی شخصی با مهدی نوعی

همواره تمام ادیان در انتظار مصلح بوده‌اند. طبق استدلالات و براهین تاریخی، تمام انبیاء گذشته از حضرت آدم تا موسی و مسیح - علی نبینا و آله و علیهم السلام - و حضرت محمد صلی الله علیه و آله همه‌شان در انتظار مهدی تحت عنوان "مصلح" بوده‌اند. حتی اهل سنت و سایر فرق اسلامی، حضرت مهدی عجل الله فرجه را قبول دارند؛ اما مهدی نوعی، نه شخصی!^۲

تفاوت مهدی نوعی با مهدی شخصی چیست؟ برخی از معتقدین به مهدی می‌گویند که او در آخر زمان متولد خواهد شد! یا فرزندی از نسل سیدها است و بعدها به دنیا می‌آید! یعنی معتقد به مهدی نوعی هستند؛ اما اعتقاد شیعه تحت عنوان عرفان به امام زمان عجل الله فرجه، اعتقاد به مهدی شخصی است؛ یعنی اعتقاد به اینکه مهدی عجل الله فرجه آخرین فرزند دختر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است؛ نه اینکه مصلحی است و بعداً خلق خواهد شد.

۱- ان شاء الله درباره‌ی این دو کلمه توضیح خواهیم داد.

۲- علاقمندان برای توضیحات بیشتر می‌توانند به کتاب دادگستر جهان، نوشته‌ی ابراهیم امینی، صص ۲۰-۵۴ و ۶۶-۶۷ مراجعه کنند.

از حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله تا امام حسن عسگری علیه السلام همه ی معصومین شناسنامه ی رسمی و شناسنامه ی اسمی امام زمان علیه السلام را بدون ابهام باز کرده اند. به همین دلیل بحث حضرت حجت علیه السلام، بحثی مبهم در تاریخ نیست که در اثر آن عده ای مهدی شخصی را شناسند و سراغ مهدی نوعی یعنی مصلحی که در آخر زمان می آید، بروند! شناخت مهدی نوعی، شناختی شیطانی است و باید مهدی اسمی و شخصی را شناخت.

امروز ما باید در هر دو زمینه ی اسمی و رسمی، به خوبی امام زمان علیه السلام را بشناسیم و با این شناخت، از میان تمام شناخت هایی که انواع فرقه های مختلفی که خود را امام زمانی می دانند به ما می دهند، به سراغ امام زمانی که اصول ترسیم شده ی مذهب شیعه، آن را معرفی می کند، برویم. اگر هر یک از ما به این شناخت صحیح برسیم، می توانیم برای نجات خود از ظلمات مرگ جاهلیت قدم برداریم.

شناخت اسمی و رسمی حضرت

شناخت اسمی امام زمان عجل الله فرجه

شناخت اسمی امام زمان عجل الله فرجه یعنی اینکه مهدی مورد اعتقاد شیعیان، نه مصلحی است که دیروز آمده و رفته باشد و نه آن مهدی‌ای که کسروی‌ها یا فلان مکاتب و مذاهب معرفی می‌کنند؛ بلکه حضرت امام زمان عجل الله فرجه مهدی، فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی علیهم السلام است.

شناخت و باور به این مهدی عجل الله فرجه با چنین مشخصاتی، برای ما ضروری است. به همین دلیل حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به عنوان خاتم الأنبياء، از همان ابتدا، با اینکه حضرت مهدی عجل الله فرجه هنوز به دنیا نیامده بودند، شناسنامه‌ی ایشان را صریح و بدون ابهام به دست مردم دادند. اما ما آن قدر خود را غرق در گرفتاری‌های دنیا کرده‌ایم که فرصت نداریم سراغ آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله از شناخت اسمی امام برای ما گذاشته‌اند برویم!

شناخت اسمی امام یعنی شناخت القاب و کنیه‌ی حضرت؛ سال و شهر تولد، چگونگی تولدشان، نام پدر و سرگذشت مادر بزرگوارشان، چگونگی ازدواج مادرشان با امام عسگری؛ این دختر به چه فضیلتی انتخاب شد؟ چرا غیبت کبری و صغری داشتند؟ در غیبت صغری برنامه‌شان چه بود؟ نواب اربعه چه کسانی بودند و چه کار کردند؟ امام با آنها چه کرد؟ شاید بگویید اصلاً چه لزومی دارد که ما نواب اربعه را بشناسیم؟! نواب اربعه واسطه‌ی بین امام و امت در زمان غیبت صغری بودند و به تبع امامشان امروز، روحشان فیض می‌رساند. اگر ما این مطلب را بدانیم و واسطه‌ها را بشناسیم، در زمان گرفتاری‌ها که به علت تیرگی‌هایمان نمی‌توانیم مستقیم به امام دسترسی داشته باشیم، با نذر کردن برای نواب اربعه و توسل به واسطه‌گری‌شان، مشکلاتمان را حل می‌کنیم.^۱

همه‌ی این اطلاعات در کتب روایی ما مطرح شده است و در دسترس همگان قرار دارد؛ ولی متأسفانه عده‌ی خیلی از ما به دنبالشان می‌رویم. امروز اگر از جوانان ما درباره‌ی زندگی فلان هنرپیشه یا فلان ورزشکار پرسیم، بسیار دقیق پاسخ می‌دهند؛ اما از شناسنامه‌ی اسمی امام خود بسیار کم اطلاع دارند؛ چه رسد به شناخت رسمی ایشان! این مسئله شدت غربت و مظلومیت امام زمان عجل الله فرجه را در میان محبینشان نشان می‌دهد.

امروز امام را نه دشمن، بلکه دوست، مظلوم و غریب کرده است.

۱- نام نواب اربعه: ۱- ابو عمرو عثمان بن سعید عمری؛ ۲- محمد بن عثمان بن سعید عمری؛ ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی؛ ۴- علی بن محمد سمري.

آیا شخصیتی که ما در همه چیز مدیونش هستیم، باید این قدر ناشناخته باشد؟ در شناخت رسمی که از فرهنگ امام هیچ بویی نبرده‌ایم، اما آیا در شناخت اسمی امام که حداقل اطلاعات است، باید اینگونه باشیم؟! در روایات وصف چهره و حتی کیفیت دندان‌های حضرت و فاصله‌ی بین آن‌ها مطرح شده است و درباره‌ی هیچ امامی، ما این قدر علائم و نشانه در روایات نداریم. رسول‌الله ﷺ و همه‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام، حضرت علی علیه‌السلام، امام حسن و حسین علیهم‌السلام، تا امام عسکری علیه‌السلام، به طور متواتر، حتی در مورد جزئی‌ترین نکات زندگی حضرت حجت علیه‌السلام صحبت کرده‌اند. حضرات معصومین علیهم‌السلام مطالب بسیاری در رابطه با غیبت، علایم قبل و بعد از ظهور، علایم حین ظهور و شناسنامه‌ی اسمی امام در اختیار ما قرار داده‌اند؛ ولی با وجود همه‌ی این اطلاعات، امروز ناشناخته‌ترین فرد در میان ما مدعیان عشق ائمه علیهم‌السلام، امام زمان علیه‌السلام است. کار به جایی رسیده است که متأسفانه بسیاری از ما شیعیان اصلاً نیازی برای شناخت حضرت نمی‌بینیم! در دنیا غرق شده‌ایم و به دنبال هر روشی هستیم که ما را در دنیایمان موفق کند. تصور می‌کنیم چون دنیا، دنیای پارتی بازی است، بهتر است کسی را بشناسیم که بتواند در اداره کارمان راه بیندازد! علمی را یاد می‌گیریم که ما را به جاه، مقام، شهرت و مال بیشتر و بهتری برساند! به همین دلیل هم جوانی‌مان را صرف آموختن علم و دروسی می‌کنیم، اما فقط به این انگیزه که فردا عناوینی چون دکتر یا مهندس را یدک بکشیم و پول بیشتری به دست آوریم! در این میان متأسفانه تنها علمی که به دنبال آن نیستیم، علم امام زمان شناسی است!

خلاصه شیطان هر کس را به نحوی فریب می دهد و با مشغول کردنش به امور واهی، او را از نیاز اصلی جانش دور می کند. شیطان به او نمی گوید که بی دین باش، جریان کربلا و امام حسین علیه السلام را باور نکن یا برایش روزه و عزا بر پا مکن! خیر، بلکه گاهی از همین راه های فرعی فرد را به بیراهه می کشاند! به عنوان مثال، هدف بعضی از روزه خوان ها را فقط اشک گرفتن از مردم می کند؛ تا آنجا که به بهانه ی اشک گرفتن از مردم، روزه های دروغین می خوانند. مستمعین هم از اینکه اشکی ریخته اند، شاد می شوند و می گویند که چه مجلس باحالی بود! در نتیجه به همین سادگی شیطان فرد را از کسب معرفت و شناخت صحیح از امامش باز می دارد.^۱

ولی فقیه، نایب عام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

اگر سرّ و فلسفه ی غیبت صغری و کبری را بررسی می کردیم، درمی یافتیم امام مهربانی که در غیبت صغری ما را رها نکرد، چطور ممکن است در غیبت کبری امر مردم را به خودشان واگذارد و کسانی را که به یمن وجود او زنده اند و روزی می خورند، رها کند؟! اینجاست که اگر می دانستیم در زمان غیبت کبری، زعیم، سرپرست، ولی و متصرف حکومتی، قانونی، اجتماعی و تکوینی ما همچنان وجود پربرکت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف است، دیگر در فرامین این مدیر و مدبر

۱- علاقمندان می توانند به کتاب "تأثیر امام در تعدیل عواطف" از همین مؤلف، جلد دوم، فصل "تأثیر وهم در تحریفات عاشورا" مراجعه کنند. در آن کتاب این نوع روزه خوانی ها با توجه به کتاب "تحریفات عاشورا" نوشته ی استاد شهید مطهری، به طور مفصل بررسی شده است.

چون و چرا نمی‌کردیم و امروز در پذیرش نیابت عامه‌ی امام، که ولایت فقیه است، این قدر دچار مشکل نمی‌شدیم. می‌فهمیدیم چنین نیست که مولایمان در دوران غیبت بخش مهم دین یعنی "سیاست" را به حال خود گذاشته و دین را از سیاست جدا کرده باشد؛ آن هم در حالی که خداوند در قرآن فرموده است: "لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ"^۱ و "كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ"^۲؛ یعنی هر چیز و هر بعدی از زندگی به وسیله‌ی کتاب و امام مبین مطرح شده است.

این شناخت را چه کسی به ما نشان می‌دهد؟ پیامبر ﷺ. اگر ما بر اساس سخنان و شناسنامه‌ای که پیامبر در اختیار ما قرار داده حرکت می‌کردیم، محال بود دین را مثلثه کنیم و به بخشی از آن عمل کرده، بخش دیگر را رها کنیم. متأسفانه جلسات با این نوع اعتقادات غلط که اصلاً با سیاست کاری ندارند هم فراوان است. مگر می‌شود؟ آخر یک امام‌زمانی می‌شود سیاست‌مدار نباشد؟! مگر بخشی از دینمان هست که با ما کاری ندارد؟ دین باید پاسخ‌گوی نیازهای ما در تمام ابعاد زندگی باشد و گرنه چنین دینی کامل نیست! پس آیا می‌توان سیاست را از دیگر ابعاد استثناء کرد؟! اگر بپذیریم که دین از سیاست صحبت نکرده، پس از دیدگاه دین باید همه‌ی انواع سیاست‌ها درست باشد و می‌توان زیر پرچم آن‌ها زندگی دینی و معنوی کرد! به نظر شما چنین حرفی منطقی است؟ راه شناخت سیاست درست را، شناسنامه‌ی امام به ما نشان می‌دهد. اگر ما با آگاهی از این شناسنامه، حرکت کنیم، محال

۱- سوره انعام، آیه ۵۹.

۲- سوره بقره، آیه ۱۲.

است از شیطان و روشن فکرهای امروزی فریب بخوریم.
اگر دین و امام و پیغمبر، تکلیف ما را در زمینه‌ی سیاست روشن نکرده باشند، پس ما مجاز هستیم در یک بخش زندگی همراه با شیطان برویم! اگر راه امام نباشد، بدیهی است که راه شیطان باز می‌شود. پس دقت کنیم کسی که می‌خواهد دین را به ما ارائه دهد و جلساتی که در آن شرکت می‌کنیم، باید توان ارائه‌ی تمام ابعاد دین را داشته باشد.

ما باید بفهمیم که امروز در سایه‌ی چه حکومتی باید زندگی کنیم؟ باید بدانیم اگر امام غایب است، برای ما کدام حکومت را امضا می‌کند و ولایت خود را به کف لیاقت چه کسی و به چه کیفیت می‌سپارد؟

"مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ خَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقْلِدُوهُ..."^۱

کسی از فقهاء و دانشمندان که نگاه دارنده‌ی شخص خود و حفظ کننده‌ی دین و آئین خویش و مخالف و ناسازگار هوا و خواهش نفس و مطیع و فرمانبر امر مولای خود بوده، بر عوام و توده‌ی مردم است که از او تقلید و پیروی نمایند.

"... وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَارِثَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ."^۲

حوادثی که برای شما پیش می‌آید، (برای دانستن حکم آنها) رجوع کنید براویان حدیث ما؛ زیرا آنها حجّت من بر شما هستند، و من حجّت خدا بر آنها می‌باشم.

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۸؛ امام حسن عسکری علیه السلام.

۲- بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱؛ از توقیعات حضرت حجّت علیه السلام.

احادیثی از شناسنامه‌ی اسمی امام زمان عجل الله تعالی فرجه

گفتیم لازمه‌ی مبارزه با ترفندها و حربه‌های شیطان، شناخت امام است. به این منظور، به شناخت اسمی و رسمی امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌پردازیم تا مهدی اسمی و شخصی‌ای را بشناسیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و اجداد و پدران حضرت ولی عصر - روحی له الفداء - همگی شناسنامه‌ی ایشان را با تمام مشخصات ظاهری و جزئی‌ترین نشانه‌ها، روحيات، علائم قبل و بعد از ظهور، یاران و حکومت جهانی‌شان برای من و شما بیان کرده‌اند.

احادیث زیادی در رابطه با شناسنامه‌ی اسمی امام وجود دارد؛ که ما تنها به ذکر تعداد برخی از آنها بسنده^۱ و خوانندگان را به تحقیق در این زمینه دعوت می‌کنیم:

- ۱- ۱۰۷ حدیث درباره‌ی اینکه امامان دوازده نفرند، نه تن از آنان از فرزندان امام حسین علیه السلام هستند و نهمین آنها قائم و مهدی‌شان است؛
- ۲- ۶۵۷ حدیث درباره‌ی ظهور و خروج حضرت و بشارت به ایشان؛
- ۳- ۳۸۹ حدیث درباره‌ی اینکه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه از عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند؛
- ۴- ۴۸ حدیث درباره‌ی اینکه ایشان هم نام و هم کنیه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله و شبه مردم به ایشان هستند؛

۱- بخشی از این آمار از کتاب گفتارهایی پیرامون امام زمان، نوشته‌ی دکتر سید حسن افتخارزاده نقل شده است.

- ۵- ۲۱۴ حدیث مهدی عجل الله فرجه را از اولاد علی بن ابیطالب علیه السلام معرفی می کند؛
- ۶- ۱۹۲ حدیث می گوید که حضرت از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام هستند؛
- ۷- ۱۰۷ حدیث درباره ی اینکه حضرت از اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام هستند؛
- ۸- ۱۸۵ حدیث که حضرت از اولاد علی بن الحسین علیهما السلام هستند؛
- ۹- ۱۰۳ حدیث که حضرت از اولاد امام باقر علیه السلام هستند؛
- ۱۰- ۱۰۳ حدیث که حضرت فرزند امام صادق علیه السلام هستند؛
- ۱۱- ۱۴۷ حدیث که نام پدرشان حسن علیه السلام است؛
- ۱۲- ۹ حدیث که مادرشان سیده ی کنیزان و برگزیده ی آنهاست؛
- ۱۳- ۱۳۶ حدیث وجود دارد که حضرت را امام دوازدهم معرفی می کند و در عین حال آخرین امام است و اینکه بعد از ایشان دیگر امامی نیست؛
- ۱۴- ۱۲۳ حدیث در اینکه ایشان زمین را پر از عدل و داد می کنند؛
- ۱۵- ۱۰ حدیث در اینکه ایشان دو غیبت دارند؛
- ۱۶- ۹۱ حدیث در اینکه غیبتی طولانی برای حضرت هست تا وقتی که خداوند اذن بدهد؛
- امام در طول غیبت از انظار مردم پنهان است؛ نه غایب. یعنی مردم نمی توانند ایشان را ببینند؛ وگرنه آقا در جوامع و شهرها زندگی می کنند و در بسیاری از شهرها، روستاها و مساجد حضور دارند. درست مانند حضرت یوسف-علی نبینا و آله و علیه السلام- که عزیز مصر بودند؛

ولی از دید پدر و برادرانشان غایب بودند؛ به طوری که برادران یوسف از ایشان آذوقه می گرفتند، ولی حضرت را نمی شناختند.^۱

۱۷- ۷ حدیث در علت غیبت حضرت؛

۱۸- ۷ حدیث در فواید وجود حضرت و کیفیت انتفاع مردم از امام زمان علیه السلام در زمان غیبت و تصرف حضرت در کارها؛

۱۹- ۳۱۸ حدیث در اثبات عمر طولانی حضرت؛

۲۰- ۸ حدیث درباره‌ی اینکه حضرت "شاب المنظر" هستند؛ ایشان هیچ وقت پیر نمی شوند و مرور زمان در جسمشان تأثیر نمی گذارد؛ حتی در زمان غیبت صغری که نواب اربعه حضرت را می دیدند، پیر نبودند؛

۲۱- ۱۴ حدیث درباره‌ی پنهانی بودن ولادتشان؛

۲۲- ۱۹ حدیث درباره‌ی اینکه حضرت دشمنان خدا را می کشند و زمین را از شرک و بت پرستی پاک می کنند؛

۲۳- ۳۰۷ حدیث درباره‌ی تولد پنهانی حضرت در منزل پدرشان در سال ۲۵۵ هجری قمری؛

۲۴- ۲۱۴ حدیث درباره‌ی شناسنامه‌ی مادر حضرت، خانم نرجس خاتون علیها السلام؛

۲۵- ۲۱ حدیث درباره‌ی اینکه اصحاب مخصوص حضرت، ایشان را در زمان پدرشان زیارت کرده اند؛

۲۶- ۲۵ حدیث درباره‌ی زیارت حضرت در زمان غیبت صغری و

۱- اشاره به بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۶: "إِنَّ الْقَائِمَ مِنْ وَالدِّ عَلَى اللَّهِ لَهُ غَيْبَةٌ كَغَيْبَةِ يُوسُفَ؛ قائم از فرزندان علی است، غیبتی همچون غیبت یوسف دارد."

داستان‌های زیادی در این زمینه؛

۲۷- ۲۲ حدیث راجع به علائم نواب اربعه در غیبت صغری، کیفیت

ارتباط با ایشان و وظایف و تکالیف مردم در غیابشان؛

۲۸- ۲۳ حدیث درباره‌ی اینکه حضرت دارای سنت‌هایی از انبیاست و

معرفی آن سنت‌ها؛

۲۹- ۵۱ حدیث درباره‌ی توصیف صورت و سیمای مبارک حضرت با

بیان جزئیات آن: قامت ایشان، ابروان، کیفیت قرار گرفتن

دندان‌هایشان و...؛

۳۰- ۳۰ حدیث روش حضرت حجت عجل الله فرجه را مانند روش رسول

خدا صلی الله علیه و آله معرفی می‌کند؛

۳۱- ۲۴ حدیث بیانگر آزمایش‌های خیلی سخت قبل از ظهور، هم

برای خود حضرت و هم برای امت است؛

۳۲- ۲۵ حدیث درباره‌ی اینکه ۳۱۳ نفر فرماندهان حضرت هستند و

دارای علائم خاصی‌اند؛

۳۳- ۷ حدیث درباره‌ی اینکه وقت ظهور تعیین نشده است و آن‌که

برای ظهور وقت تعیین می‌کند، دروغ‌گوست. زمان ظهور به دعا،

کیفیت حرکت ما و عوامل دیگری بستگی دارد.

۳۴- ۲۳ حدیث اثبات می‌کند حضرت حجت عجل الله فرجه همه‌ی معجزات

پیامبران گذشته را با خود دارند؛

۳۵- ۲۹ حدیث درباره‌ی اثبات نماز خواندن حضرت عیسی بن

مریم علیها السلام پشت سر امام زمان عجل الله فرجه؛

۳۶- ۳۷ حدیث بیانگر ظهور بدعت‌های عجیب و غریب قبل از ظهور آقا. این بدعت‌هایی که در علائم قبل از ظهور ذکر شده است، کاملاً آینه‌ی دنیای امروز ماست.

۳۷- ۲۳ حدیث بیانگر تورم اقتصادی شدید قبل از ظهور حضرت

حجت عجله الله تعالی فرجه

وجود این احادیث و بی‌اطلاعی ما نسبت به بسیاری از آنها، نشان دهنده‌ی این است که امروز غریب‌ترین و مظلوم‌ترین فرد میان ما، حضرت حجت عجله الله تعالی فرجه است؛ در حالی که ایشان نسبت به ما اشراف کامل و تام دارند و عین حضورند.

احادیثی در ضرورت شناخت رسمی امام یا ولایت

نشناختن جایگاه امام در هستی، علت غربت امام عجله الله تعالی فرجه است. اگر امام را خوب بشناسیم هیچ چیز نمی‌تواند ما را از مسیرمان خارج کند؛ اما اگر او را درست نشناسیم، نمی‌دانیم باید منتظر کدام مهدی باشیم!

ما با شناخت رسمی، وظیفه و تکلیفمان را در تمام ابعاد متوجه می‌شویم. ما باید بدانیم که امروز موظفیم در سایه‌ی چه حکومتی زندگی کنیم. باید بدانیم اگر امام غایب است، کدام حکومت را برای ما امضا می‌کند. باید بدانیم اگر امروز امام ظهور ندارد، آیا مردم را رها کرده است یا همچنان بر تمام ابعاد زندگی شیعیان حاکم است و برای حکومتش شرایطی گذاشته و دستور داده است در غیابش باید از چه کسی پیروی کنیم؟

اینجاست که به سر سخن امام راحل علیه السلام که فرمودند "حکومت،

فقط جمهوری اسلامی " پی می بریم. ایشان می دانستند حاکم اصلی امام زمان عجل الله فرجه است و مقام ولایت فقیه به نیابت از امام زمان حاکم است.

در دنیای امروز دلیل تمام بدبختی ها، عقب افتادگی ها، کمبودهای مادی و معنوی، نفاق، ریا، رشوه، حقه بازی، تهمت، افتراء، خودخوری ها، همه و همه نشناختن رسمی امام زمان عجل الله فرجه است و راه حل همه ی این مشکلات هم شناخت رسمی امام یعنی عرفان به ولایت ایشان است.

درباره ی اهمیت شناخت ولایت ائمه احادیث بسیاری بیان شده که در اینجا به چند حدیث بسنده می کنیم:

حضرت امیر علیه السلام می فرمایند:

"الْمُعْبَدُ بِغَيْرِ عِلْمٍ، كَحِمَارِ الطَّاحُونَةِ؛ يَدُورُ وَ لَا يَبْرَحُ مِنْ مَكَانِهِ."^۱

عبادت کننده ی بدون علم، مثل حمار آسیاست که می گردد و از جای خود بیرون نمی رود.

کسی که عبادت بدون معرفت دارد، مانند حمار آسیاب به دور خودش می چرخد؛ به ظاهر در حرکت است و تلاش می کند، ولی از جایش تکان نمی خورد! یعنی با عبادات، ارتقاء مقام پیدا نمی کند و از آن ها اثر نمی گیرد.

زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند:

"بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزُّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصُّوْمِ وَالْوَلَايَةِ."^۲

اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت.

۱- غررالحکم، ص ۴۱.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

قَالَ زُرَّارَةٌ فَقُلْتُ: "وَ أَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟" فَقَالَ: "الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ؛ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ..."

زراره می گوید گفتم: کدامیک از اینها برتر است؟ فرمودند: ولایت برتر است؛ زیرا ولایت کلید آنهاست.

بدون ولایت، همه‌ی آنها - زکات، نماز، حج و روزه - قفل است؛ یعنی نه ظهور دارند، نه اثر و ثمره؛ یعنی عبادات مهم، بدون ولایت، هیچ چیزی ندارند! در نماز و حج و زکات و روزه، ولایت است که راه را نشان می‌دهد.

ابوحمزہ ثمالی نقل می‌کند که حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود:

"إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ؛ وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمَّرَ مَا عَمَّرَ نُوْحٌ فِي قَوْمِهِ، أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا، يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ وِلَايَتِنَا، لَمْ يَنْفَعَهُ ذَلِكَ شَيْئًا"^۱

همانا بهترین بقعه‌ها بین رکن و مقام است؛ و اگر انسانی به اندازه‌ی عمر نوح در میان امتش، ۹۵۰ سال عمر کند، روز را روزه دارد و شب را در آن مکان - بهترین بقعه که بین رکن و مقام است - به تهجد پردازد، سپس خدا را در غیر ولایت ما ملاقات می‌کند، آن [اعمال] سودی به او ندهد.

گمان می‌کردم که دین صوم و صلاة است

جهاد و حج و خمس است و زکات است

ولی بشنیدم از روشن ضمیری

که مهر دوست، اسباب نجات است

غربت امام

در مظلومیت حضرت مهدی عجل الله فرجه، همین بس که با اینکه از هیچ یک از معصومین علیهم السلام به قدر حضرت مهدی عجل الله فرجه شناسنامه‌ی موثق با همه‌ی جزئیات در دسترس نیست، در عین حال که این قدر راه شناخت ایشان باز و سهل الوصول است و این قدر از طرف اجداد مطهرشان برای شناخت ایشان تلاش شده است، مظلوم‌تر و غریب‌تر از حضرت ولی عصر عجل الله فرجه در این زمان وجود ندارد!

دلیل عقلی این غربت آن است که به طور طبیعی هر حکومتی که به حکومت و تسلط شیطان لطمه بزند، حربه‌های شیطان در مخفی ماندنش بیشتر خواهد بود. بعضی از حضرات، اگرچه حکومت تشکیل دادند، ولی مسؤول حکومت جهانی نبودند؛ اما چون حکومت حضرت مهدی عجل الله فرجه حکومتی جهانی خواهد شد و یکپارچه تسلط شیطان را نفی خواهد کرد و تیشه به ریشه‌ی حاکمیت شیطان خواهد زد، تلاش شیطان در از میان بردن زمینه‌ی ظهور، قوی‌تر است. اما باید دانست که این درد نیست! طبیعی است. درد کجاست؟ درد و مصیبت آنجاست که در میان کسانی که ادعای یاد و محبت مهدی موعود عجل الله فرجه را دارند و انتظار او را می‌کشند، امام غریب است و کسی حقیقت نورانیت ایشان را نمی‌شناسد!

درد اینجاست که چرا باید شیطان بتواند در ما که عاشق مهدی عجل الله فرجه هستیم، این چنین نفوذ کند؟! چرا جوان‌های ما شناختشان از هنرپیشه‌ها، رمان نویس‌ها یا راجل سیاسی، خیلی بیشتر از امام

زمانشان است؟! این‌ها درد جامعه‌ی ماست!

نقل است که "هانری کربن" یکی از خاورشناسان و اسلام‌شناسان غرب است، که مرتب به ایران سفر می‌کرده و با بزرگانی همچون علامه طباطبائی؛ نشست و برخاست داشته و با ایشان به بحث‌های گوناگون فلسفی، اسلامی و عرفانی می‌پرداخته است. علامه نقل کردند که روزی به هانری کربن گفته است که آیا شما برای عبادت - وقتی به کلیسا می‌روید - دعاهای مخصوصی دارید، یا هر کس با زبان خود با خدا مناجات می‌کند؟ کربن پاسخ داد که ما، هم دعاهای مخصوص داریم و هم هر کس با زبان خودش می‌تواند مناجات کند. اما من تمام نیایش‌های مهدی شما را جمع کرده‌ام و وقتی به کلیسا می‌روم با آنها با خدا مناجات می‌کنم، چون معتقدم از طریق قلب عالم امکان، می‌شود با خدا ارتباط کرد.

ببینید! چقدر دردناک است که او بگوید من در کلیسا با نیایش‌های امام شما با خدا صحبت می‌کنم، ولی ما با اینکه همگی ادعای عشق مهدی علیه السلام را داریم، با مناجات‌ها و نیایش‌های امام آشنایی نداریم؟! به راستی ما چقدر مقیدیم که از لسان امام با خدا صحبت کنیم و تنها با این واسطه با خدا ارتباط داشته باشیم؟! چقدر این واسطه را شناخته‌ایم؟! این را می‌گویند غفلت در عین یاد؛ فراموشی در عین حضور؛ واقعاً جا دارد انسان خون‌گریه کند! چرا که نشان می‌دهد که ما با امام زمان و محور هستی‌مان در نزول و صعود، غریبه‌ایم.

مگر خود امام در توقیعاتشان به ما امر نکرده‌اند که چگونه خدا را بخوانیم؟ آنجا که در بیان زیارت آل یس می‌فرمایند:

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ لَا يَأْمُرُ اللَّهُ تَعْقِلُونَ وَلَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ! حِكْمَةٌ بِالْقَمَّةِ
فَمَا تُغْنِ النَّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ؛ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ. إِذَا أَرَدْتُمْ
التَّوَجُّهَ بِنَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَإِلَيْنَا، فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسٍّ؛ السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّنِي آيَاتِهِ..."^۱

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان؛ نه خود در امر او تعقل می‌کنند و نه از
دوستانش می‌پذیرند! حکمتی است بالغه و رسا، ولی کفایت نکنند نذیران و
ترسانندگان برای قومی که ایمان نمی‌آورند؛ سلام بر ما و بر بندگان شایسته‌ی خدا.
هرگاه خواستید به وسیله‌ی ما، به سوی خداوند تبارک و تعالی و به سوی ما توجه
کنید، پس بگویید چنانکه خدای تعالی فرموده: سلام بر آل یاسین؛ سلام بر تو ای
دعوت کننده‌ی خلق به سوی خدا و مظهر آیات الهی.....

ما در عین حال که یاد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه هستیم، یاد او نیستیم!
یعنی یادی که امروز از او داریم، یادی است که عین فراموشی است؛ نه
یادی که خدا به آن راضی شود. اما چرا شیطان ما را کاملاً غافل نکرده
است؟ چون می‌داند اگر بگوید: "مهدی عجل الله تعالی فرجه دروغ است؛ او را قبول
نکن و رهایش کن"، محال است زیر بار حرفش برویم و امام را کنار
بگذاریم. اینجاست که پرده‌هایی بر این حقیقت می‌اندازد، تا تأثیرات یاد
امام را در وجود ما کم‌رنگ کند.

غیبت الهی و غیبت شیطانی!

گفتیم همان گونه که یاد صحیح و درست از امام زمان داریم، یاد
غلط نیز داریم. یاد غلط - که شیطان به خورد ما داده - یادی است بی

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۱؛ مشابه این مطلب در مفاتیح الجنان نیز نقل شده است.

تأثیر، بی حرکت و بی بار و ثمره. در مورد غیبت امام هم غیبتی داریم که اعتقاد به آن از واجبات اعتقاد ما به مهدویت است - یعنی اگر به مهدی عجل الله فرجه معتقد باشیم، به این نوع غیبتش هم باید معتقد باشیم - و غیبت دیگری هم داریم که شیطان مطابق با خواست، هدف و مسیرش به خورد ما داده است. به همین دلیل یکی از حرب‌های شیطان، فراموشی یاد امام در غیبتش است.

غیبت امام، چیزی خارج از عقیده‌ی ما نیست. شیطان اگر چه نتوانسته اصل غیبت را از ما بگیرد، اما همان غیبتی را که باید به آن معتقد باشیم، به شکل دیگری به باورمان داده است. این نوع غیبت، حرب‌های است که شیطان از آن استفاده می‌کند تا محبتین امام با ایشان مرتبط نشوند و حضورش را درک نکنند! چگونه؟ او به ما تلقین می‌کند که به حضرت مهدی معتقد باشیم، شناخت اسمی را داشته باشیم، ایشان را فرزند یازدهم حضرت علی علیه السلام و فرزند نهم امام حسین علیه السلام بدانیم، اما در عین حال معتقد به امامی باشیم که هیچ کاربردی در زندگی ما ندارد!

شیطان با این حرب، هر کدام از فرق گوناگون معتقد به مهدی را به نوعی فریفته است. به همین دلیل عده‌ای تصور می‌کنند که غیبت یعنی اینکه امام، زیر زمین زندگی می‌کند؛ عده‌ای می‌گویند در عالم هورقلیاست؛ عده‌ای می‌گویند به عالمی خارج از عالم عنصری رفته

۱- در صفحه ۸۴ از کتاب "دادگستر جهان"، آقای ابراهیم امینی مطرح می‌کند که عده‌ی کمی از مسلمین می‌گویند: امام عصر همان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که در سال ۲۵۶ متولد شده؛ لیکن آن جناب از این عالم به عالم "هورقلیا" ارتقاء یافته است و هر وقت نوع انسان به بلوغ رسید، کدورت این عالم را رها

است!

شیطان حتی دست از سر ما شیعیان هم برداشته است! ما را هم این طور قانع کرده: "امام به هر حال غایب است؛ او رفته برای خودش، تو هم به حال خودت رها شدی! هر وقت هم خدا مصلحت بداند، ظهور پیدا می‌کند و از آنجا که تو شیعه مجبور به زندگی کردن هستی، پس زندگی‌ات هر طور چرخید، مشغول زندگی خودت باش! ان شاء الله روزی که مصلحت خدا ایجاب کند، خود آقا می‌آید و همه چیز را درست می‌کند!"

به راستی این چه اعتقادی است که نه با لطف دائمی خدا می‌سازد، نه با فلسفه‌ی انتظار و غیبت؟! غیبت، این نیست که نفس ما به خورد ما داده است. غیبت این نیست که تصور کنیم خدا دلش خواسته و امام را برده، زمانی هم که دلش بخواهد، برمی‌گرداند! ما هم در زمانی که او نیست، باید سرمان را پایین بیندازیم و هر طور دنیا، آخرت و سیاست را به ما دادند، بپذیریم و زندگی کنیم تا روزی خود حضرت بیاید و همه چیز را درست کند!

ما چون این سؤال‌ها را از خودمان نمی‌پرسیم، به غیبتی که نفس و هوی به خوردمان داده است، قانع شده‌ایم! چرا که به ما گفته‌اند اگر به مهدی عجل الله فرجه اعتقاد داری، به غیبتش هم باید معتقد باشی. ما هم معتقدیم؛ ولی نه با دیدگاه درست، اصولی و صحیح.

اعتقاد صحیح به غیبت، آن قدر زیباست که شاید بیش از هر چیز

دیگر، در انسان، انرژی، تحرک، عشق، شوق و ارتباط ایجاد می‌کند. اما متأسفانه می‌بینیم اعتقاد به غیبت غلط، در طول تاریخ آن قدر رکود ایجاد کرده که عده‌ای می‌پندارند اشکالی ندارد حکومت‌هایی چون بنی‌امیه، بنی‌عباس، حکومت شاهنشاهی، آمریکا و... کار خودشان را بکنند و مردم هم بنشینند و زندگی‌شان را بکنند! آن‌ها معتقدند اگر چنین حکومت‌هایی، در ابعاد اقتصادی، سیاسی، اخلاقی و... هر طور خواستند مردم را در منجلاب فساد و بدبختی فرو بردند، نباید اهمیت دهند و وقتی آقا بیاید، خودش حسابشان را می‌رسد و گردنشان را می‌زند!

دقت کنید! ما در غیبت چنین چیزی نداریم. درست برعکس؛ اعتقاد صحیح به غیبت بود که امام خمینی علیه السلام را چنان به شور و حرکت انداخت که در دنیا برای اولین چنین انقلابی را ایجاد کرد. این اعتقاد به غیبت کجا و آن کجا؟!

به نظر شما ما باید جزء کدام دسته باشیم؟ آیا باید مثل فرقه‌هایی باشیم که به ظاهر، عاشق امام زمان‌اند، اما معتقدند که باید سر جایشان بنشینند تا ظلم، دنیا را پر کند، آن وقت امام بیاید؟! آن‌ها که معتقدند اصلاً در زمان غیبت نباید امر به معروف و نهی از منکر کرد، نباید جنگ و قیام کرد؟! می‌گویند حضرت خودش مسئول است؛ خودش

۱- البته اصل تئوری ولایت فقیه چیز جدیدی نیست و علمای قبل هم از آن صحبت کرده بودند؛ ولی این نوع حکومت، برای اولین بار در کشور ما، به وسیله‌ی امام خمینی علیه السلام و به عنایات خاص حضرت معصومین علیهم السلام عملی شد. علاقمندان می‌توانند به کتاب "ولایت فقیه، شعاع شمس ولایت" از همین مؤلف مراجعه کنند.

می آید و کارها را درست می کند!

یا باید مثل آنهایی باشیم که در صحنه‌های جهاد حق علیه باطل، آن هم در هر زمان حضور داشتند؟! آنها که در قیام‌ها فریاد زدند و زیر شکنجه‌ها شهید شدند؛ آنها که وظایف خود را در تمام صحنه‌های عبادی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به دستور و فرمان امام انجام می دهند و می دانند که "فَالْحَقُّ مَا رَضِيتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا سَخِطْتُمُوهُ وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ" ^۱.

باید ببینیم حضرت مهدی عجل الله فرجه کدام دسته را می پسندد و امضاء می کند. باید ببینیم پیامبر صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن، حسین تا امام حسن عسگری علیه السلام سر غیبت را چگونه برای ما باز کرده‌اند. اگر سخنانشان را بررسی کنیم، خواهیم دید آن غیبتی که شیطان می گوید، اصلاً با اصل امامت و ظهور آن، که ریشه در لطف خدا دارد، علت غایی موجودات است و رتبه‌ی بالایی برای آنکه رتبه‌های پایین با آن به منصفی ظهور برسند، نمی سازد ^۲.

لازمه‌ی شناخت رسمی امام، بررسی براهینی است که در ضرورت امامت و لزوم اطاعت از امام مطرح شده است که این شاء الله در ادامه به بررسی برخی از آنها می پردازیم.

۱- زیارت آل بس؛ پس حق همان است که راضی و خشنودتان ساخته، و باطل همان است که شما را غضبناک نموده، و معروف همان است که شما امر بدان فرموده‌اید، و منکر نیز همان منهیات شما است.

۲- اشاره به قاعده‌ی لطف، علت غایی و امکان اشرف که این شاء الله در ادامه، این مباحث عمیق فلسفی را در قالب مثال‌های بسیار ساده و ملموس بیان خواهیم کرد.

**اثبات وجوب
وجود حجت**

اولی عقلی ضرورت وجود امام

در فلسفه پس از اثبات ضرورت وجود امام، بحثی تحت عنوان صفات و مشخصات امام مطرح می‌شود که در حقیقت، شناخت امام، ارتباط و سنخیتی است که امام باید با مبدأ فیاض داشته باشد و در همین بحث، عصمت، علم، ولایت و سایر ویژگی‌های امام اثبات می‌شود. اما از آنجا که این مباحث فلسفی در محدوده‌ی این نوشتار نمی‌گنجد، ما بنا را بر این گذاشته‌ایم که مخاطبان محترم نسبت به این مطالب شناخت اجمالی دارند و در نتیجه به آن‌ها نمی‌پردازیم. اما اگر مقدماتی که مطرح کردیم، این تشنگی را در وجود ایجاد کند که به دنبال مباحث کلامی، فلسفی و عرفانی در این زمینه برویم و با آن‌ها آشنا شویم، قدمی مهم برداشته است. این سفره آن قدر سهل الوصول است که اگر ما در هر سطحی از سطوح معرفتی باشیم، در همان سطح، راه برای شناخت صفات امام برایمان باز است. اما هر چه به سطح‌های پایین‌تر قانع نشویم و در سطح بالاتری کار کنیم، وجودمان برای گرفتن معارف در حدی که مرضی خدا و امام است، گنجایش پیدا می‌کند. البته همه‌ی این‌ها در صورتی است که همّت کنیم، شوق داشته باشیم و

اشتغالات دنیوی آن قدر سرمان را گرم نکند که فرصت مجاهده‌ی علمی نداشته باشیم!

درست است که مباحث سنگین است، ولی باید صبر و تحمل داشته باشیم، زود خسته نشویم و ذوقمان را بالا ببریم تا خوب بهره بگیریم؛ چون به هر حال براهین فلسفی و تحلیل‌های عقلی در کنار دلایل نقلی لازم است. چرا که عقل، حجّت باطنی و نقل، حجّت ظاهری من و شماست و با هماهنگی این دو است که وجودمان حقایق را می‌چشد. اصلاً دلایل فلسفی، تثبیت‌کننده‌ی همان براهین نقلی یا فطری در وجود من و شماست و باعث می‌شود آن مطالب در جانمان بنشینند و با ما اتحاد پیدا کند.

از این رو اگر این هر دو حجّت را در تمام معارف -مبدأ، معاد، نبوت، امامت و...- هماهنگ با هم حرکت دهیم، مطالب را می‌چشیم؛ و گرنه "إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ..."^۱؛ که این‌ها همان دو بال علم و عمل است که انسان را می‌سازد.

شناخت رسمی امام از طریق قاعده‌ی لطف

گاهی چنین تصور می‌شود که لازمه‌ی عدل یا حکمت الهی، ظهور و حضور علنی امام بر روی زمین است. این برداشت مبتنی بر تلقی خاصی از اصل «جعل خلیفه» به وسیله‌ی خداوند در زمین است که آن را به مقتضای عدل یا حکمت پروردگار، عقلاً واجب و ضروری

۱- سوره‌ی عصر، آیات ۲-۳؛ همانا انسان در زیان‌کاری است؛ مگر آنان که ایمان آورند و عمل صالح داشته باشند.

می‌داند. در این تلقی سخن آن است که وجود پیامبر یا امام، در همه‌ی زمان‌ها عقلاً ضروری است و استدلال‌های مختلفی بر این مطلب ارائه شده که یکی از مهم‌ترین آن‌ها که برای اثبات نبوت و امامت خاصه و عامه^۱ نیز استفاده می‌شود، به "برهان لطف" مشهور است.

در این برهان چنین استدلال می‌شود که ما خالق حکیم و صانعیم داریم که همه‌ی موجودات و به طور کلی همه‌ی هستی، مصنوع آن صانع و مخلوق آن خالق‌اند.^۲ این مصنوعات و مخلوقات به هیچ عنوان عبث خلق نشده‌اند؛ بلکه برای معرفت و محبت به خداوند که تنها مقصود خلقت است، آفریده شده‌اند.^۳ لذا همان گونه که یک فاعل ابتدایی دارند که مبدأشان است، در غایت هم غایتی نهایی دارند که کمال و برگشتشان به آن خواهد بود.

خداوند در قرآن می‌فرماید: "وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا

۱- منظور از نبوت یا امامت عامه، اثبات ضرورت وجود نبی یا امام، بدون در نظر گرفتن شخص خاصی است؛ یعنی اینکه معرفت شخص پیامبر و امام مورد نظر نیست و صرفاً کلیت نبی و امام مطرح است. اما در بحث نبوت و امامت خاصه، بعد از اینکه نیاز جامعه به وجود نبی و امام ثابت شد، به شناخت شخص پیامبر اسلام ﷺ به عنوان نبی و اشخاص ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام به عنوان امام سخن به میان می‌آید و نه هیچ‌کس دیگری. برگرفته از کتاب "پیامون معرفت امام"، حضرت آیه‌الله صافی گلپایگانی تعریف دیگر برای امامت عامه و خاصه از کتاب نبوت و امامت، علی‌اللهوردی خانی، ص ۶۹: "امامت بر دو قسم است؛ اول امامت مطلقه و آن اعتقاد به این است که بعد از حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باید یک خلیفه یا جانشین برای آن حضرت باشد تا دین او را باقی نگه دارد و احکام الهی را به مردم برساند. دوم امامت خاصه؛ یعنی بر هر کس واجب است که اعتقاد نماید که حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دوازده تن را از جانب حق تعالی به جانشینی خود برگزیده که دوستی و اطاعت ایشان در امر دین و دنیا واجب است."

۲- در اینجا بنا را بر این می‌گذاریم که به این‌ها معتقدیم و برهانی در این زمینه نمی‌آوریم. علاقمندان می‌توانند به بحث‌های معرفت نفس و... رجوع کنند.

۳- اشاره به آیه ۵۶، سوره‌ی ذاریات: "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ" ای "لیعرفون".

لا عیبین^۱

ما آسمان و زمین و آنچه مابین آن دو است، به بازی خلق نکرده‌ایم. پس اصلاً با ذات و صفات خداوند نمی‌سازد که بی‌هدف خلق کند. او خواسته است گنج مخفی^۲ تمام صفات جمال و کمالش را با خلق و ایجاد، در آینه‌ی مخلوق و مصنوع خود ظهور دهد.

حال آیا منِ مخلوق و مصنوع می‌توانم خود با قدم خود به این هدف خداوند، لباس ظهور بیوشانم؟! آیا می‌توانم به قدم خود، خدا را بشناسم و آینه‌ی او باشم؟! خیر؛ پس چرا می‌گوید: تو را خلق کردم که مرا بشناسی و از آینه‌ی تو، صفات جمال و کمال خود را نشان دهم؟ اگر منِ انسان نمی‌توانم به قدم خود، هدف زمین و آسمان را در چارچوب کلی نظام ظهور دهم، پس چرا خدا آن را از من خواسته است؟ آیا خواست او عبث است؟! یا این کار را از موجودی خواسته که توانش را ندارد؛ یعنی چیز محالی را خواسته است؟! هرگز!

در حقیقت، هم او از من چنین چیزی را خواسته، هم من نمی‌توانم! هدف و مقصد فعل خدا - نه هدف ذاتش - این است که من او را بشناسم؛ آن هم شناختی عرفانی و نه صرفاً علمی؛ یعنی مظهر صفاتش باشم و با این مظهریت، هم او را عبودیت کنم و هم عبث بودن را از هستی نفی نمایم. اما من نمی‌توانم چنین باشم! زیرا عقلم به من می‌گوید که هیچ گاه محاط بر محیط و معلول بر علت نمی‌تواند احاطه داشته باشد.

۱- سوره دخان، آیه ۳۸.

۲- اشاره به حدیث قدسی: کنت کنزاً مخفیاً، فأحببت ان اعرف؛ فخلقت الخلق لکی اعرف.

سپس چنین نتیجه می‌گیرند: حال که ما نمی‌توانیم به تنهایی به معرفت خداوند برسیم، پس برای خداوند، ضروری است که طریق معرفت و رسیدن به خود را برایمان باز کند. برای تحصیل این معرفت و ظهور این عبودیت، باید "لطف" خداوند، حاکمیتی در هستی داشته باشد تا مسیر را برای ما بگشاید؛ وگرنه ما چگونه به سوی او برویم؟!

سپس برای توضیح بیشتر چنین مثال می‌زنند: مثل اینکه کسی به شما بگوید که برایتان غذاهای فراوان و خوشمزه پخته است، تا بخورید و سالم، قوی و زیبا شوید و جان بگیرید؛ و بعد شما را ترک کند! آیا شما به او نمی‌گویید: کجا بروم؟! نشانی ندادی! آیا اعتراض نمی‌کنید که این چه محبتی بود؟! چرا من را نیازمند و گرسنه رها کردی و رفتی؟! آیا از او نمی‌خواهید که لااقل یک نشان و آدرسی به شما بدهد یا کسی را بفرستد تا شما را به آنجا ببرد؟

خدا مرا که وجودم سر تا پا نیاز است، خلق کرده و همه چیز برایم گذاشته و می‌خواهد هر چه در سفره‌ی خود دارد، به من بچشاند. لطف خداوند ایجاب می‌کند یکی را بفرستد و نشانی بدهد تا من نیازمند، من که آنچه او می‌خواهد، نیستم، بروم و با حضور در سفره‌اش، آن‌که او می‌خواهد، بشوم و از آنچه برایم تجلی کرده، بهره‌مند شوم.

به این می‌گویند قاعده‌ی لطف؛ لطف خدا ایجاب می‌کند برای اینکه هدف فعلش به ظهور برسد، مسیر را برای صعود انسان باز کند. خدا خود، همه چیز دارد و سفره‌ی هستی برای اوست؛ اما دلش می‌خواهد انسان هم از آنچه او دارد، بهره‌مند شود و به سعادت، لذت و

کمال برسد. پس با ارسال رُسُل و انزال کتب، لطفش را به انسان نشان می‌دهد. صد و بیست و چهار هزار پیامبر، از آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا خاتم سَلَّمَ را می‌فرستد تا مسیر آمدن به سفره‌اش و بهره‌مندی از عرفانش را به آدمی نشان دهند و به این وسیله در این نظام اصلح، او از لطف خدایش بهره‌مند شود.

بر اساس این قاعده، خداوند انبیا را از روی لطف فرستاد؛ یعنی جعل و نصب خلیفه‌ی خدا روی زمین، نوعی لطف است و لطف هم بر خداوند واجب است. پس قرار دادن خلیفه روی زمین ضروری است. از این جا ضرورت "نبوت" را اثبات می‌کنند و برای اثبات امامت چنین استدلال می‌نمایند:

آیا وقتی حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام از دنیا رفت، لطف خدا تمام شد؟! یا چون قاعده‌ی لطف برای تداوم حیات حقیقی لازم است، سفره‌ی نبی بعدی باز شد و همین طور تا زمان حضرت خاتم سَلَّمَ ادامه پیدا کرد؟! وقتی پیامبر اکرم سَلَّمَ رحلت فرمودند، چطور؟! تکلیف آنان که پس از ختم نبوت تا قیامت به دنیا خواهند آمد، چه خواهد شد؟! آیا کسانی که پس از پیغمبر سَلَّمَ مانند یا آن‌هایی که بعداً متولد شدند، آن‌چنان از این سفره خورده‌اند و به تمام و کمال بهره‌مند شده‌اند که هر کدام برای خود، پیغمبری شوند؟! یا نه، آنان هم به کسی نیاز دارند که راه را برایشان باز کند؟!!

پس لطف خداوند همان گونه که بودن پیغمبر را ایجاب می‌کرد، ایجاب می‌کند امام باشد و این با فلسفه‌ی خلقت انسان هماهنگ است. در حقیقت، اگر امام نباشد، تکلیف از موجود ساقط می‌شود! اگر

هم تکلیف ساقط شود، خود به خود راه برای عبودیت و عرفان بسته است و از انسان برای رسیدن به هدف خلقتش کاری بر نمی آید!

بنابراین لازم است در جمیع اعصار، حجّتی از جانب خداوند به عنوان واسطه بین خالق و مخلوق باشد، تا راه وصول به حق را نشانش دهد. وجود حجّت هم حتماً باید شخصی باشد به نوعی! زیرا مردم باید دقیقاً بدانند چه کسی راهنمایشان است، تا به دامن دیگری نیاویزند پس حضرت مهدی علیه السلام اگر چه پس پرده‌ی عیبت باشد، حجّت و قلب عالم امکان است که از طرف خداوند و به اقصای عدل، احسان، لطف، رحمت و امتنان حضرت حق تعالی. بر موجودات هستی نظارت و ولایت دارد.

منتقدین این برهان، لطف را بر خداوند واجب نمی دانند؛ بلکه آن را فضل و عنایت خاص الهی دانسته و چنین استدلال می کنند:

“تعبیر ”غرض خداوند از خلقت“، تنها یک معنای معقول می تواند داشته باشد و آن هدفی است که خداوند برای موجودات عاقل و مختار - همچون انسان - به صورت تشریحی قرار داده است و اگر این مخلوقات با سوء اختیار خود در مسیر خلاف هدف تعیین شده حرکت کنند، هیچ لطمه‌ای به حکیمانه بودن خلقت الهی وارد نمی شود. بنابراین ضرورتی برای خواست تشریحی خداوند وجود ندارد. پس هر گونه سخن گفتن از غرض الهی در خلقت عقلاً و نقلاً روا نیست. ما هیچ گونه غرضی در افعال الهی نمی توانیم مطرح کنیم تا حصول آن از باب لطف بر خداوند واجب انگاشته شود. معنای صحیح هدف‌داری خداوند هم در واقع به هدف مخلوقات مربوط می شود که تحقق بخشیدن به

آن، به اختیار خودشان است و فعل خدا محسوب نمی‌شود؛ چون اگر هدف مال خدا بود، تحقق آن حتمی بود.^۱

”نحوه‌ی بندگی خدا، اگر بخواهد مورد قبول ذات مقدسش قرار گیرد، باید از ناحیه‌ی خودش ارائه شود. ما عقلاً می‌توانیم به اینکه باید خدا و ربّ و منعم خود را بندگی کنیم پی ببریم، اما همین عقل حکم می‌کند راه و طرز بندگی او را از خودش اخذ نماییم؛ به خصوص که می‌دانیم خداوند ما را به حال خود رها نکرده تا هر طور می‌خواهیم به بندگی او پردازیم، بلکه از جانب خویش رسولانی فرستاده تا آیین بندگی را به ما بیاموزند و به این وسیله حجت خود را بر ما تمام کرده است. اصولاً فایده‌ی نبوت و امامت برای بشر همین است که راه بندگی خدا را به طور صحیح نشان دهد تا انسان با رأی و سلیقه‌ی شخصی در این مسیر قدم برندارد.“^۲

”تنها راه هدایت چهارده معصوم هستند. امت اسلام این افتخار را پیدا کرد که با سیزده نفر از این بزرگواران زندگی کند و از محضر آنها استفاده ببرد، هر چند عده‌ی اندکی توانستند استفاده‌ی صحیح را ببرند، ولی خدا نعمت حضور ایشان را تا قبل از آخرین امام، از مردم سلب نکرد. اما باید توجه کرد که اگر خداوند نعمتی را بدون آنکه شخص استحقاق داشته باشد به او ارزانی کند، این لطف خدا، «فضل» نامیده می‌شود و اگر بعد از مدتی آن نعمت را سلب کرد، چون در اصل، فرد استحقاقی برای به دست آوردن آن نداشته است، ظلمی از طرف

۱- راز پنهانی و رمز پیدایی، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، ص ۱۷۶.

۲- معرفت امام عصر، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، ص ۷۱.

خداوند به او صورت نگرفته و گرفتن آن نعمت عین عدل است. بر خدا واجب نیست که همواره و برای همه کس با فضل خود رفتار کند، بلکه گاهی به فضل و گاهی به «عدل» خویش رفتار می‌کند و هر دو حالت حکیمانه است و هیچ لزومی ندارد ما انسان‌ها هم از حکمت رفتار متفاوت خداوند با مخلوقات خود سر در آوریم. آنچه خدا انجام می‌دهد، چه عدل و چه فضل، قطعاً حکیمانه است، چه ما حکمت آن را بفهمیم و چه نفهمیم.^۱

دلایل عقلی قاعده‌ی لطف^۲

در دیدگاه معتقدان به برهان لطف، لطف عبارت است از مُقَرَّب (نزدیک‌کننده) طاعت و مُبَعَد (دورکننده) معصیت؛ یعنی اگر امام با اوصاف و شرایطی که برای او بیان شده، نباشد، نمی‌توان راه معصیت را بست! بر اساس این تعریف، ایجاد هر زمینه و مقدمه‌ای که انسان مکلف را در عمل به طاعات کمک می‌کند و یا از نافرمانی خداوند دور می‌کند، بر پروردگار واجب است.

آنان برای توضیح بیشتر چنین استدلال می‌کنند که در دنیای کنونی، راه معصیت بسته نیست. امام هست و اوضاع و احوال چنین است، اگر نباشد چه می‌شود؟! در فضا و جَوّی که من لا یدّٰ از معصیت هستم و هیچ سلاحی برای مقابله با آن ندارم، خدا چطور به من می‌گوید گناه نکن و به من نزدیک شو. مگر شدنی است؟! اگر ممکن

۱- معرفت امام عصر، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، ص ۲۹۵.

۲- برگرفته از کتاب نبوت و امامت، علی‌اللهوردیخانی، ص ۷۳؛ به نقل از مضمون.

نیست، برای چه از ما عبودیت خود را خواسته؟ پس باید واسطه‌ای باشد که در گناه و معصیت، ملجأ و پناه و اسلحه‌ی من باشد؛ تا به واسطه‌ی او از گناه دور شوم و بتوانم هدف خدا را به منصه‌ی ظهور برسانم: "خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَمَلَاذًا"^۱.

پس لطف، چیزی است که مکلف را با حفظ اختیار و آزادی، به طاعت نزدیک و از معصیت دور می‌کند. به همین دلیل هم عبادات و تکالیفی که خدا برای ما جعل کرده و نیز نواهی که ما را از آن بازداشته، لطف است. حال برای ظهور این دو لطف، واسطه‌ای دست ما را در طاعت و معصیت می‌گیرد و در پناه خود می‌برد. این واسطه، همان لطف وجود امام است. لطفی که راه عبادت را باز می‌کند و انسان را در مسیر رضای خدا نگه می‌دارد. امام، ما گنهکاران را در پناه خود می‌گیرد؛ یعنی وجود امام آن قدر لطف است و چنان جاذبه‌ای دارد که ما به خاطر ایشان از گناه فرار می‌کنیم و راه طاعت را پیش می‌گیریم: "بِكُمْ يُسْتَلَكُ إِلَى الرِّضْوَانِ"^۲.

لذا نصب امام، مداخلیت تام در اطاعت و انقیاد در برابر اوامر و نواهی الهی دارد؛ یعنی اگر امت، پیشوایی داشته باشد که امر و خواست او تکویناً و تشریحاً نافذ باشد، هر آینه مردم را -چه به گفتار، چه به سیره، چه به حضور نوری و چه به نایب انتخاب کردن- از محرّمات، نهی و به واجبات، امر می‌کند و مصالح و مفاسد دینی و دنیایی را

۱- دعای ندبه: تو او را برای عصمت و نگاهداری و پناه دین و ایمان ما آفریده‌ای.

۲- زیارت جامعه کبیره: به وسیله‌ی شما به بهشت رضوان می‌توان راه یافت.

برایشان تبیین می‌کند: "الْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَ الْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ"^۱.

پس وجود چنین شخصی، لازمه‌ی لطف خداوند نسبت به بندگان است. افعال الهی غرض دارد، وگرنه بی‌غرضی لازم می‌آید. غرض از خلقت انسان، "لیعبدون" و "لیعرفون" است؛ لذا لطف خداوند بر بندگان در این مطلب ظهور می‌کند که فردی اصلح و اعلم برایشان بگذارد تا راه خدا را باز کند، آن‌ها را به سوی طاعات سوق داده، از معاصی دور کند و در نتیجه از این طریق، افراد را به سعادت و کمال لایق خودشان برساند. این غرض بدون تمهید مقدمات ممکن نیست.

در حقیقت، ذات اقدس اله، علت افاضه و مبدأ صدور خیرات است و لطف هم فیضی از فیوضات اوست؛ ولی ما بی‌واسطه توان گرفتن این فیض را نداریم. پس واسطه‌ای تحت عنوان امام، لطفی است از جانب خداوند.

"به عبارتی از دیدگاه این دسته، وجوب لطف حق تعالی مبنی بر سه دلیل است:

اول- آنکه ترک لطف، موجب نقض غرض است و نقض غرض قبیح است و قبیح از خدای حکیم سر نزنند.

دوم- آنکه لطف، فعل اختیاری است و داعی صدور آن در امر موجود است و با فعل اختیاری و داعی و عدم مانع، لطف تخلف ننماید.

سوم- ذات باری تعالی علت افاضه و مبدأ صدور خیرات است و

۱- زیارت آل‌یس: معروف، همان است که شما به آن امر کرده‌اید و منکر نیز همان است که شما از آن نهی کرده‌اید.

لطف، فیضی است از فیوضات و مصلحتی است از مصالح بی مانع، لاجرم از افاضه‌ی فیاض تخلف ننماید.

تمامیت ادله موقوف است بر اینکه مفسده‌ی نصب امام، معلوم العدم است. چه، احراز عدم مفسده در لزوم لطف، شرط است و الا ادله‌ی مذکوره هیچ یک اقتضای وجوب وجود امام نکند.^۱

فضل خدا در ارسال رسل

منتقدین به برهان لطف معتقدند:

"نمی‌توان گفت که در صورت نبود حجت الهی، حکیمانه بودن خلقت انسان نقض می‌شود. ظاهر و آشکار بودن خلیفه‌ی الهی فضل خداست؛ اما اگر در برهه‌ای از زمان حجت خدا آشکار نبود، صرفاً یکی از مصادیق فضل خدا از مردم دریغ شده؛ اما حقی ضایع نشده تا ظلم لازم آید."^۲

خداوند از روی فضل و احسان خویش با ارسال رسل و انزال کتب زمینه‌ی هدایت و نزدیک شدن به طاعت و دوری از معصیت را فراهم می‌کند و بر همین اساس در هر زمان حجتی در میان مردم قرار می‌دهد. اما چون ما نمی‌توانیم از حکمت خلق مخلوقات - به ویژه انسان - آگاهی یابیم، پس نمی‌توانیم بگوییم اگر انسان‌ها هدایت نشوند، خلقتشان بیهوده است! یعنی بر خداوند واجب نیست که هر ضعف و

۱- نبوت و امامت، علی‌اللهوردیخانی، ص ۷۴.

۲- برگرفته از راز پنهانی و رمز پیدایی، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، صص ۱۹۱-۱۸۷.

کاستی را در مسیر هدایت انسان جبران نماید، چرا که اگر چنین می‌شد، لازم بود برای هر فرد و اجتماعی این وسایل را فراهم کند و تا آنجا پیش رود که هیچ گنهکاری باقی نماند! در حقیقت نمی‌توان گفت که خدای متعال باید در همه حال و برای همه کس فقط مطابق آنچه صلاحش است، رفتار نماید! بلکه با دخالت سوء اختیار بشر، سنت اولیهی خداوند که فضل او بود تغییر کرده، به مقتضای عدلش کسانی را از آنچه به صلاحشان است محروم می‌کند.^۱

چنان‌که حضرت جواد الأئمه علیه السلام در این باره می‌فرماید:

“أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَلِيمَ الْعَلِيمَ؛ إِنَّمَا غَضَبُهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ رِضَاَهُ وَ
 إِنَّمَا يَمْنَعُ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ عَطَاَهُ وَ إِنَّمَا يُضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ هِدَاةَهُ.”^۲

خداوند بردبار دانا تنها بر آنان که خشنودی او را رد کرده‌اند، غضب می‌کند و عطای خود را فقط از کسانی که بخشش او را نپذیرفته‌اند، باز می‌دارد و تنها کسانی را که هدایت او را قبول نکرده‌اند، اضلال می‌نماید.

“اصل وجود خلیفه (پیامبر یا امام) روی زمین بر اساس فضل و منت الهی است و با هیچ‌گونه وجوب و ضرورتی سازگار نیست. به عبارتی امر هدایت به دست خداست و هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند؛ اما این هدایت بر خدا واجب نیست. بنابراین کسانی که مورد هدایت الهی قرار می‌گیرد، صرفاً مرهون لطف و فضل او هستند، نه

۱- برگرفته از راز پنهانی و رمز پیدایی، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، ص ۱۸۹.

۲- الکافی، ج ۸، صص ۵۲-۵۳.

اینکه استحقاقی برای این کار داشته‌اند.^۱

امام، راه مقابله با شیطان

شیطان سر راه مستقیم من و شما نشسته و با ترفندها و راه‌های گوناگون، در ما فکر و وسوسه القاء می‌کند و امروز خیلی بیشتر از دیروز فعال است؛ اما همه، این را نمی‌فهمند! باید امام‌شناس بود تا شیطان‌شناس شد؛ چون امام‌شناسی، شیطان‌شناسی را برای انسان باز می‌کند و در حقیقت، نور امام است که هر ظلمتی را - هر چند با جاذبه‌ها پوشیده شده باشد - کاملاً نشان می‌دهد.

امامت، پایه‌ی همه‌ی اعتقادات ماست و اگر از همان اول خلقت آدم، امام را برداریم، می‌بینیم چیزی ادامه پیدا نمی‌کند؛ زیرا از همان آغاز وقتی شیطان، آدم را فریفت، آدم به حجّت و امام توسل پیدا کرد که توبه‌اش قبول شد و توانست برگردد؛ وگرنه شیطان کار خودش را می‌کرد!

آخر چگونه می‌شود ما انسان‌های ضعیف خداخواه، در میدانی که شیطان - دشمنی که دیده نمی‌شود - با حقّه‌ها، ترفندها، خستگی‌ناپذیری‌ها و جاذبه‌های گوناگون در کمینمان نشسته، پناهگاهی نداشته باشیم؟! ما برای اینکه بتوانیم با این دشمن قوی پنجه در طول زندگی مان خوب و قوی مبارزه کنیم، به امام نیاز داریم. لذا خداوند بر اساس لطفش برای ما امام نصب کرده است.

۱- گوهر قدسی معرفت، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، ص ۵۹.

حال، دست و پنجه نرم کردن با شیطان با این اوصاف و احوال، به جسم امام و شناخت شناسنامه‌ای او نیاز دارد، یا به ارتباط با او و ادراک حضورش؟ یقیناً ارتباط و حضور؛ وگرنه خیلی‌ها با پیامبر و ائمه علیهم‌السلام بودند، ولی چون حضور و ارتباط نبود، نتوانستند حدّ شیطان را پاره کنند. پس اینکه وقتی امام در غیبت است، ما نمی‌توانیم با شیطان بجنگیم، از وسوسه‌های شیطان است؛ چون وجود امام با توجه به فضل الهی، در تکوین و تشریح، حضور دارد و با ارتباط وجودی است که می‌توان از فیوضاتش بهره‌مند شد؛ نه اینکه صرفاً نزدیکی به جسم امام لازم باشد.

بنابراین توسل ما به امام زمان - که بنا به لطف خدا، اسلحه، پناه و وسیله‌ای است که در معصیت به او پناه می‌بریم و در طاعت، مسیر را از او اخذ کنیم - در حقیقت، ارتباط با او و یافتن حضورش در وجود است؛ "بِمُؤَالَاتِكُمْ ... أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا"؛^۱ "وَجَعَلْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَمَلَاذًا"^۲ در لطف خداوند جبر نیست؛ یعنی چنین نیست که همه مجبور باشند تحت جاذبه‌ی آن لطف قرار بگیرند. اما به هر حال، فضل خدا این است که کاری کند تا بندگان با اختیار، به طاعت و بندگی او نزدیک و از معصیتش دور شوند و این فضل را با فرستادن پیامبران، انزال کتب و اضل امامت و تبیین مسیرها، ثواب‌ها و عقاب‌ها به وسیله‌ی آنها تحقق می‌بخشد.

۱- زیارت جامعه کبیره.

۲- دعای ندبه.

حجّت، عامل عبودیت، شناخت و عرفان

"هر کس به تناسب معرفت و تقوای خود از انجام گناه پرهیز می کند و خداوند با ایجاد شرایط و زمینه‌هایی، می تواند معرفت و تقوای هر کس را چنان ارتقا بخشد که دیگر دور و بر معصیت نگردد و اهل طاعت شود. پس خداوند بر اساس فضلش همه‌ی زمینه‌ها را برای انسان تا آنجا که به مرحله‌ی اجبار و الجاء نیانجامد، فراهم می کند تا همگی در مسیر هدایت و اطاعت الهی قرار گیرند."^۱

خداوند بر اساس فضلش راه عبادت و طاعت و راه دوری از معصیت را تمسک به دامن امام قرار داده است؛ چنان که در زیارت جامعه‌ی کبیره می خوانیم: "یا ولیّ الله، إنّ بَیْنی وَ بَیْنَ الله عَزَّ وَجَلَّ ذَنْباً لَا یَأْتِی عَلَیْهَا إِلَّا رِضَاکُمْ؛ فَبِحَقِّ مَنْ اِثْتَمَنَکُمْ عَلَی سِرِّهِ وَ اسْتَرْعَاکُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ وَ قَرْنَ طَاعَتَکُمْ بِطَاعَتِهِ، لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذَنْبِی وَ کُنْتُمْ شُفَعَائِی"؛^۲ ای ولی الله، بین من و خدا گناهان زیادی است که من آنها را خدمت شما آورده‌ام؛ چرا که خداوند رعایت امر خلقش را به گردن شما گذاشته؛ پس به همین قسمت‌ها می دهم که واسطه‌گری کنید و گناهان مرا بردارید.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

"لَمْ تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْذُ خَلَقَ اللهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا؛ ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ غَائِبٍ مَشْهُورٍ؛ وَلَا تَخْلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا؛ وَ لَوْلَا ذَلِكَ، لَمْ يُعْبَدِ اللهُ"^۳

۱- برگرفته از راز پنهانی و رمز پیدایی، دکتر سید محمد بنی هاشمی، ص ۱۸۹.

۲- ای ولی خدا! میان من و خدا گناهانی هست که جز رضای شما آنها را محو نمی کند؛ پس به حق کسی که شما را امین سر و محرم راز خود کرده و کار خلق را به رعایت و عنایت شما سپرده و طاعت شما را قرین طاعت خود قرار داده است، گناهان من را ببخشید و شفیع من باشید.

۳- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲.

زمین از روزی که آدم خلق شد، از حجّت خالی نبوده است؛ یا حجّت ظاهر و شناخته شده یا حجّت پنهان و مستور؛ و همچنان نیز از حجّت خالی نمی ماند تا قیامت برپا شود، و اگر جز این بود خداوند پرستش نمی شد!

امام و حجّت، عامل عبودیت، شناخت و عرفان است و اگر زمین از حجّت خالی شود، عبودیت محقق نمی شود. اگر حجّت نبود، آدم به مسیر بهشت بر نمی گشت؛ چرا که بنا بر روایات، کلماتی که به او از درون خودش القا شد و با آن به خدا پناه برد، همان حجّت بود؛ "فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ..."^۱ پس مسیر عبودیت، با تمسک به حجّت الهی برایش باز شد.

همچنین خداوند در قرآن به پیامبر می فرماید: "وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ..."^۲، تا زمانی که تو در میان آنان هستی، خداوند آن ها را عذاب نمی کند؛ پس اگر حجّت نباشد، عذاب الهی می رسد؛ عذاب الهی یعنی نبودن عبودیت!

بنابراین به خاطر جهل، خودخواهی و خواسته های دل که همه در مسیر آن موجود ملعون و عامل فساد یعنی شیطان است، اگر استمساک

۱- سوره بقره، آیه ۳۷؛ در بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۳۳ آمده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمَّا تَرَكْتَ الْخَطِيئَةَ بِآدَمَ وَ أَخْرَجَ مِنَ الْجَنَّةِ، أَنَاءَ جِبْرِئِيلَ ﷺ؛ فَقَالَ: يَا آدَمُ، ادْعُ رَبِّكَ قَالَ: يَا حَبِيبِي جِبْرِئِيلُ، مَا أَدْعُو؟ قَالَ: قُلْ رَبُّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْخَمْسَةِ الَّذِينَ تُخْرِجُهُمْ مِنْ صَلْبِي آخِرَ الزَّمَانِ، إِلَّا تُبْتَ عَلَيَّ وَ رَحِمْتَنِي. فَقَالَ لَهُ آدَمُ: يَا جِبْرِئِيلُ سَمِّهِمْ لِي. قَالَ: قُلِ اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَ بِحَقِّ عَلِيِّ وَصِيِّ نَبِيِّكَ وَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سِبْطِي نَبِيِّكَ إِلَّا تُبْتَ عَلَيَّ فَارْحَمْنِي. فَدَعَا بِهِنَّ آدَمُ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ مَا مِنْ عَبْدٍ مَكْرُوبٍ يَخْلُصُ إِلَيْهِ وَ يَدْعُو بِهِنَّ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ.

۲- سوره انفال، آیه ۳۳.

به جبل ولایت امام نباشد به هیچ عنوان راه کمال برای بشر باز نیست. پس، از لطف و فضل خداوند است که مثل پدری مهربان، امام را برای بشر خلق کند، چه "ظَاهِرِ مَشْهُورٍ" و چه "غَائِبِ مَسْتُورٍ"؛ تا انسان را در آغوش خود گیرد، او را تغذیه و پرستاری کند و در نهایت به کمال لایقش برساند.

حضرت بقیة الله - روحی له الفداء - در توقیعی می فرمایند:

"إِنِّي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ."^۱

من برای اهل زمین، امان هستم؛ چنان که ستارگان برای اهل آسمان امان هستند.

همچنین ایشان خود را این گونه معرفی کرده اند:

"أَنَا خَاتِمُ الْأَوْصِيَاءِ وَبِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ وَشِيعَتِي."^۲

من خاتم اوصیاء هستم و خداوند گرفتاری ها را به وسیله ی من از بستگان و شیعیانم دفع می کند.

ابن عباس نقل کرده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: "لَمَّا عَرَجَ بِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ، أَتَانِي النُّدَاءُ يَا مُحَمَّدُ! قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَبُّ الْعِظَمَةِ لَبَّيْكَ... فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ هَلَّا اتَّخَذْتَ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ وَزِيرًا وَ أَحَاً وَ وَصِيًّا مِنْ بَعْدِي؟ فَقُلْتُ: إِلَهِي وَ مَنْ أَتَّخِذُ؟ تَخَيَّرَ لِي أَنْتَ يَا إِلَهِي! فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ عَلِيًّا... وَ أَعْطَيْتَكَ أَنْ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدٌ عَشَرَ مَهْدِيًّا؛ كُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ، مِنَ الْبَكْرِ الْبَتُولِ وَ آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ؛ يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا؛ أَنْجِي بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ وَ أَهْدِي بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ أَبْرِئْ بِهِ الْأَعْمَى وَ أَشْفِي

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰.

بِهِ الْمَرِيضَ...^۱

در شب معراج ندای پروردگار را شنیدم که می فرمود: ای محمد! عرض کردم: لیبک ای خدای با عظمت، لیبک!... پس به من فرمود: آیا از آدمیان وزیر و برادر و جانشین برای بعد از خودت انتخاب کرده‌ای؟ عرض کردم: پروردگارا! چه کسی را انتخاب کنم؟ خدایا خودت برایم معین کن! پس خداوند به من وحی کرد: من برایت از آدمیان علی را انتخاب کردم... و این موهبت را به تو ارزانی داشتم که یازده "مهدی" از نسل علی به وجود آورم که همگی شان از دختر دوشیزه‌ی تو هستند و آخرین آن‌ها کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد؛ زمین را از عدل پر می کند، چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. به وسیله‌ی او بندگانم از هلاکت نجات می دهیم و از گمراهی هدایت می شوند و نابینا را به وسیله‌ی او بینا می کنم و بیمار را شفا می دهیم.

آیا از خود نپرسیده‌ایم چرا اسم امام، مهدی و هادی است و اگر می گویند گردن گنهکاران را می زند، پس اسم هادی اش کی ظهور پیدا می کند؟! باید بدانیم این حرف شیطان است و او همه‌ی ما را هدایت خواهد کرد. اگر درست حرکت کنیم، او را خوب بشناسیم و با این ملجأ و پناه ارتباط داشته باشیم، می فهمیم که گردن زدن برای همگان نیست.

جایگاه رفیع ائمه علیهم السلام

"می دانیم قلب انسان، اصل انسان است و قلب، بیش از یکی نیست. انسان کامل یعنی امام زمان، قلب عالم است و همچنان که قلب، مرکز احساسات و شعور آدمی است، امام زمان شعور کل عالم هستی است و همچنان که انسان هر چه دارد در رابطه با قلبش دارد، ما هر چه از انسانیت بهره داریم، در رابطه با امام زمانمان خواهیم داشت.

اگر کسی شیرینی بخواهد باید از عین شیرینی که شکر است بگیرد. پس اگر کسی انسانیت بخواهد، باید انسانیت را از طریق ارتباط و توجه به انسان کامل بگیرد؛ چرا که هر لطفی از الطاف خدا مسیر خاص خودش را دارد."^۱

به عبارت دیگر، وجود همیشگی حجّت در میان مردم، یعنی لطف خداوند در جهت کمال و سعادت انسان. وجود حجت الهی، از بزرگ‌ترین نعمت‌ها و عنایت‌های خداوند است و از نشانه‌های اعظم رأفت و سعه‌ی رحمت رحیمیه و رحمانیه حق تعالی است. در حقیقت، رحمت واسعه‌ی رحیمیه‌ی حق تعالی ظهور پیدا نمی‌کند، مگر به وجود و حضور دائمی حجّتش!

لذا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هنگام رفتن می‌فرمایند: "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي"^۲. ایشان فقط قرآن را کافی معرفی نمی‌کنند؛ بلکه حجّت را هم در کنار قرآن، تا قیام موعود و پس از آن هم تا قیام قیامت، نشان می‌دهد.

۱- مبانی معرفتی مهدویت، اصغر طاهرزاده، ص ۱۳۸.

۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۲.

انسان در سایه‌ی هدایت انبیا و اولیای الهی دین حق را می‌شناسد و سعی می‌کند خود را با آن تطبیق کند. دین‌داری فقط با معرفت امام محقق می‌شود، به طوری که اگر کسی امام شناس باشد، در واقع خداشناس و پیامبرشناس هم هست. با وجود معرفت به امام، اصل وجود دین محفوظ است.

”در حقیقت خدا با دادن نعمت وجود حجت، طریقی را برای بندگان خویش گشوده تا به هدف خلقتشان - که همانا بندگی حق تعالی است - برسند. اهل بیت، بهترین مربیان بشر در خداشناسی هستند. آن‌ها باب‌های ورود به مسیر بندگی حق تعالی می‌باشند که امیرالمؤمنین در این باره می‌فرمایند:

”إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَةَ نَفْسَهُ؛ وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ. فَمَنْ عَدَلَ عَنَّا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا، فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاجِبُونَ. فَلَا سَوَاءَ مَنِ اغْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَلَا سَوَاءَ؛ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عَيْونِ كَدِيرَةٍ، يُفْرَغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَذَهَبَ مَنِ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عَيْونِ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا؛ لَا تَفَادَ لَهَا وَلَا انْقِطَاعُ.“^۱

خداوند متعال اگر می‌خواست خودش را مستقیماً و بی‌واسطه به بندگان می‌شناساند، ولی ما را باب و راه و طریق خود و آن جهت و سویی که باید از آن داخل شوند، قرار داده است. بنابراین کسانی که از ولایت ما روی گردانند، یا دیگری را بر ما ترجیح دهند، از صراط [مستقیم] می‌لغزند. آن‌ها که مردم به ایشان چنگ زده‌اند [یا ما] مساوی نیستند. زیرا مردم به سوی چشمه‌های آب تیره رنگی که بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر می‌ریزند، روی آورده‌اند؛ اما کسانی که به سوی ما آمده‌اند به سوی چشمه‌های زلالی روی آورده‌اند که به فرمان پروردگارشان جاری

است، آب آن‌ها تمام نمی‌شود و خشک نمی‌گردد.

ائمہ علیہم السلام واسطه‌های فیض الهی هستند و اگر کسی به ایشان مراجعه نکند به توحید حقیقی و معرفت راستین نائل نمی‌شود. ایشان چون ساختمانی دست‌عنایت و لطف خدا هستند، ریشه و منشأ هر خوبی می‌باشند و همه‌ی خوبی‌ها از شاخه‌ها و ثمرات وجودی درخت اهل بیت است.^۱

جدایی دین از سیاست!

دقت کنید! امروز مجهز شدن به معارف صحیح دین، عبادت و صد البته از اهمّ عبادات است. اگر ما معتقدیم وجود امام، حافظ شریعت است، باید در نظر داشته باشیم شریعت، جدای از سیاست نیست! یعنی ما شریعتی نداریم که سیاست را کنار گذاشته باشد.

زمانی که معاویه - لعنة الله علیه - حاکم شد، به مردم گفت: من به نماز، روزه، مسجد، منبر و رساله‌تان کاری ندارم؛ پیش امام حسن علیه السلام بروید و دستورات شرعی را از ایشان بگیرید؛ اما در سیاست دخالت نکنید! تا زمانی که با سیاست من کاری ندارید، من هم با شما کاری ندارم! من حاکم سیاسی و امام حسن علیه السلام حاکم دینی شما! متأسفانه عده‌ای از عوام جاهل هم حرف او را قبول کردند.

بنابراین طرح دوگانه بودن حاکم سیاسی و حاکم دینی حرف جدیدی نیست و برای اولین بار آن را معاویه - لعنة الله علیه - مطرح کرد. او

۱- برگرفته از معرفت امام عصر، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، صص ۱۴۲-۱۳۸.

گفت که دین از سیاست جداست، اما نگفت سیاست از دین جداست؛ چون وقتی دین به سیاست لطمه می‌زد، دین را فدای سیاست می‌کرد. او شیعیانی را که بنا به خواست امام حسن علیه السلام در سیاست مداخله می‌کردند، به زندان می‌انداخت! در زمان امام حسین علیه السلام هم برای مقابله با دخالت دین در سیاست، حادثه‌ی عاشورا را آفریدند.

امام حافظ شریعت است و شریعت، در بر گیرنده‌ی دین و دنیا است و قوانین هر دو را دارد؛ پس امام باید در هر دو بُعد حافظ شریعت باشد. امام غایب، ما را در بخش احکام دینی رها نکرده و مراجع و فقها را در قالب نواب عام برایمان معرفی کرده است که اگر به مسئله‌ای دچار شدیم، به آن‌ها رجوع کنیم و پرسیم. به یقین در سیاست هم که جزء نیازهای دنیوی ماست، رهایمان نکرده و احکامی جعل کرده است. امام، سیاست در دوران غیبت را هم به فقها سپرده است و به همین دلیل ما در سیاست باید تابع ولی فقیه باشیم. به عبارت دیگر، امام در غیبت، هم احکام شریعت و هم سیاست را به وسیله‌ی نواب عام حفظ می‌کند. ولی فقیه، جامع‌الشرایطی است که حاکم بر جامعه می‌شود و جدا شدن از او، جدا شدن از امام است.

بنا بر آنچه گفتیم، وجود امام لطف و عنایت خداوند است بر بندگان. لطف و رحمت امام بر ما نیز آن است که یا خودش حکومت کند و یا اینکه به جای خود، نایبی، چه خاص و چه عام مشخص کند.

۱- البته حاکم جامعه باید یک فقیه جامع‌الشرایط باشد. برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به کتاب "ولایت فقیه، شعاع شمس ولایت" رجوع کنید.

امام، ظهور فضل خداوند در پاسخ به نیاز وجودی ما

“انسان در عین حال که شب و روز به زندگی دنیوی سرگرم است، در باطن ذات و نفس خویش نیز، زندگی مرموز و پوشیده‌ای دارد؛ اگرچه اصلاً توجهی بدان زندگی نداشته و آن را به کلی فراموش نموده باشد. نسبت به آن زندگی مجهول نیز سعادت و شقاوتی خواهد داشت. یعنی افکار و عقاید حقه و اخلاق پسندیده و اعمال شایسته سبب استکمال و ترقی روحانی می‌گردند و سعادت و کمال او را فراهم می‌کنند، چنان‌که عقاید باطل و اخلاق زشت و اعمال ناشایسته باعث نقصان و شقاوت و انحراف نفس می‌شوند. پس انسان اگر در صراط مستقیم تکامل واقع شود، جوهر ذات و حقیقتش پرورش و تکامل یافته به عالم اصلی خویش که عالم نورانیت و سرور است، صعود و رجوع می‌نماید.”^۱

این نکته اگر برای دنیای غرب مفهوم نباشد، لاقلاً برای من و شما که اعتقادات و باورهایی، ولو صوری و بی‌اثر داریم، بسیار ملموس است. درست است که ما خود را به زندگی دنیوی مشغول کرده‌ایم، ولی در عین حال هیچ وقت نداهای مرموز جانمان، از صحنه‌ی وجودمان به طور تام و کامل جدا نیست. امروز، زندگی مادی چنان ما را به خود مشغول کرده که کمتر به صداهای مرموز درونی‌مان توجه داریم و با وجود این نداهای درونی، باز هم سعادت و شقاوت زندگی روحانی، برایمان مجهول است. این را می‌دانیم که اعمال، عقاید حقه و

۱- دادگستر جهان، ابراهیم امینی، ص ۷۴.

اخلاق پسندیده باعث استکمال روح، ترقی وجود و باطن ما شده و نقطه‌ی مقابلشان باعث نقصان و شقاوت‌مان می‌شود؛ اما با این دانسته‌ها نمی‌توانیم با اطمینان بگوییم که در مسیر شقاوت حرکت می‌کنیم یا سعادت.

اگر ما انسان‌ها در صراط مستقیم قرار بگیریم، نیروهای مرموز درونی‌مان به ما خواهند گفت که اگر مسیری را پیدا کنیم که اولاً بتوانیم آن را یقینی و نورانی بشناسیم و ثانیاً توان رفتن و حرکت در آن مسیر را داشته باشیم، می‌توانیم در درونمان آرامشی در جهت سعادت احساس کنیم و اگر این مسیر را طی کنیم، تمام کمالات روحی را کسب خواهیم کرد و قوای نفسانی‌مان تحت تربیت درمی‌آید؛ یعنی آن مسیر، ما را حرکت می‌دهد و بالا می‌کشانند. اما اگر این مسیر را نیابیم، همیشه نگرانیم و در نهایت هم به شقاوت و بدبختی خواهیم رسید.

پس این نیروی مرموز، در درون انسان وجود دارد. حال می‌خواهیم اثبات کنیم اگر این نیرو در درون ما هست، راه رسیدن به آن هم حتماً در خارج وجود دارد؛ چون امکان ندارد در درون ما خواسته‌ای باشد که در بیرون شرایط برآوردن آن نباشد؛ چنان‌که تمام خواسته‌ها و نیازهای بُعد حیوانی ما در دنیای بیرون آماده است. پس مسیر آن خواست مرموز درونی ما هم یقیناً در خارج هست؛ ممتنع است خدا در درون ما، نیرو و طلبی بگذارد که زمینه‌ی فراهم شدنش در خارج نباشد. پس راهی که درون ما مرموزانه آن را به عنوان مسیر سعادت می‌خواهد و آرزو می‌کند، یقیناً وجود دارد که البته راهی جز وجود و بودِ امام نیست؛ چرا که خودشان فرموده‌اند: "نَحْنُ الصُّرَاطُ"

المُسْتَقِيم^۱.

"از اینجا نتیجه می‌گیریم که: پروردگار حکیم، هرگز نوع انسان را که برای هر یک از شقاوت و سعادت، مستعد است، تحت نفوذ قوای حیوانی و تسلط خواهش‌های نفسانی قرار نداده و در وادی جهالت و سرگردانی رهایش نمی‌کند؛ بلکه الطاف بی‌پایانش اقتضا دارد که به وسیله‌ی پیامبران برگزیده‌ای که از جنس بشرند، احکام و قوانین و برنامه‌های کاملی که سعادت دنیوی و اخروی افراد را تأمین کند، برای مردم بفرستد و راه سعادت و شقاوت را به آنان بیاموزد تا عذرشان منقطع گردد و طریق وصول به غایت برایشان هموار شود."^۲

این مسیر سعادت، تشریح است؛ که بنیان‌گذارش نبی و مجری‌اش امام است.

برهان لطف در بیان علامه حسن‌زاده آملی

حضرت علامه حسن‌زاده آملی برهان لطف خداوند را در ظهور و ایجاد امام بررسی کرده‌اند. ایشان پس از اینکه در این زمینه بحث مفصل عقلی می‌کنند، می‌فرمایند:

"عقل، به حسن بعثت از جهت شمول آن بر فواید بسیار حکم می‌کند، ... و نیز عقل حکم می‌کند بر وجوب بعثت بر خدا. به دلیل آنکه بعثت لطف است و لطف، بر خدا واجب. و نیز عقل گواه است بر اینکه

۱- بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۲: عَنِ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: ... نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ...: ثَمَالِي
از امام سجاد ع نقل کرد که فرمود: ما صراط مستقیم هستیم.

۲- دادگستر جهان، ابراهیم امینی، ص ۷۵.

پیامبری که مبعوث می‌شود، باید از عصیان و اشتباه و فراموشی مصون باشد و از هر چیزی که طبع آدمی از آن تنفر دارد، منزّه و از همه مردم در صفات کمال روحی و جسمی، افضل و برتر باشد؛ تا قلب‌ها متوجه او شوند و حجت بر مردم تمام شود.^۱

مثلاً طبع انسان از چهره‌ی زشت، منزجر است و خیلی به آن گرایش ندارد. لذا اگر امام یا پیامبر چنین بودند، نمی‌توانستند مردم را در جهت کمالی پیش برند؛ زیرا وقتی طبع انزجار دارد، جذب و انجذاب صورت نمی‌گیرد.

علامه ابتدا به تبیین برهان لطف، در اثبات نبوت پرداخته‌اند و در ادامه، همین برهان را در رابطه با امامت بررسی می‌کنند و می‌فرمایند:

”حال که عقل، ما را به این مرحله راهنمایی کرد، گوییم که: اولاً دین در هر زمانی باید حافظی داشته باشد و ثانیاً ... عقل حکم می‌کند که باید مردم در هر زمانی، امام مرشد و مطاعی داشته باشند که از سطوتش بهراسند و از ظالم انتقام گیرد و او را از ظلمش منع و دین را حفظ کند و مردم را از خلط بین حرام و حلال و جنگ و هر چیزی از قبیل نزاع که طبیعت انسان‌ها به آن مایل است، باز دارد و آن‌ها را به انصاف و عدل و قواعد عقلی و وظایف دینی تشویق کند و مفسدگی را که موجب اختلال در نظام امور انسان‌ها می‌شود، دفع کند، مصالح اجتماعی را حفظ کند و پراکندگی و پریشانی اجتماع را برطرف و مردم را به وحدت کلمه دعوت کند... در هر مسئله دینی و دنیوی، پناهگاهی

۱- امامت، علامه حسن‌زاده آملی، ص ۲۲.

محکم و محافظی امانت‌دار برای آنها باشد و در مورد معاصی، آنها را وعید بدهد و ایشان را به طاعت‌ها و عبادت‌ها وادار کند.^۱

یعنی باید امامی باشد که بتواند راه ظلم را از طرف شیاطین جنّی و انسی برای مردم ببندد و راه هدایت را باز کند؛ یا با نقلش (احادیث) یا با حضور غیبی‌اش یا با جنگ و دفاع و مقابله‌ی رودررویش و...؛ انسان را به انصاف، عدل، قواعد عقلی و وظایف دینی تشویق کند، مفاسدی را که موجب اختلال در نظام انسان‌هاست، دفع کند، مصالح اجتماعی را حفظ کند و پراکندگی و پریشانی را به وحدت و انسجام برساند. در هر صورت در دنیا و آخرت، در مصالح دینی و دنیوی، پناهگاهی محکم برای نوع انسان باشد و منافع و مضار را برایشان باز کند.

علامه در ادامه می‌فرمایند:

“سپس می‌گوییم: عقل دلالت می‌کند بر آنکه خداوند، طاعت بندگان را می‌خواهد و از معصیت و گناه آنان کراهت دارد و او نسبت به بندگانش ظلم روا نمی‌دارد... با وجود امامی که طاعت شود، مردم به اطاعت خدا نزدیکتر و از معصیت او دورتر خواهند گشت و هر چیزی که بدون اجبار، بنده را به اطاعت خدا نزدیک و از معصیت دور کند، لطف نامیده می‌شود.”^۲

پیش از این، هر چیز نزدیک‌کننده به طاعت خدا و دورکننده از معصیت او - مقرب طاعت و مبعید معصیت - را لطف معرفی کردیم.

۱- امامت، علامه حسن‌زاده آملی، ص ۲۳.

۲- امامت، علامه حسن‌زاده آملی، ص ۲۴.

این لطف در نظام عینی، می شود امام.

”راه تکامل انسان و صراط مستقیم رجوع الی الله، همان عقاید حقه و اعمال نیک و اخلاق پسندیده‌ای است که خداوند متعال آن‌ها را بر قلوب پاک انبیاء نازل کرده تا به مردم ابلاغ نمایند. لیکن باید دانست که این راه، راه قراردادی و تشریفاتی که هیچ سنخیت و مناسبتی با مقصد نداشته باشد، نیست؛ بلکه طریقی است واقعی و حقیقی که از عالم ربوبی سرچشمه گرفته. هر کس در آن راه واقع شود، در باطن سیر تکاملی نموده، به عالم وسیع و بهشت رضوان صعود می کند.“^۱

مسیر سعادت چیست؟ تشریح است که بنیان‌گذارش نبی و مجری‌اش امام است. پس راه تکامل انسان که همان رجوع به صراط مستقیم و عقاید، تکالیف، اعمال و عبادات می باشد، از طریق امام است که مسیرش برای انسان اولاً ایجاد می شود و ثانیاً همیشه حفظ می شود و باز می ماند.

فضل خداوند چنین اقتضا می کند که پیامبرانی بفرستد، تا قوانین و احکام لازم را به مردم ابلاغ کنند و آنان را به سوی غایت، هدف و کمال نوع انسان رهنمون شوند. این در صورتی ممکن می شود که مردم در خارج به چنین منابعی دسترسی داشته باشند. منابعی که خود دارای کمال وجودی باشند و در ایجاد قانون و ظهور آن، نقصی نداشته نباشند. وگرنه خودشان هم به امامی نیازمند خواهند بود که تسلسل و دوری باطل ایجاد خواهد شد.

۱- دادگستر جهان، ابراهیم امینی، ص ۷۶.

به بیان دیگر علوم و مدرکات انسان در ذات خودش، محفوظ از خطا و اشتباه نیست؛ زیرا حواس و قوای مدرکه در به دست آمدن آنها دخالت دارند. بنابراین باید موجودی باشد که از این اشتباه در ناحیه‌ی حس و عقل مصون باشد؛ تا مردم بتوانند برای رسیدن به کمال از شرّ هوای نفس، شیطان و علل شقاوتی به این ملجأ پناه برند و مسیر نور و حفظ سلامتی را در آن بیابند.

همین مطلب نشان می‌دهد که هر وقت پیامبری در بین مردم نباشد، باید فردی برگزیده با همین خصوصیات، مجری و نگهبان این مسیر باشد تا موجودات، با اتکال و اتکاء به آن حقیقت، مسیر کمال خود را بیمایند.

یعنی ممکن اگر بخواهد به آن علت غایی اصلی برسد، باید علت غایی متوسطه را رد کند؛ که همان نبی و در امتداد راه او، وجود امام است که تمام اخلاق و صفات نیک انسانی را به طور تمام، هم دارد و هم به منصفی ظهور و بروز رسانده و همچنان می‌رساند.

امام، ممکن اشرف هستی

«همیشه باید در بین نوع انسان، فرد کاملی وجود داشته باشد که به تمام عقاید حقه‌ی الهی عقیده‌مند بوده، تمام اخلاق و صفات نیک انسانی را به کار بسته، به تمام دین عمل نماید و همه را بدون کم و زیاد بداند و در تمام این مراحل، از خطا و اشتباه و عصیان معصوم

باشد.^۱

باید همیشه در بین نوع انسان، فرد کاملی باشد که انسان با اتکال و اتکاء به او، به کمال خود برسد. این همان امکان اشرف است؛ یعنی در میان ممکنات باید ممکنی باشد که بر ممکنات دیگر اشرف باشد؛ چه در غیر این صورت، ممکن هرگز نمی‌تواند به واجب برسد. چون خصوصیات در ممکن است که هیچ‌گونه سنخیتی با واجب ندارد؛ لذا حدّ وسطی باید باشد که هم خصوصیات ممکن را داشته باشد و هم از آن‌ها متأثر نشود. یعنی خصوصیات واجب در او غالب باشد؛ تا به این طریق، ضعف‌ها و نقص‌های امکانی از بین برود و به وجودی برتر تبدیل شود تا راه برای رسیدن به آن واجب برای دیگر ممکنات باز شود.

پس باید اولاً تمام کمالات انسانی در امام باشد و ثانیاً به فعلیت رسیده باشد. دیگر انسان‌ها نسبت به امام، ناقص‌اند و برای کامل شدن، باید در او فانی شوند تا به کمال حقیقی‌شان که خداست برسند؛ همان‌گونه که یک دانه برای اینکه به فعلیت برسد، باید در انسان محو و فانی شود تا صفات ناقص و بالقوه‌اش را، در انسان به کمال برساند.

این را می‌گویند امکان اشرف؛ یعنی در میان ممکنات باید ممکن اشرفی باشد که موجودات احس با فنای در او به کمال خودشان برسند. پس ارتباط امام با من، این است که من کال را پخته کند و تا این را نفهمم، هیچ‌گاه تشنه‌ی او نمی‌شوم. اما من فکر می‌کنم امام دارم؛ من

۱- دادگستر جهان، ابراهیم امینی، ص ۷۸.

او را دوست دارم و او هم گوشه‌ای نشسته! من با چنین شناختی، امامت را قبول دارم، اما این شناخت ارزشی ندارد. اصلاً این برای خداوند، خیلی مهم است که امام را ایجاد کند و او را دنبال کار خودش بفرستد و من را هم دنبال کار خودم! اگر چنین باشد این امام با همسایه‌ی من چه فرقی دارد؟!

پس باید امام را به گونه‌ای دیگر بشناسم. باید بفهمم او موجودی کامل در نظام هستی، نسبت به مادون خودش است. من هم چون استعدادهای بالقوه دارم که باید به کمال برسد، چاره‌ای ندارم جز اینکه ممکن اشرف و علت غایی خودم را بشناسم تا بتوانم به وسیله‌ی این شناخت، از او بهره بگیرم و نواقصم را به کمالات تبدیل کنم.

امام، به فعلیت‌رساننده‌ی قوه‌های وجودی ما

این‌ها، حقیقت شناخت امام است که متأسفانه اکثر ما اصلاً با این وادی بیگانه‌ایم؛ چنان‌که شاید تا پیش از این حتی نمی‌دانستیم امکان اشرف و علت غایی چیست! فکر می‌کردیم خدا ما را آفریده، به خدا هم برمی‌گردیم؛ امام هم آمده، تا یک سری "بکن، نکن"هایی به ما بگوید و برود!

ببینید این چقدر با شناخت حقیقی فاصله دارد! در حالی که انسان، تنها وقتی حقیقت امام را بشناسد، می‌تواند نیاز وجودش را برطرف کند؛ چرا که موجود بالقوه همیشه گرسنه است و فقط وقتی سیر می‌شود که به فعلیت برسد.

مثل اینکه وقتی به بدن انسان ویتامینی نرسیده باشد، همیشه بیمار

خواهد بود. هر چه هم در اطرافش ویتامین موجود باشد و او هم به خوبی این مطلب را بداند، به دردش نمی خورد. مگر کیفیت ارتباط آن ویتامین را با خودش پیدا کند که مثلاً کم سویی چشم با این ماده از بین می رود. همین معرفت باعث می شود زحمت بکشد و به هر قیمتی شده، آن ویتامین را تهیه کند و از آن بهره بگیرد. اما اگر فقط بداند میوه‌ای در خارج هست که این ویتامین را دارد ولی ربطش را به خودش نفهمد، حتی اگر از کوری هم بمیرد، باز هم دنبالش نخواهد رفت؛ چون نمی داند دواي دردش فقط همان است.

نسبت ما با امام هم همین است. او را می شناسیم، ولی به او معرفت نداریم. نمی دانیم او خودش چه دارد؟ یا در ارتباط با من چه دارد؟ و من چه ندارم که با شناخت او به دست آورم؟ اصلاً به این مطالب کاری نداریم!

ما میوه‌های کالی هستیم پر از قوه‌های کمالی که همه‌ی آن‌ها را امام، بالفعل دارد. حال، ارتباط ما با او چیست؟ اینکه در او فانی شویم و راه ارتباط را یاد بگیریم تا ما هم این نقص‌ها را به وسیله‌ی کمالات او به فعلیت برسانیم.

مثل اینکه پرتقال برای این آفریده شده که ما ویتامین "ث" از آن بگیریم؛ نه اینکه فقط بگوییم: به به، چه پرتقالی؛ چه رنگی؛ چه طعمی! دست خدا درد نکند که چنین میوه‌ی زیبایی آفریده! این به به گفتن‌ها به چه دردی می خورد؟! باید ببینیم ارتباطش با ما چیست. باید بفهمیم پرتقال چیزی دارد که ما نداریم و به همین دلیل باید زحمت بکشیم، آن را بخریم، بجویم و در نهایت بخوریم تا آن را به دست آوریم.

آیا ما امام شناس‌ها، حقیقتاً امام را این طور شناخته‌ایم؟! آیا فهمیده‌ایم خدا برای چه او را برای ما خلق کرده؟! اگر چنین است، پس چرا حرکتی نداریم؟! چرا بهره‌ای نمی‌گیریم؟! چرا این قدر در نقص مانده‌ایم؟! چرا عمرمان می‌گذرد، ولی همچنان کال هستیم؟! آیا خدا ما را کال آفریده و کال هم رها کرده است؟! اگر این چنین است، پس چرا استعداد پختگی را در ما قرار داده؟! آیا خدا استعداد را می‌دهد، ولی در خارج، مسیری نمی‌گذارد که آن استعداد به فعلیت برسد؟! از خدا که فعل قبیح صادر نمی‌شود! او تماماً بر هستی تفضل دارد.

ببینید امام، چقدر زیباست؛ آن وقت ما چه ارتباطی با او داریم! امام چه جایگاهی در خلقت دارد و ما چه شناختی از او داریم! این، مظلومیت و غربت امام است. مثل اینکه پرتقال زیبا را فقط تماشا کنیم و فقط اعتقاد به خودش داشته باشیم، تا آن قدر بماند که بیوسد! یعنی امام می‌پوسد؟! در ذات خودش نه، ولی نسبت به من و شما خاصیتش را از دست می‌دهد و دیگر در ما اثر ندارد؛ چنان‌که اکنون سال‌هاست امام زمان را می‌شناسیم؛ اما واقعاً از او چه اثری گرفته‌ایم؟! با چنین وضعیتی، فکر نمی‌کنید شناختمان شیطانی باشد؟!!

امام، قافله سالار انسانیت برای رفع نواقص و به فعلیت درآوردن استعدادهاست. اما اگر استعدادهای خودش به فعلیت درنیامده باشد، خودش هم امامی می‌خواهد و امام او هم امامی و...؛ که این تسلسلی باطل است. پس باید امامی وجود داشته باشد که دور از تسلسل به فعلیت رسیده باشد، تا موجود ممکن‌الاحس را در ارتباط با او به علت غایی اصلی برسد.

"به عبارت دیگر: باید همیشه در بین نوع انسان، فردی وجود داشته باشد که همواره مورد هدایت و تأییدات و افاضات حق تعالی بوده باشد و به واسطه‌ی افاضات معنوی و کمک‌های باطنی، هر فردی را بر طبق استعدادش به کمال مطلوب برساند و گنجینه و خزینه‌دار احکام الهی باشد، تا افراد بشر در صورت احتیاج و عدم ایجاد مانع، از علومش بهره‌مند گردند. وجود مقدس امام، حجت حق و نمونه‌ی دین و انسان کاملی است که می‌تواند در حد توانایی بشر، خدا را بشناسد و پرستش کند. اگر او وجود نداشته باشد، خدا به حد کمال شناخته و عبادت نمی‌شود."^۱

آری؛ امام، بشر را به کمال لایق خود می‌رساند و تکلیفش را به نحو احسن انجام می‌دهد. حال در استفاده نکردن از امام چه کسی مقصر است؟ گدای کاهل؛ "گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحب‌خانه چیست؟!"

صاحب‌خانه همیشه حاضر است و کار خود را می‌کند؛ اما شیطان به ما القا کرده: "امام شما غایب است؛ امامت را قبول کن، ولی بدان غایب است!" ولی اکنون فهمیدیم غیبت امام به آن مفهومی که شیطان می‌گوید، اصلاً با براهین لطف خدا و امکان اشرف نمی‌سازد. وگرنه می‌توان گفت: امام، تو که ظهور لطف خدایی، تو که ممکن اشرف و علت غایی هستی، چگونه هزارواندی سال رفته‌ای و در خانه‌ات را به روی ما بسته‌ای؟! پس ما چگونه می‌توانیم به کمال برسیم!؟

۱- دادگستر جهان، ابراهیم امینی، ص ۷۵.

باید بدانیم کسی در را به روی ما نبسته است. این‌ها را شیطان به ما می‌گوید. اصلاً غیبت به معنی در بستن نیست. او هیچ وقت از ما جدا نشده و در این هزارواندی سال با همه‌ی افاضات، رسیدگی‌ها و راه‌گشایی‌هایش بوده و هست. پس چرا از یک طرف می‌گوییم اعتقاد به غیبت از اعتقادات دینی است و از سوی دیگر می‌گوییم شیطان اشتباه می‌کند؟ چون "كَلِمَةٌ حَقٌّ، يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ"، کلمه‌ی حقی گفته‌ایم و از آن، باطل را گرفته‌ایم؛ چرا که مفهوم غیبت درست، این نیست.

مختصری از اثبات امامت در کتاب مکیال المکارم

علامه سید محمد تقی موسوی اصفهانی در کتاب "مکیال المکارم"^۱ بحث دیگری در این زمینه دارند. ایشان در دلیل عقلی امامت می‌فرمایند: "علتها و فلسفه‌هایی که برای ضرورت و لزوم وجود پیامبر گفته‌اند، همان علت‌ها برای ضرورت وجود جانشین و وصی پیغمبر نیز صادق است، که پس از وفات آن حضرت لازم است بوده باشد تا مردم به جانشین پیغمبر در شؤون مختلف زندگی خود مراجعه کنند."^۲

یعنی پیغمبر باید در زمان نبود خود، برای مردم به اذن و انتصاب خداوند، امامی را قرار دهد تا امتش سرگردان و بی‌پناه نشوند.

۱- اشاره به نهج البلاغه، حکمت ۱۹۸: وَ قَالَ لَمَّا سَمِعَ قَوْلَ الْخَوَارِجِ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ: كَلِمَةٌ حَقٌّ، يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ؛ و درود خدا بر او، وقتی شنید که خوارج می‌گویند، حکومت فقط از آن خداست فرمود: سخن حقی است که از آن اراده باطل دارند.

۲- مکیال المکارم، از کتاب‌های بسیار موثق، مفید و مختصر در رابطه با شناخت امام زمان است.

۳- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۵۳.

ایشان دلایل نقلی بسیاری هم برای اثبات وجود امام آورده‌اند. از جمله آیه زیبای "وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا..."^۱. این اسماء حسنی، همان ائمه علیهم‌السلام هستند؛ چنان‌که خودشان در تفسیر این آیه فرموده‌اند: "نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ"^۲. در این آیه خدا می‌فرماید اگر می‌خواهید مرا بخوانید، باید از مجرای اسماء حسنای من جلو بیایید؛ وگرنه راه دیگری نیست. یعنی خدا از طرفی گفته مرا بخوانید، از طرفی هم گفته اسماء حسنی واسطه‌ی من هستند؛ حال چگونه ممکن است اسماء حسنی را ظهور ندهد؟! که در آن صورت دعوت خدا، دعوت بی‌اجابت است و حجت هم برای بندگان، تمام نیست!

آن وقت ما می‌توانستیم بگوییم: خدایا، از ما خواستی تو را بخوانیم، اما راه و نشانی‌ات را ندادی! مثل اینکه کسی ما را به منزل خود دعوت کند و بگوید همه چیز را برایت آماده کرده‌ام؛ ولی نه نشانی بدهد و نه کسی را دنبالمان بفرستد! وقتی این کار برای بشر، مضحک و قبیح است، طبیعتاً درباره‌ی خداوند هم پذیرفتنی نیست و عقل، آن را دفع می‌کند.

بنابراین خدایی که می‌گوید مرا به اسماء حسنی بخوانید، لازم است اسماء حسنی را ایجاد و خلق کند و ظهور دهد.

۱- سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۲- الکافی، ج ۱، صص ۱۴۳ و ۱۴۴؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: "وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا" قَالَ: "نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ، الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا؛ امام صادق علیه‌السلام در قول خدای عزوجل برای خدا نام‌های نیک است؛ پس او را به آن‌ها بخوانید، فرمودند: به خدا ما نام‌های نیک او هستیم که از بندگان هیچ عملی پذیرفته نیست، مگر به شناختن ما.

اگر عقل و قرآن داریم، امام چرا؟

امام باقر علیه السلام می فرمایند که هر کس برای خدا عبادت و دین داری کند و خود را به رنج اندازد و بکوشد، ولی برای او امام منصوب از طرف خدا نباشد، سعی اش پذیرفته نیست؛ و او گمراه سرگردان است و خداوند اعمالش را بد می شمارد.^۱

آری؛ "... وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا..."^۲. از دیوار وارد خانه نشوید؛ چون ممکن است بیفتید و سر و دستتان بشکند یا به عنوان دزد، شما را بگیرند! از در بیایید. باب خدا، امام است؛ از هر جای دیگری بروید، به خدا نمی رسید!

هستند کسانی که می گویند: "خدا به من عقل داده؛ و این برایم بس است!" یا می گویند: "من خدا را قبول دارم؛ هر چه بگوید می پذیرم؛ خیلی هم دوستش دارم!" اما همین افراد، ضروری ترین و ابتدائی ترین احکام شرع را رعایت نمی کنند! می گویند: "من خدا را می خواهم و می دانم او را باید از طریق قلب اطاعت کرد؛ عقل هم که خود خدا به من داده؛ پس می نشینم با عقل خودم درست و غلط را می فهمم و بی

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۷۵: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: "كُلُّ مَنْ دَانَ لِلَّهِ بِعِبَادَةٍ يُجَاهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَلَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ، فَسَعْيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مَشْخِرٌ وَ اللَّهُ شَانِي لِأَعْمَالِهِ؛ وَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ شَاةٍ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعِهَا؛ فَهَجَمَتْ ذَاهِبَةً وَ جَائِعَةً يَوْمَهَا؛ فَلَمَّا جَنَّتْ اللَّيْلُ، بَصُرَتْ بِقَطِيعٍ مَعَ غَيْرِ رَاعِيهَا؛ فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا؛ فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي رُبُضَتِهَا؛ فَلَمَّا أُنْ سَاقَ الرَّاعِي قَطِيعَهُ، أَنْكَرَتْ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَتَهَا؛ فَهَجَمَتْ مَشْخِرَةً تَطْلُبُ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَتَهَا. فَبَصُرَتْ بِقَتْمٍ مَعَ رَاعِيهَا؛ فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا. فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِي: "الْحَقِي بِرَاعِيكَ وَ قَطِيعِكَ؛ فَإِنَّكَ تَأْتِيهِ مَشْخِرَةٌ عَنْ رَاعِيكَ وَ قَطِيعِكَ". فَهَجَمَتْ ذَعِرَةً مَشْخِرَةً نَادَةً لِرَاعِي لَهَا يَرْشِدُهَا إِلَى مَرْعَاهَا أَوْ يَرُدُّهَا. فَبَيَّنَّا هِيَ كَذَلِكَ، إِذَا اغْتَمَّ الذَّائِبُ ضَيْعَتَهَا، فَأَكَلَهَا؛ وَ كَذَلِكَ وَ اللَّهُ يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ ظَاهِرًا عَادِلًا، أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِبًا وَ إِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ، مَاتَ مَيِّتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ..."

۲- سوره بقره، آیه ۱۸۹.

واسطه با او ارتباط برقرار می‌کنم!

باید به اینان گفت که راست می‌گویید؛ اگر خدا عقل کامل را به شما می‌داد، می‌توانستید؛ اما نکته اینجاست که شما انسان کامل نیستید و خیلی مانده تا عقلتان به جایی برسد که با آن، خدا را مستقیم پرستش کنید. اگر عقلتان کامل است، چرا نازل‌ترین بُعدتان را که جسم و ماده است، کفایت نمی‌کند و وقتی بیمار می‌شوید، پیش پزشک می‌روید؟! نروید و با عقل خودتان درد را تشخیص بدهید و درمان کنید! شما که برای هر کاری به هزار اسباب و علل دست دراز می‌کنید تا نازل‌ترین شئون وجودتان را تأمین کنید، چطور در عالی‌ترین ابعاد وجودتان به هیچ اسبابی نیاز ندارید و فقط خودتان کافی هستید؟!

پس عده‌ای به عقل خود اکتفا کرده‌اند و با آن خود را بی‌نیاز از امام می‌بینند. عده‌ای هم می‌گویند: "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ"؛ قرآن برای ما بس است! اما آیا کتاب خدا، مجری احکام هم هست و آیا اصلاً می‌توان همه چیز را از آن دریافت کرد؟! یا آیات محکم و متشابه دارد و مفسّر می‌خواهد؟! آیا عقل به تنهایی می‌تواند اشاره‌های قرآن را تشخیص دهد؟!

این حدیث می‌گوید انسان هر چه خود را به زحمت بیندازد و دین‌داری کند، بی‌امام، راه به جایی نمی‌برد. پس چه بیراهه می‌روند آنان که می‌گویند: "من خدا را می‌خواهم، دوستش دارم و با او ارتباط هم دارم؛ اصلاً حالاتی با او دارم که شما ندارید!" عده‌ای عوام هم فریب اینان را می‌خورند و می‌گویند: "راست می‌گویید؛ آن قدر دلش پاک است و حالات خوبی دارد! آن قدر اشک می‌ریزد! آن قدر دستِ

بده دارد!

اما هر دو از جهلشان است و شیطان با هر یک به نحوی بازی می‌کند؛ چرا که اگر امام نباشد، سعی انسان پذیرفته نیست و اصلاً اگر انسان کامل نبود، هیچ موجودی خلق نمی‌شد؛ همان گونه که اگر انسان نباشد، سعی پرتقال برای رسیده شدن، فایده ندارد؛ یعنی اصلاً از حیات، چیزی نمی‌فهمد.

امام باقر علیه السلام در ادامه‌ی حدیث می‌فرمایند که او (انسان بی امام) مانند گوسفندی است که از چوپان و گله‌ی خود گم شده است و آن روز را سرگردان به چپ و راست می‌دود تا شبانگاه گله‌ای همراه با چوپانی غیر از چوپان خودش می‌بیند؛ فریب می‌خورد و به آن‌ها دل می‌بندد؛ شب را در آخور آن‌ها می‌خوابد؛ ولی صبح می‌فهمد که به این گله تعلق ندارد. گله‌ی دیگری پیدا می‌کند؛ این بار چوپان می‌فهمد که او از آن این گله نیست و او را بیرون می‌کند؛ دوباره گله‌ای دیگر...؛ گویی حضرت می‌فرمایند این افراد مدام فکرشان با این و آن تغییر می‌کند!

به همین ترتیب چند صباحی حیران و هراسان، هر روز به کسی دل می‌دهد و بعد می‌بیند آنچه دلش می‌خواست و در گله و چوپان خودش بود، اینجا نیست. آن قدر این طرف و آن طرف می‌دود تا اینکه خود را کاملاً از مبدأ خود دور می‌کند؛ در حالی که یک چوپان بیشتر نداشت و اگر از اول، همان را می‌شناخت و ارتباطش را با او حفظ می‌کرد، اصلاً گم نمی‌شد. بدتر از همه اینکه در اثنای همین حیرانی، ناگهان گرگی از راه می‌رسد و یکباره او را می‌بلعد و کارش را تمام

می‌کند!

آری؛ مسلمان بی‌امام، در معرض گرگ‌هاست!

“او چون مسلمان است می‌خواهد خدا را بندگی کند، تلاش و مجاهدت هم می‌کند؛ اما از راهی که باید دین خود را اخذ کند، نمی‌رود. چنین کسی هر چند صباحی به یک گروه و یک آیین متمایل می‌شود؛ ابتدا آن گروه را مؤمن و خداشناس می‌پندارد و گول ظواهر اسلامی آن‌ها را می‌خورد و به ایشان متمایل می‌شود؛ اما پس از مدتی می‌بیند که گمشده‌اش آنجا نیست و به جای آنکه به معرفت و بندگی خدا نزدیک شود، از آن دور شده است، لذا آن‌ها را ترک می‌کند.

شب تاریک کنایه از جهل و گمراهی است و اینکه شب را در کنار آن‌ها به سر برد یعنی اینکه نمی‌داند آن‌ها چه کسانی هستند. اما صبح یعنی وقتی نور علم بر قلب او می‌تابد و حقیقت کفرآلود آن‌ها را می‌شناسد، دیگر نمی‌تواند با آن‌ها همراهی کند. هیچ مکتب و آیینی که او را به گمشده‌اش برساند، پیدا نمی‌کند و از همه‌ی آنچه دیده متنفر و رانده شده است و در سرگردانی است. این وضعیت آن‌قدر ادامه می‌یابد که بالاخره شیطان کار خود را می‌کند و یکی از این جریانات فکری باطل، او را از راه به در کرده، نسبت به دین متزلزل می‌کند. البته این بی‌ایمانی چه بسا به صورت صریح و علنی نباشد، بلکه با حفظ دین و اسم خدا و معاد از درون بی‌محتوایش می‌کنند. پس حفظ اسلام یعنی توحید و نبوت و معاد، تنها برای کسانی امکان‌پذیر است که ولایت اهل بیت و هدایتشان را در امر دین پذیرفته باشند.

البته ناگفته نماند که تشبیه امام به چوپان و امت به گله‌ی

گوسفند، به این معنا نیست که انسان‌ها بدون هدایت امام هیچ خیر و شری را تشخیص نمی‌دهند و درست مانند گوسفندانی هستند که کورکورانه به دنبال چوپان خود به راه می‌افتند. چنین برداشتی از تشبیه فوق‌کاملاً نادرست و خلاف واقع است. در این تشبیه، انسان‌ها از آن رو که علم کافی برای یافتن راه سعادت اخروی خویش ندارند، مانند گله‌ی گوسفند دانسته شده‌اند. انسان‌ها دارای فهم و شعور و در یک کلام عقل هستند؛ اما عقل برای رساندن آن‌ها به درجات کمال انسانی کفایت نمی‌کند؛ ولی همین عقل، نیازمندی انسان را به پیشوایان معصوم و منصوب از جانب خدا تشخیص می‌دهد و عجز او را از اینکه بدون دستگیری ایشان بتواند مسیر بندگی خدا را به طور صحیح و کامل طی کند، برایش آشکار می‌کند. پس دنباله‌روی انسان‌های عاقل از ائمه به هیچ وجه کورکورانه نیست، بلکه لزوم آن را عقل انسانی تصدیق می‌کند.^۱

قاعده‌ی امکان اشرف

با مثال فوق می‌خواهیم به برهان امکان اشرف برسیم؛ برهانی که به ما می‌گوید: ریشه‌ی وجودمان از امام است، با او تغذیه می‌کند و با او هم خواهد بود؛ یعنی ایجاد، هستی و ابقای ما به اوست. البته باید توجه داشته باشیم که در اصل، خدا علت ایجاد است؛ ولی در عالم امکان، "علت واسطه‌ای ایجاد"، امام است. یعنی مبدأ ما منه

۱- برگرفته از معرفت امام عصر، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، صص ۱۳۲-۱۳۸.

الوجود ما خداست؛ ولی خدا بی واسطه، ما را به وجود نیاورده. اگر چه خداوند قادر است تمام موجودات را بدون واسطه خلق کند، اما "قابل"، نمی تواند این افاضه را بدون واسطه بپذیرد. مثلاً اگر چه حق تعالی می تواند کاری کند که همه ی ما بدون پدر و مادر به دنیا بیاییم، اما این کار را نمی کند؛ چرا که حکمتش اقتضا می کند با علل و اسباب کار کند. اصلاً عقل من و شما می گوید اسباب و علل را نمی شود از نظام هستی برداشت؛ زیرا نمی شود علت تامه (خدا)، بدون افاضه ی علت متوسطه به علت اخس و علل اخس به علل اعدادی دانی، فیضش را به موجودات برساند. البته نه به این معنی که در توانش نیست؛ بلکه در حقیقت، چنین چیزی ممکن نیست.^۱

مجمل قانون امکان اشرف، آن است که وجود، حیات، علم، قدرت، رحمت و هر چه از کمالات که در من و شما و به طور کلی در نظام هستی هست و همه ی نعمت های لاتعدّ و لاتحصی که ما چه در وجود خودمان و چه در خارج از وجودمان می بینیم، امکان ندارد مستقیماً از مبدأ فیاض به موجود اخس برسد؛ چون اخس، قابل گرفتن این کمالات نیست؛ مگر آنکه این افاضات در رتبه ای قبل از او به اشرف رسیده باشد.

برای فهم بهتر مطلب مثالی می زنیم. لامپی را در نظر بگیرید. وقتی کلید آن را می زنید و نور پراکنده می شود، ابتدا فضای داخلی و خود لامپ روشن می شود یا من و شما؟! واضح است خود لامپ. یعنی

۱- علت تامه: امری که خود مستقلاً وجود چیزی را ایجاد کند؛ علت اعدادی: زمینه را برای پذیرش اثر از فاعل فراهم می کند؛ مانند: خشک بودن محل برای تأثیر آتش در سوختن.

ابتدا الکتریسیته از منبع اصلی به لامپ می‌رسد و لامپ از افاضه‌ی مبدایی که نور می‌دهد، مستفیض می‌شود. در مرحله‌ی بعد، نور از چراغ خارج می‌شود و اطراف را نورانی می‌کند. اما این نور همان نور قبلی که اصل بود نیست؛ بلکه نوری محدودتر است. یعنی اصل نور از منبع است و خود لامپ را روشن می‌کند؛ ولی نوری که با لامپ پخش می‌شود، اولاً ذاتی‌اش نیست و از علت فیاض گرفته شده و ثانیاً محدود شده است.

حال اگر لامپ نباشد که نور را بگیرد یعنی متخلّق به نور و فانی در نور اصلی شود، من و شما هرگز نمی‌توانیم نور را دریافت کنیم! پس اول باید لامپ نور را بگیرد، یعنی هویت خود را در فیاضی که برایش افاضه می‌کند، فانی کند. بعد از آن است که نور به فاصله‌های دورتر می‌رسد. حال هر لامپی که نور و اثرات قوی‌تر و بیشتری از مبدأ می‌گیرد، دامنه‌ی افاضه‌اش بیشتر خواهد بود.^۱

آری؛ فرق خدا و امام در ایجاد، این است که ایجاد، ذاتی خداست و حدی ندارد، یعنی صرف و مطلق است، ولی درباره‌ی امام، ذاتی نیست؛ اما او اولین رتبه‌ای است که فیض خدا را گرفته است و به مراتب پایین و اخس افاضه می‌کند و به همین ترتیب تا نازل‌ترین مرتبه‌ی حیات، می‌رساند. پس همه‌ی هستی، طفیل وجود اوست؛ که

”لَوْلَا لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ وَ لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ، وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمْ“^۲.

۱- همین مثال را درباره‌ی خورشید هم می‌توانیم بزنیم.

۲- مجمع النورین، شیخ ابوالحسن مرندی، ص ۱۸۷: فی الحدیث القدسی: ”لَوْلَا لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ وَ عَنِ الْفَاضِلِ الْبِهْبَهَانِيِّ: ”و لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ“ وَ عَنِ صَاحِبِ بَحْرِ الْمَعَارِفِ: ”و لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمْ“؛ همچنین

آنان خانه‌هایی هستند که از آن خانه‌ها باید به خانه‌ی اصلی راه یافت؛ چنان‌که در اذن دخول حرم‌های شریف می‌خوانیم: "اللَّهُمَّ إِنِّي وَقَفْتُ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ بَيْتِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَقَدْ مَنَعَتِ النَّاسَ أَنْ يَدْخُلُوا إِلَّا بِإِذْنِهِ؛ فَقُلْتُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بَيْتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ"؛^۱ خدایا، ما پشت در ایستاده‌ایم و تو خود فرموده‌ای: بدون اینکه اجازه بگیرد، به خانه‌های نبی داخل نشوید!^۲

آری؛ امام، راه ورود است؛ "بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى"؛^۳ دری است که ما را به صاحب‌خانه می‌رساند و بدون وارد شدن از در نمی‌توانیم خدمت صاحب‌خانه برسیم! تا امام را شناسیم، چگونه "خدا، خدا" کنیم که "بِنَا عَرَفَ اللَّهُ"؛^۴ به وسیله‌ی امام، خدا شناخته می‌شود.

پس ببینید وجود امام و شناخت او چقدر ضروری است! کمال ما در قرب به خداست، ولی اگر بخواهیم به آن کمال، سعادت، حیات مطلق و نعمت‌ها برسیم، چاره‌ای جز ورود از بابش نداریم که وجود پر برکت امام است؛ یعنی امکان اشرف یا ممکن اشرف وجود.

در مستدرک سفینه البحار، صص ۱۶۷ و ۱۶۸، آقای علی نمازی هم در این زمینه توضیح داده‌اند.

۱- مفاتیح الجنان، اذن دخول حرم‌های شریف: خدایا! من بر دری از درهای خانه‌های پیغمبرت، رحمت تو بر او و آلش، ایستاده‌ام؛ و تو مردم را از اینکه بدون اجازه‌ی او داخل شوند، منع کرده‌ای. پس فرمودی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیغمبر وارد نشوید، مگر اینکه به شما اجازه داده شود.

۲- البته تنها اهلس اذن می‌گیرند! متأسفانه ما در اثر نشناختن امام، با اینکه اگر خانه‌ی کسی برویم، حتماً اول در می‌زنیم، اجازه می‌گیریم و بعد داخل می‌شویم، وقتی به حرمان مشرف می‌شویم، این قدر ادب را رعایت نمی‌کنیم که اینجا خانه‌شان است، چرا سرمان را پایین می‌اندازیم و داخل می‌شویم؟! باید اول در بزنیم، ببینیم اصلاً در را باز می‌کنند و اجازه می‌دهند یا نه!

۳- دعای ندبه.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵.

ضرورت وجود ممکن اشرف، آنجاست که می‌گوییم طفره^۱ در هستی، محال است و این در زندگی مادی خودمان هم کاملاً ملموس است؛ یعنی مثلاً امکان ندارد نطفه همین که در بطن مادر رفت، بلافاصله بچه شود؛ چون این طفره است و محال! بلکه اول باید علقه شود، بعد مضغه و... تا در نهایت بچه شود. همچنین امکان ندارد دانه را در خاک بگذاریم و بدون اینکه فصول و منازل را طی کند، میوه شود که این طفره خواهد بود. یعنی محال است که مستقیم از اول به آخر برود؛ بلکه باید یک سری علل اعدادی متوسطه را طی کند تا به آن آخر برسد. پس چون طفره، محال است، واسطه حتماً باید باشد.

فرض کنید واجب‌الوجود با آن صفات مطلقش، یک دفعه وجود را به خاک یا هیولا افاضه کند؛ عقلمان چه می‌گویند؟! هرگز این را قبول نمی‌کند. پس وجود باید با مراتب یعنی واسطه‌ها افاضه شود و واسطه‌ی اول که واسطه‌های بعدی و علل اعدادی متوسطه‌ی دیگر از او تغذیه می‌کنند تا به اخس برسد، وجود امام است.

بنابراین نور وجود، حیات، ایمان، علم، قدرت، هیبت، هیمنت، سلطنت، کبریائی، نور جباری و به طور کلی همه‌ی انوار، از طریق وجود امام است که ظهور دارد:

”كَانَ اللَّهُ وَلَا شَيْءَ مَعَهُ؛ فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ، نُورُ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ ﷺ قَبْلَ خَلْقِ الْمَاءِ وَالْعَرْشِ وَالْكَرْسِيِّ وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللُّوحِ وَالْقَلَمِ وَالْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَالْمَلَائِكَةِ وَآدَمَ وَحَوَاءَ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ وَارْبَعِمِائَةِ أَلْفِ عَامٍ؛ ... الْحَقُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَقُولُ: ... وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ؛ مَنْ أَحْبَبَكَ، أَحْبَبْتُهُ وَمَنْ

۱- طفره: جهش بدون طی مراتب.

أَبْغَضْتُكَ، أَبْغَضْتَهُ."^۱

خدا بود و چیزی با او نبود؛ پس نخستین چیزی که آفرید نور حبیبش محمد ﷺ بود پیش از آفریدن آب و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و فرشتهها و آدم و حواء به چهار صد و بیست و چهار هزار سال... خدا تبارک و تعالی به او نگاه می کرد و می فرمود: ...به عزت و جلالم قسم اگر تو نبودی، افلاک را نمی آفریدم؛ هر که تو را دوست بدارد، دوستش دارم و هر که تو را دشمن دارد، دشمنش دارم.

امام رضا علیه السلام از ائمه ی پیش از خود علیهم السلام و آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: "خَلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ."^۲ همچنین حضرت صادق علیه السلام در این زمینه فرموده اند:

وجود مقدس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی از نور قدس خودش، ما را آفرید؛ و از نور من، آسمانها و زمین؛ و از نور علی علیه السلام عرش و کرسی؛ و از نور حسن علیه السلام حورالعین و ملائکه؛ و از نور حسین علیه السلام لوح و قلم را خلق کرد و از نور زهرا علیه السلام، مشارق و مغارب را منور فرمود.^۳

علت اشرف است که فیض وجود را به علل اخس می رساند. او از آفتاب نامتناهی خداوند تغذیه می کند، تا نور را در شعاعهای پایین تر به موجودات برساند؛ یعنی ماهیتی وجود دارد که رتبه اش اشرف است؛ آن اشرف اگر ظهور پیدا نکند، اخس، ظهوری ندارد؛ چون همان طور

۱- بحار الأنوار، ج ۵۴، صص ۱۹۹-۱۹۸؛ این حدیث از حضرت امیر علیه السلام روایت شده است.

۲- أمالی الصدوق، شیخ صدوق، ص ۲۳۶: من و علی از یک نور آفریده شده ایم.

۳- نغمه های عارفانه، آیت الله دستغیب رحمته الله علیه، ص ۱۹۴. در بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۱۹۳ نیز روایتی در این زمینه نقل شده است.

که گفتیم طفره در وجود محال است. برای مثال نزدیک‌ترین شعاع به خورشید را در نظر بگیرید؛ این شعاع تنها نقطه‌ی اتصال به خورشید است و اگر این شعاع نباشد، هرگز نور در شعاع‌های پایین‌تر، وجود و ظهور ندارد. بالاخره باید وجود برتری باشد که قابل گرفتن کمال ربوبی از ذات اقدس واجب‌الوجود باشد، تا آن را به سایر مراتب برساند.

نتیجه اینکه وجود در رتبه‌ی مقدم به اشرف و در رتبه‌های مؤخر به اخس می‌رسد و طفره هم محال است. لذا اگر دو نفر در زمین باشند، یا هر دو کامل اند که محال است - *لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا...*^۱ - یا هر دو ناقص اند که این هم محال است؛ پس یکی ناقص است و دیگری باید کامل باشد که همان امام است؛ وگرنه هستی از هم می‌پاشد.^۲ یعنی تا زمانی که حتی یک نفر بر روی زمین باقی است، حجت خدا هم باید باشد. حال این حجت، زمانی در لباس ماده در جمع، حضور دارد، زمانی هم در همین لباس ماده، حضور فیزیکی در دنیا دارد، ولی از مردم غایب است.

برهان علت غایی

می‌دانیم رتبه‌ی وجودی حیوان، گیاه و تمام موجودات از انسان

۱- سوره انبیاء، آیه ۲۲: اگر در زمین و آسمان غیر از خدای یگانه خدایان دیگری می‌بود، قطعاً زمین و آسمان تباه می‌شد.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹: *عَنِ ابْنِ الطَّيَّارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَتَّقِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا الْإِنْسَانَ، لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ*؛ اگر در زمین جز دو نفر باقی نباشند، یکی از آن دو حتماً امام است.

پایین تر است؛ یعنی پرتقال، گوسفند، مرغ و... همه برای رسیدن به کمال نوعی خود، باید فدای من انسان شوند. آیا این سخن به این معناست که آنها نباید به کمال برسند؟! مگر خدا همه چیز را برای کمال نیافریده؟! بله؛ ولی کمالشان مساوی فدا شدن برای من انسان است. چون من برای آنها ممکن اشرفم، آنها اگر بخواهند وجود برتر را بگیرند و از آن ملتذ شوند، باید در من فانی شوند؛ تا به عنوان مثال به رتبه‌ی بالاتری در سمیعت و بصیریت برسند.

فرض کنید دیدن، شنیدن و ادراک کردن، برای پرتقال کمال است. آیا پرتقال به خودی خود می‌تواند ببیند یا بشنود؟! آیا پرتقال نباید به کمال برسد؟! آیا خدا آن را عبث آفریده؟! هرگز؛ خدا پرتقال را آفریده تا به کمال برسد، پس می‌رسد. اما چگونه؟! آیا خودش می‌تواند صاحب دو چشم و دو گوش شود تا ببیند و بشنود؟! این که می‌شود طفره! پس چگونه ببیند، بشنود و به ادراک برسد؟! باید فدای انسان شود و همین برایش کمال، تنعم، قرب و لذت است.

به فرض مثال من انسان پرتقال را می‌خورم و آن را بینا و شنوا می‌کنم. اما وای به روزی که بینایی و شنوایی‌اش را در دیدن و شنیدن آنچه نباید، به کار گیرم! او به کمالش رسیده و دیگر مؤاخذه نمی‌شود. این من هستم که فردا مؤاخذه می‌شوم و پرتقال هم از من شکایت می‌کند.

پس حیوان و نبات و خاک، هر کدام فدای من شدند و به کمال رسیدند؛ اما من چه؟! من باید به کجا برسم؟ من نسبت به آنها اشرفم؛ ولی اشرف خودم کیست که فدایش شوم و به کمالم برسم؟ موجود

اشرف من که باید هم و غم رسیدن به او باشد، امام زمانم عجل الله فرجه است؛ به همین دلیل خداوند در حدیث قدسی فرموده است: "عبدی، خلقت الأشياء لأجلک و خلقتک لأجلی"^۱. همه چیز برای ما خلق شده و ما برای خدا خلق شده‌ایم؛ ولی برای رسیدن به خدا، باید برای ممکن اشرفمان فدا شویم.

چرا من فدای پرتقال، سیب، گج، سنگ، آهن، کاغذهای سبز و بنفش، فلزهای زرد و سفید و... می‌شوم و می‌پندارم کمال من به حساب‌های بانکی‌ام، شکل و دکوراسیون خانه‌ام، خوردنی‌ها و پوشیدنی‌هایم است؟! متأسفانه زندگی ما همین‌ها شده است. از بس فدای چیزهای متفرقه شده‌ایم، یادمان رفته فدایی امام هستیم! اما عقلمان چه می‌گویند؟! اگر آزادش بگذاریم، اگر آن را از قیدهایی که به دورش پیچیده‌ایم رها کنیم، می‌گویند: پرتقال نمی‌تواند برای ما کمال باشد، چون در اصل وجود، کمالی به ما نمی‌دهد؛ تازه قدری هم سنگینمان می‌کند که باید از ثقل آن سبک شویم!

اینجاست که به برهان علت غایی می‌رسیم. عقل می‌گوید من همان گونه که در مراحل خلقت، مبدائی دارم که از آن آمده‌ام، در مسیر حرکت هم باید مرجع و مقصدی داشته باشم که با فدا شدن در آن به کمالم برسم؛ این مقصد، همان علت غایی است که در حقیقت، وجود برتر و خود بالاتر من است.

در حقیقت، وجود ما به طور طبیعی نیاز به غایت را در خود

۱- جواهرالسنیة، کلیات حدیث قدسی، ص ۷۱۰.

می یابد؛ از این رو مدام دنبالش می گردد. عده‌ای از ما فکر می کنیم، علت غایی مان ازدواج و داشتن همسر است؛ بعضی می گوئیم که باید دانشگاه برویم و دکتر و مهندس شویم تا به کمال نوعی خود برسیم؛ عده‌ای دنبال این هستیم که زندگی مان را بفروشیم و هر طور شده، به خارج برویم و غربی شویم، چون این را برای خود علت غایی می بینیم! جوانان می پندارند کمالشان در این است که ظاهر زیبای خود را با لباس های قشنگ و زیورآلات آشکار کنند و دیگران را به تحسین وادارند! عده‌ای دیگر فکر می کنند اگر خانه‌ی خوب چند خوابه با همه‌ی امکانات، با دکوراسیون طبق ژورنال‌های خارجی و ماشین در پارکینگ داشته باشند، به آرامش می رسند؛ یعنی این‌ها را علت غایی خود می گیرند. غافل از اینکه علت غایی همیشه فدایی می خواهد و اصلاً نمی شود بدون فدا شدن به آن رسید؛ از این رو فدایش می شوند! یعنی عمر، انرژی، فکر، خواب و بیداری‌شان را صرف آن می کنند. البته همه‌ی این از خود گذشتگی‌ها هم به خاطر این است که رسیدن به علت غایی شوق دارد! اصلاً عشق به علت غایی است که خواه‌ناخواه در وجود انسان شوق ایجاد می کند. این می شود که صبح تا شب می دوند که به آنچه فکر می کنند علت غایی‌شان است، برسند. مثلاً عمرشان را در تکالب می گذرانند تا خانه و دکوراسیونشان آماده شود؛ اما همین که چند روزی به خوشی آن مشغول می شوند، می بینند آن علت غایی نبوده و گویی هر چه صرف کرده بودند، از دست داده‌اند؛ چرا که احساس آرامش و لذت نمی کنند و ارضاء نشده‌اند.

آیا علت غایی ما همین‌ها نیست؟! در این سال‌ها که عمر کرده‌ایم،

فدایی چه چیزهایی شده‌ایم؟! همین الآن هم داریم فدایی همین افکارمان می‌شویم؛ چون این‌ها را علت غایی خود گرفته‌ایم! عزیزان، این اصل را بدانید که اصلاً نمی‌شود بدون علت غایی بود. حتی یک دانه و ذره هم علت غایی دارد و به دنبالش می‌رود تا به آن برسد و عشق درونی‌اش ایجاب می‌کند فشارهای زیر زمین، درخت شدن، شاخه و برگ دادن و... را تحمل کند، تا به علت غایی مورد نظرش برسد. در حقیقت شوق رفتن به سوی این مقصد است که او را حرکت می‌دهد.

غایت مفقود محال است^۱

می‌دانیم علت غایی حتماً باید در خارج وجود داشته باشد؛ چون محال است خداوند استعدادی در ما تعبیه کند و زمینه‌ی آن در خارج نباشد. این از عدل خدا دور است. پس وقتی ما احساس نیاز به علت غایی داریم، حتماً در خارج هم وجود دارد.

اصولاً یکی از مسائلی که شیعه به آن معتقد است، «موجود» بودن «موعود» است. بنا به گفته‌ی هانری گربن، آنچه سبب زنده بودن مکتب تشیع شده، آن است که آن موعود، هم اکنون موجود است؛ یعنی چنین نیست که در آخر تاریخ عالم، موجود شود و سپس ظهور کند. بلکه آخرالزمان ظرف ظهور مقدس امام می‌باشد.

این یک قاعده‌ی عقلی است که همیشه چیزی که درجه‌ی

۱- مبانی معرفتی مهدویت، اصغر طاهرزاده، به نقل از مضمون، صص ۸۷-۹۱.

وجودی‌اش بالاتر است و مسلم در عالم غیب واقع شده، اول به وجود می‌آید؛ سپس در عالم ماده آرام آرام ظهور پیدا می‌کند.

ارسطو در این زمینه مثال می‌زند و می‌گوید: کودکی که در حال جوان شدن است، هر چند جوانی‌اش هنوز بالفعل نشده، اما اگر این جوانی به عنوان مقصد و غایت بالفعل موجود نباشد، این بدن به سوی کدام مقصد و غایت برود؟ پس این بدن به سوی غایتی می‌رود که فعلاً موجود است؛ ولی در بدن کودک هنوز ظاهر نشده است. چنین نیست که وقتی این کودک جوان شد، غایتی به نام جوانی تازه به وجود آید، بلکه وقتی این کودک جوان شد، جوانی موجود در خارج که به صورت مقصدی غیبی موجود بود، در بدن او ظاهر می‌شود.

حال فیلسوفان قاعده‌ای دارند که می‌گویند: "غایت هر شیء حتماً بالفعل موجود است، که موجب می‌شود این شیء به طرف آن غایت در حرکت باشد"؛ پس غایت مفقود معنا ندارد. نمی‌شود یک جریان طبیعی یا روحانی یا انسانی به سویی حرکت کند که آن سو و آن هدف، موجود نباشد.

عقیده‌ی شیعه در مورد حضرت مهدی بر همین مبناست که ظهور حضرت در آینده‌ی تاریخ است و نه اینکه حضور حضرت هم مربوط به بعد باشد. وجود حضرتش هم اکنون محقق است و عالم آرام آرام به ظهور مقدس‌شان می‌رسد.

آهی از دل!

علت غایی ما آن چیزهایی که متأسفانه عمری برایشان دویده‌ایم، نبوده و نیست. ازدواج کردیم و دیدیم علت غایی مان نبود؛ چون آرامشی به ما نداد. آن یکی مدرک گرفت، ولی علت غایی اش نبود؛ چون به خوشی و شعور روحانی بالاتر نرسید و جایی دلش را زد. دیگری هم به عنوان اینکه "آدم باید آزاد باشد"، در جوانی هر کار که نفسش به او القاء کرد انجام داد، ولی وقتی سنش بالاتر رفت، دید آن هم علت غایی اش نبوده؛ چون اثری از خوشی‌ها در وجودش باقی نماند و به آرامش نرسید. به طور کلی هر کدام، تمام عمرمان برای آنچه علت غایی می‌پنداشتیم، تلاش کردیم؛ ولی حالا که به گذشته و نتایج اعمالمان توجه می‌کنیم، می‌گوییم: اُف بر همه‌ی آنچه که روزی خود را فدای آن‌ها کردیم و برایشان جان‌کنندیم! چرا به اینجا می‌رسیم؟! برای اینکه فطرتمان به ما می‌گوید آن‌ها علت غایی نبوده و نیست.

حال چه کنیم؟ چگونه با این همه کج‌روی، حقیقت را پیدا کنیم؟ ما که عمری در جهت مخالف حرکت کرده‌ایم و آثارش را گرفته‌ایم، چگونه مسیر را بازگردیم؟

اصل مهمی که در ابتدای حرکت باید به آن توجه کنیم آن است که نباید ناامید شویم؛ ولی باید بدانیم کار ساده نیست و باید خودمان را برای مجاهدت‌ها و سختی‌ها آماده کنیم. حقیقت این است که اصل راه سخت نبود؛ اگر از اول، علت غایی مان را درست تشخیص می‌دادیم و فدای همان می‌شدیم، به آسانی به مقصد می‌رسیدیم. اما حالا هم جای نگرانی نیست؛ که علت غایی مان بسیار مهربان است! آن قدر که در

سرداب مقدس ناله می کند که خدایا، شیعیان ما از طینت ما خلق شده اند و به پشتیبانی حبّ و ولایت ما گناه می کنند؛ گناهانشان را به ما ببخش!

یعنی علت غایی ما آن قدر مهربان است که با وجود همه بی وفایی های ما، باز هم دعا می کند به سوی او برویم، تا همین که رفتیم، راه را برایمان باز کند. اما از آنجا که این راه، علل، اسباب و استعداد می خواهد، ایجاد استعدادش در ما، قدری کار را برایمان مشکل می کند.

آری؛ تجربه و دریافت فطری به ما اثبات می کند، هر نوعی از موجودات در رسیدن به کمال نوعی خود باید مقصدی داشته باشند و برای رسیدن به آن مقصد اقصی باید مقصدهای متوسطه را رد کنند.

در حقیقت، همه رتبه های دانی وجود، فدایی رتبه های عالی اند. ما انسان ها رتبه های برتر از حیوان، نبات و جماد هستیم. به عنوان مثال، ما گوسفند را با طیب خاطر ذبح می کنیم و می خوریم و اصلاً هم در این خوردن، احساس فشار نمی کنیم. اما اگر به ما بگویند این تکه گوشت آدم را بخور، آیا به آن نزدیک می شویم؟ در حالی که گوشت، گوشت است، از نظر ظاهری فرقی نمی کند! اما چرا ناراحت می شویم و هرگز آن را نمی خوریم؟! چون موجود احس باید فدایی عالی شود و چون

۱- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۰۲؛ نُقِلَ عَنِ ابْنِ طَاوُوسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، أَنَّهُ سَمِعَ سَخْرًا فِي السُّرْدَابِ عَنِ صَاحِبِ الْأَمْرِ لِأَنََّّهُ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّ شِيَعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا وَ بَقِيَّةِ طِينَتِنَا وَ قَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً اتِّكَالًا عَلَى حُبِّنَا وَ وِلَايَتِنَا؛ فَإِنَّ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَاصْفَحْ عَنْهُمْ؛ فَقَدْ رَضِينَا وَ مَا كَانَ مِنْهَا فِيمَا بَيْنَهُمْ؛ فَاصْلِحْ بَيْنَهُمْ وَ قَاصِّ بِهَا عَنِ حُمُسِنَا وَ ادْخِلْهُمْ الْجَنَّةَ وَ زَخِّرْهُمْ عَنِ النَّارِ وَ لَا تَجْمَعْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَعْدَائِنَا فِي سَخَطِكَ.

آدم نسبت به ما اخس نیست، لذا وجودمان آن را دفع می‌کند و بدنمان نمی‌پذیرد؛ ولی از خوردن گوشت گوسفند لذت می‌بریم و آن هم با عشق و شوق، فدای ما می‌شود؛ چون اخس از ماست.

یعنی ما پذیرفته‌ایم که ابر و باد و مه و خورشید و فلک همه در کار باشند و فدایی ما؛ که اگر نمی‌پذیرفتیم، این قدر آن‌ها را فدای خود نمی‌کردیم! پس این را هم بپذیریم که ما هم فدایی امام هستیم؛ یعنی باید محو و فانی‌اش شویم، نواقص خود را با او از دست بدهیم و کمالش را در کاممان بچشیم. این می‌شود فدایی؛ همان که یاران حسین بن علی علیه السلام شدند!

ما هم می‌گوییم: آقا، فدایت شوم؛ "بنفسی أنت"؛ اما فقط حرف است و در عمل، فدایی اخسیم! درست مثل پرتقالی که زحمت کشیده، مسیر رشدش را طی کرده، ولی وقتی رسیده شده، آن قدر یک گوشه مانده، که پوسیده و تبدیل به خاک شده است؛ یعنی برگشته و در موجود اخس فانی شده است. در نتیجه به سعادتش نرسیده است.

نکته‌ای که در اینجا باید به آن دقت کرد، این است که اصلاً اسراف همین است. مثلاً وقتی آب را نمی‌خوریم و در جایی می‌ریزیم که هیچ کمالی برایش نیست، به آن ظلم کرده‌ایم؛ یعنی آن را از کمالش بازداشته‌ایم. یا وقتی پرتقال را پوست کنسیم، باید آن را بخوریم و اگر آن را دور بیندازیم، به آن ظلم کرده‌ایم.^۱

سالیان سال است که "بنفسی أنت" می‌گوییم؛ ولی آیا توانسته‌ایم

۱- اما افسوس، این قدر اخلاقیات را از مبادی بینشی عقلی و نقلی نگرفته‌ایم، که هیچ وقت قبح زشتی‌ها به کاممان نرفته است!

چیزی از شوون خود را فدای آن که فدایی اش هستیم، کنیم؟! در حالی که اگر شناختمان قدری بالا برود و این شناخت وجودی و ذوقی به کام جانمان بنشیند، چنان شوق می گیریم که اصلاً می خواهیم پرواز کنیم و مسیر غلط زندگی را با همه‌ی مشکلاتش خراب می کنیم.

باید بفهمیم ما باید فدای محبوبان جانمان شویم و کمالمان هم جز این نیست؛ چرا که اهل بیت علیهم السلام واسطه‌ی فیض‌اند و ما بدون اینکه به این وسائط دست بزنیم، نمی توانیم به کمال نهایی مان (خدا) برسیم. پس چه می شود که فقط در محرم‌ها و فاطمیه‌ها به یاد این علل متوسطه می افتیم؟! علت غایی ما در غیر این ایام کجا می رود؟! آیا غایب می شود؟! می شود؟! می شود؟! می شود!؟

هرگز؛ ولی ما آن قدر علل غایی متفرقه برای خود ساخته ایم، آن‌ها را مقصد قرار داده ایم، سرمان را با همان‌ها گرم کرده ایم و به آن‌ها عشق ورزیده ایم که دیگر علت غایی حقیقی از یادمان رفته است! اما این‌ها ما را به کجا رسانده‌اند و تا به حال به ما چه داده‌اند، جز پوست، گوشت و استخوانی که دو روز دیگر آن را از ما پس خواهند گرفت؟! بدبختی ما اینجاست که به وجود امام، احساس نیاز نمی کنیم. اما آشنا شدن با همین مطالب، برایمان اتمام حجت است. بیایید لااقل ما به این علل کذایی که همه‌شان دشمنان ما و علت جهنمی شدن و سقوطمان هستند، مشغول نشویم و به آن‌ها دل ندهیم؛ چرا که وقتی ما دل در گرو آن‌ها می نهیم، در حقیقت امام زمان، را در مظلومیت نگه می داریم!

امام صاحب‌خانه‌ای است که هر چه نعمت بود، هست و خواهد

بود، در سفره‌اش است. او در را به خوانِ نعمتش باز کرده و کارت دعوت فرستاده که بیایید!

ایشان در توقیعیشان می‌فرمایند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا لِأَمْرِ اللَّهِ تَعْقُلُونَ وَلَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ حِكْمَةً بِالْغَةِ
فَمَا تُغْنِ النَّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ السَّلَامَ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ إِذَا أَرَدْتُمْ
التَّوَجُّهَ بِنَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَيْنَا فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسَ السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَ...

بسم الله الرحمن الرحيم: نه به امر خداوند اندیشه می‌کنید و نه از اولیای او می‌پذیرید، حکمت بالغه‌ای است، پس بیم دادن‌ها (یا بیم‌کنندگان) گروهی که ایمان نمی‌آورند را چه سود دهد؟ سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند باد. هرگاه قصد توجه بخدای تعالی و ما را نمودید پس همان طور که خدا فرموده بگویید: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ، سلام بر تو باد! ای داعی خداوند و...

اما همه سرشان را پایین انداخته‌اند، پشت کرده‌اند و می‌دوند! ای کاش لا اقل به سوی چیزی می‌دویدند که خیلی برای امام سنگین نبود؛ اما در حال دویدن به سوی آتش، ظلمت، جهنم و عذاب هستند!

امروز فرزند حسین علیه السلام داد می‌زند: "أنا الغريب، أنا المظلوم"؛ اما باز هم گوش من و شما نمی‌شنود! چه کنیم تا امامان مظلوم و غریب نباشد؟! ای شیعیان، بیایید امامان را دوست بداریم! بیایید عاشق مهدی‌مان شویم! بیایید خود را بشناسیم و در سفره‌اش بنشینیم! که امام، در میان ما عاشقانش غریب است، چه رسد به کسانی که اصلاً نمی‌دانند او کیست! ما در یاری امامان سستیم. وقتمان را برای خیلی کارها

صرف می‌کنیم؛ اما برای شنیدن معارف و تفکر در آنها وقت نداریم!

برهان تقابل قطبین

یکی دیگر از براهینی که در زمینه‌ی اثبات ضرورت امامت بیان می‌شود، برهان "تقابل قطبین" است. می‌دانیم پروردگار جهانیان در صدد است تا فیض را به تمام موجودات دانی برساند. فیضی که جنبه‌ای عمومی و جنبه‌ای خصوصی دارد.

فیض عمومی، همان فیض وجود است که تمام موجودات در آن شریک‌اند و فیض خصوصی، فیض هدایت و ارشاد نوعی خاص از موجودات یعنی نوع انسان است. این فیض از طریق امام و امامت باید به انسان افاضه شود.

فیض عمومی همان است که گفتیم "لَوْلَا لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ"؛ و این، برهان امکان اشرف را به دست ما داد؛ اینکه همه‌ی موجودات نمی‌توانند وجود را که اعم از علم، قدرت، حیات و سایر کمالات است، به طور مستقیم از واجب‌الوجود بگیرند؛ باید واسطه‌ای باشد که فیض را بگیرد و به مراحل دانی برساند.

از لامپ مثال زدیم و گفتیم لامپ باید هویت خود را در مبدأ نورش فانی کند و الکتریسیته را بگیرد تا نور را اول در خود ظهور دهد و بعد به شعاع‌های گوناگون برساند. حال می‌خواهیم بگوییم لامپ که در اینجا واسطه‌ی نور و فیض است، باید با منبعی که فیض را از آن

می گیرد، مناسبت داشته باشد؛ مثلاً اگر قطعه چوبی به منبع الکتریسیته وصل شود، هرگز نمی تواند نور را به من و شما بدهد.

پس واسطه باید در وجود با منبع فیض، سنخیت و تشابه داشته باشد؛ به گونه ای که بتواند هم خود از آن افاضه استفاضه کند و هم فیض را به مراحل دانی برساند. این سنخیت، همان صفات امام است. همان طور که سنگ، چوب و سیمان نمی تواند الکتریسیته را بگیرد و به دیگران برساند، هر کسی هم قابلیت استفاضه از منبع فیض وجود یعنی خداوند را ندارد.

پس واسطه برای استفاضه باید با مبدأ فیض سنخیت داشته باشد. علاوه بر این، واسطه برای مفیض بودن به مراحل دانی، باید با مستفیضی هم که می خواهد به او افاضه کند، سنخیت داشته باشد. اینجاست که برهانی تحت عنوان تقابل قطبین مطرح می شود؛ یعنی باید حدّ وسط و واسطه ای باشد که یک سویش به وجه الله باشد و سوی دیگرش به وجه الخلق؛ تا با هر دو طرف تقابل داشته باشد.

برای روشن شدن مطلب، به ایرادی که امم انبیای سلف می گرفتند و می گفتند: "چرا خداوند ملائکه را برای هدایت ما نفرستاد؟!"، می پردازیم.^۱ ملائکه قابل هستند فیض را از خدا بگیرند؛ چون مجردند

۱- اشاره به سوره مؤمنون، آیه ۲۴: "قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَوْعِنَّا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ؛ مهتران قومش که کافر بودند، گفتند: این مرد جز انسانی همانند خودتان نیست! می خواهد بر شما برتری جوید و اگر خدا می خواست، فرشتگانی را می فرستاد. ما هرگز چنین چیزی در روزگار نیاکانمان نشنیده ایم؛ یا سوره فصلت، آیه ۱۴: "إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ؛ آن گاه که رسولان پیش و بعد آن ها، نزدشان آمدند که جز خدای یکتا را پرستید، گفتند: اگر پروردگار ما

و از ماده به خدا نزدیک تر هستند؛ اما در رساندن به انسان‌ها، قابل نیستند؛ چون با قطبی که می‌خواهند فیض را به آن برسانند، تقابل ندارند. لذا اگر خدا ملائکه را هم بفرستد، به شکل بشر نازل می‌کند؛ چون حتماً باید با انسان‌ها سنخیت داشته باشند^۱.

پس امام باید هم به خدا نزدیک باشد تا بتواند فیض را از او بگیرد و هم به مستفیضی که می‌خواهد فیض را به او برساند. لذا در گرفتن باید اشرف موجودات باشد؛ یعنی در جنبه‌ی وجه‌اللّهی و رو به خدا، قابلیت استفاضه را به طور اتم و اکمل داشته باشد؛ چون آنجا مستفیض است، نه مفیض. اما از آنجا که می‌خواهد برای مراحل دانی مفیض باشد، باید با این مستفیضان هم، سنخیت داشته باشد و اینجاست که امام حتماً باید موجودی مادی باشد.

عده‌ای می‌گویند: خدا که می‌خواست امام زمان را برای آخرالزمان در این دنیا نگه دارد، کاری می‌کرد که استبعاد طول عمر درباره‌ی او پیش نیاید؛ مثل آنچه مسیحیان برای حضرت عیسی علیه السلام قائل‌اند، که به آسمان رفته و...!

اما بر اساس آنچه گفتیم، این سخن مردود است و امام حتماً باید در نشئه‌ی ماده و در کسوه‌ی جسمانی باشد؛ چرا که اگر موجود مجرد

می‌خواست، فرشتگانی را از آسمان نازل می‌کرد. ما به آنچه شما بدان مبعوث شده‌اید، ایمان نمی‌آوریم.

۱- اشاره به سوره انعام، آیات ۸-۹: "وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ لَكُمْ لَا يَنْظُرُونَ؛ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَشَرِ مَا تَلْبَسُونَ" و گفتند: چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است؟ اگر فرشته‌ای می‌فرستادیم که کار به پایان می‌رسید و به آن‌ها هیچ مهلتی داده نمی‌شد؛ و اگر آن پیامبر را از میان فرشتگان بر می‌گزیدیم، باز هم او را به صورت مردی می‌فرستادیم و قطعاً اشتباهشان را بر جای می‌گذاشتیم.

باشد، چون با انسان سنخیت ندارد، هرگز نمی‌شود به او بهره بدهد. حتی در همین عالم ماده هم مثلاً وقتی من و شما می‌خواهیم مستقیم به آفتاب نگاه کنیم، برای اینکه چشمان آسیب نبیند، به وسیله‌ی عینک آفتابی با خورشید سنخیت ایجاد می‌کنیم تا بین قطبین، تقابل برقرار شود و ثمره را که دیدن است، حاصل کند.

همان طور که گفتیم برای مثال، من به عنوان انسان، برای جماد، نبات و حیوان اشرف هستم. اما در این میان باید حدّ وسط یا واسطه‌ای باشد که حیوان را به من که برتر از او هستم، برساند و آن، قوایی است که من دارم و واسطه می‌شود تا آن دانی به من عالی برسد؛ مثلاً گوشت حیوان باید بپزد و خوب جویده شود، معده و روده باید درست کار کند تا به خون تبدیل شود.

این علل واسطه، باید هم با گوشت حیوانی ارتباط و تقابل داشته باشد و هم با روح انسان؛ چون می‌خواهد کمال را که روح انسانی است، به حیوان بدهد. باید هم با روح مجرد ارتباط داشته باشد و هم با گوشت حیوان متناسب باشد؛ تا گوشت حیوانی جویده شود، به خون تبدیل شود و خون در انسان حرکت کند تا این موجود را به عقل فعال برساند.

پس امام باید هر دو چهره و هر دو قطب تقابل را داشته باشد: یک قطب وجه‌الله و یک قطب وجه‌الخلق. اینجاست که امام، حقّ بسیار بالایی به گردن ما پیدا می‌کند.

حق حیات

در حقیقت امام، در قالب ماده تشریف آوردند تا بتوانند با من انسان تقابل داشته باشند و با این تقابل، کمال را به من بدهند. پس ایشان نیازی ندارند در ماده باشند، بلکه من نیازمندم که ایشان در ماده بیایند و بر اساس نیازم به من افاضه کنند.

به هر حال کار این موجود واسطه، آن است که فیض را به مخلوقات برساند و برای این کار باید خودش هم جنبه‌ی مخلوقی و وجه‌الخلق را داشته باشد؛ اگر چه در جنبه‌ی وجه‌اللهی از صفات خدا برخوردار است، در قرب خداست و علم، قدرت، تقدس، ولایت و... دارد: "...عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ"^۱.

این واسطه که در عرفان به آن حقیقت محمدیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌گویند^۲، حقیقتی است که خداوند فیض را به او می‌دهد و او به مراتب دانی وجود می‌رساند؛ یعنی رابطی است بین خلق و خالق. بنابراین حق حیات بر تمام موجودات دارد.

"این خلیفه‌ی الهی و حقیقت قدسی که اصل ظهور است، ضرورتاً یک وجهی غیبی به سوی هویت غیبی دارد که هرگز به آن وجه ظهور نمی‌کند و وجهی هم به سوی عالم اسماء و صفات دارد که با آن، در آن عوالم تجلی می‌کند و در حضرت واحدیت جمعی در آینه‌ی اسماء و صفات ظهور می‌یابد."^۳

۱- سوره قمر، آیه ۵۵: نزد پادشاهی با اقتدار.

۲- در روایات به این حقیقت، عقل اول، صادر اول، لوح، قلم، نور ولایت و... هم می‌گویند.

۳- امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، صص ۵-۷.

"...پس انسان مخلوق لاجل الله و ساخته شده برای ذات اقدس اوست و از میان موجودات، او مصطفی و مختار است. غایت سیرش وصول به باب الله و فنای فی ذات الله و عکوف به فناء الله است و معاد او الی الله و من الله و فی الله و بالله است چنانچه در قرآن می فرماید: "إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَتَهُمْ"^۱. و دیگر موجودات به توسط انسان رجوع به حق کنند، بلکه مرجع و معاد آنها به انسان است؛ چنانچه در زیارت جامعه که اظهار شمه‌ای از مقامات ولایت را فرموده، می فرماید: "وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ" و می فرماید: "بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ".

و اینکه در آیه‌ی شریفه حق می فرماید: "إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَتَهُمْ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ"^۲ و در زیارت جامعه می فرماید: "وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ"، سری از اسرار توحید و اشاره به آن است که رجوع به انسان کامل، رجوع الی الله است؛ زیرا که انسان کامل فانی مطلق و باقی به بقاء الله است و از خود، تعین و انیت و انانیتی ندارد؛ بلکه خود از اسمای حسنا و اسم اعظم است. چنانچه اشاره به این معنی در قرآن و احادیث بسیار است."^۳

"طیّ این سفر روحانی و معراج ایمانی را با این پای شکسته و عنان گسسته و چشم کور و قلب بی نور نتوان نمود: "وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ"^۴. پس، در سلوک این طریق روحانی و عروج این

۱- سوره غاشیه، آیه ۲۵: البتّه بازگشت آنها به سوی ماست.

۲- سوره غاشیه، آیه‌های ۲۵-۲۶: البتّه بازگشت آنها به سوی ماست و سپس حساب [رسی]شان بر ماست.

۳- امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی علیه السلام، صص ۵۳-۵۴.

۴- سوره نور، آیه ۴۱: کسی که خدا برای او نوری قرار ندهد، وی را نوری نخواهد بود.

معراج عرفانی، تمسک به مقام روحانیت هادیان طرق معرفت و انوار راه هدایت - که واصلان الی الله و عاکفان علی الله اند - حتم و لازم است و اگر کسی با قدم انانیت خود، بی تمسک به ولایت آنان بخواهد این راه را طی کند سلوک او الی الشیطان و الهاویة است.

و به بیان علمی، چنانچه در ربط حادث به قدیم و متغیر به ثابت محتاج به واسطه و رابطه‌ای است که وجهی ثبات و تغیر و قدم و حدوث داشته باشد؛ که اگر آن واسطه نباشد، فیض قدیم ثابت عبور به متغیر حادث در سنت الهیه نکند و رابطه‌ی کونیته‌ی وجودیه حاصل نشود؛ و در رابطه‌ی بین این دو انظار علمی ارباب علوم برهانی مختلف است. چنانچه ذوق عرفانی را اقتضای دیگری است که تفصیل آن از عهده‌ی این اوراق خارج است.

و اگر کسی گمان کند که حق تعالی با هر موجودی قیوم و به هر یک از اکوان محیط است بی واسطه‌ی وسائط، چنانچه اشاره به آن شده، در آیه‌ی شریفه‌ی "ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا"^۱، اختلاط بین مقامات و اشتباه بین اعتبارات نموده، و مقام کثرت مراتب وجود را با فنای تعینات به هم خلط نموده.

بالجمله تمسک به اولیای نعم که خود راه عروج به معارج را یافته و سیر الی الله را به اتمام رسانده‌اند، از لوازم سیر الی الله است؛ چنانچه در احادیث شریفه به آن بسیار اشاره شده، و در وسائل بابی منعقد فرموده، در بطلان عبادت بدون ولایت ائمه و اعتقاد به امامت آنان؛ و از

کافی شریف حدیث نموده، به سند خود از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم حضرت باقر العلوم علیه السلام می فرمود: "بدان ای محمد، همانا امامان جور و اتباع آنها از دین خداوند معزولند و گمراهند و گمراه کننده؛ پس اعمالی که می کنند مثل خاکستری است که در روز طوفانی باد سخت به او وزد و او را متفرق کند."^۱ و در روایت دیگر است که حضرت باقر علیه السلام فرمود: "اگر کسی شبها را به عبادت قیام کند و روزها را روزه بگیرد و تمام مالش را تصدق دهد و در تمام عمر حج بجا آورد و شناسد ولایت ولی الله را تا موالات او کند جمیع اعمالش به دلالت او باشد، برای او پیش خداوند ثوابی نیست و نیست از اهل ایمان"^۲.

این واسطه، اولین شعاع شمس وجود است و چهره‌ای رو به خود شمس دارد. این چهره‌ی وجه‌اللّهی آن قدر برایش شیرین و لذیذ است که نمی خواهد چهره‌اش را از خورشید برگرداند؛ اما می بیند رتبه‌های پایین استعداد هم می خواهند به خورشید نزدیک شوند، ولی توان ندارند. اینجاست که ایثار می کند و چهره‌اش را برمی گرداند؛ از وحدت به کثرت می آید تا مراتب دانی هم شیرینی حق را بچشند.

امام بر گردن ما حق حیات دارد؛ اما متأسفانه ما او را کنار

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴: اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ أَنَّ أئِمَّةَ الْجَوْرِ وَ اتِّبَاعَهُمْ لَمَعْرُوكُونَ عَنِ دِينِ اللَّهِ؛ قَدْ ضَلُّوا وَ اضَلُّوا فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَفْعَلُونَهَا كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهَا الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۱۹: أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَةً وَ صَامَ نَهَارَةً وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ ذَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَایَةَ وَ لِيَّ اللَّهِ فَيَتَوَلَّيْتَهُ وَ يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ، مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَ عَزٌّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ.

۳- امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی رحمته الله علیه، صص ۱۵۴-۱۵۲.

گذاشته‌ایم و دنیا و نفس را که با ما دشمن هستند، گرفته‌ایم! ای کاش لااقل سراغ دوست او می‌رفتیم! ای کاش وجودمان را به کسی می‌فروختیم که خیلی در مقابل او نبود! ولی افسوس که به جای سیر در وجود کسی که حقّ حیات بر گردن ما دارد، جای دیگری سیر می‌کنیم! اگر امام نباشد، تمامی موجودات از مبدأ حیاتشان قطع‌اند. حال که چنین است، اگر ارتباطمان با امام قطع شود، به آغوش چه کسی می‌توانیم پناه ببریم!؟

رابطه‌ی خودتان را به عنوان مادر با فرزندتان در نظر بگیرید. با اینکه علل اعدادی بسیاری در ایجاد فرزند کار می‌کند و ما نازل‌ترین مرتبه‌ی مفیضی هستیم که حیات را به او رسانده‌ایم، اما با این حال از او طالبیم و انتظار داریم که اصلاً به جز حرف منِ مادر به حرف دیگری گوش ندهد! چرا که هیچ کس مانند مادر خیر و صلاح فرزند را نمی‌خواهد. با اینکه ما فقط علت اعدادی برای ظهورش بوده‌ایم، اگر بخواهد قدمی از خواسته‌های ما تخلف کند، نمی‌توانیم تحمل کنیم و می‌دانیم اگر از دامن منِ مادر کنار برود، بیچاره می‌شود.

یکی از زیبایی‌های رابطه‌ی فرزند و مادر این است که اگر فرزند از دامن امن مادر کنار برود و قدمی از مسیر درست منحرف شود، ممکن است به ظاهر هیچ آسیبی به خودِ مادر نرسد، اما او دیگر شب و روز ندارد و مدام گریان، محزون و نگران است! اکنون به سرّ سخنان امام زمان عجل الله فرجه در توقیعی‌شان پی می‌بریم که می‌فرمایند: من محزونم، اما

برای شما! من غم دارم، اما برای شما! مثل اینکه من و شما در زندگی مان هیچ مشکلی نداریم و همه چیز سر جای خودش است؛ ولی فرزندان به حرفمان گوش نداده و مثلاً با کسی دوست شده که نباید؛ آن وقت حتی اگر همه چیز برایمان آماده باشد، محزونیم؛ دیگر نه خواب شب داریم، نه اشتهای غذا. نمی‌توانیم هم بی تفاوت باشیم، چون حق حیات بر او داریم. او را در بطنمان پرورش داده‌ایم و از خون خودمان می‌دانیم.

چرا امام برای ما محزون است؟! خدا که همه‌ی کمالات را به او داده است و او چیزی کم ندارد؛ پس چرا این قدر برای امتش غمگین است؟ زیرا امام، ما را طفیل وجود خود می‌داند؛ فرزندان می‌داند که از او دور شده‌اند!

فرض کنید به فرزندان می‌گوییم: من مادرت هستم و بر تو حق دارم؛ پس هر چه می‌گویم، باید بگویی چشم؛ چون خیرت را می‌خواهم. اما او پایش را در یک کفش کرده که کار خودش را بکند. هر چند به ما ضرری نمی‌رسد، ولی برای او، سوز داریم و اندوهناکیم؛

۱- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ عَافَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ وَهَبَ لَنَا وَ لَكُمْ رُوحَ الْبَيِّنِينَ وَ أَجَارَتَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنْ سُوءِ الْمُتَقَلِّبِ؛ إِنَّهُ أَنْهَى إِلَيْنَا أَرْبَابَ جَمَاعَةٍ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَا دَخَلَهُمْ مِنَ الشُّكِّ وَ الْخَيْرَةِ فِي وِلَاةِ أَمْرِهِمْ؛ فَعَمَّنَا ذَلِكَ لَكُمْ لَا لَنَا وَ سَاوَتْنَا فِيكُمْ لَا فِينَا إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا؛ فَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ وَ الْحَقُّ مَعَنَا فَلَنْ يُوحِشَنَا مَنْ قَعَدَ عَنَّا وَ نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعِنَا...؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. خداوند ما و شما را از فتنه‌ها ننگه دارد و به ما و شما روح یقین موهبت کند، و ما و شما را از سوء عاقبت باز دارد؛ خیر تردید گروهی از شما در امر دین و آنچه از شک و تحیر درباره‌ی ولایت امرشان به دل آن‌ها راه یافته بود، به من رسید. ما از این موضوع به خاطر شما غمگین شدیم، نه بخاطر خودمان و درباره‌ی شما ناراحت شدیم، نه درباره خودمان! زیرا خدا با ماست و جز به خدا، به هیچ کس نیازی نداریم و حق با ماست و بنا بر این کسی که از اطاعت ما سر باز می‌زند، ما را به وحشت نمی‌اندازد. ما صنع خدا هستیم و بعد مردم صنع ما هستند.

چون مادریم!

البته حقّ حیات ما بر فرزند فقط جسم است؛ در حالی که امام بر ما حقّ جسم، وجود، روح، حیات و حق نزول و صعود را دارد که اصلاً با این مثال، قابل قیاس نیست. چنان که در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: "...الإمام الأمين الرفیقُ وَالوَالِدُ الرَّفِيقُ وَالْأخُ الشَّفِيقُ وَمَنْزَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ..."^۱؛ امام، امانتداری است همراه و رفیق، و پدری است خیر خواه، و برادری است مهربان و پناهگاهی است برای بندگان.

بیااید قدری بیندیشیم. ما با او چگونه رفتار می کنیم؟! چرا حرف مادر مهربانمان را گوش نمی دهیم؟! او آن قدر قوی است که می تواند هر کاری برایمان بکند. دست هیچ کس مثل او در جهت سعادت ما، قوی نیست. چرا این قدر از او فرار می کنیم؟! "فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ"^۲؛ کجا می رویم؟!

کل سفره‌ی نظام آفرینش برای چهارده معصوم علیهم السلام باز شده و به طفیل این میهمانان عزیز، گرمی و محبوب، من و شما را هم دعوت کرده‌اند. ما را به خاطر آن‌ها خلق کرده‌اند و به طفیل وجود ایشان به سفره‌ی هستی راهمان داده‌اند؛ پس چرا این قدر به سفره پشت می کنیم و از آن بهره نمی گیریم؟! بیااید کاممان را برای استفاده از شیرینی‌های این سفره باز کنیم و از آن بهره‌مند شویم.

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲- سوره تکویر، آیه ۲۶.

هستی، فدای امام

در کتاب "نبوت و امامت"، اثر آقای علی اللهوردینخانی، در تحلیل فلسفی براهینی که تا کنون بیان کرده‌ایم، آمده است:

"جوهر مفارقه را گاه وجود نسبی عارض می‌شود، مانند نفس ناطقه که وجود آن لِنَفْسِهَا عبارت است از وجود حقیقی آن، و وجود او نسبت بر بدن، وجود نسبی است و وقتی که تعلق او از بدن قطع شد، وجود نسبی او زایل می‌گردد؛ ولی ذات و حقیقت آن باقی می‌ماند، زیرا وجود نسبی، سوای وجود حقیقی آن است."^۱

توضیح آنکه من و شما همین گوشت و پوست و استخوان نیستیم، بلکه علاوه بر جسم، روح داریم؛ حقیقتی که فلسفه به آن "نفس ناطقه" می‌گوید و عرفان، عشق و حکمت آن را "عقل" می‌نامد.

روح ما وجودی حقیقی و وجودی نسبی دارد. وجود حقیقی‌اش همان است که کاری به بدن ندارد. نمونه‌اش هم این است که در خواب، روح ما به بدنمان نیاز ندارد؛ چرا که در خواب می‌بینیم، ولی چشمانمان بسته است؛ می‌خوریم و از خوردن هم لذت می‌بریم، ولی نه دندان‌هایمان می‌جود و نه معده و روده‌مان کار می‌کند؛ می‌شنویم بی آنکه گوشمان بشنود و...

این یعنی روح من وجودی حقیقی دارد که در ذات خود هیچ ارتباط و نیازی به بدنم ندارد. اما او وجودی نسبی هم دارد که در جسم است؛ آنجا که می‌گوییم: "من، جسم هستم"، یعنی من در جسمم، وجود

نسبی هستیم و در روح وجود حقیقی.

به این وجود نسبی، "عرض" می گویند. وجود نسبی هر چیزی، از مقوله‌ی أعراض است که وقتی از محلی که هست، زایل شود، دیگر باقی نمی ماند. مثل اینکه وجود نسبی یا جسم ما وقتی از روح - که الآن با آن است - جدا شد، دیگر باقی نمی ماند؛ اما اگر وجود نسبی نباشد، روح به هر حال هست.

حجت هم مثل روح، وجود حقیقی و وجود نسبی و اضافی دارد و بر اساس برهان تقابل قطبین، وجود نسبی او، جنبه‌ی وجه‌الخلق و وجود حقیقی اش، جنبه‌ی وجه‌اللهی است. حال اگر آن وجود نسبی باشد یا نباشد، بماند یا نماند، لطمه‌ای به بودِ امام نمی زند؛ که "الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ"؛ مثل اینکه بگوییم "الروح قبل الجسم و مع الجسم و بعد الجسم".

پس نقش جسم چیست؟ اینکه می خواهد فقر و بیچارگی خود را با روح برطرف کند؛ یعنی جسم، نیازمند روح است و روح، برای موجود بودن کاری به جسم ندارد و همواره بوده، هست و خواهد بود. پس آیا جسم باید ممنون روح باشد یا روح ممنون جسم؟! جسم باید خود را فدای روح کند یا روح فدای جسم؟!

با توجه به این مطلب، بررسی کن بین کجا را فدای کجا کرده‌ای؛ آیا وجود نسبی فانی، ضعیف، محتاج و ناقص را فدای وجود حقیقی باقی، قوی، غنی و کامل کرده‌ای یا به جای اینکه فدای او شوی، فدای

وجودهای نسبی شده‌ای؟! چون وجود نسبی برایت عزیزتر بود!
 چه غفلتی! لا اقل الآن که حقایق را می‌شنویم و اشتهایمان برای
 زیبایی‌ها باز می‌شود، مراقب باشیم به مرور زمان، شیطان چنان در
 وجودمان کار نکند که دوباره به همان عوالم برگردیم. باید این بذره‌های
 معرفت را پرورش دهیم، وگرنه از بین می‌روند!

امام نیازی به من و شما ندارد و این ماییم که به امام نیاز داریم.
 "حجج الله طاهره خلق شده‌اند برای اهتداء مردم، تا انتفاع سافل به
 غایت رسد و موجود عالی شود."^۱

بنابراین او علت غایی است، اگر چه واسطه‌ی ایجادیه هم هست؛
 مثل اینکه روح هست تا ماده به عقل مفارق برسد.

آنان اشرف و اعلاهی موجودات، سبب کمال و علت غایی آنها
 هستند و جمیع عوالم برای ایشان به وجود آمده است. یعنی اصلاً ما
 برای ایشان آمده‌ایم. آنان علت غایی و واسطه‌ی ایجادیه هستند که
 موجودات به کمال برسند.

خدای متعال در مجموع آفریده‌های خود، مخلوقی اشرف و
 افضل از چهارده معصوم ندارد و امتیازات و کرامتی به ایشان عطا کرده
 که به احدی از مخلوقات نداده و نخواهد داد. چنانکه امام رضا علیه السلام
 فرموده‌اند:

"إِنَّ آدَمَ لَمَّا أُكْرِمَهُ اللهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ بِإِسْجَادِ مَلَائِكَتِهِ لَهُ وَبِإِدْخَالِهِ الْجَنَّةَ، قَالَ فِي
 نَفْسِهِ: هَلْ خَلَقَ اللهُ بَشَرًا أَفْضَلَ مِنِّي؟ فَعَلِمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مَا وَقَعَ فِي نَفْسِهِ؛ فَنَادَاهُ: ارْفَعْ
 رَأْسَكَ يَا آدَمُ؛ فَانظُرْ إِلَى سَاقِ عَرْشِي. فَرَفَعَ آدَمُ رَأْسَهُ، فَانظَرَ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ؛ فَوَجَدَ

۱- نبوت و امامت، اللهوردی‌خانی، ص ۷۴.

عَلَيْهِ مَكْتُوبًا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. فَقَالَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبُّ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: مِنْ ذُرِّيَّتِكَ وَ هُمْ خَيْرٌ مِنْكَ وَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِي وَ كَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ وَ لَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ.^۱

وقتی خدای متعال آدم را با به سجده آوردن ملائکه بر او و داخل بهشت کردن او، مورد احترام و اکرام خویش قرارش داد، آدم پیش خود گفت: آیا خداوند انسانی بهتر از من خلق کرده است؟ پس خدا آنچه را به دل او آمده بود دانست و به او خطاب کرد: ای آدم! سر خود را بلند کن و به ساق عرش من بنگر. پس آدم سر خود را بلند کرد و به ساق عرش نگریست و این جملات را آنجا به صورت مکتوب یافت: «معبودی جز خدا نیست؛ محمد رسول خداست؛ علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین است و همسرش فاطمه سرور زنان عالمیان است و حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستند. آدم پرسید: پروردگارا این‌ها چه کسانی هستند؟ خدای عزوجل فرمود: این‌ها از فرزندان تو هستند و از تو و از همه‌ی مخلوقاتم بهتر هستند؛ و اگر اینها نبودند، من تو را نمی‌آفریدم و نیز بهشت و جهنم و آسمان و زمین را نمی‌آفریدم.

پس اصلاً همه چیز فدای امام است؛ بنابراین من و شما اگر به کمال نرسیم، امام را محزون کرده‌ایم و در نتیجه خدا را؛ که "مَنْ آذَاهَا، فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي، فَقَدْ آذَى اللَّهَ"^۲.

اگر بخواهیم خدا را دوست داشته باشیم، باید عاشق امام باشیم؛ چرا که "مَنْ أَحَبَّكُمْ، فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ"^۳! اینجاست که می‌فهمیم به خدا رسیدن،

۱- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۷۳.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۴: هر که او را بیازارد، مرا آزرده و هر که مرا بیازارد، خدا را آزرده است.

۳- زیارت جامعه کبیره: هر که شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است.

فقط از مجرای امام است؛ که "مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَأْ بِكُمْ" ^۱. تازه می فهمیم چرا فرموده‌اند اگر به قدر نوح عمر کنی، روزها روزه باشی، شب‌ها را به تهجد سپری کنی و در مقام ابراهیم که بهترین جایگاه است، عبادت کنی، ولی ولایت نداشته باشی، از تو قبول نیست و اصلاً ارزشی ندارد! ^۲

انسان کامل، میوه‌ی شجره‌ی وجود

از برهان علت غایی فهمیدیم که در قوس صعود از ماده به افق اعلاّی وجود، هر مرتبه‌ی بالایی، غایت و ثمره‌ی مرتبه‌ی دانی است. به عبارت دیگر در اجزای قوس صعود، هر جزء مقدم، مقدمه‌ی جزء مؤخر و هر جزء مؤخر، ثمره‌ی جزء مقدم است. مثلاً حیوان ثمره‌ی نبات، انسان ثمره‌ی حیوان، و امام ثمره‌ی انسان است؛ یا نبات مقدمه برای ذی‌المقدمه‌اش یعنی حیوان، حیوان مقدمه برای انسان و انسان مقدمه برای امام است. چرا که حیوان، اشرف از نبات و غایت آن، انسان، اشرف از حیوان و غایت آن و امام هم اشرف از انسان و غایت اوست. در حقیقت، علت مؤخره یا ذی‌المقدمه به منزله‌ی ثمره و

۱- زیارت جامعه‌ی کبیره: هر که خدا را خواست، به وسیله‌ی شما آغاز کرد.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۷، صص ۱۷۲-۱۷۳: عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ لَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام: "أَيُّ الْبِقَاعِ أَفْضَلُ؟" فَقُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَابْنُ رَسُولِهِ أَغْلَمُ. فَقَالَ: "إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ وَكَوْنُ أَنْ رَجُلًا عَمَّرَ مَا عَمَّرَ نُوْحٌ فِي قَوْمِهِ، أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا، يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ وَلايْتِنَا، لَمْ يَنْفَعَهُ ذَلِكَ شَيْئًا"; از ابو حمزه ثمالی روایت شده است که گفت: علی بن الحسین، زین العابدین عليه السلام به ما گفت: کدام سرزمین افضل است؟ پس گفتیم: خدا و رسول او و فرزند رسول او داناترند. پس گفت: همانا افضل سرزمین‌ها ما بین رکن و مقام است، و اگر کسی چندان عمر کند که نوح عليه السلام در قوم خود عمر کرد، هزار سال جز پنجاه سال، چنان که روز را روزه دارد و شب را در آن مکان به نماز ایستد، سپس خدا را بدون ولایت ما دیدار کند، آن هیچ سودی به او نخواهد رسانید.

نتیجه‌ی آن مقدمه است.

گر نبودی میل و امید ثمر کی نشاندی باغبان، بیخ شجر؟!
 پس به معنی آن شجر از میوه زاد گر به صورت از شجر بودش ولاد^۱
 گر چه در صورت، میوه از درخت حاصل می‌شود، ولی در
 حقیقت، درخت از میوه است؛ چرا که باغبان درخت را به منظور
 خوردن یا فروختن میوه‌اش می‌کارد و اگر میوه و ثمره نداشته باشد،
 هرگز آن را نمی‌کارد! پس زحمات باغبان برای درخت نیست، برای
 میوه است و در واقع درخت، پسر است و میوه، پدر؛ اگر چه در
 صورت، میوه، پسر است و درخت، پدر! درخت، مقدمه برای
 ذی‌المقدمه‌اش یعنی میوه است.

مصطفی زین گفت کدام و انبیا خلف من باشند در زیر لوا
 زین سبب فرموده است آن ذوفنون رمز "نَحْنُ الْأَخِرُونَ السَّابِقُونَ"^۲
 گر به صورت، من ز آدم زاده‌ام من به معنی، جَدَّ جَدَّ افتاده‌ام^۳
 به همین دلیل است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پدر آدم عَلَيْهِ السَّلَام است، اگر
 چه در صورت، فرزند اوست. در حقیقت، نور وجود پیامبر هفت هزار
 سال پیش از خلقت آدم، خلق شده بود^۴ و آدم، طفیل وجود اوست؛ اگر

۱- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۵۷۸.

۲- اشاره به حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۲.

۳- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۵۷۸.

۴- احادیث با این مضمون بسیارند که در اینجا به یک حدیث اشاره می‌کنیم: ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۱۵:
 قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "خَلَقَنِي اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ أَهْلَ بَيْتِي مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَام بِسَبْعَةِ آلَافِ عَامٍ"
 حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خدا من و اهل بیتم را از یک نور، هفت هزار سال پیش از خلقت آدم،
 آفرید.

اگر چه در صورت دنیوی خاتم الانبیاء است.

در حکمت متعالیه، مسلم است که نتیجه، علت فاعلیت فاعل است؛ یعنی فاعل به سبب نتیجه، کار می کند. پس میوه، علت فعل فاعل یعنی باغبان است و باغبان فعلش را نه برای درخت، بلکه برای نتیجه یعنی میوه ظهور می دهد.

لذا علت غایی در وجود، مقدم، ولی در ظهور، مؤخر است؛ یعنی آنجا که باید ظهور پیدا کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله پسر آدم علیه السلام می شود، ولی در وجود، پدر است؛ که "لَوْلَايَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ"؛ اگر تو نبودی، هیچ چیز خلق نمی شد.

بنا بر این اصل، اگر انسان در عالم وجود نداشته باشد، خلقت حیوانات، بیهوده خواهد بود. اگر حیوانی وجود نداشته باشد، نباتات بیهوده اند و اگر هم هیچ یک از اینها نباشند، خلقت تمام زمین و آسمان و... پوچ و مهمل است.

برای همین هم اگر زمین لحظه ای بدون حجت بماند، از هم فرو می پاشد: "لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا". همان گونه که اگر انسان نباشد، حیوان "لساخت" و اگر حیوان نباشد، نبات "لساخت". چون وقتی غایتش نیست، عبث است و دیگر به چه دلیلی باشد؟!۱

انسانها همانند درختی هستند که باید ثمره و علت غایی داشته باشد. پس خدا اگر انسانها (درخت) را خلق کرده، در آنها دنبال میوه یعنی انسان کامل است. چنانکه علت غایی از فعل باغبان، نه بذر و

۱- مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۲۷۸.

درخت است و نه شاخ و برگ؛ بلکه هدف او از ظهور فعلش گرفتن میوه است.

در حقیقت در عالم هستی، خدا فاعل و علت تامه است؛ اما برای اینکه فاعل باشد، باید غایت هم داشته باشد و آن علت غایی که او فعل خود را برای آن ظهور می دهد، همان نتیجه‌ی فعل است؛ یعنی انسان کامل. پس میوه‌ی تمام هستی و علت غایی وجود، امام است.

شوخی نیست! امام صادق علیه السلام به حضرت مهدی علیه السلام مباحثات می کند و می فرماید: "كُلُوا أَدْرَكْتَهُ، لَخَدَمْتَهُ أَيَّامَ حَيَاتِي". همان طور که پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام می گوید: "فداك أبوک"، پدرت به قربانت! اینها قربان صدقه‌های عاطفی مثل احساسات من و شما نیست، بلکه آنان در عوالم دیگرند و سخنانشان هم حساب دیگری دارد.

آری؛ افراد انسان‌ها مانند تنه‌ی درختی هستند که انسان کامل یا حجة الله الأعظم - ارواحنا له الفداء - میوه‌ی آنهاست؛ چنان که در قوس صعود، انسان ثمره‌ی شجره‌ی حیوان و حیوان هم ثمره‌ی شجره‌ی نبات است. پس انسان کامل، میوه‌ی تمام شجره‌هاست.

۱- الغیبة للنعمانی، ص ۲۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۴۸؛ عَنْ خَلَادِ بْنِ الصَّفَّارِ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: هَلْ وُلِدَ الْقَائِمُ عليه السلام؟ فَقَالَ: «لَا؛ وَكُلُوا أَدْرَكْتَهُ، لَخَدَمْتَهُ أَيَّامَ حَيَاتِي»؛ از خلاد صفار روایت شده که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا حضرت قائم متولد شده است؟ فرمود: نه، و اگر من او را درک می کردم، [همه‌ی] ایام عمرم را خدمتش می کردم.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۹؛ رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ لَيْلَةَ عَرْسِهَا بِسَدْحٍ مِنْ لَبَنٍ؛ فَقَالَ: «أَشْرَبِي هَذَا فِدَاكَ أَبُوكَ»؛ ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ عليه السلام: «أَشْرَبْ فِدَاكَ ابْنُ عَمِّكَ»؛ روایت شده که پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله بر حضرت فاطمه علیها السلام در شب عروسی اش با ظرف شیری داخل شد و فرمود: این را بیاشام، پدرت به فدایت! آنگاه به علی علیه السلام فرمود: بیاشام، پسر عمویت به فدایت!

حال اگر با توجه به آنچه در این قسمت گفته شد، نظری دوباره به برهان تقابل قطبین بیندازیم، می‌بینیم باید بین مفیض و مستفیض، سنخیت باشد، و گرنه فیض‌گیری محال است. پس انسان کامل و حجة الله باید در قالب تن و متشکل از عناصر ماده باشد، تا هم نتیجه‌ی فعل برای فاعل باشد و هم علت غایی برای موجودات که آنان را به کمال و نتیجه‌ی وجودی‌شان برساند.

کمالات موهبتی و اکتسابی

در بحث معادشناسی، به این نکته اشاره شد که وقتی انسان می‌میرد، تکامل مادی او منقطع می‌شود؛ اما کمال و ترقی دربرزخ همچنان ادامه دارد. در این زمینه شبهات مخالفین مطرح و به آنها پاسخ داده شد. اثبات شد که حرکت در عالم ماده پس از مرگ منقطع است؛ اما ترقی و ارتقاء در عوالم دیگر ادامه دارد. صریحاً در روایات هست در روز قیامت به قاری قرآن خطاب می‌شود که "اقْرَأْ وَ ارْزُقْ"^۱ بخوان و بالا برو. اما این بالا رفتن در کجاست؟ آیا جز این است که این حرکت در وجود است؟! کسی که در جانش قرآن را حامل شده و روح و وجودش با حقایق قرآن سنخیت یافته است، در قیامت ارتقاء وجودی می‌یابد. همچنین در روایات داریم که حضرات معصومین علیهم‌السلام

۱- در وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به فرزندشان محمد بن حنفیه آمده است: "اعْلَمُ أَنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ؛ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ لِقَارِي الْقُرْآنِ: «اقْرَأْ وَ ارْزُقْ»؛ فَلَا يَكُونُ فِي الْجَنَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدُوقِيِّينَ أَرْفَعُ دَرَجَةً مِنْهُ؛ بَدَانُ كِهْ دَرَجَاتِ بَهْشْتِ بَهْ عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ اسْت؛ پَسْ زَمَانِي كِهْ رُوزِ قِيَامَتِ شُود، بَهْ قَارِي الْقُرْآنِ كُفْتِهْ مِي شُود؛ بَخْوَانُ وَ بَالَا رُوزِ پَسْ دَرِ بَهْشْتِ بَعْدَ از پِيَامْبِرَانِ وَ صَدِيقَانِ، كَسِي بَا دَرَجَه‌اي بَالَاتَرِ از قَارِي الْقُرْآنِ نِيَسْت.

هر پنجشنبه بر علمشان افزوده می‌شود! اما بر کدام علمشان؟ مگر ائمه علیهم‌السلام به فعلیت کامل نرسیده‌اند، پس این افزایش علم و کامل شدن به چه معناست؟

علم ائمه علیهم‌السلام نسبت به من و شما، کامل و به فعلیت رسیده است؛ اما نسبت به علم الهی، نسبت به آن علمی که برای خدا و ذات خداست، آن‌ها نیز در عوالم وجودی خود، ارتقاء دارند.

این گونه نیست که عده‌ای می‌پندارند خداوند انسان‌های کامل را در کسوهی ماده آورده، تا این همه سختی و شکنجه و آزار را متقبل شوند، تا ما انسان‌ها را به کمال برسانند؛ صرف نظر از اینکه، کمالی برای خودشان مطرح باشد؛ خیر، آن‌ها آمده‌اند که ما به کمال برسیم؛ اما نه به این معنی که خودشان کمال نداشته باشند. ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نسبت به ذات اقدس اله، ناقص هستند و باید کمال لازم را کسب کنند؛ اما کمال ایشان به چه ترتیبی است؟ ظهور اطاعتشان از خدا و بندگی‌شان نسبت به حق.

بخشی از کمالات انبیاء و حضرات اولیاء، موهبتی است و بخشی اکتسابی. متأسفانه در این مختصر، مجال بحث درباره‌ی شرایط و اوصاف امام نیست. این کمالات همه به صفات امام برمی‌گردد. برای فهم بهتر کمال موهبتی و اکتسابی مثالی می‌زنیم.

در نظر بگیرید که پدری فوت کرده و ثروت زیادی برای

۱- احادیث در این زمینه بسیارند که در اینجا به یک حدیث اکتفا می‌کنیم؛ در بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۸۹، از حضرت صادق علیه‌السلام نقل شده است: **إِن لَنَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٌ وَقَدَّةٌ إِلَى رَبِّنَا؛ فَلَا تَنْزِلُ إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَطْرَفٍ؛** در هر شب جمعه ما مسافرتی به سوی پروردگاران داریم که بر نمی‌گردیم مگر با افزایش علمی.

فرزندش به ارث گذاشته است. ثروتی که او هیچ زحمتی برایش نکشیده است. این کمال موهبتی است. یعنی پدر دلش می‌خواسته تا آنچه را دارد به فرزندش بدهد. هیچ جای سؤالی هم نیست. حال فرزند، این ارث را در بازار خرید و فروش می‌اندازد و با آن سود می‌کند. این ثروت ثانویه، برای فرزند، کمال اکتسابی است.

خداوند بخشی از کمالات ذات خود را بدون حساب و کتاب به ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام عطا کرده است که به آن تجلی احدیت یا "علم لدنی" می‌گویند. در اینجا ما حق نداریم سؤال کنیم و پرسیم که چرا خداوند به آنها این کمالات را عطا کرده و به ما عطا نکرده است. اینجا جای سؤال نیست. حق تعالی مطابق حکمت خود، آنها را برگزیده است:

"وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ"؛^۱

و همانا آنها نزد ما برگزیدگان [و] نیکان‌اند.

"...ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ..."^۲؛

آن فضل خداست که به هر کس می‌خواهد، می‌دهد.

و نهایتاً خدا در فعلش سؤال نمی‌شود: "لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ..."^۳.

خود خداوند حضرات انبیاء و اولیاء را مصطفی و برگزیده کرده است. روحشان را از نور عظمت خود خلق کرده و هر چه خود

۱- سوره ص، آیه ۴۷.

۲- سوره مائده، آیه ۵۴.

۳- سوره انبیاء، آیه ۲۳: او در برابر کارهایی که می‌کند، بازخواست نمی‌شود.

خواسته به آن‌ها داده است.^۱ به این‌ها می‌گویند کمالات موهبتی. حال خداوند آن‌ها را می‌آورد تا این کمالات موهبتی را در میدان تجارت بیندازند و کمالات اکتسابی را هم کسب کنند.

دقت کنید! خداوند به ما هم کمالات را موهبت کرده است، ولی نه کمالات رتبه‌ی ائمه علیهم‌السلام را. این طور نیست که به آن‌ها همه چیز داده باشد و به ما هیچ چیز نداده باشد. به من و شما هم داده است؛ منتهی به واسطه‌ی آن‌ها و در رتبه و استعداد خودمان. خداوند به آن‌ها کمالات خود را داده و آن‌ها هم به ما داده‌اند.

چه کسی ما را کامل می‌کند؟

امام طالب "حق" است؛ نه طالب من و شما! ما نیز باید طالب او باشیم. او آمده است تا با کمالات موهبتی و اکتسابی، خود را به اصل برساند. خوب می‌داند سرمایه را کجا باید خرج کند تا بالا رود. پس

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۸۹: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظِيمٍ؛ ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ؛ فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ؛ فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا وَبَشَرًا نُورَانِيَيْنَ لَمْ يَجْعَلِ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقْنَا مِنْهُ نَصِيبًا وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا وَأَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةِ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ اسْتَقَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينَةِ وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيبًا، إِلَّا لِلنَّبِيِّينَ وَلِلَّذِكْرِ صِرْتًا نَحْنُ وَهُمْ النَّاسُ وَصَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجٌ لِلنَّارِ وَإِلَى النَّارِ؛ مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ گويد از امام صادق عليه السلام شنيدم می‌فرمود: به راستی خدا ما را از نور عظمت خود آفريد؛ سپس خلق ما را از گلی مخزون و نهفته در زير عرش تصوير و مجسم کرد. پس آن نور را در آن صورت قرار داد؛ پس ما خلق و بشری نورانی شدیم و برای هیچ کس در شبیه آنچه ما از آن خلق شده‌ایم، بهره‌ای نیست و ارواح شیعیان ما را از گِل ما آفريد و پیکر آن‌ها را از گلی مخزون و نهفته در رتبه‌ای پائین‌تر از آن گلی [که روحشان را از آن آفريد]، و احدی را در آن خلقت مخصوص آن‌ها بهره‌ای نیست جز پیامبران، و از این رو ما و آن‌ها آدمی شدیم و مردم دیگر جانوران دم آتش شدند و به سوی دوزخ می‌روند.

انبیاء و اولیاء، برای کمال من و شما نیامده‌اند. اما هنوز این سؤال باقی است که چه کسی ما را کامل می‌کند؟

ائمہ علیہم السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله ما را کامل می‌کنند؛ اما هدف از آمدنشان کامل کردن ما نبوده است. هدفشان این نبوده که بروند در کربلا شهید شوند که من و شما کامل شویم. این بینش همان بینش مسیحیت است که می‌گوید خدا مسیح را آورد و او را به صلیب کشید تا شفیع گناهان ما باشد! آیا می‌شود خداوند زیبارویان خلقت را بیاورد، تا ما هر گناهی خواستیم بکنیم، بعد هم به وسیله‌ی آنها در بهترین جایگاه قرار گیریم؟! خیر، خدا او را آورده تا به خطاهای ما صبر کند و مقام خودش بالاتر رود. امام آمده تا در این دنیا تجارت اکتسابی داشته باشد و درجات خود را بالا ببرد. منتهی مسیر بالا رفتن درجات امام و کمالش را خدا می‌داند که اظهار بندگی او به پیش‌گاه ربوبی است.

بینید در عاشورا چه کسی با خداوند معاشقه کرد؟ چه کسی اوج گرفت و صعود کرد؟ حسین بن علی علیه السلام. چرا هر چه ظهر عاشورا نزدیک‌تر می‌شد، صورت حسین علیه السلام گلگون‌تر می‌شد؟ زیرا می‌خواست تمام سرمایه‌ی موهبتی خود را در بهترین بازار سود، خرج کند. چرا علی بن ابیطالب علیه السلام با ضربتی که خورد، فرمود: "فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ؟" چون عروجش در آن بود. آیا معنی این مطلب این است که حسین علیه السلام در کربلا فقط برای سود خودش قدم برداشت و دیگران برایش هیچ بودند؟! خیر، حسین بن علی علیه السلام از همان قدم اول حرکت کرد تا به وسیله‌ی به کمال رساندن دیگران، خود را بالا بکشد. اما آن‌هایی که در این میان به کمال نرسیدند چگونه؟ آیا به کمال نرسیدن آن‌ها، امام را از

عروج باز داشت؟ خیر، صبر امام به جهل این دسته، باز سبب صعود امام بود. امام نسبت به کامل نشدن افراد، بی تفاوت نبود؛ می سوخت، فشار می کشید و بر جهل آن‌ها صبر می کرد. این صبر، سبب ارتقاء وجودی امام شد.

بنابراین حضرت علی علیه السلام زمانی باید با هدایت افرادی چون سلمان و ابوذر بالا می رفت و زمانی با صبر و استخوانی در گلو و خاری در چشم! چرا که هدفی جز بندگی خدا و اطاعت امر حق، نداشت.

پس ائمه علیهم السلام برای کمال ما آمده‌اند؛ اما هدف خدا از آوردن این نور چشمی‌ها به دنیا، فقط ما نبوده‌ایم. امام بالاترین رتبه‌ی وجود و بیشترین سرمایه را دارد. لذا بالاترین نوع عبادت هم از آن امام خواهد بود. برای همین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرموده است:

”وَ اَیْمُ اللَّهِ اِنَّ يَهْدِيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلٰى يَدَيْكَ رَجُلًا، خَيْرٌ لَّكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ“^۱

به خدا سوگند، اگر خداوند به دست تو یک نفر را هدایت کند، برای تو بهتر است از آنچه آفتاب بر آن می تابد و غروب می کند.

یا در جای دیگر فرمود: ”يَا عَلِيُّ! إِذَا تَقَرَّبَ الْعِبَادُ إِلَيَّ خَالِقِيهِمْ بِالْبِرِّ، فَتَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِالْعَقْلِ“^۲

ای علی! هرگاه بندگان به وسیله‌ی عمل نیک به پروردگارشان تقرّب می جویند، تو با عقل به او تقرّب جو.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ۴۳.

۲- مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، شیخ طبرسی، ص ۲۵۱.

هدایت، بالاترین عبادت

پس بالاترین عبادت که مخصوص معصومین علیهم السلام است، چیست؟ این است که موجودی را در عقل بالا ببرند و موجودیت عقلانی او را رشد دهند. ائمه علیهم السلام که خود بالاترین رتبه‌ی وجودی را دارند، هم نماز دارند، هم روزه، هم حج و هم انفاق. این تکالیف است که شب‌ها آنها را به خانه‌ی ایتام می‌کشاند و کیسه‌های غذا را بر دوش آنها قرار می‌دهد. اما هیچ کدام از این‌ها به اندازه‌ی هدایت، آنها را در رتبه‌ی خودشان بالا نمی‌برد. البته هدایت چیزی است که من و شما هم در رتبه‌ی خود به طور نسبی، مکلف به آن هستیم. به همین دلیل در تفسیر آیه‌ی ۳۲ از سوره‌ی مائده:

”مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا“^۱

هر که یک نفر را بدون حق قصاص به قتل رساند، مثل آن باشد که همه‌ی مردم را کشته و هر که او (یک نفر) را حیات بخشد، مثل آن است که همه‌ی مردم را حیات بخشیده است.

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

”مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى، فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ، فَقَدْ قَتَلَهَا.“^۲

کسی که او (یک نفر) را از گمراهی به راه هدایت بکشاند، به منزله‌ی آن است که او را حیات بخشیده است و کسی که او (یک نفر) را از مسیر هدایت به

۱- سوره مائده، بخشی از آیه ۳۲.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۲۱۰.

ضالالت بکشاند، پس جان او را گرفته است.

دقت کنید! نفرموده اگر یک نفر را غذا دادی، مثل این است که همه را غذا داده‌ای؛ یک نفر را لباس پوشانی، مثل این است که همه را لباس پوشانده‌ای. خیر، هیچ کدام! فرموده اگر یک نفر زنده شود؛ زنده یعنی حیات معقول پیدا کردن، حیات انسانی یافتن. به همین دلیل فرموده‌اند:

"ان العلماء احياء و ما عداهم من الناس اموات."^۱

همانا علما زنده‌اند و مردم غیر از آنها، مرده‌اند.

علم و معرفت را چه کسانی به ما می‌دهند؟ خزائن علوم. خزائن علوم چه کسانی هستند؟ ابواب علوم چه کسانی هستند؟ ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام؛ چنان‌که در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: "السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ... وَخُزَّانَ الْعِلْمِ"^۲ یا در جای دیگر همین زیارت: "بِمَوْلَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا"^۳.

اهل علم، حیات حقیقی دارند و جاهلان، مرگ معنوی. ثواب و اجر کسی که جاهلی را زنده می‌کند، رذیله‌ای را از او دور می‌کند، گرایش به دنیا را از او می‌گیرد، او را از تعلقات موهوم جدا و مسیر کمال را برایش باز می‌کند، بالاتر است از هر چه خورشید بر آن

۱- شجره طوبی، ج ۲، ص ۳۸۷.

۲- روایات در این زمینه بسیارند. به عنوان مثال حضرت رضا علیه‌السلام از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده‌اند: "أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ، فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا"؛ من شهر علم هستم و علی در آن؛ پس هر کس بخواهد وارد شهر شود، باید از آن بیاید؛ عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۲۳۳.

۳- درود بر شما ای خاندان نبوت... و خزانه‌دارهای علم.

۴- به مولات شما، خدا معالِم دین را به ما آموخت.

می‌تابد.

ثواب یعنی چه؟ یعنی رتبه گرفتن؛ یعنی بالا رفتن رتبه‌ی وجودی. متحول کردن یک نفر، تربیت یک فرد، تبدیل کردن یک سیئه به حسنه، تبدیل کردن یک رذیله به فضیلت، تبدیل یک مفسده به مصلحت، نزد خدا بالاترین نوع عبادت است. این بالا رفتن، در بالا بردن دیگران است. خداوند تمام هستی را خلق کرد تا میوه‌ی خلقت یعنی امام را به ظهور رساند.

نکته‌ای در تربیت فرزند

حال بیایید در زندگی‌های خود دقت کنیم. ما برای فرزندانمان در کدام بُعد نگرانیم؟ در تلاش برای برطرف کردن کدام نیازهای آنها هستیم؟ ایمانشان برایمان مهم‌تر است یا خورد و خوراکشان؟! حقیقتاً در کدام مسیر بیشتر تلاش می‌کنیم؟ آیا از کودکی‌شان به دنبال این هستیم که معارف را به خوردشان دهیم یا اینکه از ژورنال‌های خارجی، شکل اتاق و مدل تخت‌خوابشان را درست کنیم؟! بیشتر دنبال رشد دینی آنها هستیم یا فقط دغدغه‌ی یادگیری زبان خارجی را برایشان داریم؟ حتی بعضی از ما که بچه‌هایمان را محجبه و نمازخوان کرده‌ایم، امیال مادی‌شان را بی‌چون و چرا پاسخ داده‌ایم؛ مثلاً فلان لباس را دوست دارد، سفارش می‌دهیم، برایش بدوزند؛ فلان اسباب بازی را می‌خواهد، فوری آماده می‌کنیم. ببینید با این کارها به چه چیز او پاسخ می‌دهید؟ مگر فرهنگ دینی ما این را به ما می‌گوید؟! مگر حضرت زهرا علیها السلام این گونه عمل می‌کردند؟!

وقتی حضرت برای شفای فرزندان‌شان روزه نذر کردند، فرزندان‌شان که خیلی کم سن بودند، چه کردند؟ روزه گرفتند. حتی افطارشان را هم به مسکین، یتیم و اسیر دادند و خودشان گرسنه ماندند.^۱ ولی ما هنوز بچه‌هایمان به دنیا نیامده‌اند، جاذبه‌های دنیا را برایشان می‌گذاریم؛ لذا هر چه بزرگ‌تر می‌شوند، توقعشان بیشتر می‌شود و اصلاً قانع نیستند. کم‌کم تفریح می‌خواهند، تولد گرفتن، موسیقی، رقص و...؛ چرا فرزندانمان این‌طور شدند؟ آیا محیط باعث آن شده است؟ خیر، مقصّر خودمان هستیم که آن‌ها را با فرهنگ اصیل دینی تربیت نکردیم؛ مقصّر خودمان هستیم که با امامان هم‌سنخ نیستیم؛ مقصّر خودمان هستیم که لذت‌های دنیایی را از ابتدا به کام آن‌ها دادیم و دیگر در کامشان جایی برای لذت بردن از معارف و علوم دینی نماند!

پس بیایید سعی کنیم زنده شویم و زنده کنیم. بیایید معارف اصیل دین را بیاموزیم. بیایید بینش‌هایمان را اصلاح کنیم و فرهنگ امامان را یاد بگیریم، تا با او هم‌سنخ شویم و هم‌گامش حرکت کنیم. امام وقتی می‌خواهد به خدا نزدیک شود، عالی‌ترین رتبه را که ظهور علم است از خدا می‌گیرد و با علم و معرفت به خدا نزدیک می‌شود. ما هم برای شروع باید همین‌طور عمل کنیم و به مجاهده‌ی علمی پردازیم.

هر چه ما دنیا را به کام فرزندانمان بدهیم، آن‌ها را از بطن دین دور کرده‌ایم. حسنه‌ای که به ما گفته‌اند در دنیا و آخرت آن را بخواهید،

۱- علاقمندان می‌توانند به تفسیر آیات اولیه‌ی سوره انسان (هل أتى) در تفسیر المیزان، مراجعه کنند.

دنیا و تعلقات آن نیست. در سیره‌ی حضرات دقت کنید. ببینید آنچه در زندگی‌های من و شما رواج دارد، در زندگی آن‌ها دیده می‌شود؟!!

پس اگر خدا فرموده: "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ"^۱، منظورش فقط من و شما نبوده‌ایم. امام و پیامبر هم مورد خطاب خداوند هستند. آن‌ها هم آمده‌اند در دنیا تا ارتقاء و جودی بگیرند. اما بندگی ما کجا و بندگی آن‌ها کجا!

بندگی امام این است که من و شما را آدم کند. هر چقدر من و شما آدم شویم، امام به کمالش می‌رسد. البته آدم هم نشویم، او به کمال خودش می‌رسد؛ چون وظیفه و تکلیفش را به درستی و کامل ادا کرده است. پس امام به خاطر هدایت ما نیامده و به خاطر کمال خودش آمده است؛ اما در نتیجه‌ی عبودیت و بندگی او، در اثر تربیت او، ما نیز راه می‌افتیم و در مسیر الی الله حرکت می‌کنیم.

اگر حضرت رسول ﷺ فرمودند: "مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذَيْتَ"^۲، منظورشان چه بود؟ آیا نماز، روزه و حج برای پیامبر اذیت داشته است؟ هرگز! هدایت مثل من و شمایی برایش سخت بوده است.

بندگی انبیاء و اولیاء برای هدایت ماست و همین مشقت‌هاست که آن‌ها را بالا می‌برد. حال من از شما می‌پرسم ما برای امامیم یا امام برای ما؟ همه‌ی ما برای امام هستیم. همه باید فدای امام شویم. خدا امام زمان عجل الله فرجه و به طور کلی ائمه‌ی معصومین علیهم السلام را نازل نکرده است که من و شما را ببرند. آن‌ها را به عالم ماده آورده تا خودشان بروند و

۱- سوره ذاریات، آیه ۵۶: و من جن و انسان را جز برای بندگی خود نیافریدم.

۲- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۵۶: هیچ نبی‌ای مثل من اذیت نشد.

ما هم به برکت وجود آنها حرکت کنیم. امام آنی از بندگی خدا جدا نمی‌شود و کنار نمی‌نشیند. حتی هم‌اکنون هم در پس پرده‌ی غیبت، به این مهم می‌پردازد.

پس به عده‌ای که می‌پرسند آیا خداوند نمی‌توانست بدون واسطه کار کند، باید بگوییم که او می‌توانست، اما امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

"أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِسَبَبٍ؛ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَجَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَجَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا وَجَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا؛ عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَجَهْلَهُ مَنْ جَهْلَهُ؛ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ."^۱

خداوند ابا کرده که کارها را بدون اسباب اجرا شوند؛ پس برای هر چیزی سبب و وسیله‌ای قرار داد و برای هر سببی، شرح و گشایشی مقرر کرد و برای هر شرحی، دانشی گذاشت و برای هر علمی دری ناطق قرار داد؛ کسی که آن [در] را شناخت، خدا را شناخته است و کسی که به آن [در] نادان جهل داشت، نسبت به خدا جاهل است؛ آن [در] گویا، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ما هستیم.

بندگی اختیاری

هدف از خلقت، معرفت خداست؛ که "مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ".

"در آیه‌ی شریفه، هدف از خلقت، عمل به وظیفه‌ی بندگی بیان شده است؛ یعنی خداوند نفرموده که خلق کردم تا به فلان هدف خاص برسیم، بلکه هدف خود را از خلقت به امری که انجامش به اختیار جن

و انسان می‌باشد، مربوط دانسته است. در حقیقت، هدف از خلقت خداوند، هدفی است که او برای مخلوقات خویش تعیین فرموده و حرکت در مسیر تحقق آن را از ایشان خواسته است. این هدف چیزی جز بندگی خدا نیست. اما این بندگی، قهری و اضطراری نباید باشد. زیرا در آن صورت با اختیار انسان که از بالاترین کمالات اوست تعارض پیدا می‌کند. پس عبادتی که به عنوان هدف آفرینش از انسان خواسته شده، عبادت اختیاری اوست. خداوند راه این بندگی کردن را به انسان می‌نمایاند، ولی او را مجبور نمی‌سازد تا بدون میل و اختیار خویش در مسیر عبودیت قرار گیرد. خدا از انسان خواسته است که بنده‌ی او باشد و این خواست، یک خواست تشریحی است، نه یک خواست تکوینی. در تحقق خواست تکوینی خداوند، اختیار انسان هیچ مداخلیتی ندارد؛ مانند اینکه خدا خواسته است هر انسانی از یک پدر و مادر خاص به دنیا بیاید. این خواست تکوینی اوست و قهری و اضطراری است. اما نوع دیگری از خواست او، خواست تشریحی است که همان امر و نهی به موجود عاقل مختار مانند انسان می‌باشد. مانند امر به بر پا داشتن نماز. در این گونه موارد، خدا خواسته تا انسان آن کار را انجام دهد؛ اما متحقق شدن یا نشدن این خواست، به اختیار انسان بستگی دارد.

منظور از هدف در آیه‌ی مذکور جز خواست تشریحی، چیز دیگری نیست؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام در تفسیر آن می‌فرمایند:

”خَلَقَهُمْ لِيَأْمُرَهُمْ بِالْعِبَادَةِ.“^۱

آنها را آفرید تا امر به بندگی کند.

بنابراین چه انسان در مسیر این بندگی قرار بگیرد و چه نگیرد، در

هر دو صورت، خلقت خداوند عبث نخواهد بود.^۲

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳.

۲- برگرفته از معرفت امام عصر، سید محمد بنی هاشمی، صص ۳۱-۳۴.

اثبات تعلق ضرورت محبت

در بیان وحی و لسان اهل بیت عصمت علیهم السلام، وجودِ مظهرِ کمالات و اسماءِ حسناى الهی، حجّت بالغه‌ی حق تعالی و خلیفه‌الله در هر عصر و در هر مکانی لازم است. "...فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ..."^۱؛ فضل خدا بر بندگان است که حجّت بالغ و رساننده‌ای - چه در تکوین و چه در تشریح - داشته باشد.

چنان‌که گفتیم، امام و حجّت، در نظام امکان برای ممکنات، هم علت فاعلی و ایجادى و هم علت غایی است؛ یعنی هم اصل و ریشه‌ی درخت وجود است، هم میوه و ثمره‌ی آن. بنابراین وجود او سنتی است که قبل از خلق و با خلق از آغاز خلقت بوده و همواره بعد از آن خواهد بود؛ سنتی است که در گذشته بوده و در آینده هم تغییر و تبدیلی در آن نیست؛ "سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا"^۲. یعنی حجّت، پیش از این بوده، الآن هست و پس از این هم

۱- سوره انعام، آیه ۱۴۹.

۲- سوره فتح، آیه ۲۳.

خواهد بود. چرا؟ به دلیل اینکه سنت خدا، تغییرناپذیر و تبدیل‌ناشدنی است: "كُنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا".

چنان‌که بیان شد، امام حسین علیه السلام راه توحید و عبودیت را معرفت خدا و آن را هم، معرفت هر کس به امام زمانش معرفی کرده‌اند.^۱ از این رو انسان تا امام زمانش را نشناسد، نه می‌تواند مبدأ خود را بشناسد و نه مرجعش را! برای همین هم "الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَمَعَ الْخَلْقِ وَبَعْدَ الْخَلْقِ". در زیارت جامعه‌ی کبیره هم آمده است: "السَّلَامُ عَلَى أئِمَّةِ الْهُدَى... وَ حُجَّجِ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى". پس حجّت، علت فاعلی و علت غایی است که ضروری است قبل از خلق، با خلق و پس از خلق وجود داشته باشد.

ابوحمزه نقل کرده است به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ ایشان فرمودند:

"لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ."^۲

[هرگز!] اگر زمین بدون امام باقی بماند، فرو خواهد رفت!

با توجه به مطالبی که گفتیم، دلیل این فرموده‌ی امام مشخص

۱- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۸۳: خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ؛ فَقَالَ: "أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ذَكَرَهُ، مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ؛ فَإِذَا عَرَفُوهُ، عَبَدُوهُ؛ فَإِذَا عَبَدُوهُ، اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ." حضرت حسین بن علی علیه السلام در میان اصحاب خود فرمودند: ای مردم! خداوندی که ذکرش عزیز و جلیل است، بندگان را نیافرید مگر برای اینکه او را بشناسند؛ پس هرگاه شناختند، او را پرستند؛ پس هرگاه او را پرستیدند، با عبادت او دیگر به عبادت هر چه غیر اوست احتیاجی ندارند. مردی عرض کرد: یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدایت معنی معرفت خدا چیست؟ فرمود همان معرفت و شناخت اهل هر زمانی است امام زمان خود را.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹.

می شود. وقتی علت غایی حضور نداشته باشد، ظهور موجودات بی فایده است و وقتی ممکن اشرف نباشد، بودن اخس، مهمل و بی فایده خواهد بود؛ اصلاً خلقتش ضرورت ندارد؛ پس در هم فرو خواهد ریخت.

امام صادق علیه السلام همچنین فرموده‌اند: "إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَنَا، فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَ صَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صَوْرَتَنَا وَ جَعَلَنَا خِزَانَةً فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ وَ لَنَا نَطَقَتِ الشَّجَرَةُ وَ بَعَادَتَنَا عِبَادَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ كَوْلَانَا، مَا عِبَادَةَ اللَّهِ."^۱

همانا خدای عزوجل ما را آفرید، پس آفرینش ما را نیکو قرار داد و ما را صورتگری کرد و نیکو تصویر کرد^۲ و ما را در آسمان و زمینش خزانه‌دار قرار داد و برای ما درخت سخن گفت و به وسیله‌ی عبادت ما خدای عزوجل عبادت شد و اگر ما نبودیم، خدا هرگز عبادت نمی‌شد.

به گفته‌ی حضرت صادق علیه السلام، اگر ائمه علیهم السلام نبودند، خدا هرگز عبادت نمی‌شد و در این صورت انسان به کمال لایق خود نمی‌رسید و غرض خدا از خلقت نقض می‌شد. اما از آنجا که محال است خدا غرض خود را نقض کند، اگر همه در جهان از بین بروند و فقط دو نفر در زمین بمانند، یکی از آن‌ها حتماً باید امام باشد؛ "لَوْ كُمْ يَتَّقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ، لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ"^۳؛ اگر در زمین جز دو نفر باقی نباشند، یکی از آن دو

۱- همان، ص ۱۹۳.

۲- طبق قاعده‌ی لطف، هیچ وقت نباید در چهره‌ی امام حالتی باشد که باعث انزجار دیگران شود و این یکی از شرط‌های امام است. البته ممکن است عرب، عجم یا به شکل‌های گوناگون دیده شود، ولی به شکل‌های قبیح و نقص‌دار دیده نمی‌شود؛ چرا که امام در تمام کمالات، بالفعل است و چهره، وجود، خصلت‌ها و همه چیز ایشان باید از هر جهتی زیبا باشد.

۳- همان، ص ۱۷۹؛ امام صادق علیه السلام.

حتماً امام است.

لازم به ذکر است با قاعده‌ی لطف، بحث‌های زیبای فلسفی مطرح شده است که علم، امامت و کمال امام را اثبات می‌کند. انسان وقتی آن‌ها را مطالعه می‌کند و در عالمش می‌رود، اصلاً نمی‌تواند به غیر امام، محبت چیز دیگری را در دل داشته باشد و تشنه‌ی غیر امام شود؛ لذا از هر چه جز او و خواست او و خدای اوست می‌زند، تا مسیر ارتباط را باز کند.

اما افسوس! ما چون این‌ها را نمی‌دانیم، امام را هیچ وقت درست نشناخته‌ایم و به همین دلیل هم عشق، تحرک و شوق نداریم. در نتیجه از ارتباط وجودی با امام هم در ما خبری نیست!

امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری می‌فرمایند:

“الأوصیاء هم أبوابُ الله عزوجل؛ الّتی یوتی منها و کولاهم ما عرف الله عزوجل و بهم احتج الله تبارک و تعالی علی خلقه.”^۱

اوصیاء [پیغمبر] درهای [توجه به سوی] خدای عزوجل هستند؛ که از آن‌ها داخل می‌شوند و اگر ایشان نبودند، خدای عزوجل شناخته نمی‌شد و خدای تبارک و تعالی به وسیله‌ی آن‌ها بر خلقش احتجاج می‌کند.

طبق این حدیث اگر ائمه علیهم السلام نبودند، خدا شناخته نمی‌شد، که در این صورت غرض خداوند از خلقت که بر اساس “ما خلقت الجن و الإنس إلا لیعبدون”^۲، “ای لیعرفون”، شناخت خودش است، نقض می‌شد؛ و از آنجا که نقض غرض برای خداوند محال است، وجود امام، ضروری

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶؛ جن و انس را نیافرادم مگر برای اینکه مرا پرستش کنند.

و لازم است.

ابا خالد کابلی از حضرت باقر علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی "فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا"^۱ پرسید. امام فرمودند:

"يَا أَبَا خَالِدٍ، النُّورُ وَ اللّٰهُ الْأَيْمَةُ عليه السلام؛ يَا أَبَا خَالِدٍ، لِنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ."^۲

ای ابا خالد! به خدا سوگند مراد از نور، ائمه علیهم السلام هستند. ای ابا خالد، همانا نور امام در قلوب مؤمنین، روشن‌تر از خورشید تابان در روز است.

حال ای مؤمنین، نظری به قلب‌هایتان کنید؛ آیا اصلاً اثری از این نور می‌بینید؟! پس منظور امام از مؤمنین در این حدیث، چه کسانی هستند؟! آسمانی‌ها؟! فرشتگان؟! نه؛ من و شما، که اگر مؤمن نبودیم، جایمان اینجا نبود! این حدیث متعلق به ماست؛ ولی ما نور امام را در دل‌مان خاموش کرده‌ایم؛ نه! خاموش هم نکرده‌ایم؛ فقط پرده انداخته‌ایم؛ آن هم پرده‌های چندین لایه!

نور امام، مال مؤمن است؛ ما هم مؤمنیم و حدیث می‌گوید این نور در قلب‌هایمان هست. پس چرا آن را نمی‌بینیم؟! چون پرده انداخته‌ایم؛ آن هم پرده روی پرده، روی پرده! وگرنه نور امام در قلوب مؤمنین از شمس تابان آن هم در روز روشن، نورافشان‌تر است.

امام باقر علیه السلام در ادامه‌ی همین حدیث می‌فرمایند:

"وَ هُمْ الَّذِينَ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ اللَّهُ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ؛ فَتُظْلِمُ قُلُوبَهُمْ وَ يَغْشَاهُمْ بِهَا."

۱- سوره تغابن، آیه ۸: به خدا و رسولش و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

و آنها هستند که دل‌های مؤمنین را منور می‌کنند و خدا از هر که بخواهد نور ایشان را پنهان می‌کند؛ پس دل آنها تاریک می‌شود و در ظلمت رود.

آنان کسانی هستند که قلب‌های مؤمنین را تنویر می‌کنند. اما خدا نور امام را از هر که بخواهد - یعنی کسی که غلط حرکت می‌کند - محجوب می‌کند؛ در نتیجه این فرد قلبش تاریک و پوشیده می‌شود؛ یعنی جلوی آن نور، پرده می‌افتد، نه اینکه نور از بین ببرد.

خدایا، اعتراف می‌کنیم ما خواستیم، که تو پرده انداختی! وگرنه تو اگر بالابتداء می‌خواستی پرده بیندازی، اصلاً نور را نمی‌دادی. تو نور را بی‌پرده دادی، ولی ما پرده را خواستیم و تو هم پرده‌ها را غلیظ کردی!

حضرت علی علیه السلام در مورد حقیقت امام و حجّت می‌فرمایند:

"لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ؛ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا؛ لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ. وَكَمْ ذَا وَ أَيْنَ أَوْلِيكَ؟ أَوْلِيكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عَدْدًا وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا. يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ؛ حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ وَ يَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ."^۱

زمین هیچ گاه از حجّتی که برای خدا قیام می‌کند، خالی نیست؛ یا آشکار و مشهور، یا بیمناک و پنهان؛ برای اینکه حجّت‌ها و نشانه‌های خدا باطل نشود. و تعدادشان چقدر و در کجا هستند؟ به خدا سوگند از نظر تعداد اندک ولی نزد خدا بلند قدرند. خدا به وسیله‌ی آنان حجّت‌ها و نشانه‌های خود را نگه می‌دارد؛ تا به کسانی که همانندشان هستند، بسپارند و در دل‌های امثال خود کشت کنند.

از آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم مادامی که نوع انسان در زمین است، باید ممکن اشرف وجود داشته باشد که در او نسبت به ممکنات

دیگر، تمام کمالات امکانی علماً و عملاً به فعلیت رسیده باشد. او باید عهده‌دار هدایت انسان باشد، تا حجّت بر انسان تمام شود. آن وجود مقدس باید در جهت سیر و کمال نوع انسان، یار او باشد و افاضات علوم را استفاضه و بعد به انسان‌ها افاضه کند.

افاضات عوالم غیبی بر آن وجود شریف مدام افاضه می‌شود و ایشان هم به موجودات دانی و اخس یعنی نوع انسان می‌رسانند و نمی‌گذارند این سیر منقطع شود؛ که اگر منقطع شود، قیام قیامت برپاست!

در ادامه، آنچه را در ضرورت وجود حجّت با دلایل عقلی و مثال گفتیم، از احادیث و روایات بررسی می‌کنیم.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: "وَاللّٰهُ مَا تَرَكَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ الْاَرْضَ قَطُّ مُنْذُ قَبْضِ اٰدَمَ اِلَّا وَفِيْهَا اِمَامٌ يُهْتَدٰى بِهٖ اِلَى اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ حُجَّةُ اللّٰهِ عَلَى الْعِبَادِ؛ مَنْ تَرَكَهُ هَلَكًا وَ مَنْ لَزِمَهُ نَجًا، حَقًّا عَلَى اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ."^۱

قسم به خدای عزوجلّ که خداوند از آن زمان که آدم قبض روح شد، هرگز زمین را-نه در ایجاد، نه در میان راه و نه در مقصد- بدون امامی که به خدای عزوجلّ هدایت می‌کند، رها نکرده است و او حجّت خدا بر بندگان است؛ هر کس ترکش کند هلاک شود و هر کس ملازم او باشد، نجات یابد و نجات او حق است بر خدای عزوجلّ.

امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری، با تأکید این گونه می‌فرمایند: "الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ"^۲؛ حجّت، قبل از خلق است،

۱- کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷.

چون ممکن اشرف باید پیش از ممک اخس در نظام باشد؛ با خلق است، چون خلق برای حرکت و عبث نبودن خلقتش به علت غایی نیاز دارد؛ و پس از خلق است، چون اگر پیش از آن برود، هستی از هم می‌پاشد.

ابوحمزه ثمالی نقل کرده است: "مَا خَلَّتِ الدُّنْيَا مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ؛ حُجَّةٌ لِلَّهِ فِيهَا عَلَى خَلْقِهِ."^۱
از آن زمانی که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید، جهان از امامی عادل خالی نبوده؛ تا زمانی که قیامت بر پا شود؛ که او حجت خدا بر خلقتش است.

امروز امام، قلب عالم امکان، حجت خدا بر خلق و واسطه‌ی فیض بین خالق و مخلوق است؛ چه واسطه‌ی فیض برای موجوداتی که هستند و او علت ابقایشان است و چه واسطه برای موجوداتی که هنوز موجود نشده‌اند و او واسطه‌ی وجود و ظهورشان است. او حافظ قرآن، مجری دین، ملجأ و ملاذ حقیقی و فریادرس دادخواهان است^۲ و به برکت او تمام عوالم می‌چرخند.

تا حجت هست، هستی برجاست و اگر حجت نباشد، نه علت ایجاد می‌هست که موجوداتی که به وجود نیامده‌اند، موجود شوند و نه علت غایی هست که موجودات با نظر به آن علت غایی، باشند و زندگی کنند؛ که:

۱- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۴.

۲- یکی از اسم‌های امام زمان "غوث" است.

”بِقَائِهِ بَقِيَتِ الدُّنْيَا وَبِيَمِينِهِ رِزْقُ الْوَرَى وَبِوَجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ.“^۱

به بقای امام زمان، دنیا باقی است، به یمن او خلائق، روزی داده می‌شوند و به وجود او، آسمان و زمین، ثابت و استوار است.

آری؛ وجود امام زمان آن قدر ضروری است که امام صادق علیه السلام

در حدیثی با قاطعیت می‌فرماید:

”كَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ، لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ“ وَ قَالَ ”إِنْ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمَامُ

لَثَلَا يَخْتَجُّ أَحَدٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ تَرَكَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَيْهِ.“^۲

اگر مردم فقط دو نفر باشند، حتماً یکی از آنان امام است و فرمود:

آخرین کسی که بمیرد، امام است؛ تا کسی بر خدای عزوجل احتجاج نکند که او را بدون حجت وا گذاشته بود.

پس آخرین کسی که در نظام دنیا برای آمادگی قیامت خواهد

مُرد، امام است. چرا که اگر امام پیش از آن بمیرد، مردم پس از او،

حجّتشان بر خدا تمام است که: خدایا، ما امام نداشتیم! لذا برای اینکه

مردم بر او حجّتی نداشته باشند، حجّت را تا وقتی همه از دنیا بروند،

حفظ می‌کند.

امام رضا علیه السلام هم می‌فرماید: ”كَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ،

كَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا.“^۳

اگر زمین به قدر چشم بر هم زدنی، خالی از حجّت بماند، با

اهلش فرو خواهد رفت!

۱- دعای عدیله.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۸۰.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۹.

حجت در آینه‌ی نهج‌البلاغه

حضرت مولی‌الموحدین علی علیه السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید: "إِنَّ لَكُمْ نَهَايَةً، فَانْتَهُوا إِلَى نَهَائِيكُمْ وَإِنَّ لَكُمْ عِلْمًا، فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ؛ وَإِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً، فَانْتَهُوا إِلَى غَايَتِهِ؛ وَاخْرُجُوا إِلَى اللَّهِ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ وَبَيِّنْ لَكُمْ مِنْ وُظَائِفِهِ. أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ وَحَجِيجٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْكُمْ."^۱

همانا برای [هر کدام از] شما عاقبتی تعیین شده، پس به آن نهایت برسید و به درستی که برای شما علم و نشانی است؛ پس به نشان خود، مهتدی شوید. و به درستی که برای اسلام هم غایتی است؛^۲ پس به آن غایت منتهی شوید؛ و به سوی خدا خارج شوید، با آنچه از حَقِّش بر شما واجب کرده و آنچه از وظایفش برایتان تبیین کرده است. من گواه شما و پشتیبان شما در روز قیامت هستم.

شما عبث و بیهوده آفریده نشده‌اید، بلکه نهائیتی - علت غایی - دارید، پس به آن منتهی شوید؛ یعنی در امامتان فانی و فدا شوید. در حقیقت، شما ریشه‌ای هستید و میوه‌ای دارید که هدف از وجودتان است؛ پس به سوی آن بروید. چگونه؟ علل اعدادی را طی کنید؛ اول ساقه شوید، بعد شاخه، بعد برگ، بعد شکوفه و...؛ و آن قدر در مراتب بالاتر فانی شوید و مرتبه‌های وجود خود را طی کنید، تا در نهایت میوه شوید.

امیرالمؤمنین علیه السلام در جای دیگری می‌فرماید: "وَلَمْ يُخَلِّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ؛ ...إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ... فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيمًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّمِهَا

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲- چنان‌که گفتیم، غایت اسلام، معرفت انسان کامل است.

إِذْ لَمْ يَتَرَكُوهُمْ هَمَلًا، بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ وَلَا عِلْمٍ قَائِمٍ.^۱

یعنی خداوند از آغاز خلقت، مخلوقات را از پیامبر، کتاب آسمانی، حجّت و دین، محروم نکرده است. حال که خدا می‌خواست مخلوقات از هدایت محروم نشوند، باید واسطی خلق می‌شد. پس پیامبر را فرستاد تا مردم را هدایت کند؛ آن هم با کتاب، حجّت و اراده‌ی استوار. پس این‌ها سنی تحت اراده‌ی الهی است، که هیچ‌گاه تغییر و تبدیل نمی‌یابد.

سپس پیامبر ﷺ را از میان شما برد؛ ولی برایتان چیزی گذاشت که پیامبران پیشین در میان امتشان گذاشتند؛ یعنی حجّت و خلیفه‌اش را. زیرا آنان هرگز امت‌های خود را بدون راه روشن و نشانه‌ی صریح رها نکردند.

در خطبه‌ی اشباح این گونه آمده است:

“فَلَمَّا مَهَدَ أَرْضَهُ وَأَنْفَذَ أَمْرَهُ، اخْتَارَ آدَمَ ﷺ خَيْرَةً مِنْ خَلْقِهِ... وَأَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ... فَأَقْدَمَ عَلَى مَا نَهَا عَنْهُ... فَأَهْبَطَهُ بَعْدَ التَّوْبَةِ، لِيَعْمَرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِهِ وَلِيَقِيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ مِمَّا يُوَكِّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رَبِّهِ وَ يَصِلُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَعْرِفَتِهِ؛ بَلْ تَعَاهَدَهُمْ بِالْحُجَجِ عَلَى أَلْسِنِ الْخَيْرَةِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَ مَسْحَمَلِي وَ دَائِعِ رِسَالَاتِهِ قَرْتًا فَقَرْتًا؛ حَتَّى تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ حُجَّتُهُ وَ بَلَغَ الْمَقْطَعِ عُذْرُهُ وَ نُذْرُهُ.”^۲

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱: خداوند هرگز خلقش را بدون نبی پیامبر، یا کتابی آسمانی، یا برهانی قاطع، یا راهی استوار، رها نکرده است؛ ... تا این که خدای سبحان حضرت محمد ﷺ را مبعوث کرد. ... پس او ﷺ را به سوی خود کریمانه قبض روح کرد و [پیامبر اسلام ﷺ] در میان شما، جانشینانی برگزید که تمام پیامبران گذشته، برای امت‌های خود برگزیدند؛ چرا که آن‌ها هرگز مردم را سرگردان، بدون راهی روشن و نشانه‌ای استوار، ترک نکردند.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

هنگامی که خدا زمین را [برای زندگی انسان] آماده و فرمان خود را صادر کرد، آدم علیه السلام را به عنوان برگزیده‌ی خلقش، اختیار کرد... و او را در بهشتش جای داد. پس به آنچه نهی شده بود، اقدام کرد (نزدیک شد)... پس [خداوند] او را بعد از توبه، هبوط داد؛ تا با نسل خود، زمینش را آباد کند و همچنین به وسیله‌ی او، حجت را بر بندگان تمام کند؛ و آنها (بندگان) را پس از قبض [روح] آدم علیه السلام، بدون کسانی که به وسیله‌ی آنها حجت ربوبیتش را تأکید می‌کند، رها نکرد و میان آنها (بندگان) و معرفت خود، پیوند برقرار کرد؛ بلکه قرن به قرن از آنها برای حجت‌ها از زبان برگزیدگان پیامبرانش و حاملان رسالتش، تعهد می‌گرفت؛ تا اینکه حجتش به وسیله‌ی پیامبر ما تمام شد و بیان احکام و انذار و بشارت الهی به پایان رسید.

آدم آمد، زمین آمد، آسمان آمد، تا حجت اقامه شود؛ یعنی این‌ها همه، مقدمه‌ی آن ذی‌المقدمه هستند و بدون آن مهمل اند؛ چنان‌که گفتیم اگر حیوان نبود، نبات مهمل بود؛ اگر انسان نبود، وجود حیوان بیهوده می‌شد و اگر امام و انسان کامل نبود، وجود انسان هم مهمل می‌شد. پس همان گونه که باغبان، اول غایت، یعنی میوه را می‌بیند و بعد فعلش را به ظهور می‌رساند و فاعلیت می‌کند، خداوند زمین را آماده کرد، سپس حضرت آدم علیه السلام را خلق نمود تا آن ثمره به ظهور برسد؛ یعنی اقامه‌ی حجت کند. وقتی حضرت آدم علیه السلام از دنیا رفت، حجت با او نرفت؛ بلکه حجت همواره با خلق بوده و خواهد بود تا ربوبیت خداوند را بر بندگان تأکید کند. خداوند حجت را ریسمانی کرد تا انسان‌ها به وسیله‌ی او به معرفت ربّشان وصل شوند و حتی از انسان‌ها برای او عهد گرفت^۱: "بَلْ تَعَاهَدْتُمْ بِالْحُجَجِ عَلَى السُّنَنِ الْخَيْرَةِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَ مَتَحَمَلِي وَ دَائِعِ رِسَالَتِهِ قَرْتًا قَرْتًا". با آنان در هر قرنی به وسیله‌ی انبیاء

۱- حجت، عهد مأخوذ الهی است؛ هم در عالم ذر و هم در عالم خلق.

برگزیده‌اش و ظرف‌هایی که رسالتش را تحمل کنند، معاهده‌ی تکوینی و تشریحی بست. تا زمانی که به نبی ما محمد ﷺ حجت خداوند تمام شد.

پیامبران آمدند که پس از آنان، دیگر حجت بر انسان تمام باشد: "رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلْبَأُ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ..."^۱؛ که البته حجت، در پیامبر ﷺ به نصب دوازده معصوم تمام شد.

حضرت علی عليه السلام به کمیل بن زیاد رضي الله عنه فرموده‌اند: "لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ؛ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا؛ لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ."^۲

زمین هیچ گاه از حجت الهی که برای خدا قیام می‌کند، خالی نمی‌شود؛ یا آشکار شناخته شده و یا بی‌مناک پنهان؛ تا حجت‌های خدا باطل نشود و نشانه‌هایشان از میان نرود.

امامت در صحیفه‌ی سجّادیه

امام سجّاد عليه السلام در دعای روز عرفه‌شان چنین می‌فرمایند: "اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ؛ أَقَمْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ وَ مَنَارًا فِي بِلَادِكَ، بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ وَ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ."^۳

بار خدایا! به درستی که تو در هر زمان دینت را به وسیله‌ی امامی تأیید کرده‌ای؛ او را به عنوان علم و نشانی برای بندگانت و چراغی در بلادت، بر پا داشتی، بعد از اینکه حبل و ریسمانش را به حبل خودت وصل کردی و او را مسیری

۱- سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۳- صحیفه سجّادیه، دعای ۴۷.

به سوی رضوانت قرار دادی و طاعتش را واجب کردی.

خداوند، در هر زمان و روزگاری، دین خود را - که همانا تنها مسیر شناخت حق تعالی و رسیدن به کمال و غایت است - با امام و حجّتی تأیید کرد و هیچ گاه آن را از این علم و نشانه، جدا نکرد. امام را علمی برای بندگان و مشعل فروزانی در شهرها قرار داد و ریسمان او را به ریسمان خود وصل کرد؛ به طوری که یک سر این ریسمان، بالا است و سر دیگرش پایین؛ یعنی تقابل قطبین. امام "حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ"^۱ است که از یک سو سنخیتی با خدا و از سوی دیگر سنخیتی با خلق دارد. امام ریسمانی است متصل به خدا که ما به واسطه‌ی او، با خدا ارتباط داریم؛ و گرنه من و شما کجا و خدای اعلی کجا؟! "أَيْنَ التَّرَابِ وَ رَبِّ الأَرْيَابِ"!^۲

در حقیقت ما انسان‌ها به نازل‌ترین مرحله‌ی خلقت نازل شده‌ایم و از هیولا ظهور پیدا کرده‌ایم. هیولایی که احسن موجودات و استعداد محض است و ذره‌ای فعلیت در آن وجود ندارد.^۳ پس وجودی باید باشد که رابط این هیولا با مبدأ و منشأ کمالات و زیبایی‌ها باشد.

در مثل هیولا، مثل مومی است که هر شکلی به آن دهیم، می‌پذیرد؛ هم می‌تواند به شکل صندلی، میز، کتاب یا هر موجود دیگری درآید. یعنی مهم‌ترین خاصیت موم این است که فقط استعداد است و باید یکی باشد که آن استعداد را به ظهور رساند. باید مجسمه‌ساز یا نقاش کاردانی باشد که این موم را به شکل میز، صندلی، درخت، حیوان

۱- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۹۸.

۲- هیولا همان ماده‌المواد یا ماده‌ی اولیه است. برای توضیح بیشتر به دروس "معرفت نفس" مراجعه شود.

در آورد یا به شکل انسان تبدیل کند؛ و تا آن هنرمند نباشد، موم فقط صرف استعداد، باقی می ماند.

هیولا در نظام خلق و ایجاد، هم صرف استعداد است و تا مرتبه‌ی شدن و به فعلیت رسیدن، فاصله‌ای بسیار دارد. هیولا کجا و عقل کجا؟! هیولا کجا، چشم و گوش کجا؟! هیولا کجا و سمیعیّت و بصیریّت کجا؟! هیولا کجا و این همه علوم و هنرها که از بشر صادر می شود، کجا؟! هیولا کجا و این همه تجلیات کجا؟! چگونه ممکن است از احسن و انزل موجودات در نظام وجود، یعنی هیولا، فی نفسه چنین کمالاتی صادر شود؟! چطور ممکن است ما انسان‌ها که از هیولا هستیم، خودمان، هم ببینیم، هم بفهمیم، هم مهندس و دکتر شویم؟! در حقیقت، همگی ما مثل همان موم هستیم که واسطه‌ای، این شکل‌ها را به ما می دهد و افاضه می کند. یعنی پشت پرده‌ی همه‌ی این اکتشافات و اختراعات و علوم، فقط آن حبل و ریسمان است که به عنوان واسطه - در ایجاد و در ظهورشان - کار می کند.

در کتاب امامت و انسان کامل آمده است:

"هیولای عالم امکان مسخر [و در اختیار] ولی است و او هر طور بخواهد آن را تغییر می دهد [و در آن تصرف می کند]."^۱

به عبارتی دیگر هیولا مثل نطفه است؛ یعنی استعداد محض. اما همان نطفه، پزشکی می شود که عالی‌ترین رتبه‌ی طب را دارد؛ یا مهندسی که عالی‌ترین نقشه‌ها را طراحی می کند؛ یا دانشمندی که به

۱- امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی علیه السلام، ص ۱۷۱.

کرات دیگر می‌رود و راه ارتباط با آنها را یاد می‌گیرد؛ و یا به جایی می‌رسد که زیباترین هنرها از او صادر می‌شود. اما چگونه؟ این قابلیت‌ها را از کجا می‌آورد؟! اگر در ذات خود این توانایی‌ها را داشت که ممکن نبود به اندازه‌ی نطفه ذلیل شود و اگر این استعدادها را مادر و پدرش به او داده بودند، باید خودشان هم آنها را داشته باشند، زیرا نمی‌شود کسی کمالی را نداشته باشد، ولی در دیگری ظهور دهد! اما می‌بینیم خیلی از پدر و مادرها، مهندس و دکتر نیستند، ولی فرزندشان هست.

بنابراین باید رابطی باشد که چنان کمالاتی در وجود خود داشته باشد که بتواند این هیولا را به هر شکلی، به فعلیت رساند و مهندس، دکتر و... کند.

هیولا آن قدر در وجود، نازل و احسن است که نمی‌تواند هیچ ارتباطی با الله داشته باشد. خدای صرف وجود و صرف کمال کجا و هیولای صرف استعداد کجا؟! چگونه ممکن است این دو با هم ارتباطی داشته باشند؟! آیا شدنی است؟! حق تعالی می‌دهد، ولی گیرنده، قابل نیست؛ خورشید می‌تابد، ولی اگر ما کمی بالاتر برویم و به آن نگاه کنیم، بلافاصله کور می‌شویم؛ چون نسبت به خورشید، احسن دید را داریم. پس احتیاج به حبلی مانند عینک داریم که هرچه به خورشید نزدیک‌تر می‌شویم، قوی‌تر عمل کند، تا مبادا کور شویم و بر اثر کوری نتوانیم حتی همان نور اندک را هم از خورشید بگیریم!

خداوند در قرآن به حقیقت ریسمان اشاره کرده، می‌فرماید: "وَ

اِغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا...^۱. این خود نشان می‌دهد که ما انسان‌ها، هیچ وقت به تنهایی به خدا وصل نمی‌شویم؛ چرا که، اگر ما خود، ریسمان بودیم، نمی‌فرمود ریسمان را بگیر. پس معلوم است حبل، چیزی جدای از ماست و در عین حال با ما سنخیتی دارد که می‌توانیم آن را بگیریم. حضرت رسول ﷺ فرمودند: "نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَيِّينِ؛ الَّذِي مَنِ اغْتَصَمَ بِهِ هُدًى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ"^۲.

بنابراین مطالب و از آنجا که امام حسین عليه السلام راه خداشناسی را، امام‌شناسی معرفی کردند، می‌یابیم که دیگر فرقه‌هایی که امام را شناختند، به کمال نمی‌رسند؛ مگر قاصر باشند و خود امام بر اثر لطفش، به نحوی این قصور را در وجودشان جبران کند.

امام، واجب الطاعت

حضرت حق تعالی تبعیت و اطاعت از ولی را آن‌چنان مهم می‌داند، که شرط محبت خود به بندگان معرفی می‌کند:

"قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ..."^۳

[ای پیامبر] بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من (پیغمبر) تبعیت کنید تا خدا دوستتان بدارد.

در جایی دیگر اطاعت از امام را هم پایه‌ی اطاعت از خود، قرار داده، می‌فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ"

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۰۳: و همگی به حبل الهی چنگ زنید و متفرق نشوید.

۲- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۹۸: ما حبل متین هستیم که هر کس به ما متمسک شود به صراط مستقیم هدایت شده است.

۳- سوره آل عمران، آیه ۳۱.

مِنْكُمْ...^۱؛ یعنی اگر هر یک از ما بخواهیم به اطاعت الله برسیم، باید از رسول ﷺ و اولی الامر علیهم السلام اطاعت کنیم.

اما افسوس بر کسانی که نفهمیدند اولی الامر چه کسانی هستند! نفهمیدند اولی الامر باید اولین مؤمن و مطیع رسول خدا ﷺ و فانی در او باشد! نفهمیدند کسانی مثل معاویه که علم، عصمت و سایر شرایط امامت را ندارند، نمی‌توانند ولی امر شوند! درست است که این ظالمان حکومت مسلمین را در دست خود گرفتند، اما جامعه را به "أَطِيعُوا اللَّهَ" سوق ندادند؛ بلکه به اطاعت شیطان رساندند! این دسته ائمه‌ی نار بودند، در مقابل ائمه‌ی نور^۲؛ و چون خود، "أَطِيعُوا اللَّهَ" و "أَطِيعُوا الرَّسُولَ" را نداشتند، نتوانستند حبل الله باشند.

در حقیقت محال است کسی غیر از امام بتواند اولی الامر باشد. مگر می‌شود کسی که با قطب بالای وجود، تقابل ندارد، بتواند به قطب پایین فیض برساند؟! کسی که حبلش به حبل خدا و رسول وصل نباشد و فانی در آن نشود، هرگز نمی‌تواند اولی الامر باشد و فیض را به مراتب دانی افاضه کند.

بدون امام هرگز نمی‌توان به مقام انسانیت رسید؛ هر چند می‌توان مرتاضی بسیار قدرتمند یا دانشمندی بزرگ شد! اما همین مرتاض یا

۱- سوره نساء، آیه ۵۹.

۲- در مقابل ائمه‌ی نور که بر حق هستند، ائمه‌ی نار هم وجود دارند که در آیه ۱۲، سوره توبه با عنوان "أُمَّةَ الْكُفْرِ" و در آیه ۴۱ سوره قصص با تعبیر "أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ" به آن‌ها اشاره شده است. در این زمینه روایاتی هم وارد شده است؛ از جمله در الکافی، ج ۱، باب "أَنَّ الْأُمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِمَامَانِ: إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ وَ إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى النَّارِ"، صص ۲۱۵-۲۱۶.

دانشمند هیچ مقاومتی در مقابل رذائل خود ندارد و هیچ کدام از این علوم در انسان شدنش نقش حقیقی ندارد.

در حقیقت، شیعه به دنبال آدم شدن است و برای این منظور باید تمام ابعاد انسانی اش به کمال برسد و جهت صحیح پیدا کند و این تنها در سایه‌ی اطاعت و تبعیت از انسان کامل، میسر می‌شود. پیروی از انسان کامل، شعوری فوق شعور حاصل از سایر علوم به انسان می‌دهد؛ زیرا انسان کامل مستجمع تمام صفات و اسماء الهی است و تنها به کمک اوست که این صفات در انسان رشد می‌کند.

خداوند امام زمان را در نظام هستی قرار داد و پیامبر خدا هم از وجود او خبر داد و فرمود: مردم، باید امام زمان را بشناسید، وگرنه انسان جهت‌دار نخواهید بود.

"حکما روشن کرده‌اند که هر چیزی که تشکیک بردار است از سنخ وجود می‌باشد، نه از سنخ ماهیت؛ مثل علم یا حیات که شدت و ضعف دارد. از طرفی هر چیز که شدت و ضعف برمی‌دارد، مادون و مافوقی دارد که موجود مادون، وجودش را از مافوق می‌گیرد؛ پس انسانیت هم که شدت و ضعف برمی‌دارد، یک مافوق دارد که عین انسانیت یا انسان کامل است و بقیه هر چند بهره از انسانیت دارند، از انسان کامل می‌گیرند.

در مقایسه‌ی انسانیت انسان کامل با سایر انسان‌ها، می‌توان نور بی‌رنگ را با نور سبز مقایسه کرد؛ نور بی‌رنگ، شدت و ضعف برمی‌دارد و جامع هفت نور است؛ اما نور سبز چه شدید باشد و چه ضعیف، یکی از هفت نوری است که در رنگ بی‌رنگ هست. ارتباط با

امام در عین شدت و ضعف، ارتباط با وجود جامعی است که تمام کمالات انسانی را به صورت جامع دارد.^۱

پس اگر انسان بخواهد ناقص نماند باید همه ابعادش را رشد دهد؛ در نتیجه باید به مظاهر اتم و اکمل خداوند یعنی به پیامبر و ائمه اقتدا کند، تا به وسیله‌ی ایشان به مقام قرب الهی برسد. معصومین عَلمی از سوی خدا هستند برای عروج انسان‌ها.

امام سجّاد علیه السلام در ادامه‌ی دعای عرفه می‌فرماید: "وَجَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ وَ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَ حَذَرْتَ مَعْصِيَتَهُ وَ أَمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَوْامِرِهِ وَ الْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ وَ أَلَّا يَتَّقِدَمَهُ مُتَقَدِّمٌ وَ لَا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ؛ فَهُوَ عِصْمَةُ اللَّائِذِينَ وَ كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ وَ عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ وَ بَهَاءُ الْعَالَمِينَ."^۲

و او (امام) را وسیله‌ای به سوی رضوانت قرار دادی، و طاعتش را واجب کردی، و [مردم را] از معصیتش بر حذر داشتی، و به فرمان برداری از او امرش و دوری از نواهی‌اش، امر کردی، و اینکه هیچ متقدمی از او پیشی نگیرد و هیچ متأخری از او عقب نیفتد؛ او عصمت پناه‌آورندگان است، و پناه‌گاه مؤمنین، و دستاویز برای کسانی که متمسک می‌شوند و بهای [تمام] عوالم [وجود] است.

در کلمه‌ی "طَاعَتَهُ"، از ضمیر "ک" خبری نیست؛ بلکه ضمیر "ه" آمده که به امام بر می‌گردد. یعنی خداوند اطاعت امام را واجب کرد و مردم را از مخالفت با او بر حذر داشت. خدا امر نکرده خودش را اطاعت کنیم، بلکه فرموده اوامر و نواهی رسول و اولی الامر را اطاعت کنیم؛ که اطاعت آنان عین اطاعت خداست.

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: "مَا زَالَتْ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ؛ يُعْرَفُ"

۱- مبانی معرفت مهدویت، اصغر طاهرزاده، ص ۱۴۳.

۲- صحیفه سجّادیه.

الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ.^۱

زمین نبوده است جز اینکه برای خدا در او حجتی باشد؛ [حجتی که] حلال و حرام را می‌شناساند و مردم را به راه خدا دعوت می‌کند. همچنین روایت شده است: "إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدْعِ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ وَ لَوْلَا ذَلِكَ، لَمْ يُعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ."^۲

به درستی که خدا زمین را بدون عالم رها نکرده است و اگر چنین نبود، حق از باطل تشخیص داده نمی‌شد.

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: "أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟" آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ ایشان فرمودند: "لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ، لَسَاخَتْ"^۳؛ اگر زمین بدون امام بماند، هر آینه در هم فرو می‌رود!

نعمت آفتاب^۴

امامت و محبت اهل بیت علیهم السلام نعمت بسیار بزرگی است که ما هیچ وقت نمی‌توانیم حق آن را به جای آوریم. اگر این حبل به حبل خدا متصل نبود، معلوم نبود باید کدام حبل را می‌گرفتیم! ما توجه نداریم این نعمتی که خدا به ما داده، با هیچ نعمتی برابری نمی‌کند؛ چرا که او خود در زمان معرفی ولایت علی علیه السلام می‌فرماید: "...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا..."^۵.

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹.

۴- برگرفته از کتاب نعمت آفتاب، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، به نقل از مضمون.

۵- سوره مائده، آیه ۳؛ امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم.

البته این نعمت قبلاً هم بود، ولی پیامبر ﷺ تکلیف ظهورش را نداشت. اما در روز غدیر با علنی شدن آن، حجّت بر جمیع خلائق تمام شد. یعنی آسمان و زمین و هر چه در آنهاست، کار کردند، صدوبیست و چهارهزار پیامبر آمدند تا به آخرینشان یعنی رسول خدا ﷺ رسید و او هم زحمات بسیار کشید تا توانست اسلام را ظهور دهد؛ اما در هیچ یک از این‌ها نعمت بر مردم تمام نشد؛ تا اینکه خداوند با حجّت و امام، نعمت را بر همه تمام کرد.

پس چگونه نعمت حبّ حضرت علی عليه السلام را شکر کنیم؟! آن هم ما که چیزی از این غذا، مزه نکرده‌ایم و فردا که پرده‌ها کنار رود، تازه می‌فهمیم چه داشتیم و چقدر زیبا بود! ما مثل آن کودکی هستیم که اگر گران‌قیمت‌ترین زینت را به او دهند، فقط تالو و برقص را می‌بیند، چندی با آن بازی می‌کند و بعد آن را به کناری می‌اندازد. هر چه هم به او بگویند مراقب این گوهر باش و...، متوجه نیست!

”ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ“^۱

در آن روز (قیامت) از نعمت، مورد سؤال قرار می‌گیرد.

نقل است^۲ که وقتی در حضور امام رضا عليه السلام از نعمت مورد سؤال خداوند سخن گفته شد، برخی که خود را صاحب‌نظر می‌دانستند، مصادیقی برای آن بیان کردند. یکی گفت: مراد، آب خنک است. دیگری گفت: مقصود غذای خوب است و بعضی دیگر آن را خواب خوشایند دانستند. امام بر آنان بانگ زدند: پدرم برایم نقل نمود که در

۱- سوره تکوین، آیه ۷.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۲، باب ۳۵، ح ۶.

محضر پدرشان - امام صادق علیه السلام - این اقوال شما در بیان آیه "لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ" ذکر شد، آن حضرت به خشم آمدند و فرمودند: خداوند عزوجل از آنچه بر بندگانش تفضل فرموده، سؤال نمی کند.

سپس درباره‌ی معنای نعیم فرمودند:

"وَلَكِنَّ النَّعِيمَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مَوَالِنَا يَسْأَلُ اللَّهُ عَنْهُ عِبَادَهُ بَعْدَ التَّوْحِيدِ وَ الثُّبُوتِ لِأَنَّ الْعَبْدَ إِذَا وَفَاهُ بِذَلِكَ أَدَاهُ إِلَى نَعِيمِ الْجَنَّةِ الَّذِي لَا يَزُولُ."

و لکن مراد به این نعیم دوستی ما اهل بیت (خاندان رسالت) و ولایت ما است، خداوند از آن در قیامت باز خواست خواهد کرد. خداوند پس از پرسش از توحید و نبوت، بندگان را از مسأله ولایت ما بازجویی خواهد کرد، زیرا بنده اگر از عهده این سؤال برآید و بدان وفا کرده باشد، این امر او را به نعیم جاودانه بهشت می‌رساند.

نعمت وجود اهل بیت در روز قیامت مورد پرسش پروردگار قرار می‌گیرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان این نعمت می‌فرمایند: "نَحْنُ النَّعِيمُ."^۱
و امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: "نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ النَّعِيمُ الَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِنَا عَلَى الْعِبَادِ ... وَ هِيَ النُّعْمَةُ الَّتِي لَا تَنْقَطِعُ."^۲

ما اهل بیت، آن نعمتی هستیم که خدا به سبب ما بندگان را نعمت داده است... و این نعمتی است که منقطع نمی‌شود.

با توجه به احادیث ذکر شده، آیا ما برای اینکه خداوند عزوجل، ما را با امام زمان خود آشنا کرده است، تا کنون سجده‌ی شکر به جا آورده‌ایم؟ آیا اصلاً ایشان را به عنوان نعمت می‌شناسیم؟ اگر معرفت

۱- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۵۲؛ ما نعمت هستیم.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۴۷.

شایسته‌ای به آن حضرت پیدا کنیم، آن‌گاه ایشان را بزرگترین نعمت خداوند در زندگی خود می‌شماریم و بیش از هر نعمت دیگری در صدد شکرگزاری نسبت به وجود پربرکتش برمی‌آییم. در حقیقت برای شکر هر نعمتی، در درجه‌ی اول باید نعمت بودن آن را بپذیریم. اگر چیزی را اصلاً به عنوان نعمت قبول نکرده باشیم، شکر زبانی و عملی در مورد آن معنا ندارد و اگر به ظاهر هم انجام پذیرد، ارزشی نخواهد داشت.

امام حسن عسگری علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

“لَا يَعْرِفُ النُّعْمَةَ إِلَّا الشَّاكِرُ وَلَا يَشْكُرُ النُّعْمَةَ إِلَّا الْعَارِفُ.”^۱

نعمت را نمی‌شناسد، جز شاکر؛ و شکر نعمت را نمی‌گزارد، مگر کسی که معرفت دارد.

بنابراین، شاکر بودن، مشروط به شناخت نعمت است. برای شکر نعمت امام، باید نسبت به ایشان معرفت صحیح داشته باشیم که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

“إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَأَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَالْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعِبَادِيَّةِ... وَبَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بِهِ يَأْتُمُّ بِنَعْتِهِ وَصِفَتِهِ وَاسْمِهِ فِي خَالِ الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ...”^۲

به درستی که با فضیلت‌ترین و ضروری‌ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست... و بعد از آن (پس از معرفت به پیامبر) معرفت آن امامی است که به او اقتدا می‌کند -هم شناخت ویژگی‌ها و اوصاف و هم شناخت نامش - چه در سختی و چه در آسایش.

۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۷۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۴۰۶.

امضای امامت در توقیع امام

در زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلام می خوانیم:

“السَّلَامُ عَلَى بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي بِلَادِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَى عِبَادِهِ؛ الْمُتَّهَى إِلَيْهِ مَوَارِيثُ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَدَيْهِ مَوْجُودُ آثَارِ الْأَصْفِيَاءِ؛ الْمُؤْتَمَنُ عَلَى السِّرِّ وَ الْوَلِيُّ لِلْأَمْرِ.”^۱

سلام بر بقیة الله در زمین و حجّتش (خدا) بر بندگانش؛ تمام موارث انبیاء به او متّهی و آثار و خواصّ اصفیاء نزد او موجود است؛ مؤتمن بر سرّ و ولی امر است. همچنین در توقیعی که از جانب وجود مقدس و نورانی حضرت، در زمان یکی از نواب خاصّشان، عثمان بن سعید صادر شده، آمده است:

“إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ؛ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا خَالٌ فِي جِسْمٍ؛ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. فَأَمَّا الْأَئِمَّةُ عليهم السلام؛ فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى، فَيَخْلُقُ وَ يَسْأَلُهُ، فَيَرْزُقُ؛ إِجَاباً لِمَسْأَلَتِهِمْ وَ إِعْظَاماً لِحَقِّهِمْ.”^۲

همانا خداوند تعالی اوست که اجسام را خلق کرد و روزی ها را تقسیم کرد؛ چرا که او جسم نیست و در جسم هم حلول نمی کند؛ هیچ چیز مثلش نیست و او سمیع و علیم است. و اما ائمه عليهم السلام؛ به درستی که آنان از خدا می خواهند، پس خدا خلق می کند و از او می خواهند، پس روزی می دهد؛ [خداوند چنین می کند،] برای استجابت مسألتشان و برای احترام به حقّشان.

طبق فرمایش امام، خدا نه جسم است و نه در جسمی حلول کرده؛ پس ما بندگان که در قالب جسم هستیم، چه کنیم و چگونه به او برسیم، در حالی که او وجود محض است و با اجسام هیچ سنخیتی ندارد؟! ائمه عليهم السلام به عنوان وجود واسطی میان خداوند و مخلوقات هستند. آنان اند که از خدا می خواهند و خدا خلق می کند و روزی

۱- بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۰۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۲۹.

می دهد. البته هرگز چنین نیست که ائمه علیهم السلام به لفظ به خدا بگویند: "یا الله، اَخْلُقْ!"؛ خدا هم بگوید: "استجبت!" بلکه خواستن و مسألت ایشان، خواستنی وجودی است؛ یعنی چون وجود و حقیقتشان کمال را گرفته، خواهان تجلی کمال هستند. خداوند هم خواهش وجودی آنها را مستجاب می کند: "إِجَاباً لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَاماً لِحَقِّهِمْ". خداوند بر اساس فضل خود، سؤال وجودی اینان را جواب دهد؛ چون حَقّشان نزد او بسیار بالاست.

عزیزان، ما نمی توانیم به این سادگی بفهمیم که امام چه فرموده اند. خیلی مانده ما با کلام امام آشنا شویم و کلام او در ما تجلی کند. حقیقت این کلام نورانی، فقط با معنی کردن ادراک نمی شود؛ بلکه باید در وجودمان ظهور پیدا کند تا تأثیر بگذارد.

در زمان غیبت صغری، بین ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان درباره‌ی جانشین امام حسن عسکری علیه السلام مشاجره‌ای در گرفت. ابن ابی غانم معتقد بود امام از دنیا رفته، در حالی که فرزند و جانشینی نداشته است. پس آنها در این باره نامه‌ای برای امام زمان علیه السلام نوشتند. جواب نامه‌شان به خط مبارک حضرتش علیه السلام رسید^۱ که به متن آن می پردازیم:

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛

عَافَانَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الْفِتَنِ؛ وَوَهَبَ لَنَا وَلكُمْ رُوحَ الْيَقِينِ؛ وَ أَجَارَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنْ سُوءِ الْمُنْقَلَبِ.

إِنَّهُ أَنهَى إِلَيَّ أَرْتِيَابُ جَمَاعَةٍ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَا دَخَلَهُمْ مِنَ الشُّكِّ وَ الْحَيْرَةِ

۱- بحار الأنوار، ج ۵۳، صص ۱۷۸-۱۸۰.

فِي وِلَاةِ أَمْرِهِمْ؛ فَغَمَمْنَا ذَلِكَ لَكُمْ؛ لَا لَنَا وَ سَأَوْنَا فِيكُمْ؛ لَا فِينَا؛ لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا، فَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ؛ وَالْحَقُّ مَعَنَا؛ فَلَنْ يُوحِشَنَا مَنْ قَعَدَ عَنَّا وَ نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعِنَا.

بسم الله الرحمن الرحيم؛ خداوند ما و شما را از فتنه‌ها عافیت دهد؛ و به ما و شما، روح یقین را موهبت کند؛ و ما و شما را از سوء عاقبت در پناه خود گیرد. همانا [خبر] شک و ارتیاب گروهی از شما در دین و آنچه از شک و حیرت در والیان امرشان بر آن‌ها داخل شده بود، به من ابلاغ شد؛ پس ما از آن برای شما بسیار غمگین شدیم؛ نه برای خودمان و ما را غمگین کرد، درباره‌ی شما! نه درباره‌ی خودمان؛ چرا که خداوند با ماست؛ پس برای ما هیچ نیازی به غیر او نیست و حق با ماست؛ پس هرکس از ما کنار نشیند، ما را نمی‌ترساند و ما صنایع خداییم و خلق بعد صنایع ما هستند.

به راستی چقدر کلام امام زیبا و عرفانی است و ما چقدر از امامت، غریبیم! اجازه داده‌ایم در عین اینکه تصور می‌کنیم به یاد امام هستیم، شیطان کاملاً ما را از او غافل کند! آیا واقعاً ما ادراک کرده بودیم که واسطه‌ی بودنمان امام است که خود فرمودند: "وَالْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعِنَا؟! آیا حقیقتاً امام را این گونه می‌شناختیم!؟

این دو نوع بینش، دو نوع حرکت متفاوت در ما ایجاد می‌کند. اگر کسی را بیاورند و بگویند این مادر شماست و برای بزرگ شدن‌تان خیلی زحمت کشیده؛ بدون اینکه ما او را بشناسیم یا لذت آغوش پر مهر و محبت او را چشیده باشیم؛ در مقایسه با مادری که می‌دانیم او ما را به دنیا آورده، شیر داده، در آغوش گرفته و در دامانش بزرگ کرده است، آیا این دو برایمان یکسان خواهند بود و با هر دو، به یک شکل رفتار می‌کنیم!؟

آن امامی که برای ما معرفی شده بود، این گونه بود! یعنی ما فکر می کردیم وقتی به این عالم آمدیم، امام هم آمده؛ امامی که خودش خوب است، هیچ نقصی ندارد و می خواهد راه را برای ما هم باز کند. اما معارف نورانی خود امام، پرده از حقایق باز کرد و فهمیدیم امام، واسطه‌ی ایجاد ماست و ما را در آغوش خود پرورش می دهد. یعنی اگر نباشد، همگی محو و نابودیم و هیچ چیز نخواهیم داشت.

این دو شناخت، دو نحوه‌ی سلوک متفاوت را به همراه دارد و راه عشق و محبت به امام و ارتباط با او را به گونه‌ای دیگر ترسیم می کند. آنجا می گویم من از خون این مادر هستم و اینجا می گویم برایم زحمت کشیده؛ خیلی فرق می کند!

امام در ادامه‌ی توقیعیشان چنین می فرمایند:

"يَا هَوَّلَاءِ! مَا لَكُمْ فِي الرَّيْبِ تَتَرَدَّدُونَ وَ فِي الْحَيْرَةِ تَتَعَكِّسُونَ؟ أَوْ مَا سَمِعْتُمْ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ"؟ أَوْ مَا عَلِمْتُمْ مَا جَاءَتْ بِهِ الْأَنْبَاءُ مِمَّا يَكُونُ وَ يَخْدُثُ فِي أَيْمَتِكُمْ عَلَى الْمَاضِينَ وَ الْبَاقِينَ مِنْهُمْ ﷺ؟ أَوْ مَا رَأَيْتُمْ كَيْفَ جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ مَعَاوِلَ تَأْوُونَ إِلَيْهَا وَ أَغْلَامًا تَهْتَدُونَ بِهَا، مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى أَنْ ظَهَرَ الْمَاضِي ﷺ؟"

آهای! شما را چه شده که در دام شک و تردید افتاده‌اید، و در حیرت و آشفتگی وارونه شده‌اید؟! مگر این آیه را نخوانده‌اید که خدای تعالی فرموده: «ای کسانی که ایمان آوردید خدا را اطاعت کنید و رسول را فرمان برید و صاحبان امر را»؟! مگر از احادیث و اخباری که از ما بشما رسیده به آنچه اکنون و در آینده برای امامان شما از گذشته و باقی آنان رخ خواهد داد وقوف نیافته‌اید؟ مگر ندیدید که چگونه خداوند از زمان آدم ﷺ تا ظهور امام ماضی (حسن عسکری) ﷺ برای شما سنگرهایی قرار داده تا بدانها پناه بگیرید، و نشانه‌ها و علائمی تا بدانها راه یابید؟

این توفیق، مربوط به زمان غیبت صغری است؛ زمانی که واسطه‌ی امام و شیعه، نواب خاصه بودند. با این حال گویا از فطرت تک تک ما سؤال می‌کنند و جواب می‌گیرند: "أَوَمَا رَأَيْتُمْ كَيْفَ جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ مَعَاوِلَ تَأْوُونَ إِلَيْهَا وَأَعْلَامًا تَهْتَدُونَ بِهَا، مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى أَنْ ظَهَرَ الْمَاضِي ﷺ؟" ای شیعیان من! آیا حضرت آدم را قبول دارید؟ آری. چرا؟ چون ما نیازمند به هدایتیم. پس از آدم چه؛ آیا همه‌ی انبیاء و اولیاء را قبول دارید؟ آری. پس وقتی آخرین نبی رفت چه شد؟ ائمه آمدند. خُب وقتی امام قبلی رحلت کرد چه شد؟

امام در ادامه، خود پاسخ می‌دهند: "كُلَّمَا غَابَ عِلْمٌ، بَدَأَ عِلْمٌ وَإِذَا أَفَلَ نَجْمٌ، طَلَعَ نَجْمٌ. فَلَمَّا قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ أَبْطَلَ دِينَهُ وَقَطَعَ السَّبَبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ؟ كَلَّا مَا كَانَ ذَلِكَ وَلَا يَكُونُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَيُظْهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ!" هرگاه علمی رفت و پنهان شد، علمی دیگر آشکار شد و هرگاه ستاره‌ای افول کرد، ستاره‌ی دیگر طلوع کرد. پس وقتی خداوند امام حسن عسکری علیه السلام را به سوی خود برد، گمان کردید خداوند دینش را باطل کرده و سبب بین خودش و بین خلقش را قطع کرده است؟! هرگز! این اتفاق نیفتاده و نخواهد افتاد تا اینکه روز قیامت به پا شود و امر خدا ظاهر شود؛ اگرچه آن‌ها خوششان نیاید!

شما تصور کردید با افول این نجم، نجم دیگری طلوع نکرد؟! پس بقیه‌ی مردم چه کنند؟! آیا اصلاً شدنی است؟! اگر چنین شود که دین خدا باطل خواهد شد؛ در حالی که دین خدا باطل نمی‌شود! وگرنه چرا پیامبر صلی الله علیه و آله برای خود خلیفه معرفی کردند و از مردم خواستند که با او بیعت کنند؟! این نشان می‌دهد دین خدا، فطرتاً باطل شدنی و بدون وسیله‌ی متصل بین زمین و آسمان، هرگز نبوده و نیست: "كَلَّا مَا كَانَ ذَلِكَ وَلَا يَكُونُ". خُب اگر باطل نشدنی است، پس حجت خدا بعد از

پیامبر ﷺ که بود؟ معاویه و یزید و بنی العباس - لعنة الله عليهم؟! یا امام آن زمان، علی عليه السلام بود؟! اما مردم امام زمانشان را نشناختند و سراغ دیگران رفتند؛ چرا که فطرتاً نمی شود بی امام زندگی کرد. اگر امام نور را نگیری، امام نار را خواهی گرفت!

امام پس از بیان دوام امامت به اینجا می رسند که: "وَإِنَّ الْمَاضِيَ عليه السلام، مَضَى سَعِيداً، فَقِيداً، عَلِيٌّ مِنْهَاجِ آبَائِهِ عليه السلام حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ؛ وَفِينَا وَصِيَّتُهُ وَعِلْمُهُ وَ مَنْ هُوَ خَلْفُهُ وَ مَنْ يَسُدُّ مَسَدَهُ؛ وَ لَا يُنَازِعُنَا مَوْضِعَهُ، إِلَّا ظَالِمٌ آثِمٌ وَ لَا يَدْعِيهِ دُونَنَا، إِلَّا جَاحِدٌ كَافِرٌ."

و همانا امام حسن عسکری عليه السلام از دنیا رفت در حالی که سعید و فقید بود و قدم به قدم بر مسیر و روش پدران عليه السلام حرکت می کرد. و [حال،] وصیت و علم او، و کسی که اوست خَلْفَش و کسی که جانشینش است، در ماست. و هیچ کس با ما برای موضعش (امام حسن عسکری عليه السلام) منازعه نمی کند. مگر ظالم گنه کار؛ و هیچ کس غیر از ما آن (جانشینی امام حسن عسکری عليه السلام) را ادعا نمی کند، مگر مُنْكَر (جحد، انکار همراه با علم است) کافر.

پس هر چند اجباری در این نیست که مرا امام زمان خود بگیرید، ولی اگر رهایم کنید، حتماً امام دیگری خواهید داشت که امام نار است. یعنی اگر امام حق را نپذیرید، امام باطل بر شما حکومت خواهد کرد. چون وجود و پذیرش امام زمان، سَنَّتِي است که هرگز از فطرت شما و از تکوین و تشریح جدا نمی شود. "وَ لَا يُنَازِعُنَا مَوْضِعَهُ، إِلَّا ظَالِمٌ آثِمٌ وَ لَا يَدْعِيهِ دُونَنَا، إِلَّا جَاحِدٌ كَافِرٌ؛" پس آنان که حاکم جور شدند و یا کسانی که آنها را تبعیت کردند و امیرالمؤمنین خواندند، جاحد کافرند؛ هر چند نماز و روزه شان ترک نمی شد، زنان شان محجبه بودند و دائماً از خدا و بهشت دم می زدند!

حضرت چنین ادامه می دهند: "وَلَوْلَا أَنْ أَمَرَ اللَّهُ، لَا يُغْلَبُ وَ سِرَّةٌ، لَا يُظْهَرُ
وَلَا يُعْلَنُ، لَظَهَرَ لَكُمْ مِنْ حَقِّنَا مَا تَبْهَرُ مِنْهُ عَقُولُكُمْ وَ يُزِيلُ شُكُوكَكُمْ! لَكِنَّهُ مَا شَاءَ اللَّهُ
كَانَ وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ."

و اگر این چنین نبود که امر خدا دگرگون می شد و سرش ظاهر و علنی می شد، همانا برای شما از حَقمان [چیزهایی] آشکار می کردم که عقل هایتان توان درکش را نداشت (به عجب می افتاد) و شک هایتان را برطرف می کرد! ولیکن هر آنچه خدا بخواهد، همان خواهد شد و برای هر پایانی زمانی تأیین شده است.

یعنی اگر امر خدا بر این نبود که من مخفی باشم، دیگر توقیعی نمی نوشتم، بلکه خود می آمدم و امرم را بر شما آشکار می کردم. ولی من بنده‌ی حق هستم و در عین عالی‌ترین رتبه‌ی وجود و با اینکه به اذن خداوند، توان هر کاری را دارم، تا خدا نخواهد، چیزی را ظاهر نمی‌کنم؛ که "رَضِيَ اللَّهُ، رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ".

امام در ادامه‌ی توقیع خود می‌فرماید:

"فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ سَلِّمُوا لَنَا وَ رُدُّوا الْأَمْرَ إِلَيْنَا. فَعَلَيْنَا الْإِصْدَارُ كَمَا كَانَ مِنَّا الْإِيرَادُ.
... وَ اجْعَلُوا قَصْدَكُمْ إِلَيْنَا بِالْمَوَدَّةِ عَلَى السُّنَّةِ الْوَاضِحَةِ."

پس تقوای خدا را پیش گیرید و تسلیم ما باشید و امر را به ما برگردانید. پس بازگشت به سوی ماست، همان گونه که آغاز با ما بود. ... قصد خود را به وسیله‌ی مودت بر سنت آشکار ما، به سوی ما قرار دهید.

"فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ سَلِّمُوا لَنَا وَ رُدُّوا الْأَمْرَ إِلَيْنَا؛ شاید پرسید در زمان غیبت چگونه امر را به او واگذاریم؟ بدانید سفره‌ی امام همیشه باز است و راه

را برایمان روشن کرده؛ مگر آنکه خودمان با اختیار و انتخاب نادرست، بر سفره‌ی دیگری بنشینیم.

بیایید در هر چیز که دچار مسئله و مشکل شدیم، سراغ تحلیل گران خارجی نرویم و چشممان به تیتراژ مجله‌ها نباشد! مگر ما مسلمان نیستیم؟! چرا دنبال این نیستیم که ببینیم امام زمانمان چه گفته است؟ چرا در سیره و تاریخ نمی‌گردیم تا اگر کسانی بخواهند عقایدمان را رد کنند، در مقابلشان استدلال محکمی داشته باشیم؟ ائمه علیهم‌السلام در همه‌ی مسائل به ما راه و مسیر نشان داده‌اند. برای چه از منابع و دشمنان خارجی و داخلی کمک می‌گیریم که این قدر سرگردان شویم؟!

امام این گونه به توفیق خود پایان می‌دهند:

"فَقَدْ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ اللَّهُ شَاهِدٌ عَلَيَّ وَ عَلَيْكُمْ؛ وَ كَوَلَّا مَا عِنْدَنَا مِنْ مَّحَبَّةٍ صَلاَحِكُمْ وَ رَحْمَتِكُمْ وَ الإِشْفَاقِ عَلَيْكُمْ، لَكُنَّا عَنْ مُخَاطَبَتِكُمْ؛ فِي شُغْلٍ مِمَّا قَدْ امْتَحِنَّا مِنْ مُنَازَعَةِ الظَّالِمِ العُتْلُ الضَّالِّ المُتَّبِعِ فِي غَيْهِ، المُضَادِّ لِربِّهِ، المُدَّعِي مَا لَيْسَ لَهُ، الجَّاحِدِ حَقِّ مَنْ افْتَرَضَ اللهُ طَاعَتَهُ، الظَّالِمِ الغَاصِبِ... عَصَمْنَا اللهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ المَهَالِكِ وَ الأسْوَاءِ وَ الآفَاتِ وَ العَاهَاتِ كُلِّهَا، بِرَحْمَتِهِ؛ فَإِنَّهُ وَلى ذَلكَ وَ القَادِرُ عَلَيَّ مَا يَشَاءُ؛ وَ كَانَ لَنَا وَ لَكُمْ وَ لِيَأُ وَ حَافِظًا.

وَ السَّلَامُ عَلَيَّ جَمِيعِ الأَوْصِيَاءِ وَ الأَوْلِيَاءِ وَ المُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا."

من هر آنچه لازمه نصیحت و خیرخواهی بود برایتان گفتم و خود خداوند بر من و شما شاهد است. و اگر محبتی به شما نداشتیم و صلاح شما را نظاره نمی‌کردم، و به جهت ترحم و شفقت بر شما نبود، گفتگوی با شما را ترک می‌گفتم، و فعلاً ما از مخاطبت با شما سرگرم ماجرابی هستیم که گرفتار منازعه با ظالمی درشتخوی و

گمراه شده‌ایم، همو که پیرو هوی و هوس خود، مخالف پروردگارش است و ادعای چیزی که متعلق به او نیست می‌کند، ظالمی است غاصب؛ منکر حق کسی شده که از طرف خدا مفروض الطّاعه است (جعفر کذاب) ... خداوند به رحمت خود، ما و شما را از تمام مهلکه‌ها، و بدی‌ها و آفات و عاهات (آفات) حفظ کند؛ چرا که قطعاً او ولیّ آن است و بر هر چه بخواهد، تواناست و برای ما و شما، ولیّ و حافظ، بوده و هست؛ و سلام بر همه‌ی اوصیاء و اولیاء و مؤمنین و رحمة الله و برکاته و صلی الله علی محمد النبی و سلم تسلیم.

پس از شناخت کلی و مجمل امام زمان عجل الله فرجه و ضرورت وجود ایشان در کل نظام هستی و ارتباطشان با عموم مخلوقات، به ویژه انسان، به اینجا رسیدیم که امام محور و قلبی است که خداوند او را برای به کمال رساندن عموم موجودات و به ویژه انسان، قرار داده است. اما چرا این قلب، در زمانی باید از اعضاء جدا شود؟ در عصر ائمه‌ی سابق، این قلب همیشه در میان مردم بود، چرا حضرت حجّت عجل الله فرجه که قلب عالم امکان است، در دسترس همگان نیست؟ آیا واقعاً غیبت به معنی در دسترس نبودن امام است؟ و اگر چنین نیست، چگونه می‌توان با امام غایب ارتباط برقرار کرد؟ سرّ و فلسفه‌ی غیبت و کیفیت آن چیست؟

به این منظور، دلایل عقلی و نقلی غیبت را بررسی خواهیم کرد. همچنین اثبات خواهیم کرد که غیبت هرگز به معنی ارتباط نداشتن با امام نیست و این بینش فاسد را شیطان به خورد ما داده است؛ سپس راه‌های ارتباط با امام در زمان غیبت را بیان خواهیم کرد؛ چرا که اگر راه‌های ارتباط را بدانیم و ارتباط خودمان را با امام حفظ کنیم، ان شاء الله می‌توانیم در غیبت حضرت، به خوبی حرکت کنیم و ظهورش

را به امضای ذات اقدس الهی برسانیم.

بحث غیبت را با کلامی از خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله علیه، آغاز می‌کنیم: "وَجُودُهُ لُطْفٌ؛ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ؛ وَ غَيْبُهُ مِنَّا؛" وجود حضرتش لطف است و تصرفش لطف دیگر و غیبت و رو نهان داشتنش از ما! البته به دیدگاه بعضی بزرگان، لطف حق همان فضل الهی است.

دو راهی معرفتی!

پیش از بیان دلایل عقلی، ذکر نکته‌ای لازم است و آن اینکه، یکی از مسائلی که همیشه در مباحث تحلیلی وجود دارد، اختلاف سطح خوانندگان است. عده‌ای از ابتدا مباحث را دنبال می‌کنند؛ ولی برخی قسمتی از آن را می‌خوانند، لذا همه‌ی ابعاد قضیه را درست دریافت و بررسی نمی‌کنند. برخی هم از مطالب، برداشت‌هایی متناسب با قالب‌های فکری خود می‌کنند و برداشت‌های غلط هم مسائلی زیادی را به دنبال دارد. لذا شبهه‌ها و سئوال‌هایی برایشان پیش می‌آید.

در این میان، بحث شناخت امام زمان عجل الله فرجه که از بحث‌های شورانگیز و حرکت‌زاست، چنین مسائلی را بیشتر در پی دارد. لذا از آغاز سعی کرده‌ایم، در تمام ابعاد این موضوع، مفاهیم غلطی را که به ما القاء شده، بررسی کنیم و راه صحیح را بشناسیم.

از آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله آماده‌ی سفر به عالم باقی شد، در کنار مسیر نورانی و حقیقی دین - که همواره در بطن و پس پرده بوده است

و اقلیتی از آن پیروی می‌کردند، جلوه‌ای ظلمانی و صوری از اسلام، با مانوری گسترده، خود را به نمایش گذاشت. اسلام حقیقی، اسلامی است نشأت گرفته از ولایت و امامت، که شیعیان و مجاهدان خاص پیروانش هستند و در مقابل، اسلام دروغین که سقیفه و در امتدادش حکومت‌های اموی، بنی‌العباس و سایر حاکمان جور به وجود آوردند.

بنابراین ما ناچاریم همیشه قضایا را در این دو بینش بررسی کنیم و در بحث از آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام بدانیم کدام برداشت‌ها به فرهنگ شیعه و حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌خورد و کدام به فرهنگ آن اسلام که فقط اسم است و بهره‌ای از حقایق ندارد، مربوط می‌شود.

در بحث امام‌زمان شناسی، گفتیم سخن از امام زمان علیه‌السلام همیشه بوده است؛ چرا که موضوع حضرت حجت علیه‌السلام ره‌آورد معراج رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و چیزی نیست که امام حسن عسگری علیه‌السلام به ما داده باشد. امام زمان علیه‌السلام از آغاز بوده و حضرات معصومین علیهم‌السلام هم به شکل‌های گوناگون، او را به من و شما معرفی کرده‌اند؛ اما از آنجا که خط دیگر اسلام هم همیشه کار کرده است، در خیلی از موارد، امام زمان، غلط به ما معرفی شده است. البته منظور این نیست که فردی را در خارج به عنوان موعود آخرزمان نشان داده باشند - هر چند در برهه‌هایی این ترفند را هم به کار بردند! - بلکه در بینش، مفاهیم مرتبط با امام زمان را آن‌چنان غلط و وارونه به خورد ما داده‌اند، که گویی اشخاص دیگری با خصوصیات متفاوتی را به عنوان امام زمان معرفی

کرده‌اند.

اعتقاد به این نوع امام زمان‌های ساخته‌ی ذهن و اوهام، هنوز هم پیروانی دارد. لذا عده‌ای امام‌زمان‌شناس هستند که نه می‌شود به آن‌ها مسلمان و شیعه گفت و نه مسیحی! و مثل همیشه، عده‌ی اندکی بیشتر نیستند که واقعاً امام‌زمان‌شناس‌اند و معارف را از مجرای حقیقی و نورانی امامت و اهل بیت عصمت علیهم‌السلام گرفته‌اند.

برای نشان دادن اهمیت ربسمان اهل بیت علیهم‌السلام و تنها تمسک کردن به آن، اشاره‌ای به جریان میرزا مهدی اصفهانی خواهیم داشت. او کسی بود که در فقه و فلسفه و عرفان، بلند مرتبه بود؛ ولی با این حال سرگردان بود و آرامش نداشت. از این رو به مقام مقدس حضرت ولی عصر علیه‌السلام متوسل شد تا حضرت او را از این سرگردانی نجات دهد. تا اینکه امام را مشاهده کرد و ایشان به او نشان دادند:

"طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، مُسَاوٍ لِإِنْكَارِنَا."^۱

جستجوی معارف - هر چه که باشد - از غیر مسیر ما اهل بیت، مساوی با انکار ماست.

همین مطلب بیان می‌کند چقدر شناخت امام زمان، که به وسیله‌ی معارف دروغین شیطان و حکومت‌های جور القاء شده، خطرناک است. در بحث شناخت امام و مسئله‌ی غیبت، هر دو بینش را تحلیل کردیم و دانستیم آنچه شیاطین و نفس القاء کرده‌اند، اصلاً با آنچه حضرات معصومین علیهم‌السلام به ما می‌دهند، سازگار نیست و از زمین تا آسمان با آن تفاوت دارد.

۱- توجهات ولی عصر به علماء، عبدالرحمن باقرزاده، ص ۱۳۰.

البته در همه‌ی معارف از جمله بحث انتظار، توسل، نماز، روزه و... بینشی غیر شیعی وجود دارد که با بینش حقیقی سازگار نیست و در همه‌ی آن‌ها فقط باید به مسیر اهل بیت علیهم‌السلام اعتماد کرد.

بی معرفت، می‌میریم!

غیبت امام، همواره یادآور درد بی‌معرفتی نسبت به امام است! مسلمانان و به طور کلی جوامع بشری، به این حقیقت که امام محور تکوین و تشریح و کامل‌کننده و مجدد دین رسول خداست، اهمیت و توجه لازم را نداشته‌اند. در حالی که او مبین اسرار دو نظام تکوین و تشریح است. در سیر نزول، مبین ظهور موجودات است و در سیر صعود، مبین روش‌های صعودی به عنوان تشریح.

همه‌ی مسلمانان و به خصوص ما شیعیان در حق حضرت کوتاهی کرده‌ایم. حتی اگر فقط باب حجت را در اصول کافی بررسی می‌کردیم، بسیاری از مسائل امامت برایمان باز می‌شد؛ ولی متأسفانه بعضی‌هایمان حتی آن را ورق هم نزده‌ایم تا ببینیم اصلاً این امام زمان که می‌گویند به او معتقد باش، کیست! به این ترتیب بیشترمان حق را ندانستیم و از آن اعراض کردیم: "...بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ"!^۱ مطالعه‌ی سیره و تاریخ زندگی چهارده معصوم علیهم‌السلام - اگر چه مجمل - برای ما ضروری است؛ زیرا امام برای ما، مبین اسرار خلقت و زوایای زندگی‌اش آب و غذای جان ماست که اگر نخوریم، می‌میریم!

۱- سوره انبیاء، آیه ۲۳؛ نه، بیشترشان چیزی از حق نمی‌دانند و از آن اعراض می‌کنند.

اما واقعاً احساس نیاز نمی‌کنیم و این درد بزرگی است! بسیاری از انسان‌ها، به علت معرفت نداشتن به حقیقت امام، هم در دنیا مرده‌اند، هم در برزخ و هم در قیامت! البته روح هیچ وقت نمی‌میرد و اگر جسم هم بمیرد، روح در برزخ، زنده است، اما زنده‌ی مرده! چنان‌که در همین عالم دنیا، نوزادهای ایزوله‌ی معلول، زنده‌های مرده‌اند؛ جسمشان زنده است و نفس می‌کشند، ولی حرکت و شعور ندارند و چشم و گوششان نمی‌تواند چیزی ادراک کند. به همین ترتیب در برزخ هم اگر چه جسم نیست که ایزوله باشد، ولی روح، زنده‌ی مرده است؛ زنده‌های برزخی که "صُمُّ بَكْمُ عَمَى..."^۱ هستند؛ کر و کور و لال‌اند و پاهایشان حرکت نمی‌کند.

اینان در دنیا، برزخ و قیامت، مرده‌اند؛ چون از منبع حیات، تغذیه‌ی صحیح نگرفته‌اند. چنان‌که جنین معلول در رحم مادر، به طور اصولی و در جهت رشد صحیح جسمانی‌اش تغذیه نگرفته است.

ما در این دنیا نسبت به عالم فردایمان که برزخ و قیامت است، در رحم هستیم؛ رحم جسم و عالم ماده! و با مرگ، تازه متولد می‌شویم و از این بطن مادر که جسم و تن است، بیرون می‌آییم. پس باید آن بچه را - که روحمان است - سالم تغذیه کنیم تا فردا وقتی متولد شد، در عالمی بسیار زیباتر از اینجا زندگی کند و بیمار یا ناقص نباشد.

غذای مناسب برای پرورش روح، فقط معارف قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام است؛ که "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي"^۲. پیامبر

۱- سوره بقره، آیه ۱۸.

۲- عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۶۲.

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که پدر ماست^۱، برایمان نه باغ و کاخ به ارث گذاشته، نه مملکت، ثروت و تجمل و نه فرهنگ مصرف‌گرایی؛ بلکه برایمان بهترین‌ها را گذاشته است. زیباترین عوامل حیات و کامل‌ترین عوامل تغذیه را تا از آن‌ها بهره‌گیریم و در فردای قیامت وقتی به خدمت حضرتش رسیدیم، زیباترین حیات را داشته باشیم. پیامبر، کتاب خدا و خاندان عترت را برای امتش باقی گذاشت که هر کدام بدون دیگری، غذایی ناقص است.

اگر آن‌ها که معتقدند: "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ"^۲ درست می‌اندیشیدند و قرآن برای سعادت ابدی کافی بود، پیغمبر می‌فرمود: "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلِ: كِتَابَ اللَّهِ!" و حرفی از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام نمی‌زد. پس معلوم است کتاب برای من و شما کافی نیست. یعنی حتی اگر عربی و تفسیر را هم به

۱- اشاره به بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۲۸: "يَا عَلِيُّ! أَنَا وَأَنْتَ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ؛ يَا عَلِيُّ، مَنْ وَتُوْ بِدِرَانِ اِيْنِ اِمْتِ هَسْتِيْمِ."

۲- آقای عبدالعلی محمدی، در صفحه‌ی پنجم از مقدمه‌ی ترجمه‌ی خود بر معانی الأخبار، نوشته است: [این عبارت، اشاره به] ماجرائی است که تحت تأثیر انگیزه‌های دنیائی، هدفش بازگرداندن نظام شکل یافته‌ی اسلام به نظام فروپاشیده قومی و اصول باطل پیش از اسلام بود؛ و همه‌ی -محدثین و سیره‌نویسان در صحت آن اتفاق دارند. و ماجرای آن چنین بود که به گفته ابن عباس، وقتی پیغمبر اسلام احساس کرد آخرین شریان‌های حیات پربرکتش از هم می‌گسلد، سر از بالین برداشته، فرمودند: "برایم قلم و دواتی بیاورید تا با آن چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید." شخصی از میان جمعیت گفت: "بیماری بدو غلبه نمود و اینک هذیان می‌گوید، کتاب خدا ما را بس است." او می‌دانست پیغمبر در نظر دارد با مدرک کتبی امر امامت بعد از خود را، که قرآن آن را مکمل دینش دانسته با تعیین اسم رهبری به مردم اعلام کند، لذا گفت: "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ" و تراوش این جملات از دو لب مشکوک آن فرد نشان می‌داد کودتای خزنده‌ای در حال شکل گرفتن است. کتب معتبر بسیاری این ماجرا را تأیید کرده‌اند؛ از جمله کتاب "نهج‌الحق و کشف‌الصدق"، اثر علامه حلی رحمته‌الله، ص ۲۷۳ از آن شخص نقل کرده است: "إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَيَهْجُرُ! حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ الْقَاتَانَةِ."

طور تخصصی و عالی بدانیم، نمی‌توانیم از قرآن، سالم تغذیه کنیم و حتماً باید اهل بیت علیهم‌السلام که مفسر حقیقی قرآن و مبین حقیقی احکام و حقایق دین هستند، در کنار قرآن باشند.

از هر دو باید هماهنگ با هم استفاده کرد و هیچ یک بدون دیگری نجات‌دهنده نیست. البته اگر باطن قرآن را بگیریم، به اهل بیت علیهم‌السلام می‌رسیم و اگر به حقیقت اهل بیت علیهم‌السلام تمسک جوییم، قرآن در زوایای زندگی مان حکومت خواهد کرد؛ یعنی اصلاً از هم جدا نیستند. منتها مسئله اینجاست که ما به صورت‌ها توجه می‌کنیم؛ یا در ظاهر اهل بیت علیهم‌السلام می‌مانیم و از حقیقت قرآن غافل می‌شویم، یا ظاهر قرآن را می‌گیریم و حقیقت اهل بیت علیهم‌السلام را رها می‌کنیم! که در هر دو صورت، در نهایت بهره‌ای نمی‌بریم و طرفی نمی‌بندیم.

اهل بیت علیهم‌السلام مبین و مفسر قرآن و در ارتباط تنگاتنگ با آن هستند. آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند: "إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا"؛ ولی ما آن‌ها را جدا کرده‌ایم! بیایید توبه کنیم و برگردیم؛ که اگر در بطن اهل بیت علیهم‌السلام برویم، قرآن را داریم؛ چون بطن ایشان عین قرآن است.

اگر می‌گوییم باید تاریخ زندگی چهارده معصوم علیهم‌السلام را بدانیم، به این علت است که آب و غذای روح ماست و اگر با آن ارتباط برقرار نکنیم، مرده‌ی برزخی و قیامتی می‌شویم؛ یعنی هیچ وقت حیات نداریم. در حالی که اصلاً در دنیا آمده‌ایم تا مسیر زنده بودن و حیات ابدی را طی کنیم. اما از آنجا که دنیا دارِ اختیار است، همه این مسیر را طی نمی‌کنند.

دو نوع خرید و فروش در دنیا وجود دارد:

دسته‌ی اول خود را به دنیا می‌فروشد و مرگ را می‌گیرند. اینان از کودکی، قباله‌های دنیا را امضاء می‌کنند^۱ و تصور می‌کنند زندگی خوبی دارند؛ ولی نمی‌دانند به جای اینکه زندگی و حیات را بگیرند، در حقیقت مرگ را گرفته‌اند. یعنی با پاسخ گفتن به امیال نفس و دعوت‌های دنیا، مرگ خود را تثبیت کرده‌اند!

دسته‌ی دوم برعکس؛ مثل حماسه‌آفرینان عاشورا که از کودک شش‌ماهه تا پیرمرد نودساله، هر قباله‌ای برای دنیا آمد، دور انداختند و آخرت را امضاء کردند. از دنیا بریدند و جانشان را خریدند.

البته هر دو گروه خریدند؛ گروه اول جانشان را دادند، دنیا را خریدند؛ و گروه دوم دنیا را دادند، جانشان را خریدند و آزاد و رها، رفتند و به مقصد حقیقی رسیدند.

پس اگر ما هم بخواهیم حیات را بخریم و زندگی برزخی و قیامتی داشته باشیم، یعنی در دنیا، برزخ و قیامت، مرده نباشیم، باید به منبع تغذیه‌ی جانمان وصل شویم؛ چرا که، مرگ و عدم ما یعنی تغذیه نکردن از دو ثقل ارزشمند پیامبر ﷺ.

پس برای حیات جانمان، نازل‌ترین مرتبه‌ی شناخت امام یعنی شناخت اسمی و تاریخ زندگی ایشان ضروری است. اما چقدر خود را گرفتار دنیا کرده‌ایم که حتی این شناخت را هم نداریم!؟

۱- هر سنی متناسب با خود، اقتضای دنیا و آخرت را دارد.

بخش سوم:

فیت امام

فصل اول:

حکمت و عنایت

خبر از غیبت می‌دهند...

ابتدا دلایل نقلی غیبت را بررسی می‌کنیم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

فرموده‌اند:

"المَهْدِيُّ، مِنْ وُلْدِي؛ اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي. أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خُلُقاً وَ خُلُقاً.
تَكُونُ بِهِ غَيْبَةً وَ حَيْرَةً، تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَّمُ؛ ثُمَّ يُقْبَلُ كَالشُّهَابِ الثَّقِيبِ. يَمَلُؤُهَا عَدْلًا وَ
قِسْطًا، كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا."^۱

مهدی از فرزندان من، نام او نام من و کنیه‌ی او، کنیه‌ی من است. شبیه‌ترین مردم از نظر خلق و خُلق به من است. به وسیله‌ی او غیبت و حیرتی خواهد بود که در آن امت‌ها گمراه می‌شوند؛ سپس مانند ستاره‌ای درخشان می‌آید. آن (زمین) را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.

ایشان در حدیث دیگری می‌فرمایند:

"المَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي؛ تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَّمُ. يَأْتِي بِذَخِيرَةٍ

۱- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۸۶.

الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ فَيَمْلِكُوهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا، كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.^۱

مهدی از فرزندان من است و برای او غیبت و حیرتی خواهد بود که در آن امت‌ها گمراه خواهند شد. او ذخیره‌ی پیامبران را می‌آورد؛ پس زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده است.

همچنین می‌فرمایند: "طَوَّبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَ هُوَ يَأْتِمُّ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ، قَبْلَ قِيَامِهِ؛ وَ يَتَوَكَّلِي أَوْلِيَاءَهُ وَ يُعَادِي أَعْدَاءَهُ. ذَلِكَ مِنْ رَفَقَائِي وَ ذَوِي مَوَدَّتِي وَ أَكْرَمِ أُمَّتِي عَلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ."^۲

خوشا به حال کسی که قائم اهل بیت من را درک کند در حالی که در غیبتش و قبل از قیامش، مؤتم (اقتدا کننده) به او باشد؛ و دوستانش را دوست بدارد و از دشمنانش بیزاری جوید. چنین کسی از دوستان من است و صاحب مودتم می‌باشد و از گرامی‌ترین امتم برای من در روز قیامت خواهد بود.

پس در دوران غیبت هم می‌شود از امام بهره‌مند بود و اصلاً مکلفیم در این زمان به امام اقتدا کنیم. اگر چنین نکنیم، مثل غیبتی خواهد بود که شیطان به ما معرفی کرده که معتقد باشیم امام غایب است و بعد هم با خیال راحت، نماز بخوانیم، روزه بگیریم و زندگی مان را بکنیم؛ تا امام هر وقت خواست، بیاید!^۳

هرگز چنین نیست؛ در زمان غیبت هم تکلیف ساقط نیست و ما همواره مأمومیم؛ یعنی به اقتدای مقتدایمان، مقتدی هستیم و باید وظایف و تکالیفی داشته باشیم.

امیرالمؤمنین علی عليه السلام به امام حسین عليه السلام فرمود:

۱- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۱، ص ۲۸۶.

۳- در ادامه تفاوت حضور و ظهور را تحت همین عنوان بررسی خواهیم کرد؛ إن شاء الله.

“التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِكَ يَا حُسَيْنُ، هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، الْمُظْهِرُ لِلدِّينِ وَ الْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ.”

نهمین فرزند تو ای حسین، کسی است که قائم به حق، آشکارکننده‌ی دین و منتشرکننده‌ی عدل است.

امام حسین علیه السلام به ایشان گفت: “یا امیر المؤمنین، وَاِنَّ ذَٰلِكَ لَكَايِنٌ؟”

یا امیرالمؤمنین، و آیا آن [چه گفتید] شدنی است؟

حضرت پاسخ داد: “إِی وَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله بِالنُّبُوَّةِ وَ اصْطَفَاهُ عَلٰی

جَمِیعِ الْبَرِیَّةِ وَ لَکِنْ بَعْدَ غَیْبَةٍ وَ حَیْرَةٍ؛ فَلَا یَثْبُتُ فِیْهَا عَلٰی دِیْنِهِ، اِلَّا الْمُنْخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْیَقِیْنِ؛ الَّذِیْنَ اَخَذَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِیثَاقَهُمْ بِوِلَايَتِنَا وَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْاِیْمَانَ وَ اَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.”^۱

سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت و او را بر تمام خلق

برگزید، آری؛ ولی پس از غیبت و حیرت؛ که در آن کسی بر دینش ثابت و پایدار نمی ماند، مگر مخلصینی که روح یقین همراهشان است؛ کسانی که خداوند عزوجل برای ولایت ما، از ایشان پیمان گرفته و ایمان را در دل‌هایشان نگاشته و به روحی از خود، آن‌ها را تأیید کرده است.

اما چرا امام حسین علیه السلام از پدر می پرسد: آیا این شدنی است؟

گویی با این حرف می فرمایند که پدرجان، تو که زنده بودی، حَقَّتْ را خوردند و نشد عدل و داد را ظهور دهی؛ جدم هم با اینکه بود و تلاش کرد، ولی آن قدر این امت ناقابل بودند که نتوانست؛ برادرم حسن علیه السلام هم نمی تواند! حال می گویی همان کاری که شما نتوانستید بکنید، وقتی یکی از فرزندانمان بیاید، شدنی خواهد شد؟! آیا کاری که مادرمان به خاطر آن شهید شد، شدنی است؟! آری؛ اما چه شدنی ای! جهان را چنان غیبت و حیرتی فرا خواهد گرفت که کسی بر دینش ثابت و

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۰۴.

استوار نمی ماند!

آیا این حدیث با این همه خواب و غفلت ما می سازد؟! امام که مانند نبی ﷺ "ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ" است، می گوید دین همه سست می شود و از بین می رود؛ آیا این مطلب نباید ما را نگران کند؟! آیا نباید ما را بر این وادارد که از خواب و خوراکیان بزنیم و دنبال مهدی ﷺ برویم؟! آیا دیگر وقت آن نرسیده که چشم‌هایمان را جز به احادیث و معارف دینی، به نوشته‌های بی‌فایده‌ی دیگر ندوزیم؟! آیا وقت آن نرسیده به جای این همه شوق به مطالعه‌ی روزنامه‌ها و نشریاتی که دم از دموکراسی دروغین می‌زنند، مشتاق خواندن یک جلد از کتاب‌های روایی باشیم؟!!

آیا با این همه سستی در معرفت امام، توقع داریم در راه ولایت پایدار هم بمانیم و با امام زمان ارتباط داشته باشیم؟! محال است! هر چند مدام بگوییم و شعار دهیم: "عجل علی ظهورک" کجاست مخلصی در میان ما که یقین داشته باشد بر دینش استوار می‌ماند؟! متأسفانه بسیار اندک‌اند کسانی که در امتحان‌ها و فتنه‌های آخرالزمان، ثابت می‌مانند. بیشتر ما، عاشقان صوری امام هستیم که پایمان بالاخره در این فتنه‌ها خواهد لرزید!

أصبغ بن نباته روایت می‌کند^۱ که خدمت امیرالمؤمنین عليه السلام رفتم. دیدم آن حضرت به فکر فرو رفته و انگشت بر زمین می‌کوبد و بر آن اثر می‌گذارد. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، چه شده است که شما را

۱- سوره نجم، آیه ۳: از روی هوی سخن نمی‌گوید.

۲- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۱، ص ۲۸۹.

متفکر و در حال کوبیدن بر زمین می بینم؟ آیا در آن رغبت کرده اید؟
حضرت پاسخ دادند:

“لَا؛ وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطًّا وَلَكِنْ فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ
مِنْ ظَهْرِي، الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي. هُوَ الْمَهْدِيُّ؛ يَمَلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَ
ظُلْمًا. تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَغَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ.”

نه؛ به خدا قسم، در آن (زمین) و نه در دنیا، هرگز روزی رغبت نکرده ام! ولی
به مولودی فکر می کردم که از پشت من خواهد بود، یازدهمین از فرزندانم. اوست
مهدی؛ زمین را از عدل پر می کند، همان طور که از جور و ظلم پر شده است. برای
او حیرت و غیبتی است که در آن، اقوامی گمراه و دیگران هدایت می شوند.

گفتم: و آیا این شدنی است؟ فرمود:

“نَعَمْ، كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ...”

آری، کما اینکه او آفریده شده است!

حضرت علی عليه السلام همچنین می فرماید: “لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةٌ، أَمَدُهَا طَوِيلٌ؛
كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يَجُولُونَ جَوْلَانَ النِّعَمِ فِي غَيْبَتِهِ، يَطْلُبُونَ المَرْعَى؛ فَلَا يَجِدُونَهَا إِلَّا فَمَنْ
ثَبَّتَ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ وَ لَمْ يَتَسَّ قَلْبُهُ لِطَوْلِ أَمَدِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ، فَهُوَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ
الْقِيَامَةِ.” ثُمَّ قَالَ عليه السلام: “إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا إِذَا قَامَ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ؛ فَلِذَلِكَ تَخْفَى
وَلادَتُهُ وَ يَغِيبُ شَخْصُهُ.”^۱

برای قائم ما، غیبتی است که مدتش طولانی است. گویا شیعیان را می بینم که
در غیبت او، مانند چهارپایان دنبال چراگاه این سو و آن سو می روند؛ پس آن را
نمی یابند! آگاه باشید که هر کس از آنان بر دین خود ثابت بماند و قلبش به خاطر
طولانی شدن غیبت امامش قسی نشود، پس او با من است در درجه ام، در روز
قیامت. سپس فرمود: به درستی که هرگاه قائم ما قیام کند، برای هیچ کس بر گردن

او بیعتی نیست؛ پس به همین دلیل ولادتش مخفی و خودش غایب خواهد شد.
 همچنین از آن حضرت نقل شده است: "أَمَا لَيَغَيَّبُنَّ؛ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ:
 مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ"^۱

آگاه باشید [قائم ما] قطعاً غایب می‌شود؛ تا اینکه فرد جاهل گوید: خداوند را
 در آل محمد، نیازی نیست!

مصدق این جهل چیست؟ امروز که آن قدر عقل و علم پیشرفت
 کرده است، که عده‌ای فقط آیات قرآن را با علم روز تفسیر می‌کنند!
 البته اشکالی ندارد برای بهتر نشان دادن قرآن، از علم استفاده کنیم؛ ولی
 نه اینکه بخواهیم مقابل قرآن و حدیث، به آن‌ها هم بها دهیم! درست
 است که امروز زمان علم و تکنیک است، اما چه کسی گفته که قرآن در
 زمان علم، توان روشن کردن ذهن‌ها و جان‌ها را ندارد که ما مجبور
 باشیم قرآن را کنار بگذاریم و جوان‌ها را فقط علمی بار بیاوریم؟! قرآن
 برای تمام زمان‌هاست و در این زمان هم توان روشن کردن جان
 جوانان و پاسخ‌گویی به آن‌ها را دارد. ما مجبور نیستیم قرآن را کنار
 بگذاریم؛ که اگر چنین کنیم، جوانانمان به فلان مخترع و مکتشف،
 بیشتر دل می‌بندند تا به امام زمانشان و بیشتر دنبال آن فرد می‌روند!

در ضمن قطعاً حجابی که با علم می‌گیرند، کمی بعد در جای
 دیگر خودش را نشان می‌دهد؛ چرا که از اول راه درست و فطری نبوده
 است! لباس فطرت ما، قرآن و راه هدایتمان، امام و حدیث است؛ که
 "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي".

پس علمی که از قرآن و اهل بیت عليهم السلام جدا باشد، عین جهل است.

لذا زمانی می‌رسد که جاهل می‌گوید: "دیگر نیازی به خاندان پیغمبر نیست؛ عقل و علم رشد کرده! در این زمانی که انسان به راحتی به کرات دیگر می‌رود، این‌ها نشسته‌اند و حدیث و "قال الباقر" و "قال الصادق" می‌گویند!"

اما واقعاً رشد علم برای ما چه کرده است؟! علم هنوز دردهای بی‌درمان روحی و جسمی مان را نمی‌تواند درمان کند؛ در حالی که اگر دل به امام زمانمان می‌دادیم و با یقین صدایش می‌کردیم، با گفتن یک "یا مهدی"، از او شفا می‌گرفتیم.

از حضرت حسن بن علی علیه السلام روایت شده است: "مَا مِنَّا أَحَدٌ، إِلَّا وَ يَتَّقُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةَ لَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ؛ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحَ اللَّهِ، عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليها السلام، خَلْفَهُ. فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُخْفِي وِلَادَتَهُ وَ يُغَيِّبُ شَخْصَهُ؛ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ. ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ، بِنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ، يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبِهِ؛ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً. ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ."^۱

هیچ یک از ما نیست، مگر آنکه برای طاغوت زمانش بیعتی بر گردن دارد؛^۲ به جز قائمی که روح‌الله، عیسی فرزند مریم علیها السلام، پشت او نماز می‌خواند. به درستی که خداوند عزوجل ولادت او را مخفی و خودش را غایب می‌کند؛ تا زمانی که خروج کرد، برای هیچ کس بر گردنش بیعتی نباشد. او نهمین فرزند از اولاد برادرم حسین و پسر سرور اِماء است. خداوند عمر او را در غیبتش طولانی خواهد کرد؛ سپس به قدرت خود، او را به صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد، ظاهر می‌کند. تا دانسته شود که همانا خداوند بر هر چیز، تواناست.

۱- همان، ص ۳۱۶.

۲- مثلاً امام رضا علیه السلام ولی عهد مأمون می‌شود.

ثابت ثمالی از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است: "أَنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا، غَيْبَتَيْنِ؛ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى... فَيَطُولُ أَمْدُهَا حَتَّى يَرْجِعَ عَنِ هَذَا الْأَمْرِ، أَكْثَرُ مَنْ يَقُولُ بِهِ! فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ، إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْنَا وَ سَلَّمْنَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ."^۱

به درستی که برای قائم ما، دو غیبت است؛ [که] یکی از دیگری طولانی تر است. ... پس مدتش آن قدر طولانی می شود که بیشتر کسانی که به آن معتقد بودند، از این امر بر می گردند! پس بر آن ثابت نمی ماند، مگر آن که یقینش قوی و معرفتش صحیح باشد و از آنچه ما قضا کرده ایم [و خواسته ایم]، در دلش تنگی و حرجی پیش نیاید و تسلیم ما اهل بیت باشد.

ابن ابی یعفور گفت که امام صادق علیه السلام فرمود: "مَنْ أَقْرَبَ بِالْأَيْمَةِ مِنْ آبَائِي وَ وُلْدِي وَ جَعَدَ الْمَهْدِيِّ مِنْ وُلْدِي، كَانَ كَمَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ جَعَدَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ"^۲

هر کس به ائمه از پدران و فرزندان من اقرار کند و منکر مهدی از فرزندانم باشد، مثل کسی است که به تمام پیغمبران اقرار کرده و منکر نبوت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ شده باشد.

پس گفتم: ای مولای من، و مهدی از فرزندان شما چه کسی است؟ فرمود: "الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ؛ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَ لَا يَجِلُّ لَكُمْ تَسْوِيَّتُهُ."^۲

پنجمین فرزند از هفتمین [امام] است؛ خودش از شما غایب شود و برایتان اسم بردنش حلال و مجاز نیست.

ایشان در حدیث دیگری می فرمایند: "أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَرْضَى مَا يَكُونُ عَنْهُ، إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللَّهِ فَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَ حُجِبَ عَنْهُمْ؛

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، صص ۳۲۳-۳۲۴.

۲- همان، ج ۲، ص ۳۳۸.

فَلَمْ يَعْلَمُوا بِمَكَانِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَا تَبْطُلُ حُجَجُ اللَّهِ وَلَا بَيِّنَاتُهُ؛ فَعِنْدَهَا فَلْيَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً. وَ إِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَباً عَلَى أَعْدَائِهِ، إِذَا أَفْقَدَهُمْ حُجَّتَهُ؛ فَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ. وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَرْتَابُونَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَرْتَابُونَ، مَا أَفْقَدَهُمْ حُجَّتَهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ.^۱

نزدیک‌ترین و پسندیده‌ترین حالت بنده نسبت به خداوند، زمانی است که حجت او را نیابند، پس برایشان آشکار نشود و از آن‌ها پوشیده شده باشد؛ پس مکانش را ندانند و آن‌ها در عین حال بدانند که حجت‌های خدای عزوجل و نه نشانه‌هایش، باطل نمی‌شود؛ پس در آن هنگام هر صبح و شام، منتظر فرج باشند. و به درستی که شدیدترین خشم و غضب خداوند بر دشمنانش است در زمانی که حجت خود را مخفی بدارد، پس بر آنان آشکار نکند. و او به تحقیق می‌داندست اولیانش در شک نمی‌افتند و اگر می‌دانست که آن‌ها دچار شک می‌شوند، به قدر چشم بر هم زدنی حجت خود را از آنان مخفی نمی‌کرد.

با توجه به روایاتی که ذکر شد، دانستیم غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به طور متواتر از سوی حضرات معصومین علیهم السلام تأکید و تبیین شده است.^۲ خود امام هم در آخرین توقیع خود، پیش از آغاز غیبت کبری به این مطلب اشاره کرده‌اند.

از شیخ صدوق روایت شده است که حسن بن احمد بن مکتب گفت در همان سالی که ابوالحسن علی بن محمد سمري، وفات یافت، من در بغداد بودم. چند روز پیش از رحلتش خدمت وی رسیدم. آن بزرگوار

۱- همان، ص ۳۳۹؛ البته این حدیث به بحث انتظار - که عالی‌ترین عبادات و زیباترین وظایف در زمان غیبت است - هم بی‌ارتباط نیست.

۲- از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی رضی الله عنه و سایر معصومین علیهم السلام همه از مهدی می‌گفتند، امت در هر زمانی منتظر او بوده‌اند. لذا متأسفانه فرقه‌هایی ایجاد شده که کس دیگری را امام زمان می‌دانند و می‌گویند خدا او را برده و در آخر الزمان می‌آورد؛ مثلاً یکی از این فرق، محمد حنفیه را امام زمان می‌دانند!

توقیعی که از ناحیه مقدسه عَلَيْهِ السَّلَام صادر شده بود، به این عبارت برای مردم خواند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛

يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيُّ، أَكْبَرُ اللَّهِ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فَيْكَ! فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ؛ فَأَجْمِعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِلْ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ؛ فَقَدْ وَقَعَتِ الْعَيْبَةُ التَّامَّةُ. فَلَا ظَهْوَرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ؛ وَذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا. وَسَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ؛ أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ، فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ای علی بن محمد سمری، خداوند اجر برادرانت را در حق تو زیاد کند! پس به درستی که تو تا شش روز دیگر خواهی مُرد. پس امرت را جمع کن و به کسی که بعد از وفاتت به جایت بنشیند، وصیت مکن؛ که همانا غیبت تامه واقع شده است. پس ظهور نیست، مگر به اذن خداوند تعالی ذکره؛ و آن پس از مدتی طولانی است و قساوت دل‌ها و پر از جور شدن زمین. و از شیعیان من کسانی خواهند آمد که ادعای مشاهده کنند (و بگویند ما از طرف امام برای شما دستور آورده‌ایم)؛ آگاه باشید هر که پیش از خروج سفیانی و صیحه‌ی آسمانی، ادعای مشاهده کند، پس اوست دروغگوی افترا زننده! و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

راوی گفت که ما از این توقیع نسخه برداشتیم و از نزد او (آخرین نایب خاص حضرت) خارج شدیم. پس آنگاه که روز ششم شد، نزدش بازگشتیم و او در حال احتضار بود. به او گفته شد: پس از تو، وصی‌ات کیست؟ گفت که برای خدا امر بلیغی است. از دنیا رفت و

این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد.

در ادعیه و زیارت‌های مربوط به امام زمان عجل الله فرجه هم دلایلی وجود دارد که اصل غیبت را اثبات می‌کند. از جمله در دعای عدیله پس از نام بردن تک تک ائمه علیهم السلام به عنوان جانشینان رسول مختار صلی الله علیه و آله، به آخرین وصی می‌رسد و می‌فرماید:

”ثُمَّ الْحُجَّةُ الْخَلْفُ الْقَائِمُ الْمُتَنْظَرُ الْمَهْدِيُّ؛ الْمُرْجَى الَّذِي بَقَائِهِ بَقِيَّتِ الدُّنْيَا؛ وَ
بِيَمِينِهِ رِزْقُ الْوَرَى وَ بِوَجْهِهِ نُبَّتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ؛ وَ بِهِ يَمَلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ
عَدْلًا، بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.“

سپس حجت خلف قائم منتظر مهدی، مایه‌ی امیدی که به بقائش، دنیا مانده است؛ و بیرکتش خلق روزی خورند؛ و به وجودش زمین و آسمان برجاست؛ و به وسیله‌ی او خدا زمین را از داد و عدالت پر کند، پس از آنکه از ستم و بیداد پر شده باشد.

در این بخش از دعا، سه خصوصیت برای امام دوازدهم مطرح می‌شود که با آنها می‌توان اصل غیبت حضرتش را اثبات کرد: اول، اسم ”مُتَنْظَرٌ“؛ یعنی مورد انتظار، که اگر کسی در حضور باشد، دیگر مورد انتظار نیست. دوم، اسم ”مُرْجَى“؛ یعنی مورد امید و رجاء که زمانی بیاید و کارها را درست کند؛ و چون هنوز نیامده، مورد امید است. سوم آنجا که می‌گوید خدا با او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، و حال که هنوز چنین نشده، یعنی امام، غایب است.

جالب اینجاست که بر اساس این دعا، چون امام الآن هست، دنیا برپاست، خلق روزی می‌خورند و آسمان و زمین برجاست. یعنی امام اگر چه غایب است، ولی وجود و حضور باطنی و فیزیکی اش در

خلقت، عامل بقای هستی است.

در اعمال شب نیمه‌ی شعبان هم با تعبیرهای "الغائبُ الْمَسْتُورُ" و "قَائِمِهِمُ الْمَسْتُورِ عَنْ عَوَالِمِهِمْ"^۱، یعنی قائمشان (ائمه عليهم السلام)، که از عوالمشان مخفی و مستور است، از امام زمان عجل الله فرجه یاد می‌کنیم.

همچنین در زیارت حضرت صاحب‌الأمر عجل الله فرجه می‌خوانیم:

"اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأُظْهِرْ كَلِمَتَكَ النَّامَةَ وَتُغَيِّبْكَ فِي أَرْضِكَ الْخَائِفَةِ الْمُرْتَقِبِ."^۲

خدایا، بر محمد و آل او درود فرست و کلمه‌ی تامه‌ی خودت را - کلمه‌ی تامه یعنی کسی که تمام اسماء حسنی را به ظهور می‌رساند - و غایب خودت را در زمین که در خوف و مراقبت است، ظاهر کن.

قابل کشف نبودن حکمت غیبت برای ما

در ابتدا باید بدانیم سرّ واقعی غیبت، از علوم خاصه‌ی حق تعالی و سرّ مستودع اوست که فاش نشده و ما نمی‌توانیم سرّ آن را متوجه شویم؛ مگر حضرت مهدی عجل الله فرجه بیاید و آن را به اذن خدا فاش کند. بنابراین اگرچه در این زمینه بسیار تلاش کنیم، هرگز نمی‌توانیم به تمام ابعاد و دلایل غیبت اشراف پیدا کنیم. به همین دلیل آیه‌الله موسوی اصفهانی رحمه الله، در کتاب ارزشمند خود "مکیال المکارم" سبب غیبت حضرت را دو قسم کرده است: "قسم یکم آن است که: برای ما بیان

۱- مفاتیح الجنان.

۲- مفاتیح الجنان.

نشده و پس از ظهور برای ما فاش خواهد شد.^۱

شیخ صدوق به سند خود از عبدالله بن فضل هاشمی روایت کرده که شنیدم از امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، لَا بُدَّ مِنْهَا. يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ.»

همانا برای صاحب این امر غیبتی است که گریزی از آن نیست. در آن (غیبت) هر باطل جویی به تردید می افتد.

به ایشان گفتم: و چرا، فدایت شوم؟ فرمود:

«لِأَمْرِ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ.»

به دلیل امری که به ما اجازه‌ی کشف کردنش برای شما داده نشده است.

گفتم: پس وجه حکمت در غیبت او چیست؟ فرمود:

«وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ، وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ. إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظَهْوَرِهِ؛ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِيمَا أَتَاهُ الْخَضِرُ عليه السلام مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَقَتْلِ الْغُلَامِ وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى عليه السلام، إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا.»

وجه حکمت در غیبتش، همان وجه حکمتی که در غیبت‌های حجت‌های خدای متعال پیش از آن جناب بوده است. البته وجه حکمت در غیبت آن حضرت جز بعد از ظهورش معلوم نمی‌شود؛ همان طور که وجه حکمت کارهای خضر عليه السلام از سوراخ کردن کشتی و کشتن نوجوان و به پا داشتن دیوار برای موسی عليه السلام کشف نشد، تا هنگام مفارقت و جدایی آنها از یکدیگر.

در پایان حدیث با تأکید بر «سر» بودن علت غیبت امام زمان

فرمود:

«يَا ابْنَ الْفَضْلِ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ، أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ»

مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَكِيمٌ، صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهَا كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَإِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ.^۱

ای پسر فضل! به درستی که این امر (غیبت)، امری از امرهای خداوند متعال و سری از اسرار خدا و غیبی از غیب خداست و وقتی که دانستیم او (خداوند) عَزَّوَجَلَّ حکیم است، گواهی داده‌ایم به اینکه همه‌ی کارهای او موافق حکمت است و هر چند که وجه [حکمت] آن روشن نباشد.

”در این حدیث شریف به چند موضوع مهم درباره‌ی حکمت غیبت امام اشاره شده است:

مطلب اول این است که به صراحت فرموده‌اند: ما اجازه نداریم حکمت غیبت امام را برای مردم بیان کنیم. با این بیان از همان ابتدا خیال همه را آسوده کرده‌اند که به دنبال پرده‌برداری از حکمت غیبت نباشند.

مطلب دوم اینکه حکمت غیبت امام، پیش از ظهور ایشان مشخص نمی‌شود. بنابراین هر وجهی که برای آن بیان شده یا می‌شود، نمی‌تواند به عنوان حکمت کار خداوند در این موضوع تلقی گردد. علت سرّ نامیدن این امر همین است که وجه آن تا قبل از ظهور حضرت، ناشناخته و مخفی می‌ماند.

...مطلب دیگر آنکه حضرت با اشاره به ”غَيْرَ مُنْكَشِفٍ“ بودن غیبت امام بر آن تکیه کرده‌اند، این است که برای تصدیق حکیم بودن خداوند، لازم نیست که از رمز و راز همه‌ی کارهای خدا سر درآوریم. ...خدایی خدا اقتضا می‌کند که هیچ عیب و نقصی نداشته باشد و از آن

۱- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، ص ۴۸۲.

رو که انجام کارهای عیب، عیب و نقص است، به حکم عقل، خداوند، منزله از آن می‌باشد؛ ولی نکته‌ی مهمی که باید به آن توجه داشت، این است که برای تصدیق عقلی این قضیه، نیازی نیست که از حکمت افعال الهی هم آگاهی یابیم، بلکه با علم به اینکه حکمت کارهای خدا عقلاً برایمان مکشوف نیست، به حکیم بودن ذات قدّوس او حکم می‌کنیم.^۱

با توجه به توضیحاتی که درباره‌ی علت اصلی غیبت، بیان شد، دیگر توقع نخواهیم داشت که ابتدا علت و حکمت غیبت را بفهمیم و بعد حکیمانانه بودن آن را تصدیق کنیم.

در یکی از توقیعاتی که از ناحیه‌ی مقدس امام عصر صادر شده، درباره‌ی علت غیبت چنین آمده است:

«وَأَمَّا عَلْتُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ»^۲ ... فَأَغْلِقُوا بَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِيَتُمْ»^۳

اما علت وقوع غیبت؛ پس خدای عزوجل می‌فرماید: «ای مؤمنان درباره‌ی چیزهایی نپرسید که اگر برایتان آشکار شود، ناراحتتان می‌کند»... پس باب پرسش از اموری که به شما مربوط نیست را ببندید و خود را برای دانستن چیزهایی که از عهده‌ی شما برداشته شده به زحمت نیندازید.

طبق توصیه‌ی امام زمان علیه السلام به جای حساس شدن و جستجو از

۱- راز پنهانی و رمز پیدایی، دکتر سید محمد بنی هاشمی، قسمت‌هایی از صص ۲۱۰-۲۱۵.

۲- سوره مانده، آیه ۱۰۱.

۳- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، باب ۴۵، ح ۴.

علت و حکمت غیبت، باید به دنبال آشنایی با وظایف خاص خود در این زمان باشیم، تا راه نجاتی از خطرات هولناک آن پیدا کنیم. وظیفه‌ی ما ایمان کامل و عمیق به آن اموری است که خداوند اراده فرموده و تلاش برای کشف از رمز و راز آن، کار صحیحی نیست.

پس آنچه در کتب مختلف به عنوان علت و فلسفه‌ی غیبت امام، مطرح شده است، علت بودن آن برای غیبت امام و یکی از نتایج و آثار غیبت آن حضرت است و نباید آن را فلسفه‌ی غیبت بدانیم. «فلسفه‌ی غیبت» همان رازی است که تا ظهور آن حضرت، روشن نخواهد شد.

تا به اینجا روشن شد که هم عقل از کشف علت غیبت عاجز است و هم احادیث ائمه علیهم‌السلام به صراحت، غیبت را رازی سر به مهر دانسته‌اند که پیش از ظهور امام زمان عجل‌الله‌فرجه گشوده نمی‌شود. اما در بخش ادله‌ی نقلی به بیان احادیثی پرداختیم که علت‌هایی را برای غیبت ذکر کرد! پس چگونه می‌توان این دو را با هم جمع کرد؟

این پرسش، پرسش مهمی است که پاسخ آن، دیدگاه صحیح را در فهم این دسته از احادیث روشن می‌کند. باید دانست که در بیان علت غیبت امام علیه‌السلام، مقصود این نیست که در صورت وجود علت، غیبت ضروری باشد و در صورت عدم آن، ظهور ایشان ضرورت یابد. بلکه همه‌ی آنچه به عنوان علت غیبت فرموده‌اند، عامل مؤثر در غیبت امام بوده است، ولی این تأثیر ضرورت عقلی ندارد. یعنی می‌توان گفت که عقلاً وجود هر یک از این علت‌ها با غایب نبودن امام علیه‌السلام هم سازگار است، بنابراین صرفاً با اتکاء به فرمایش معصوم علیه‌السلام می‌توانیم آن علت را در غیبت امام مؤثر بدانیم، نه اینکه مسأله از مستقلات عقلیه

باشد.^۱

بعد از این نوع دلایل "غَيْرَ مُنْكَشِفٍ"، علل دیگری را در غیبت امام برشمرده‌اند که البته بیشتر آثار و لوازم غیبت را می‌رساند و علت بودن آنها برای غیبت به دلیل عقل نیست و تنها با تکیه بر فرامین معصومین علیهم‌السلام می‌توانیم هر یک را عامل مؤثری در غیبت امام بدانیم. هر یک از این موارد وظیفه‌ی ما را در زمان غیبت مشخص می‌کند. آیه‌الله موسوی اصفهانی رحمته‌الله می‌نویسد: "قسم دوم: آن است که ائمه معصومین علیهم‌السلام برای ما بیان فرموده‌اند که چند وجه است"^۲؛ که در ادامه به تبیین این وجوه می‌پردازیم:

۱. ترس از کشته شدن:

اولین دلیل غیبت که شاید بیشتر از سایر علت‌ها، مورد تأکید قرار گرفته، این است که حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فی‌فرجه‌القریب به این وسیله از قتل در امان بماند. زراره از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که حضرت فرمود:

"يَا زُرَّارَةُ، لَا بَدَّ لِلْقَائِمِ مِنْ غَيْبَةٍ."

ای زراره، برای قائم به ناچار غیبتی است.

گفتم: برای چه؟ فرمود:

"يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ! وَ أَوْ مَا بَيَدِهِ الِى بَطْنِهِ."^۳

او بر خویش می‌ترسد؛ و به شکم خود اشاره کردند.

۱- راز پنهانی و رمز پیدایی، دکتر سید محمد بنی هاشمی، قسمت‌هایی از صص ۲۱۵-۲۳۰.

۲- مکیال‌المکارم، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، ص ۴۸۱.

۲. هیچ کدام از طاغوت‌ها بر گردن حضرت بیعتی نداشته باشند:

دومین عامل مؤثر در غیبت بر اساس توقیع خود حضرت، این است که از طواغیت زمانه، بیعتی بر گردنش نباشد:

”وَأَمَّا عَلَّةُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ؛ ... إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْ آبَائِي عليه السلام، إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ؛ وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاغِيتِ فِي عُنُقِي.“^۱

و اما علت وقوع غیبت، ... به درستی که نبود احدی از پدارنم، مگر اینکه بر گردنش از طاغوت‌های زمانش بیعتی بود؛ و من خروج می‌کنم، وقتی خروج می‌کنم، بیعت هیچ یک از طاغوت‌ها بر گردنم نیست.

پس اگر اجداد ایشان هر کدام به نحوی و برای علل و مصالحی، از طاغوت‌های زمانه، بیعتی بر گردن داشتند، حضرت مهدی عجل الله فرجه بنا به عللی نباید چنین بیعتی بر گردن داشته باشد.

از امام رضا علیه السلام نقل شده است:

”كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ عِنْدَ فَقْدِهِمُ الثَّلَاثَ مِنْ وُلْدِي، يَطْلُبُونَ المَرَعَى، فَلَا يَجِدُونَهُ. ... لِأَنَّ إِمَامَهُمْ يَغِيبُ عَنْهُمْ. ... لِثَلَاثٍ يَكُونُ فِي عُنُقِهِ لِأَحَدٍ بَيْعَةٌ إِذَا قَامَ بِالسَّيْفِ.“^۲

گویا شیعه را می‌بینم که هنگام از دست دادن سومین فرزندم، دنبال چراگاه هستند، پس آن را نمی‌یابند. ... زیرا امامشان از آن‌ها غایب می‌شود. ... برای این [از آن‌ها غایب می‌شود] که هنگامی که با شمشیر قیام می‌کند، از احدی بر گردنش بیعتی نباشد.

۱- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، ص ۴۸۵.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۲.

دکتر سید محمد بنی هاشمی در کتاب راز پنهانی و رمز پیدایی، این عامل را این گونه تفسیر کرده است:

"وقتی امام زمان غایب باشند، دیگر نیازی پیدا نمی شود تا همچون پدران گرامی خود، برای حفظ ظاهر و از باب ناچاری، با قدرتمندان و زورگویان زمان خود بیعت کنند و در واقع اعلام عدم جنگ با آنها بدهند. این سیره برای همه ی ائمه قبل از امام عصر (حتی سید الشهداء در زمان معاویه) جاری بوده است و از آنجا که نمی خواسته اند با طاغوت های زمان خود علناً اعلام جنگ کنند، لذا ظاهراً با آنان بیعت می کرده اند، یا حداقل عهد و پیمان صلح برقرار می ساخته اند. این بیعت به معنای قبول مشروعیت خلافت غاصبان خلافت نبوده، بلکه صرفاً اعلام می داشته که امام با آنها قصد پیکار و مقابله ی آشکار ندارد. ظالمان هم به همین مقدار راضی می شدند؛ ولی البته بعدها خبثت خود را آشکار می نمودند و ائمه را به شهادت می رساندند. اما از آنجا که رسالت امام عصر با دیگر ائمه متفاوت است و به امر خدا باید در هنگام ظهور با همه ی مستکبران و زورگویان عالم، مقابله و مبارزه کنند، به همین دلیل از جانب خداوند متعال چنین مقدر شده که ایشان از سوی هیچ قدرتمندی، بیعتی بر گردن و پیمانی بر عهده ندارند.

برای تحقق چنین هدفی (بیعت نکردن با هیچ کس) تنها راه عقلی، غیبت ایشان از دیدگان عموم مردم نیست. به لحاظ عقلی امکان داشت که ایشان غایب نشوند و در عین حال زیر بار بیعت با هیچ کس هم نروند. به عبارت دیگر بیعت نکردن امام زمان با حاکمان و

قدرتمندان، از طرق مختلفی امکان پذیر بوده، اما خدای متعال از میان این طرق غیبت حضرتش را انتخاب فرموده است؛ پس شرط عقلی رفع غیبت (ظهور) امام این نیست که بیعتی از جانب کسی بر عهده‌ی ایشان نباشد، تأثیر این امر در غیبت امام به جعل و اراده‌ی خدای متعال بوده و اینکه «شرط ظهور حضرت، نبودن بیعت کسی بر عهده‌ی ایشان است»، نیز قرار داد خداوند می‌باشد؛ نه اینکه ضرورت عقلی و علی و معلولی داشته باشد.^۱

۳. امتحان و آزمایش بندگان:

عامل سوم غیبت، امتحان و آزمایش است. در زمان غیبت، سه دسته به امتحان کشیده می‌شوند: بندگان عموماً، مسلمین خصوصاً و شیعیان، خاص‌الخاص و اخص. امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

”وَاللّٰهُ لَا يَكُوْنُ مَا تَمُدُّوْنَ اِلَيْهِ اَعْيُنَكُمْ، حَتّٰى تَمَحَّصُوْا وَ تُمَيِّزُوْا وَ حَتّٰى لَا يَبْقٰى مِنْكُمْ، اِلَّا الْاَنْدَرُ فَالْاَنْدَرُ.“^۲

به خدا قسم آنچه که چشم به راه آن دارید نمی‌شود، تا آنکه پاک شوید و تمییز یابید و تا آنکه نماند از شما، مگر نادرترین و باز نادرترین.

۴. سنن پیغمبران الهی در آن حضرت جاری شود:

چهارمین عامل غیبت، جاری شدن سنت الهی است که در انبیاء سلف جاری شده بود. یعنی اگر در امم سابق، غیبت وجود داشت، حتماً باید در امت پیغمبر صلی الله علیه و آله هم این سنت جاری می‌شد.

۱- ص ۲۴۰.

۲- الغيبة لنعمانی، ص ۲۰۸.

سدیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

"إِنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةً يَطُولُ أَمَدُهَا."

به درستی که برای قائم از ما، غیبتی است که مدتش طولانی خواهد بود. پس به او گفتم: ای پسر رسول خدا، آن (غیبت) به چه دلیلی است؟ و حضرت پاسخ داد:

"لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، أَبِي إِلَّا أَنْ تَجْرِي فِيهِ سُنُّ الْأَنْبِيَاءِ فِي غَيْبَاتِهِمْ وَإِنَّهُ لَا بُدَّ

که."

برای آنکه خدای عزوجل، ابا کرده است جز اینکه روش در غیبت پیغمبران را درباره‌ی او اجرا کند - یعنی خداوند حتماً می‌خواهد سنت غیبت پیامبران را درباره‌ی او اجرا کند - و همانا او به آن ناچار است.

بنا بر روایات، بسیاری از انبیاء و اولیاء سلف، غیبت داشته‌اند؛ هر چند نه به طولانی بودن غیبت حضرت مهدی - ارواحنا له الفداء - که آن هم دلایل خاصی دارد. به عنوان نمونه حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی، حضرت یوسف، حضرت یونس، حضرت صالح، حضرت ادریس، عزیر پیامبر علی نیتا و آله و علیهم السلام، اصحاب کهف و ذوالقرنین از کسانی بودند که غیبت داشتند^۱. لذا این سنت انبیاء و اولیاء پیشین، در امت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم باید اجرا می‌شد.

"البته لازم به ذکر است که جاری شدن سنن انبیای گذشته در امام زمان، به معنای آن نیست که جزئیات ویژگی‌های انبیا در آن حضرت

۱- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، صص ۴۸۰-۴۸۱.

۲- برای مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه به کتاب مکیال‌المکارم، جلد اول، بخش شباهت امام زمان به پیامبران مراجعه شود.

محقق می‌شود. چرا که بوده‌اند پیامبرانی که از قوم خود غیبت نداشته‌اند، مانند حضرت یعقوب و حضرت داود. پس اگر قرار باشد همه‌ی سنت‌های همه‌ی انبیا در مورد امام عصر نیز جاری شود با توجه به این که برخی از ایشان غیبت نداشته‌اند، معلوم نمی‌شود که باید امام زمان از مردم غایب شوند یا خیر! برای ما معلوم نیست که کدام سنت از سنن انبیا قبل باید در امام عصر جاری شود و این بستگی به مقصود گوینده حدیث (امام صادق علیه السلام) دارد. یعنی ما نمی‌توانیم فقط سنت غیبت را از این حدیث بر امام عصر جاری بدانیم؛ شاید سنن دیگری نیز در نظر امام بوده که ما از آن آگاه نیستیم. پس امام به علت اراده‌ی الهی غیبت اختیار کرده و تا وقتی این اراده باقی می‌باشد، غیبت ادامه پیدا می‌کند و رفع آن هم فقط به اراده‌ی الهی است.^۱

۵. ودایع^۲ خداوند ضایع نشود:

دلیل پنجم، ضایع نشدن ودایع خداوند، یعنی ظهور مؤمنین از صلب کافرین است.

به یقین در زمان غیبت، مؤمنانی از صلب کافر بیرون می‌آیند و از یاران خاص حضرت مهدی - ارواحنا له الفداء - می‌شوند. اینان ودایع خدا هستند که جز در زمان غیبت نمی‌توانند ظهور پیدا کنند؛ همان مؤمنان خاص^۳ خداوند که در نازل‌ترین جا، یعنی صلب کافر مخفی‌اند؛ همان طور که گنج‌ها را در خرابه و زیر خاک بیابان‌ها پنهان می‌کنند، نه در

۱ - برای توضیح مبسوط در این باره می‌توانید به کتاب راز پنهانی و رمز پیدایی، ص ۲۴۳ رجوع نمایید.

۲ - ودایع الهی، مؤمنانی هستند که در زمان غیبت، از اصلاب پدران کافر خود به دنیا می‌آیند.

کاخ!

راوی گفته است که از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: خدا حالتان را خوش دارد، آیا علی علیه السلام در دین خداوند عزوجل قوی نبود؟ حضرت فرمود: بله. گفت: پس چگونه گروهی بر او غالب شدند و چطور آنها را از بین نبرد و چه چیزی مانع او برای این کار بود؟ حضرت پاسخ داد:

"آیة فی کتابِ الله عزوجل منعتهُ. ... قَوْلُهُ تَعَالَى: "لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا". إِنَّهُ كَانَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَدَائِعُ مُؤْمِنِينَ فِي أَصْلَابِ قَوْمِ كَافِرِينَ وَ مُنَافِقِينَ؛ فَلَمْ يَكُنْ عَلِيُّ علیه السلام لِيَقْتُلِ الْأَبَاءَ حَتَّى تَخْرُجَ الْوَدَائِعُ؛ فَلَمَّا خَرَجَ الْوَدَائِعُ، ظَهَرَ عَلِيُّ علیه السلام مِنْ ظَهْرٍ، فَقَاتَلَهُ؛ وَ كَذَلِكَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ لَنْ يَظْهَرَ أَبَدًا، حَتَّى تَظْهَرَ وَدَائِعُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. فَإِذَا ظَهَرَتْ، ظَهَرَ عَلِيُّ علیه السلام مِنْ ظَهْرٍ، فَقَتَلَهُ."^۱

آیه‌ای در کتاب خدای عزوجل او را بازداشت. ... گفته‌ی خداوند متعال: "اگر از یکدیگر جدا می‌بودند، کافرانشان را به عذابی دردآور عذاب می‌کردیم". همانا برای خداوند ودایعی از مؤمنین در اصلاّب قوم کافر و منافق وجود دارد؛ پس علی علیه السلام پدرانشان را نکشت تا [آن] ودایع خارج شوند؛ پس هنگامی که ودایع خارج شدند، علی علیه السلام بر کسی که بر او غالب شده بود، غلبه کرد، پس او را کُشت؛ و همین طور است قائم ما اهل بیت؛ هرگز ظاهر نمی‌شود، تا ودایع خداوند عزوجل ظاهر شود. پس هنگامی که ظاهر شد، بر آن‌که بر او غالب شده، غلبه می‌کند؛ پس او را خواهد کُشت.

خداوند ودیعه‌ها و یاران خاصی برای حضرت مهدی علیه السلام دارد که آنان را در صُلب کافرین و منافقین قرار داده است؛ گنج‌هایش را در مزبله گذاشته تا زیر دست و پا قرار نگیرد، به چشم نیاید و از بین نرود.

۶. قبائح و زشتی‌های اعمال ما:

ششمین سرّ غیبت، اعمال زشت و گناهان ماست که هم علت غیبت است و هم علت طولانی شدن آن؛ چنان‌که امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

“اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ، لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ؛ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيَعْمَى خَلْقَهُ مِنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ.”^۱

بدانید که زمین از حجت خدا خالی نمی‌شود؛ ولی خداوند خلقتش را از او کور می‌کند، به خاطر ظلمشان و جورشان و اسرافشان بر خودشان.

آقای ابراهیم امینی، در کتاب دادگستر جهان، سه علت از علل بالا را برای غیبت نام برده‌اند^۲ و در توضیح علت “امتحان و آزمایش” می‌نویسند: “یعنی گروهی که ایمان محکمی ندارند، باطنشان ظاهر شود و کسانی که ایمان در اعماق دلشان ریشه کرده، به واسطه‌ی انتظار فرج، صبر بر شدائد و ایمان به غیب، ارزششان معلوم شود و به درجاتی از ثواب نائل می‌شوند.”^۳

چنان‌که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرموده‌اند: “إِذَا قُعِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ، قَالَ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُزِيلَنَّكُمْ أَحَدٌ عَنْهَا يَا بَنِي، إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهَا إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ؛ وَ لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَ أَجْدَادُكُمْ دِينًا أَصَحَّ مِنْ هَذَا، لَاتَّبَعُوهُ.”^۴

۱- بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۱۳.

۲- دادگستر جهان، ابراهیم امینی، ص ۱۴۷: ۱- امتحان و آزمایش؛ ۲- به وسیله‌ی غیبت از بیعت با ستمکاران محفوظ می‌ماند؛ ۳- به وسیله‌ی غیبت از خطر قتل نجات یابد.

۳- همان.

۴- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، صص ۳۵۹-۳۶۰.

هرگاه پنجمین فرزند هفتمین [امام]، غایب شود، خدا را، خدا را در دین‌هایتان که کسی شما را از آن دور نکند! - یعنی بدترین و وحشتناک‌ترین زمان خواهد بود - ای فرزندان من، به درستی که برای صاحب‌الامر، به ناچار غیبتی است [که آن قدر طولانی می‌شود] که هر کس معتقد به این امر است، از عقیده‌ی خود برگردد! این محنتی از خداوند عزوجل است که به وسیله‌ی آن، خلقش را امتحان می‌کند. و اگر پدران و اجداد شما دینی درست‌تر از این می‌دانستند، حتماً از آن پیروی می‌کردند.

امام محمد باقر علیه السلام فرموده‌اند:

"إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ، نَحَانَا عَنْ جَوَارِهِمْ."^۱

هرگاه خدای متعال بر آفریده‌های خود (مردم) غضب نماید، ما (اهل بیت) را از مجاورت با آنها دور می‌سازد.

چرا ترس از قتل؟

"یکی از عوامل مؤثر در غیبت امام عصر علیه السلام ترس آن حضرت بر جن مبارک خویش است. البته مسلماً این ترس از نوع ترسی که انسان‌های عادی دارند، نمی‌باشد. امام به خاطر کسب رضای خداوند و به عنوان انجام یک عبادت بسیار مهم، بر حفظ جان خود مراقبت و نسبت به آن نگران هستند. بنابراین امام از این جهت که خدای متعال، کشته شدن ایشان را نمی‌پسندد، خوف از قتل دارند."^۲

حال اگر بخواهیم از نظر تاریخی، به تحلیل این عامل پردازیم، ابتدا سؤال‌هایی را در این زمینه مطرح می‌کنیم و در نهایت، پاسخی

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲- راز پنهانی و رمز پیدایی، دکتر سید محمد بنی هاشمی، قسمت‌هایی از ص ۲۳۲.

کلی به همه‌ی آنها می‌دهیم، تا بفهمیم چرا این عامل، سبب غیبت حضرت مهدی عجل الله فرجه شده است

چرا خلفای اموی و عباسی - لعنة الله عليهم اجمعين - با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مخالف بودند؟ چرا پیشوایان معصوم علیهم السلام هم خود و هم یاران حقیقی شان، به دست این دژخیمان گرفتار بودند و سرانجام شربت شهادت نوشیدند؟ چرا خلفای ستمگر روز به روز دامنه‌ی ظلم به آنان را گسترده‌تر و محدوده‌ی ظهورشان را تنگ‌تر می‌کردند؟ چرا حضرت علی علیه السلام ضربت خورد؟ چرا امام حسن علیه السلام با زهر شهید شد؟ چرا واقعه‌ی کربلا واقع شد؟ چرا امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام مسموم شدند؟ چرا امام کاظم علیه السلام را زندانی کردند؟ چرا امام رضا علیه السلام را از مدینه به مشهد کشاندند و گوشه‌گیر کردند؟ چرا امام جواد علیه السلام را به شهادت رساندند؟ چرا امام هادی علیه السلام را تبعید کردند؟ چرا امام حسن عسکری علیه السلام را در محاصره قرار دادند؟ و....

پاسخ همه‌ی این چراها را باید در حاکمین جور بنی‌امیه و بنی‌عباس جستجو کرد؛ زیرا آنها همه‌ی این کارها را کردند. البته اگر در جستجوی ریشه‌ی این مسئله، تاریخ را ورق بزنیم، در نهایت به صدر اسلام می‌رسیم و می‌بینیم تمام این مشکلات از آنجا آغاز می‌شود. در شب معراج، خیلی از آیات الهی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرضه شد و ایشان آنها را در وجود خود مشاهده کردند: "...لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا..."^۱. حضرت صلی الله علیه و آله از مرحله‌ای که دیگر جبرئیل علیه السلام اذن ورود به آن را

نداشت، خبر داده است: ^۱ "...گفتم: پروردگارا، اوصیای من چه کسانی هستند؟ پس به من ندا رسید که اوصیای تو بر ساق عرش نوشته شده‌اند. پس نگاه کردم؛ ...دوازده نور^۲ دیدم که در هر نور خط سبزی بود که نام یکی از اوصیایم بر آن نوشته شده بود؛ اولین آنان علی بن ابی طالب و آخرینشان مهدی^۳ امتم. پس گفتم: پروردگارا، آیا این‌ها اوصیاء بعد از من هستند؟ پس ندا رسید: ای محمد، اینان اولیاء من و دوستان من و برگزیده‌های من و حجّت‌های من بر خلقم، پس از تو هستند؛ و آن‌ها جانشینان تو و خلیفه‌های تو و بهترین خلقم بعد از تو هستند."

خداوند چنین ادامه می‌دهد: "وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي، لَأُظْهِرَنَّ بِهِمْ دِينِي؛ وَ لَأُعْلِينَ بِهِمْ كَلِمَتِي؛ وَ لَأُظْهِرَنَّ الْأَرْضَ بِآخِرِهِمْ مِنْ أَعْدَائِي؛ وَ لَأَمْلِكُنَّهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا؛ وَ لَأَسْخُرَنَّ لَهُ الرِّيحَ؛ وَ لَأَذْلُكُنَّ لَهُ الرِّقَابَ الصُّعَابَ؛ وَ لَأَرْقِيَنَّهُ فِي الْأَسْتَبَابِ؛ وَ لَأَنْصُرُنَّهُ بِجُنْدِي؛ وَ لَأَمِدُّنَّهُ بِمَلَائِكَتِي. حَتَّى يُعْلِنَ دَعْوَتِي وَ يَجْمَعَ الْخَلْقَ عَلَيَّ تَوْحِيدِي. ثُمَّ لَأُدِيمَنَّ مُلْكَهُ؛ وَ لَأُدَاوِلَنَّ الْأَيَّامَ بَيْنَ أَوْلِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ."

به عزت و جلالم سوگند، به تأکید دینم را به آن‌ها ظاهر می‌کنم؛ و قطعاً کلمه‌ی خود را با آنان رفعت می‌دهم؛ و همانا زمین را به دست آخرینشان از دشمنانم پاک می‌کنم، و به تأکید شرق و غرب زمین را به تملیک او در می‌آورم؛ و قطعاً با دها را تسخیرش می‌کنم، و همانا گردن‌های [گردن‌کشان] سخت را در مقابلش به ذلت می‌کشم، و به تأکید او را بر اسباب مسلط می‌کنم، و همانا او را به سپاه خود نصرت می‌دهم؛ و قطعاً به ملائکه‌ام یاری‌اش می‌کنم. تا دعوتم را آشکار کند و خلقم بر توحید من جمع شوند. سپس قطعاً پادشاهی و مالکیت او را تداوم

۱- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲- واضح است که منظور، نور خورشید یعنی نور مادی نیست.

می‌دهم؛ و همانا ایام را [به همین صورت] بین اولیائکم پی در پی ادامه می‌دهم تا روز قیامت.

“لَأُظْهِرَنَّ بِهِمْ دِينِي”؛ تو رسول من هستی و پایه‌های دین را می‌گذاری تا اوصیائت یکی یکی بیایند و مجری تمام دین من در تمام زمین باشند تا دین به تمام و کمال ظاهر شود.

اما این وعده و وعید خداوند در معراج، در قلب پیغمبر ﷺ مانند و به لسان نورانی ایشان با آوایی بلند به گوش همگان رسید و با سند قطعی، به نسل‌های بعد منتقل شد. همه دانستند خداوند در این سفر آسمانی که بنده‌اش را دیدار کرده، اوصیاء او را با نتایج کارشان و عاقبت گردن‌کشان زمانشان، معرفی کرده است.

وقتی پیامبر ﷺ این حدیث را بیان کرد، همه‌ی مردم، عاشق این اوصیاء شدند و منتظر آمدنشان. اما در این میان، گردن‌کشانی بودند که نمی‌خواستند کسی مانع سلطه‌گری آنان شود؛ دنیاخواهانی در مشارق و مغارب زمین وجود داشتند که نمی‌خواستند منافع مادی‌شان را از دست بدهند و جاه‌طلبان و مال‌دوستانی بودند که ترسیدند آخرین وصی بیاید و مالک همه چیز شود؛ و این نقطه‌ی آغاز دشمنی بود. به همین دلیل نقشه‌ها کشیدند تا به هر نحوی شده جلوی این جریان را که با ولایت علی عليه السلام آغاز می‌شد، بگیرند.

پیغمبر اکرم ﷺ پس از آن هم در فرصت‌های مختلف به وصف آخرین وصی خود پرداختند که از آن جمله خطبه‌ی نورانی غدیر است:

“مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنِّي نَبِيٌّ وَعَلِيٌّ وَصِيٌّ؛ أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَيْمَةِ مِنَّا، الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ؛

أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ! أَلَا إِنَّهُ الْمُنتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِينَ! أَلَا إِنَّهُ فَاتِحُ الحُصُونِ وَ هَادِمُهَا! أَلَا إِنَّهُ قَاتِلُ كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ!... أَلَا إِنَّهُ خَيْرَةُ اللَّهِ وَ مُخْتَارُهُ!... أَلَا إِنَّهُ الرَّشِيدُ السَّدِيدُ! أَلَا إِنَّهُ الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ! أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ! أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَ لَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَ لَا حَقٌّ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا نُورٌ إِلَّا عِنْدَهُ! أَلَا إِنَّهُ لَا غَالِبَ لَهُ وَ لَا مَنْصُورَ عَلَيْهِ! أَلَا وَ إِنَّهُ وَلىُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حَكَمَهُ فِي خَلْقِهِ وَ أَمِينُهُ فِي سِرِّهِ وَ عَلَانِيَتِهِ!"^۱

ای گروه‌های مردم! من نبی هستم و علی بن ابی طالب وصی من؛ آگاه باشید آخرین امام از ما، قائم مهدی است! آگاه باشید که به یقین منتقم از ظالمین است! آگاه باشید او فاتح حصن‌ها و منهدم کننده‌ی آنهاست! آگاه باشید او قاتل هر قبیله‌ای از اهل شرک است!... آگاه باشید او برگزیده و منتخب خداوند است!... آگاه باشید او هدایت کننده‌ی استوار و محکم است! آگاه باشید او کسی است که به او تفویض می‌شود! آگاه باشید که پیامبران گذشته به وجود او بشارت داده‌اند! آگاه باشید او حجت باقی خداست و پس از او حجتی نیست و حق تنها با اوست و نور تنها نزد او می‌باشد! بدانید او همیشه پیروز است و پیروزی در برابرش نیست! بدانید او ولی خدا در زمینش، و حاکم او در میان بندگانش، و امین او به اسرار و ظواهرش است!

به همین ترتیب درباره‌ی حضرت مهدی عجل الله فرجه سخن‌ها گفتند و او را با شناسنامه‌ی کاملی - که در میان ائمه علیهم السلام مثل آن نیست - معرفی کردند. لذا حقایقی از او بر همگان آشکار شد که بر ساق عرش نوشته شده و قضایش حتمی است؛ آن هم از زبان پیغمبری که "ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى" است و همگان حداقل در ظاهر تسلیم او بودند.

لذا از همان صدر اسلام، دشمنی‌ها شروع شد و برخی دیده‌ها و افکار به این سو جهت گرفت که: این فرزند نباید باشد؛ پس ما باید به

۱- الاحتجاج علی اللجاج، احمد بن علی طبرسی، ج ۱، صص ۶۳-۶۴.

نحوی پیغمبر ﷺ را ابتر کنیم تا این اوصیاء که نسل او هستند، هرگز ظهور نکنند.

اما مسئله اینجاست که دشمنان اگر چه با هر کس که با فطرت سالم زندگی می‌کند، درگیر هستند، ولی همیشه جاهل‌اند و تحلیل‌هایی که می‌کنند هیچ وقت پیش‌برنده و نورانی نیست! آن‌ها هر چه را به ذهنشان می‌رسد، می‌کنند، بی آنکه نقشه‌های خود را بررسی کنند و ببینند آیا نتیجه‌ی مطلوبشان را می‌گیرند یا نه!

این بود که به فکر کشتن حضرت علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام افتادند؛ بی آنکه فکر کنند اگر هم موفق شوند، وقتی خدا بخواهد، این نسل را حفظ خواهد کرد. آن‌ها فقط دنبال این بودند که موقعیت را برای خود و نسل‌هایشان در دنیا حفظ کنند و این همان سستی بود که مشابه آن درباره‌ی انبیاء سلف هم اجرا شد. چنان‌که امام صادق علیه السلام تولد صاحب الزمان علیه السلام را شبیه به تولد حضرت موسی - علی نبینا و آله علیه السلام - معرفی می‌کنند و در این زمینه می‌فرمایند:

”پس به درستی که فرعون، وقتی فهمید که نابودی حکومتش به دست او (موسی علیه السلام) است، دستور داد تا کاهنان را احضار کنند؛ پس آنان او (فرعون) را از نسَبش (موسی علیه السلام) آگاه کردند که او از بنی اسرائیل است؛ و چیزی نگذشت که به یارانش دستور داد شکم زنان حامله‌ی بنی اسرائیل را پاره کنند؛ تا اینکه در پی دستور او، بیست و چهار هزار نوزاد را کشتند؛ ولی نتوانست به موسی علیه السلام به خاطر محافظت خدای تبارک و تعالی از او دست یابد.“

سپس امام ادامه می‌دهد: ”وَ كَذَلِكَ بَنُو أُمِّيَّةَ وَ بَنُو الْعَبَّاسِ؛ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى

أَنْ زَوَالَ مُلْكِهِمْ وَ مُلْكِ الْأَمْرَاءِ وَ الْجَبَابِرَةِ مِنْهُمْ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ مِنَّا، نَاصِبُونَ الْعَدَاوَةَ وَ
وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ فِي قَتْلِ آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَ إِبَادَةِ نَسْلِهِ. طَمَعاً مِنْهُمْ فِي الْوُصُولِ إِلَى قَتْلِ
الْقَائِمِ وَ يَأْتِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنَ الظَّالِمَةِ، إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ... وَ لَوْ
كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ^۱

و به هم چنین بنی امیه و بنی عباس؛ وقتی آگاه شدند که نابودی سلطنتشان و
سلطنت پادشاهان و جبارین از آن‌ها به دست قائم از ماست، دشمنی با ما را آغاز
کردند و شمشیرهایشان را برای قتل آل رسول خدا ﷺ و از بین بردن نسلش قرار
دادند. به طمع آنکه به قتل قائم برسند و خداوند عزوجل از اینکه امر خود را برای
یکی از ظلمه مکشوف کند، ابا دارد؛ مگر اینکه بخواهد نور خود را کامل کند... هر
چند مشرکان کراهت داشته باشند!

حال با این کلام امام صادق عليه السلام که حاکمان بنی امیه و بنی عباس
را به فرعون تشبیه کرده، مسلمان بودن کدام یک از آنان را می‌توانیم
امضا کنیم؟! چگونه می‌توانیم بگوییم آن‌ها به اسلام خدمت کردند؟!
جای تأسف است که انسان با وجود حبّ حضرت علی عليه السلام در
درویشی، چنین تحلیل‌هایی هم داشته باشد! این افکار، مانع است و
نمی‌گذارد نورانیت ولایت در وجود انسان تجلی کند.

نمرود هم مثل فرعون برای از بین بردن حضرت ابراهیم عليه السلام - که
زوال ملکش به دست او بود - چنین کرد.^۲ اما فراعنه و نمرودیان،
کوچک‌تر از آن بودند که بتوانند در مقابل اراده‌ی خداوند بایستند.
بنی امیه و بنی عباس هم نتوانستند مانع تولد حضرت مهدی - ارواحنا له الفداء -
شوند؛ زیرا ولادت قائم در قضای حتمی خداوند تعیین شده بود و

۱- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، ص ۳۵۴.

۲- شیخ طبرسی در إعلام‌الوری بأعلام‌الهدی، ص ۴۶۸، این مطلب را بررسی کرده است.

رسول خدا ﷺ هم بر قیام او قسم خورده بود:

"وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا، لَوْ لَمْ يَتَّقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمًا، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَكَذَلِكَ الْمَهْدِيُّ"^۱

سوگند به خدایی که مرا به نبوت مبعوث کرد، اگر از دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا اینکه فرزندم مهدی در آن ظاهر شود.

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: "يُنَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ عليه السلام فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ وَ يَقُومُ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ؛ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام. لَكَأَنِّي بِهِ فِي يَوْمِ السَّبْتِ الْعَاشِرِ مِنَ الْمُحَرَّمِ، قَائِمًا بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ، جَبْرَيْلُ عليه السلام عَنْ يَدِهِ الْيَمْنَى، يُنَادِي: الْبَيْعَةَ لِلَّهِ؛ فَتَصِيرُ إِلَيْهِ شِيعَتُهُ مِنْ أَطْرَافِ الْأَرْضِ. تُطْوَى لَهُمْ طَيًّا، حَتَّى يُبَايَعُوهُ. فَيَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا، كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا."^۲

در شب بیست و سوم [ماه رمضان، منادی] به اسم قائم ندا می‌دهد و قیامش در روز عاشورا خواهد بود؛ و آن روزی است که حسین بن علی علیه السلام در آن کشته شد. گویی هم‌اکنون او را می‌بینم که روز شنبه دهم محرم، میان رکن و مقام ایستاده و جبرئیل از طرف راستش ندا می‌دهد: بیعت برای خدا. پس شیعیان او از اطراف زمین به سوی او می‌آیند و زمین را در هم می‌پیچند، تا با او بیعت کنند. پس خدا به واسطه‌ی او زمین را پر از عدل می‌کند، همان گونه که پر از ظلم و جور شده بود.

بنابراین ترس جنایت‌کاران اموی و عباسی هم - که با جریان در سوخته، فرق شکافته و... به ظهور رسید - بی‌حساب نبوده است؛ زیرا ائمه علیهم السلام به انحاء گوناگون از عاقبت تاریک آنان در ظهور قائم خبر داده بودند.

۱- إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۹۱.

۲- الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۷۹.

چرا مهدی علیه السلام آخرین حجّت است؟

گفتیم تک تک معصومین علیهم السلام در مقاطع مختلف و به شکل های گوناگون، حضرت مهدی روحی له الفداء را معرفی می کردند و با هر معرفی، تیغ ها و شمشیرها علیه او قوی تر می شد. در حقیقت، این مسئله زمینه را برای کشته شدن آنان و نیز تهیاً سیاسی، فرهنگی و تجهیزاتی دشمنان برای از بین بردن امام زمان علیه السلام آماده می کرد؛ تا اینکه نوبت به امام حسن عسکری علیه السلام رسید.

امام یازدهم متولد شد. دشمنان هم که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند فرزند این امام، حکومت و اقتدار آنان را به کلی در هم خواهد شکست، به شدت در زوایای ریز و درشت زندگی ایشان مراقب بودند تا اگر کسی از کنیزان یا همسرشان باردار شد، او را از بین ببرند. البته این مراقبت شدید، از زمان امام هادی علیه السلام شروع شده بود؛ زیرا از وقتی ایشان را تبعید کردند، به کلی سپاه حکومتی بر زندگی شان مسلط شده بود و تمام رفت و آمدها و جزء جزء حرکت هایشان کنترل می شد.

اما با این همه، دیدند خبری نیست و کودکی هم متولد نمی شود. لذا معتمد عباسی دستور داد امام حسن عسکری علیه السلام را از بین ببرند؛ به این امید که دیگر وعده ی ظهور قائم، تحقق نخواهد یافت. به این ترتیب امام را کشتند و با شهادت او، خیالشان قدری راحت شد. اما در عین حال چون بارها از پیغمبر صلی الله علیه و آله و نیز از همه ی یازده امام علیهم السلام این وعده را شنیده بودند، هنوز از اینکه فرزندی برای امام یازدهم در میان نباشد، آرامش تام نداشتند. لذا پس از شهادت ایشان هم مراقبت های شدید خود را بر خانه و خانواده ی ایشان ادامه دادند.

اما از آنجا که گفتیم تحلیل‌های غلط شیطانی هیچ‌گاه در مقابل خواست خدا جواب نمی‌دهد، با آن همه تجسس و مراقبت، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پنج سال قبل از شهادت ایشان در شب نیمه‌ی شعبان به طور معجزه‌آسا به دنیا آمده بود و اینان خبر نداشتند. البته این ولادت اگر چه برای همگان مشهود نبود، ولی برخی از یاران خاص امام از آن باخبر شده بودند.

پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، فرزند پنج‌ساله‌ی ایشان - ارواحنا له الفداء - آمد و بر بدن پدر نماز خواند. اینجا بود که حاکم وقت متوجه وجود حضرت مهدی علیه السلام شد و این اولین زنگ خطر بود. لذا خانه‌ی ایشان را تحت بازرسی قرار دادند تا بلکه امام زمان را بیابند و از بین ببرند؛ غافل از اینکه امام از دسترس آنها خارج و مجبور به غیبت صغری شده است.

در مدت غیبت صغری، امام احکام و دستورات خود را با نواب خاصشان به مردم می‌رساند، تا آنکه بیشتر مردم فهمیدند که امام وجود دارد و در کنار آنها زندگی می‌کند. در آن زمان بسیاری از شیعیان و پشتیبانان امام، به شهادت رسیدند و دست دشمن، قوی‌تر و تجهیزاتی برتر شد؛ و همین مطلب، زمینه‌ی غیبت کبری را فراهم کرد.

شاید کسی بگوید: خُب، حضرت مهدی هم می‌آمد و کشته می‌شد؛ چه اشکالی داشت؟!

اگر چنین می‌شد، زمین از حجّت خالی می‌ماند؛ اما برای اینکه واسطه‌ی فیض در سیر نزول، در زمین باقی باشد و هدف فاعلیت خداوند، یعنی وجود امام و انسان کامل هم - که علت غایی برای

ممکنات است - نقض نشود، و نیز برای سیر صعود و کمال خود امام با کمال موجودات، حجّت و امام باید همیشه در صحنه باشد. در غیر این صورت، زمین "لساخت" می شود و از هم فرو می پاشد^۱. بنابراین باید انسان کامل باشد تا وجود انسان و سایر موجودات، عبث و مهمل نشود.

حال این سؤال پیش می آید که چه اشکالی داشت قائم، نه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه، بلکه مثلاً هزارمین فرزند او می شد؟ یعنی حضرت مهدی - ارواحنا له الفداء - به شهادت می رسید و خدا نسلش را ادامه می داد تا زمانی که دیگر نیازی به غیبت نباشد!

این هم شدنی نبود؛ زیرا دیگر اسباب و علل برای ظهور انسانی مثل حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه ضعیف بود. یعنی به عنوان مثال دیگر مادری نبود که بتواند نور ولایت را حمل کند و با این حمل، انسان کاملی ظهور دهد.

مگر خدا قادر نبود این امکان را به وجود آورد؟ بله، ولی از آنجا که خداوند در اسباب و علل تجلی می کند، اگر چنین می کرد، همین اسباب و عللی که خود خواسته و مشیتش بر آن تعلق گرفته، نقض می شد؛ نقض فعل خدا هم به نقص ذات او برمی گردد و شدنی نیست. به دلیل اهمیت پاسخ این شبهه ها، با بیانی متفاوت آن ها را مرور می کنیم: چرا خداوند نسل رسول اکرم صلی الله علیه و آله را آن قدر ادامه نداد تا زمانی

۱- اشاره به گفته ی امام رضا علیه السلام: *كَلِمَةُ خَلْقِ الْأَرْضِ طَرْفَةٌ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ، لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا؛* عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۲.

که مردم به خود آیند و از کشته شدن امام مایوس نشوند؛ سپس در آخرالزمان امام را خلق می‌کرد تا او مجبور نشود از ترس کشته شدن، مخفی بماند؟

در پاسخ به این شبهه گفتیم کار خداوند با علل و اسباب است. اما متأسفانه علل و اسباب، قابلیتشان را برای تداوم نسل پیغمبر ﷺ از دست داده بودند و دیگر بطنی نبود که آمادگی پذیرفتن این ذریه را از آخرین فرزند رسول خدا ﷺ داشته باشد.

حال چرا خداوند چنین بطنی را نیافرید؟ اگر چنین می‌کرد و غیر از مجرای علل و اسباب، این بطن را می‌آفرید، معجزه می‌شد؛ در حالی که اصلاً سنت و مشیت خداوند به چنین چیزی تعلق نگرفته است.

پس، از آنجا که علل و اسباب ظهور حجّت در یازدهمین فرزند حضرت علی علیه السلام منقطع می‌شود، آخرین حجّت هم باید یازدهمین فرزند علی علیه السلام باشد.

بنابراین مصلحت و حکمت برای بقا و ابقاء هستی و نیز بقا و ابقاء دین، ایجاب می‌کرد امام زمان علیه السلام مثل پدرانش تن به شهادت ندهد. پس او خود نخواست نمیرد، بلکه مشیت خدا چنین بود؛ همان طور که مشیت خدا درباره‌ی حسین علیه السلام این بود که او را قتل و کشته ببیند. یعنی هر دو برای غرض خداوند بود و باقی ماندن امام هم کمتر از شهادت پدرانش نیست.

۱- اشاره به بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴: «يَا حُسَيْنُ، اُخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا»؛ ای حسین، خارج شو! زیرا مشیت خدا بر این تعلق گرفته که تو را کشته ببیند؛ این سخن حضرت رسول صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام است.

خارج شدن مؤمن از صُلب کافر

گفتیم یکی از لوازم و آثار غیبت، خارج شدن مؤمن از صُلب کافر است. به این معنی که خداوند ودیعه‌هایش را حفظ می‌کند و بر اساس حکمت‌ها و مصالحش آن‌ها را در صُلب کافرین نگه می‌دارد؛ چنان‌که گنج‌ها را گاهی در زیر خاک بیابان و خرابه‌ها حفظ می‌کند.

اما ببینیم به چه کیفیت در زمان غیبت هر امامی، مؤمنانی از صُلب کفار بیرون آمدند؟ وقتی حضرت علی علیه السلام خانه‌نشین شد یا در زمان سکوت و صلح امام حسن علیه السلام و شهادت امام حسین علیه السلام و یا در غیبت کلی که برای حضرت ولی عصر علیه السلام است، چگونه مؤمنین از دامن کافران بیرون آمدند؟

در سوره‌ی آل عمران آمده است: "تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ..."^۱

زنده را از مرده و مرده را از زنده، بیرون می‌آوری.

امام صادق علیه السلام این آیه را چنین تفسیر و تأویل می‌کنند: "قَالَ الْحَيُّ، الْمُؤْمِنُ الَّذِي تُخْرِجُ طَيْبَتَهُ مِنْ طَيْبَةِ الْكَافِرِ؛ وَالْمَيِّتُ الَّذِي يُخْرِجُ مِنَ الْحَيِّ، هُوَ الْكَافِرُ الَّذِي يُخْرِجُ مِنَ طَيْبَةِ الْمُؤْمِنِ."^۲

پس [منظور از] زنده، آن مؤمنی است که طینتش از طینت کافر بیرون آید؛ و [مراد از] مرده‌ای که از زنده خارج می‌شود، آن کافری است که از طینت مؤمن خارج می‌شود.

نمونه‌ی واضح کافر از سرشت مؤمن، پسر نوح است که از طینت

۱- سوره آل عمران، آیه ۲۷.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۵.

نوح، بیرون کشیده شد.

در آخرالزمان نه صُلب کافری می ماند که مؤمنی درونش باشد، نه صُلب مؤمنی که کافری در آن باقی بماند. سرش هم این است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه می خواهد ستمگران و کافران را بکشد و اگر کافری کشته شود که مؤمنی در صُلبش باشد، با عدل خدا سازگار نیست؛ همچنین است کافری که در صُلب مؤمنی باشد؛ زیرا اگر قرار باشد او کشته شود، آن مؤمن هم کشته خواهد شد.

بنابراین حتماً باید آخرالزمان آن قدر طولانی شود تا پیش از آنکه کافران کشته شوند، فرزندان مؤمن از صُلبشان بیرون آیند و مؤمنین نیز فرزندان کافر را از صُلبشان خارج کنند تا خود زنده بمانند و فقط فرزند کافرشان کشته شود.

چه بچه های کافری که در صُلب مؤمن بودند و بیرون آمدند و چه کافرانی را که در صُلبشان مؤمن بود و بیرون کشیده شد!

در تاریخ، نمونه های بسیاری از این قبیل داریم که خداوند مؤمنین را در صُلب کافرین نگه داشت تا در زمان مناسب خارج کند و نیز کافرین را در صُلب مؤمنین کشاند تا حجت را بر آنان تمام کند.

معاویة بن یزید رضی الله عنه یکی از مؤمنینی بود که خداوند او را در صُلب ابوسفیان و معاویة - لعنة الله علیهما - نگه داشت و تا یزید - لعنة الله علیه - بیرون نیاورد؛ چون پس از شهادت امام حسین علیه السلام او را لازم داشت. معاویة بن یزید رضی الله عنه باید در آن زمان، از اصلاب خبیث بیرون می آمد تا مردم با دیدن اینکه فرزند یزید - که در محیطی فاسد و یزیدی بزرگ

شده - بالای منبر می رود، اجداد و پدرش را لعن می کند، علیه آنها شهادت و گواهی می دهد و چهره‌ی بر حقّ امام را فاش می کند^۱، قدری نسبت به حقّ، نرم تر شوند و تعجب کنند که آیا این فرزند یزید است؟! ببینید خدا چقدر هدایت مردم را دوست دارد! حقیقتاً رحیم و کریم است! می خواهد حجّت را تمام کند و حتی اگر در مسیر هدایت مردم، لازم شود که مؤمن را از صُلب کافر بیرون آورد، این کار را می کند تا زمینه‌ای برای هدایت بسته نشود. لذا وداعش را در صُلب کافرین نگه می دارد تا در زمان لازم، برای کمال انسان‌ها و تبیین وجود بر حقّ امامش، خارجشان کند.

نمونه‌ی دیگر، یکی از نوادگان حجّاج بن یوسف ثقفی است. حتماً نام حجّاج را شنیده‌اید. او معروف به اشقی الاشقیاء و تشنه‌ی خون سادات و فرزندان حضرت علی علیه السلام و خون‌خوارترین خون‌خوارها بود. روزی به مأمورین خود گفت که می خواهم یکی از اصحاب ابوتراب را بکشم، تا با خونسش به خدا قرب پیدا کنم! به او گفتند: یکی از غلامان علی را می آوریم که بهتر از او سراغ نداریم. قبر علیه السلام را آوردند. حجّاج از او پرسید: قبر تویی؟ پاسخ داد: آری. حجّاج گفت: از دین علی، بیزاری جوی! قبر گفت: دین بهتری برایم بیاور تا دست از علی علیه السلام بردارم! حجّاج گفت: هر طور میل داری من تو را خواهم کشت. قبر گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام به من فرمود تو را بدون جُرم مانند گوسفندان، ذبح می کنند. حال، دلم می خواهد طبق فرمایش مولایم

۱- علاقمندان می توانند به بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۱۸ رجوع کنند.

کشته شوم؛ مرا مانند گوسفندان بکشید!^۱

کمیل بن زیاد و سعید بن جبیر رضی الله عنهما هم از کسانی بودند که از حجّاج، وحشتناک‌ترین شکنجه‌ها را دیدند.^۲

اما در صُلب همین حجّاج خون خوار ملعون، فرزندی به نام حسین بن احمد بن محمد بن جعفر بن محمد بن حجّاج وجود داشته است که با چهار نسل به او برمی‌گردد؛ مقام بلند او در علوم دینی و مهارت، کاردانی و شهرتش در مجامع مذهبی، بدان پایه بود که مکرّر در مرکز خلافت اسلامی یعنی بغداد، مسئولیت این امور را عهده‌دار می‌شد.

آری؛ در صُلب همان حجّاج خون‌خوار - که تا آخر الزمان هر قدر هم علم و صنعت پیشرفت کند، شاید نتواند نظیر زندان‌های او را داشته باشند - فرزندی بود که از محبین و عاشقان علی و فرزندان علیه السلام شد.

عمر بن عبدالعزیز هم یکی دیگر از این مؤمنین است که حتی فدک را به هر حيله‌ای شده، به اهل بیت علیهم السلام برگرداند.^۳

۱- بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۲۶؛ الحجّاج بن یوسف الثقفی قال ذات یوم: "أحب أن اصیب رجلاً من أصحاب أبي تراب، فأتقرب إلى الله بدمه!" فقيل له: "ما نعلم أحداً كان أطول صحبة لابي تراب، من قبر مولاة." فبعث في طلبه، فأتى به؛ فقال له: "أنت قنبر؟" قال: "نعم؛ قال: "أبو همدان؟" قال: "نعم؛ قال: "مولى علي بن أبي طالب؟" قال: "الله، مولاي و أمير المؤمنين علي، ولي نعمتي." قال: "أبرأ من دينه!" قال: "فإذا برئت من دينه، تدلني على دين غيره أفضل منه!" قال: "إني قاتلك؛ فاختر أي قتلة أحب إليك؟" قال: "قد صيرت ذلك إليك؛ قال: "و لم؟" قال: "لأنك لا تقتلني قتلة إلا قتلتك مثلها؛ و قد أخبرني أمير المؤمنين عليه السلام أن ميتي يكون ذبحاً ظلماً بغير حق." قال: فأمر به فذبح.

۲- علاقمندان می‌توانند به بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۹ و الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۲۷ مراجعه کنند.

۳- سید بن طاووس، در کتاب الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر (عج)، صص ۱۱۸-۱۱۹ نقل کرده است که سأل رجل أبا جعفر عليه السلام ... عن عمر بن عبدالعزیز؛ فقال: "أهو من الشجرة الملعونة؟" فقال: "لا تقل"

اینان نمونه‌های مؤمنینی بودند که در زمان غیبت حضرات معصومین علیهم‌السلام، برای هدایت مردم از صُلب کافران به دنیا آمدند. بنابراین یکی از علل غیبت امام زمان عجل‌الله‌فرجه خروج مؤمن از صلب کافر است که به خاطر لطف خداست.

تنها ریسمان نجات از امتحان آخرالزمان

امتحان امت یکی دیگر از عواملی است که در غیبت حضرت مؤثر است.

مفضل بن عمر نقل می‌کند که امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

”إِيَّاكُمْ وَالتَّنْوِيهَ! أَمَا وَاللَّهِ لَيَغِيْبَنَّ إِمَامَكُمْ سِنِيْنَا مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتَمَحْضَنَّ حَتَّى يُقَالَ: مَاتَ قِتْلًا؛ هَلَكَ؛ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ! وَ لَتَدَمَعَنَّ عَلَيْهِ عَيْوَنُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتَكْفُؤَنَّ كَمَا تُكْفَأُ السُّفُنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ. فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيْمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ؛ وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً؛ لَا يُدْرِي أَيُّ مِنْ أَيِّ!“^۱

پرهیزید از اینکه اسرار ما را فاش کنید! همانا به خدا قسم، حتماً امام شما در دورانی از روزگارتان غیبت خواهد کرد و [شما آن قدر در بوته‌ی امتحان قرار می‌گیرید و غربال، تخلیص و] تمحیص می‌شوید، تا اینکه گفته می‌شود: از دنیا

لِعَمْرَيْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ إِلَّا خَيْرًا مَا صَنَعَ إِلَيْنَا أَحَدٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مَا صَنَعَ إِلَيْنَا عَمْرَيْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ!؛ مردی از امام باقر علیه‌السلام از عمر بن عبدالعزیز پرسید که آیا او از شجره‌ی ملعون است؟ حضرت به او پاسخ داد که درباره‌ی عمر بن عبدالعزیز جز خیر نگویید! هیچ کس بعد از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ما چنان نکرد، که عمر بن عبدالعزیز کرد! شیخ صدوق در الخصال، ج ۱، ص ۱۰۵، پس از نقل گفتگوی امام باقر علیه‌السلام و عمر بن عبدالعزیز، نقل کرده است: ”قَدَعَا عَمْرٌ بَدْوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ وَ كَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ هَذَا مَا رَدَّ عَمْرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ ظَلَامَةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَدَكَ؛“ پس عمر دوات و کاغذی خواست و نوشت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ عمر بن عبدالعزیز فدک را که حق محمد بن علی بود، به او رد کرد.

رفت، کشته شد، به هلاکت رسید؛ [و گروهی هم خواهند گفت: اگر هست،] در کدام سرزمین زندگی می‌کند؟! [در این امتحان،] هر آینه دیدگان مؤمنین بر او اشک خواهد ریخت؛ و قطعاً واژگون خواهید شد مثل واژگون شدن کشتی‌ها در امواج دریا. پس کسی نجات پیدا نمی‌کند، مگر آنکه خدا از او میثاق گرفته و ایمان را در قلبش نگاشته و او را به روحی از خود، تأیید کرده است. و به تأکید دوازده پرچم - یعنی دوازده مسیر - شبیه هم [که انسان‌ها را به شبهه می‌اندازد]، برافراشته خواهد شد که از یکدیگر شناخته نمی‌شوند [و معلوم نیست کدام حق است و کدام باطل]!

واقعاً هیچ زمانی مثل امروز، شبهه در دین وارد نشده است. آیا آنچه امروز در جوامع و محافل مختلف اسلامی، به نام اسلام و ارزش‌های اسلامی، از آن سخن می‌گویند، همه‌شان یکی است؟! مگر چشممان را ببندیم که بتوانیم چنین بگوییم! امروز همه جا سخن از دین است و رایت اسلام برپاست؛ ولی می‌بینیم روش‌ها و منش‌ها با هم تفاوت‌های اساسی دارد. این، امتحان ما در آخرالزمان است که حق و باطل را تشخیص دهیم و بفهمیم بالاخره کدام یک از این رایت‌ها، از آن اسلام حقیقی است.

مفضل وقتی این کلام را از امام شنید، گریه کرد؛ گویی خود را در آینده دید. از زبان امت اسلام که ید واحده‌اند، به حضرت عرض کرد: "فَكَيْفَ نَصْنَعُ"؛ پس چه کنیم؟! در آن زمان چه خاکی بر سرمان بریزیم؟! امام به شعاعی از خورشید که داخل ایوان شده بود، با تأمل نگاه کرد و فرمود: "يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ؟" ای ابا عبدالله، آیا این خورشید را می‌بینی؟ مفضل گفت: آری. امام فرمود:

۱- او نگفته "فَكَيْفَ نَصْنَعُ"، من چه کنم؛ بلکه صیغهی جمع آورده و گفته: چه کنیم؟! یعنی این درد، به تمام امت اسلام تعلق دارد؛ نه به دوره‌ای خاص از تاریخ اسلام.

”وَ اللَّهُ لَأْمُرُنَا أَتَيْنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ!“

به خدا سوگند، همانا امر ما از این خورشید، واضح تر است. این کلام به حقیقت، انسان را زنده می کند و به او جان می دهد. یعنی اگر کسی در آن زمان وانفسا، بتواند سالم و صحیح با حقیقت امام زمانش ارتباط برقرار کند^۱، اصلاً جای نگرانی نخواهد بود. واقعاً چگونه این امر مشتبه، چنین واضح می شود و محور وحدت که منتظران حقیقی باید حول آن بگردند، چیست؟ من و شما متشرع به شریعتیم و اگر در موقعیت امروز نتوانیم حق را تشخیص دهیم، وحشتناک است؛ چرا که در این صورت، فردا خواهیم دید دین، نماز، روزه و همه چیزمان، هیچ شده است! پس باید راهی را در پیش گیریم که تلاش هایمان ”هَبَاءٌ مَثُوراً“^۲ نشود؛ که برای این راه، هر زحمتی بکشیم، ارزش دارد. باید راه صحیح را جستجو کنیم؛ نه اینکه دینمان را چشم بسته به صورت قالبی، از شخص یا تفکر خاصی بپذیریم؛ چون مربوط به ابدیت و هستی ماست.

اگر بتوانیم نه فقط از راه علمی، بلکه با مجاهده و ریاضت شرعی و بی هیچ عینکی در سیاست، دین و فرهنگ، و پاک و خالی از هر نوع تفکری، علل تفرقه و چندگانه شدن را از همان صدر اسلام و زمان پیغمبر ﷺ جستجو کنیم، به این نتیجه می رسیم که وقتی محور را در

۱- در ادامه، إن شاء الله به طور مفصل راجع به این مطلب صحبت خواهیم کرد و خواهیم گفت منظور، دیدار جسمی یا سایر توهمات که در این زمینه وجود دارد، نیست.

۲- اشاره به سوره فرقان، آیه ۲۳: ”وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَثُوراً“؛ و سراغ اعمالی که کرده اند می رویم و آن را چون گردی پراکنده بر باد می دهیم.

یک حقیقت قرار ندهیم، بفهمیم یا نفهمیم، مدام در تفرقه‌ایم.
 بنا بر نقل تاریخ، از همان روزهای پس از رحلت پیامبر، هر کس
 به نوعی، رهبری و ولایت را کنار گذاشت؛ حتی عالم‌ترین و عابدترین
 اشخاص! یکی به عنوان "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ"؛ یکی با توجیه احادیثی که از
 پیامبر ﷺ گرفته بود؛ یکی با اعتراض به اینکه علی علیه السلام جوان است
 و...؛ همه هم جز اقلی، دین‌دار بودند؛ حتی معاویه -لعنة الله علیه- هم به ظاهر
 دین‌دار بود! اما چون تنها محور حق را کنار گذاشتند، هیچ وقت با هم
 یکی نشدند و یکدیگر را قبول نداشتند؛ بلکه هر کدام، پرچمی از اسلام
 و دین گرفتند و با همان پرچم هم دین‌داری کردند و پیش رفتند! وقتی
 با هم یکی نشدند، دین کدامشان درست است؟!!

در مقابل، آنان که امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام را گرفتند، در
 هر برهه‌ای به هزاران پرچم اسلام هم برمی‌خوردند، نگران نبودند و
 اشتباه نمی‌کردند. آنان هر چند با دیگران هم راه آمدند و تبادل افکار و
 نظرات کردند، اما وقتی پای رهبری به میان می‌آمد، هیچ وقت بین
 حضرت علی علیه السلام و غیر او جمع نکردند و فدایی رهبرشان بودند؛ لذا
 همیشه حقیقت دین را روشن و نورانی پیدا می‌کردند.

پس محور وحدت، امام است. امام علی علیه السلام که رفت، دین چند
 دسته شد. امام حسن علیه السلام آمد. دوباره عده‌ای دین‌دار، پیروش شدند و
 باز هر کدام به امتحان و ابتلائی، مسیر خود را جدا کردند؛ و امام
 حسن علیه السلام ماند و فقط چند یار نورانی!

فکر نکنید "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ" فقط در زمان حضرت علی علیه السلام بود.
 بلکه اگر تاریخ را بررسی کنیم، می‌بینیم همواره تفرقه‌ها، در تنها

گذاشتن رهبر الهی، ریشه دارند. البته بخش‌هایی که حول محور رهبری می‌چرخند، با بخش‌های دیگر هم وحدت دارند؛ ولی تنها تا زمانی که آن پایه را خدشه‌دار نکند. اگر پایه گفت سکوت، سکوت می‌کنند و اگر گفت جنگ، می‌جنگند؛ اگر گفت حرف بزن، می‌گویند چشم و اگر هم گفت حرف نزن، می‌گویند چشم. اما سایر رایت‌ها چون پایه، مدنظرشان نیست، با هم در تضادند.

پس اگر می‌خواهی اهل نجات باشی و فردای ظهور که پرچم امام زمان‌های دروغین بلند است، تحت رایتی نباشی که از آن مهدی فاطمه و علی علیه السلام نیست، امروز باید وظیفه‌ات را بفهمی و رایت حق را تشخیص دهی. اگر در یک محور حرکت کنی، می‌توانی همه‌ی تضادها را تحت آن محور جمع کنی. یعنی با داشتن این محور، هم می‌توانی در برابر دشمن، صبر و سکوت کنی و هم می‌توانی اگر وظیفه بود، اسلحه به دست گیری و بجنگی.

اگر از آنان که محور رهبری را کنار گذاشته‌اند، پرسید، اصلاً نمی‌دانند چه چیز را قبول دارند و می‌خواهند چه حکومتی حاکم باشد! لذا پیوسته پرچمشان عوض می‌شود. بر عکس، آنان که تابع رهبرند، هر چه رهبر بگوید، دنبال همان می‌روند؛ از این رو همیشه دین را با آن نورانیت و روشنی‌اش پایدار نگه می‌دارند.

پس چنان‌که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند، امر حق، از خورشید هم واضح‌تر و روشن‌تر است؛ هر چند ما آن را برای خود تیره کرده‌ایم. یعنی راهی آسان‌تر از این نیست که محور صحیح را بشناسیم و در همه چیز بر اساس آن حرکت کنیم. اگر غیر از این باشیم، همان‌گونه که در

طول تاریخ، این محورها را تنها گذاشتند و کار به اینجا رسید، فردا هم در زمان ظهور امام زمان عجل الله فرجه جزء مخالفین امام حقیقی خواهیم بود.

فکر نکنید وقتی حضرت مهدی - ارواحنا له الفداء - بیاید و بگوید "آنا المهدی"، همه او را می شناسیم و می گوئیم چشم! زیرا شناخت او ارتباط مستقیم با نورانیت من و شما دارد. خیلی ها قبولش نمی کنند؛ زیرا اگر چه واضح تر از شمس است، ولی چنین نیست که با هر عینکی بتوان او را دید!

پس باید نگران و مراقب باشیم. به یقین، امروز راهی بهتر از این، پیدا نمی کنیم. به هر طرف برویم، کمی بعد طرف های دیگر، ما را به سوی خود خواهند کشید. اما اگر حول یک محور صحیح حرکت کنیم، می توانیم نورانیت خود را حفظ کنیم.

محمد بن منصور صیقل از پدرش نقل می کند که با حارث بن مغیره و جمعی از اصحابمان جلسه ای داشتیم. امام صادق علیه السلام سخن ما را می شنید؛ پس به ما فرمود:

"فِي أَي شَيْءٍ أَنْتُمْ؟ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أُعْيُنَكُمْ، حَتَّى تُغْرَبُوا! لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أُعْيُنَكُمْ، حَتَّى تُمَخَّصُوا! لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أُعْيُنَكُمْ، حَتَّى تُمَيِّزُوا! لَا وَاللَّهِ مَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أُعْيُنَكُمْ، إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ! لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أُعْيُنَكُمْ، حَتَّى يَشْفَى مَنْ يَشْفَى وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ."^۱

درباره ی چه چیزی صحبت می کنید؟! هیهات، هیهات! نه به خدا قسم آنچه چشم به آن دارید-یعنی آنچه آرزو دارید و چشمانتان را به آن دوخته اید-، نخواهد

شد، تا اینکه غربال شوید! نه به خدا قسم آنچه چشم به آن دارید، نخواهد شد، مگر تمحیص شوید! نه به خدا قسم آنچه چشم به آن دارید، نخواهد شد، تا اینکه از هم تمیز پیدا کنید! نه به خدا قسم آنچه چشم به آن دارید، نخواهد شد، مگر بعد از یأس و ناامیدی! نه به خدا قسم آنچه چشم به آن دارید، نخواهد شد، مگر هنگامی که آن کس که شقی است، شقاوتش آشکار گردد و آن کس که سعادت‌مند است شناخته شود!

علاوه بر این‌گونه روایات، حضرات معصومین علیهم‌السلام برخی از آیات قرآن را هم که در رابطه با امتحان است، به امتحان امت در زمان غیبت تأویل کرده‌اند؛ از جمله:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»^۱

و همانا شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و نقص از اموال و جان‌ها و محصولات، امتحان می‌کنیم؛ و مژده باد بر صابرین.

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: «إِنَّ لِقِيَامِ الْقَائِمِ عِلَامَاتٍ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِلْمُؤْمِنِينَ... قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ»؛ يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ علیه‌السلام... نَبْلُوهُمْ «بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ»، مِنْ مُلُوكِ بَنِي فُلَانٍ فِي آخِرِ سُلْطَانِهِمْ؛ «وَالْجُوعِ»، بِغَلَاءِ أَسْعَارِهِمْ؛ «وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ»، قَالَ كَسَادُ التُّجَارَاتِ وَ قِلَّةُ الْفَضْلِ؛ وَ نَقْصٍ مِنَ «الْأَنْفُسِ»، قَالَ مَوْتُ ذَرِيْعٍ؛ وَ نَقْصٍ مِنَ «الثَّمَرَاتِ»، قِلَّةُ رَيْعِ مَا يُزْرَعُ؛ «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»، عِنْدَ ذَلِكَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ... هَذَا تَأْوِيلُهُ؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاْسِيخُونَ فِي الْعِلْمِ».^۲

همانا برای قیام قائم علائمی است که خداوند برای اهل ایمان پدید می‌آورد... خدا عزوجل می‌فرماید «و لنبلونکم» یعنی مؤمنین قبل از آمدن قائم [امتحان

۱- سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۲۰۲-۲۰۳.

می‌شوند]... امتحانشان می‌کنیم به چیزی از ترس، از پادشاهان بنی فلان در روزگار آخر آن‌ها؛ و گرسنگی به خاطر بالا رفتن قیمت‌هاست؛ و نقص اموال، کسادی تجارت‌ها و کم شدن بخشش است؛ و نقص جان‌ها، مرگ‌های سریع است و نقص ثمرات، کمی حاصلی است که از کشتشان می‌گیرند؛ و بشارت باد بر صابران، [مژده] در آن حال به تعجیل فرج است. این تأویل آن [آیه] است؛ همانا خداوند عزوجل می‌فرماید: و تأویلش را نمی‌داند مگر خدا و راسخان در علم.

همچنین بخشی از آیهی صد و هفتاد و نه از سورهی آل عمران، به آخرالزمان نسبت داده شده است.

حضرت صادق علیه السلام فرموده‌اند: "لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يُنَادِيَ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: يَا أَهْلَ الْحَقِّ، اجْتَمِعُوا! فَيَصِيرُونَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ؛ ثُمَّ يُنَادِي مَرَّةً أُخْرَى: يَا أَهْلَ الْبَاطِلِ، اجْتَمِعُوا! فَيَصِيرُونَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ."

دنیا به پایان نمی‌رسد، تا اینکه یک منادی از آسمان ندا دهد: ای اهل حق، گرد هم آیید! پس همه بر یک قطعه‌ی زمین جمع شوند. سپس بار دیگر ندا دهد: ای اهل باطل، گرد هم آیید! پس همه بر یک قطعه زمین جمع شوند.

راوی عرض کرد که آیا اینان می‌توانند با اینان مخلوط شوند؟

فرمود: "لَا وَاللَّهِ! وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ".^۱

نه به خدا قسم! و آن گفته‌ی خدای عزوجل است: چنین نیست که خداوند مؤمنین را بر آنچه شما بر آن هستید، رها کند؛ تا اینکه خبیث (پلید) را از طیب (پاک)، جدا کند.

این امتحان در زمان غیبت، همگانی است؛ منتها هر کس به شکل

خاص خود امتحان می شود، تا "...الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا..."^۱ که حقیقتاً از عشق خدا - که همان عشق امام زمان است - دم می زنند، از بقیه که صرفاً ادعایی دروغین دارند، تمیز داده شوند. به فرمایش امام حسین علیه السلام: "النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينِ لِعِيقِ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ: يَخُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ، قُلَّ الدَّيَّانُونَ"^۲؛ آنجا که پای امتحان به میان آید، عاشقان امام زمان علیه السلام اقل اند!

به هر حال عصر غیبت، عصر آزمایش و امتحان است. البته هم عصر ثبات است، هم عصر تزلزل. عصر تحمل درد هجران دوست و شیرینی پاداش صبر. در عظمت و اهمیت این عصر، همان بس که خداوند در قرآن به آن قسم می خورد: "وَالْعَصْرِ؛" قسم به آخرالزمان و عصر خروج مهدی است.^۳

رسول اکرم صلی الله علیه و آله آخرالزمان را چنین توصیف کرده اند: "سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ؛ يُسَمَّوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ. مَسَاجِدُهُمْ غَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى؛ فَقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ، شَرُّ فَقَهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ؛ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ"^۴

بر مردم زمانی خواهد آمد که از قرآن جز رسمش چیزی نماند و از اسلام جز اسمش! به نام مسلمان خوانده می شوند، در حالی که دورترین مردم از اسلام هستند!

۱- سوره احقاف، آیه ۱۳؛ کسانی که گفتند پروردگار ما، خداست، سپس استقامت ورزیدند.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳؛ مردم، بندگان دنیا هستند و دین، لقلقه‌ی زبان‌هایشان است؛ دور آن می گردند تا زمانی که برایشان وسیله‌ی معیشت است؛ پس هنگامی که به بلا امتحان شوند، دین‌داران کم شوند.

۳- اشاره به بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۱۴؛ مفضل روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره‌ی گفته‌ی خداوند عزوجل: "وَالْعَصْرِ..." سؤال کردم. حضرت فرمود: "الْعَصْرُ، عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ علیه السلام؛ العصر، دوران خروج قائم علیه السلام است.

۴- الکافی، ج ۸، ص ۳۰۸.

مساجدشان آباد است، در حالی که از هدایت خراب می‌باشد! فقهای آن زمان، بدترین فقیهان زیر سایه‌ی آسمان هستند؛ فتنه از آنها خارج می‌شود و به سویشان باز می‌گردد.

البته این مطلب به این معنی نیست که همه‌ی فقهای آخرالزمان چنین باشند.

فصل دوم:

امتحان امت در زمان غمیت

با این اوصاف، دوران غیبت، زمان مشقت و سختی دین‌داری است و عبور از امتحانات دشوار آن، اگر چه نفس‌گیر است، ولی راه جدا شدن منتظران و مؤمنان حقیقی از دوستان زبانی امام، همین است.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: "يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، الْمُؤْمِنُ فِيهِ أَذْلٌ مِنْ شَاتِيهِ."^۱

روزگاری بر مردم می‌آید که مؤمن در آن از گوسفندش خوارتر است. همچنین حضرت رسول ﷺ می‌فرمایند: "فَعِنْدَهَا يَذَابُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فِي جَوْفِهِ، كَمَا يَذَابُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ؛ مِمَّا يَرَى مِنَ الْمُنْكَرِ، فَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَغْيِرَهُ."^۲ در آن زمان قلب مؤمن در بطنش ذوب می‌شود، همان طور که نمک در آب، ذوب می‌شود؛ به خاطر آنچه از منکر می‌بیند و قدرت اینکه تغییرش دهد را ندارد. نه در محله می‌تواند کاری کند، نه در اجتماع و نه در دنیا. حتی جلوی فرزند خودش را هم نمی‌تواند بگیرد. لذا چشمش را می‌بندد و

۱- نهج الفصاحة، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ، ص ۷۹۹.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۴۸.

در درون، ذوب می شود.

”الْمُؤْمِنُ يَمْشِي بَيْنَهُم بِالْمَخَافَةِ فَإِنْ تَكَلَّمَ أَكَلُوهُ وَإِنْ سَكَتَ مَاتَ بِغَيْظِهِ“

مؤمن در این جمع با ترس و لرز می رود (و ایمانش را با ترس و لرز آشکار می کند). اگر حرف بزند، او را می خورند و اگر ساکت شود، از غصه می میرد.

با همین مضمون، پیامبر ﷺ می فرمایند:

”فَعِنْدَهَا يَلِيهِمْ أَقْوَامٌ، إِنْ تَكَلَّمُوا قَتَلُوهُمْ؛ وَإِنْ سَكَتُوا، اسْتَبَاحُواهُمْ لِيَسْتَأْثِرُوا بِغَيْظِهِمْ؛ وَ لِيَطْوُونَ حَرَمَتَهُمْ، وَ لِيَسْفِكْنَ دِمَاءَهُمْ، وَ لِيَتَمَلَّانِ قُلُوبَهُمْ رَعْبًا. فَلَا تَرَاهُمْ إِلَّا وَجَلِينَ خَائِفِينَ، مَرْعُوبِينَ، مَرهُوبِينَ.“^۱

حضرت علی عليه السلام می فرماید: ”فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا تَرَوْنَ مَا تُحِبُّونَ

حَتَّى يَتَّقَلَ بَغْضُكُمْ فِي وَجْهِهِ بَعْضٌ؛ وَ حَتَّى يُسَمِّيَ بَغْضُكُمْ بَعْضًا كَذَّابِينَ.“^۲

سوگند به پروردگاری که جانم در دست اوست، آنچه را دوست دارید - یعنی مهدی را - نمی یابید، تا اینکه بعضی از شما بر صورت بعضی خدو اندازد؛ و تا اینکه بعضی از شما بعضی [دیگر] را دروغگو بنامند.

یعنی زمانی می رسد که هیچ کس، دیگری را قبول ندارد. همه شخصیت یکدیگر را می کوبند، می خواهند دیگران را از میدان دور کنند و خودشان باشند! حضرت مهدی عليه السلام تا چنین زمانی ظاهر نمی شود.

حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله می فرمایند: ”ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ؛ غَيْبَةً

لَا يَثْبُتُ عَلَى الْقَوْلِ فِي إِمَامَتِهِ، إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ.“^۳

او (حضرت مهدی عليه السلام) کسی است که از شیعیانش غایب می شود؛ غیبتی که

کسی بر عقیده‌ی در امامتش ثابت نمی ماند، مگر آن که خداوند قلبش را به ایمان

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۰۷.

۲- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۶.

۳- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۸۹.

امتحان کرده باشد.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه، خطبه‌ی پانزده می‌فرمایند: "وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ، لَتُبْلَبُنَّ بِبَلَاءَةٍ وَ لَتُغْرِبُنَّ غَرْبَةً وَ لَتَسَاطُنَّ سَوَاطِنَ الْقِدْرَا حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ، أَغْلَاكُمْ وَ أَغْلَاكُمْ، أَسْفَلَكُمْ."

سوگند به خدایی که او را به حق مبعوث کرد، سخت آزمایش خواهید شد و سخت غربال خواهید شد و به هم خواهید ریخت مانند دیگ غذا! تا پایین‌ترین تریستان، به بالاترین [جایگاهتان] برگردد و بالاترین تریستان، پایین‌ترین شود.

امام صادق علیه السلام در بیان سختی آزمایش‌ها برای شیعیان می‌فرمایند: "وَاللَّهِ لَتُكْسَرَنَّ كَسْرَ الزُّجَاجِ! وَ إِنِّ الزُّجَاجَ يَعَادُ فَيَعُودُ كَمَا كَانَ؛ وَاللَّهِ لَتُكْسَرَنَّ كَسْرَ الْفَخَّارِ! وَ إِنِّ الْفَخَّارَ لَا يَعُودُ كَمَا كَانَ؛ وَاللَّهِ لَتَمَّحَّصَنَّ! وَاللَّهِ لَتُغْرِبُنَّ كَمَا يَغْرِبُ الزُّوَانُ مِنَ الْقَمَحِ!"^۱

به خدا قسم، همانا [شما شیعیان] مانند شیشه شکسته می‌شوید! و به درستی که شیشه را بعد از شکستن می‌توان ذوب کرد و به صورت نخست برگرداند! به خدا قسم مثل سفال شکسته می‌شوید! و به درستی که سفال به صورت اولیه بر نمی‌گردد. به خدا قسم قطعاً تمحیص و خالص می‌شوید! به خدا قسم غربال می‌شوید، همان‌طور که دانه‌ی تلخ از میان گندم غربال می‌شود!

سختی آخرالزمان؛ چرا؟ چه کنیم؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی غیبت امام زمان علیه السلام می‌فرمایند: "وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا، لَيَغِيْبَنَّ الْقَائِمُ مِنِّي وَ لَدِي بَعْدِي مَعَهُودٌ إِلَيْهِ مِنِّي، حَتَّى يَقُولَ أَكْثَرُ النَّاسِ: مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ وَ يَشْكُو آخِرُونَ فِي وِلَادَتِهِ. فَمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ، فَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ وَ لَا يَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ إِلَيْهِ سَبِيلًا بِشَكِّهِ؛ فَيَزِيلَهُ عَنِّي وَ يَخْرِجَهُ مِنِّي."

۱- بحار الأنوار، ج ۵۲، صص ۱۰۱-۱۰۲.

دینی؛ فَقَدْ أَخْرَجَ أَبْوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ مِن قَبْلُ^۱."

سوگند به خدایی که مرا به حق برای بشارت برانگیخت، همانا فرزندم طبق عهد معهودی که بر او از من است، غایب می‌شود؛ [غیبتش آن قدر طول می‌کشد] تا بیشتر مردم می‌گویند: خداوند چه احتیاجی به خاندان محمد دارد؟! و عده‌ی دیگری هم در ولادتش شک می‌کنند [و می‌گویند مهدی به دنیا نیامده است]. پس هر کس زمانش را درک کند، پس باید به دین او متمسک شود و برای شیطان به سوی خود، به وسیله‌ی شکش راهی قرار ندهد. که او را از [زمره‌ی] امت من زایل می‌کند و از دینم، خارج می‌کند؛ همان گونه که پیش از این پدر و مادرتان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام و حوا- را از بهشت خارج کرد.

پس دوران غیبت مثل زمان حضور امام نیست که شیطان فقط در چند گوشه ممکن است به ما راه داشته باشد؛ که در آن چند گوشه هم راندنش خیلی سخت نیست. بلکه در این زمان اگر در جزیی‌ترین مرحله به شیطان میدان دهیم، دیگر از دینمان خبری نخواهد بود. پس باید محکم به دینمان بچسبیم و شیطان را به خود راه ندهیم؛ یعنی "مراقبت تام" داشته باشیم.

به عبارت دیگر، امروز گناه نکردن برای دین داشتن، کافی نیست. امروز برای حفظ دین، مکروه را هم باید ترک کرد. زیرا اگر کسی مراقب مکروه باشد، هرگز به حرام نمی‌افتد. آخر الزمان این قدر خطرناک است که اگر گناه در هر مرحله‌ای بر انسان حاکم باشد، دینش را بر باد می‌دهد! این است که خیلی‌ها نماز و روزه دارند، ولی دین ندارند! همین نشان می‌دهد یک جای کارشان به وضوح مشکل دارد؛

مثلاً خمس نمی دهند یا مالشان مخلوط به حرام است. امروز باید معرفت را بالا برد و به نورانیت امام رسید.

عزیزان، امروز آخرالزمان است؛ یعنی امام ما در پس پرده‌ی غیبت است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرمایند در این زمان، شیطان را هرگز به خود راه ندهید؛ چرا که میدان دادن به شیطان در این زمان، مساوی با از بین رفتن دینتان است.

باید بدانیم این خطر در هر زمینه‌ای وجود دارد. مثلاً اگر من و شما اسراف نمی کردیم، می توانستیم با روحیه‌ی قناعت زندگی کنیم، یعنی به اقل‌ها قانع بودیم، اگر در سرمایه‌مان مکروه و شبهه را راه نمی دادیم و خمس و زکاتمان را به موقع پرداخت می کردیم، وضع اقتصاد به اینجا نمی کشید که بسیاری دچار رشوه، ربا، سود گرفتن‌های غلط غیر شرعی و... شوند.

در آخرالزمان در جزیی‌ترین مسائل و حتی در حلال هم باید مراقبت کرد. کدام یک از من و شما به چنین نکاتی اهمیت می دهیم و آن‌ها را رعایت می کنیم؟! تازه این نازل‌ترین مرحله است! در مراحل دیگر هم متأسفانه همین طور غافل هستیم. در حالی که آخرالزمان شرایط خاصی دارد. وقتی امام در پس پرده‌ی غیبت است، اگر چه "بِکُمْ یُنزَلُ الْغَيْثُ"^۱ است و به یمن امام باران می آید، و هر چند "بِیْمَنِهِ رِزْقَ الْوَرَى"^۲ است و رزق و روزی به یمن وجود ایشان به ما می رسد، ولی همه‌ی فیوضات از پس پرده است. آیا نور از پس ابر با شعاع مستقیم

۱- زیارت جامعه‌ی کبیره : باران به واسطه‌ی شما می بارد.

۲- مفاتیح‌الجنان، دعای عدیله : خلق به یمن او روزی داده می شود.

خورشید یکی است؟!

پس آخرالزمان زمانی است که راه افاضه‌ها ضعیف‌تر شده و مراقبت باید بیشتر باشد. ولی بر عکس! می‌بینیم دیگر اجتناب از حرام هم چندان رعایت نمی‌شود، چه رسد به مکروه! لذا پای شیطان در کار می‌آید و دین‌ها بر باد می‌رود. آن وقت اگر چه نماز بخوانیم و روزه بگیریم، ولی اثرات دین را در اخلاقمان نمی‌بینیم؛ نورانیت در نماز نداریم؛ دعایمان مستجاب نمی‌شود و...؛ بی آنکه بفهمیم این مصیبت‌ها از کجا به ما می‌رسد!

چرا مراقب خود نیستیم؟! چرا اخلاقمان، زبان، گوش، چشم، معده، دست، پا و همه چیزمان را این قدر رها کرده‌ایم و آزاد گذاشته‌ایم؟! مگر آخرالزمان نیست؟! مردم در زمان حضور پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام که نور در کنارشان بود، چه شدند که من و شما در غیبت آقایمان، با این همه سهل‌انگاری می‌خواهیم بشویم؟!

امروز هر کاری مراقبت و دقت بیشتری می‌خواهد. امروز کسب حلال به این سادگی نیست. حرف زدن، خیلی مراقبت می‌خواهد و هر حرفی ممکن است بوی اهانت، تهمت یا دروغ دهد. خیلی از دیدنی‌ها و شنیدنی‌های حلال هم انسان را به حرام می‌اندازد. آخرالزمان است؛ یعنی حلال قدری در پرده است و از این رو کار خیلی مشکل است.

وای که ما خوابمان نسبت به یاران حضرت علی علیه‌السلام خیلی سنگین‌تر است! در حالی که آنان اگر اندکی در خواب می‌رفتند، خیلی مشکلی نبود و بالاخره بیدارشان می‌کردند؛ ولی آخرالزمانی‌ها اگر یک چرت هم بزنند، دینشان رفته است!

خدایا به دادمان برس! دستمان را بگیر! هر چه بیشتر پیش می‌رویم، می‌بینیم اوضاع از آنچه فکر می‌کردیم، خطرناک‌تر است.

حقیقتاً با وجود احادیثی که درباره‌ی امتحان‌های آخرالزمان آمده، اصلاً نمی‌شود این قدر راحت زندگی کرد. این شرایط برای مردم صدر اسلام چنان نامأنوس بود که وقتی پیامبر ﷺ نقل می‌کرد، حتی سلمان با آن مقامش مدام می‌گفت: چنین چیزی خواهد شد، یا رسول‌الله؟!^۱

وقتی پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: "فِيْزِيْلُهُ عَن مِّلْتِي وَ يُخْرِجُهُ مِنْ دِيْنِي؛ فَقَدْ اُخْرِجَ اَبْوَيْتِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلِ"، گویی انسان به جایی می‌رسد که فقط می‌تواند به حضرت صاحب‌الامر - ارواحنا له الفداء - متوسل شود و بگوید: "یا صاحب‌الزمان، اذرنی و لا تهلكنی!".

کلام، کلام پیامبر ﷺ است؛ شوخی نیست! می‌گوید در آخرالزمان اگر خواب باشی و نماز بخوانی، خواب باشی و روزه بگیری، خواب باشی و درآمد اقتصادی داشته باشی، شیطان تو را از ملت من خارج می‌کند؛ چه خطر عظیمی! تازه من و شما که آدم و حوا نیستیم؛ فرزندان آن دویم و شاید هم فرزندان ناخلفشان؛ وقتی شیطان آنها را از بهشت بیرون کرد، دیگر کار من و شما چگونه است؟!^۲

مقابله‌ی حضرت با ستمگران، معاندان و مستکبران تاریخ

امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: "كُلُّ يَغْلَمٍ النَّاسُ مَا يَصْنَعُ الْقَائِمُ إِذَا خَرَجَ، لَأَحَبُّ"

۱- در بحار الأنوار، ج ۶، صص ۳۰۶-۳۰۹، حدیثی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که حضرت در آن شرایط آخرالزمان را مطرح می‌کند و سلمان رضی الله عنه در مقابل هر چند شرطی از حضرت می‌پرسد: "وَ اِنْ هَذَا لَكَايِنٌ يَا رَسُوْلَ اللهِ؟!"; و چنین چیزی خواهد شد، ای رسول خدا؟!^۲

أَكْثَرُهُمْ أَلَّا يَرَوْهُ، مِمَّا يَقْتُلُ مِنَ النَّاسِ! أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْدَأُ إِلَّا بِقُرَيْشٍ؛ فَلَا يَأْخُذُ مِنْهَا إِلَّا السَّيْفَ وَلَا يُعْطِيهَا إِلَّا السَّيْفَ؛ حَتَّى يَقُولَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: لَيْسَ هَذَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَكَوْكَانَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، لَرَحِمٍ!"^۱

اگر مردم بدانند قائم وقتی خارج شود چه خواهد کرد، به تأکید اکثرشان دوست خواهند داشت که او را نبینند؛ به سبب قتلی که در میان مردم می‌کند. آگاه باشید که او جز از قریش آغاز نمی‌کند و از آنان جز شمشیر نمی‌گیرد و به آنان جز شمشیر نمی‌دهد! تا اینکه بسیاری از مردم می‌گویند: این از آل پیغمبر نیست و اگر از آل محمد بود، قطعاً رحم می‌کرد!

عجب حدیث نگران‌کننده‌ای! می‌دانید این سخن در آن امتحان، از کدام بینش ما ظهور می‌کند؟ از آنجا که من و شما دینمان را در چارچوب کلی نگرفته‌ایم و همیشه گفته‌ایم خدا رحیم و کریم است؛ یا از عاشورا فقط القاء شیطان را گرفته‌ایم که تو فقط گریه کن، هر کار غلطی هم کردی، بالاخره امام حسین علیه السلام شفاعت می‌کند!

این بینش از آنجا می‌آید که همیشه سعی کرده‌ایم خود را از حقایق دین کنار بکشیم و این القائات را بپذیریم. لذا به قدری این بینش در جانمان رفته، که فکر کرده‌ایم پیغمبر صلی الله علیه و آله چون مظهر رحمة للعالمین است، دیگر نباید هیچ خشونت، حتی در کار کفار و مستکبران داشته باشد؛ و چه بسا اگر حضرت مهدی - ارواحنا له الفداء - هم بیاید و خشونت در مقابل ستمگران، معاندان و مستکبران تاریخ داشته باشد، او را انکار کنیم و بگوییم از آل پیغمبر نیست!

آری، پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم مهربان بود، با محبت با آنان رفتار می‌کرد

و بینشان الفت ایجاد می کرد؛ ولی این رفتار متوجه همگان و در هر شرایطی نمی شد. یعنی زمانی هم که لازم بود، خشمگین می شد و می جنگید.

اما شیطان دین اسلام را آن طور که خود بخواهد، معرفی می کند و می گوید اسلام فقط دین رحمت و گذشت است و از سوی دیگر، دینی را که در مقابل ملحدین و معاندین می ایستد، خشن می نامد! امروز هم دست دشمنان در این زمینه قوی است و ممکن است قیامها و حرکت های انقلابی تاریخ اسلام را به خشونت اولیاء دین نسبت دهند. عده ای هم که مغزشان فقط پر از نام و سرگذشت هنرپیشه ها، ورزشکاران، رجال سیاسی و... شده و جا و فرصتی برای تحلیل دینشان نگذاشته اند، تحت تأثیر این القائات قرار می گیرند؛ کسانی که نسبت به حقایق همه جانبه ی دین، معرفت پیدا نکرده اند و تنها گوشه ای از صورت آن را گرفته اند، می گویند رحمت خدا یعنی هر کاری کردی، عیبی ندارد و خدا چیزی نمی گوید؛ چون اصلاً اسلام، دین خشنی نیست!

در صورتی که در سوره ی فتح آمده است: "مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ..."^۱. همین آیه نشان می دهد که فقط برای وحدت فکری و همدلی مؤمنان است که نباید غلظت و درشتی وجود داشته باشد. ولی مقابل محارب باید خشونت نشان داد، جنگید و آن غده ی سرطانی را از بین برد؛ چرا که اگر به آن میدان داده شود، همه را

۱- سوره فتح، آیه ۲۹: محمد، پیامبر خدا و کسانی که با او هستند، بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان.

فرا می گیرد.

بنابراین نباید در تبیین معارف اسلام، دیدگاهمان این باشد: "ترسان! از رحمت بگو! خدا رحیم و کریم است و..."؛ زیرا این بینش یعنی بررسی نکردن تمام جوانب دین. البته درست است که نباید بُعد ترس را هم بیش از حد بالا برد، ولی وقتی می بینیم یک کفهی خوف و رجاء این قدر پایین آمده که هیچ گونه زمینهی ترس در فرد نیست و در معصیت، بی باک شده است، باید کفهی خوف - نه ناامیدی - را بالا ببریم تا رجاء کاذب را که شیاطین در او ایجاد کرده اند، پایین بکشیم.

این حالت، ناامیدی نیست؛ خوف ممدوح است. خوفی که متأسفانه ما خیلی کم داریم! اما با وجود چنین احادیث تکان دهنده ای واقعاً باید ترسید! کسی که می گوید آل پیغمبر، رحیم است و اصلاً خشونت به کار نمی برد، معلوم است مسلمان است و قرآن را قبول دارد، ولی تک بعدی است و به نفع امیالش حرکت می کند. یعنی از دین فقط آنچه را به نفعش است، می گیرد و به همه ی ابعاد آن توجه نمی کند.

مثلاً خداوند در قرآن فرموده است: "الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهِدَا عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ"^۱؛ زناکار را شلاق بزن و اگر به خدا و معاد ایمان داری، بر او رأفت نداشته باش؛ همه را هم جمع کن

۱- سوره نور، آیه ۲: زن و مرد زناکار را هر یک صد ضربه بزنید؛ و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، مباد که در حکم خدا نسبت به آن دو دستخوش ترحم شوید! و باید که به هنگام شکنجه کردنشان، گروهی از مؤمنان حاضر باشند.

تا عذابش را ببینند!

اما اسلام آن قدر به آبرو و شخصیت مردم بها داده که می گوید اگر کسی در طرف راست بود و دیدی فکر یا کار بدی می کند، وقتی به طرف چپت آمد، ظنّ بد به او نداشته باش، چون ممکن است در این فاصله عوض شده باشد. اسلامی که این قدر شخصیت مردم را در نظر می گیرد، چطور می گوید وقتی شلاق می زنی، مردم را دعوت کن، ببینند؟!

آری، اسلام، دینی همه جانبه است و همه چیز را متناسب با جایگاه خودش دارد. پس نباید آن را یک بعدی بشناسیم، که هلاک می شویم. در دل ما زمینه‌ی پرورش دنیا با بینش تک بعدی "خدا رحیم است" آماده است و شیطان در این زمینه خیلی روی ما کار می کند. مبادا کار به جایی برسد که فردا حضرت مهدی - ارواحنا له الفداء - را انکار کنیم؟!

اما چرا امام زمان - ارواحنا له الفداء - شمشیر نزنند؟! چرا با ذوالفقار علی علیه السلام قیام نکند؟! این شیطان است که این‌ها را به عنوان خشونت و منافی با دین و راه رسول الله صلی الله علیه و آله معرفی کرده است؛ یا از طرف دیگر، شمشیر زدن حضرت را برای هر گونه ستم و گناهی تعمیم داده و این پندار را القا کرده است که امام زمان، همه‌ی گنهکاران را گردن می زند! در نتیجه عده‌ای را از ترس اینکه امام به خاطر گناه، گردنشان را می زند، دلسرد کرده و عده‌ای را هم با تعریف التقاطی از اسلام، به انکار حرکت‌های انقلابی و قیام حضرت مهدی - ارواحنا له الفداء - می کشاند.

پس اگر بافت فکری و اعتقاد ما این باشد که دین فقط رحمت است، فردا تاب تحمل حماسه‌ی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را نخواهیم داشت و این خطر وجود دارد که بگوییم این آقا، امام نیست! امام علیه السلام گناه کاران غیر معاند را گردن نمی‌زند. ریشه‌ی جنگ را با جنگ می‌خشکاند. زمینه‌های گناه را از بین می‌برد.

نشانه‌های آخرالزمان در احادیث

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی به نشانه‌ها و اوصاف آخرالزمان اشاره می‌کند و می‌فرماید:

"سَيَأْتِي مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ... كَيْسَتْ هِمَّتُهُمْ إِلَّا الدُّنْيَا؛ عَاكِفُونَ عَلَيْهَا."^۱

بعد از من اقوامی خواهند آمد... که همتشان جز بر دنیا نیست؛ [به طوری که] بر آن معتکف‌اند.

"عَاكِفُونَ" با "عكوف" و "اعتكاف"، هم ریشه است؛ عكوف به معنی ملازمت همراه با تعظیم است و اعتكاف، در بست نشستن و توجه را از هدف برداشتن. اقوامی می‌آیند که در بست برای دنیا نشسته‌اند. می‌خوابند برای دنیا؛ می‌خورند برای دنیا؛ می‌پوشند برای دنیا؛ می‌سازند برای دنیا و در یک کلام، هستند برای دنیا!

این اقوام، مربوط به کدام زمان هستند؟ امروز هر چه جلوتر می‌رویم، این وضع را در سطح امت‌ها و حکومت‌های اسلامی، بیشتر می‌بینیم. کشورهایی که حکومتشان را به دست دنیاداران و دولت‌های کفر داده‌اند، در حالی که در قرآن گفته شده کافران نباید بر مؤمنین

۱- مکارم الأخلاق، شیخ حسن فرزند شیخ طبرسی، ص ۴۴۹.

تسلط داشته باشند.^۱ اما آنان از ترس جنگ، گرانی، محاصره‌ی اقتصادی و برای اینکه دنیایشان لطمه نخورد، به دخالت استعمارگران تن داده‌اند.

پیامبر ﷺ در ادامه می‌فرماید: "...مَحَارِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ وَ شَرَفُهُمُ الدَّرَاهِمُ وَ الدَّنَانِيرُ وَ هِمَّتُهُمْ بَطُونُهُمْ؛ أَوْلَيْكَ هُمْ شَرُّ الْأَشْرَارِ. الْفِتْنَةُ مِنْهُمْ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ." محراب و قبله‌هایشان زنانشان است و شرفشان درهم و دینار و همتشان شکم‌هایشان است؛ آنان بدترین بدها هستند. فتنه از آنهاست و به سویشان باز می‌گردد.

امروز اکثر افراد شرفشان و ارزش‌گذاری‌شان به پول است؛ به اسکناس‌های سبز و آبی، دلار، سکه و... هر چه ثروت بیشتر، شأن و ارزش شخص بالاتر! یعنی معیار و ارزش، پول و ثروت است. به همین ترتیب احترام‌ها، عزت‌ها و به‌به و چه‌چه‌ها هم بر این اساس می‌چرخد. می‌گویند: از چه کسی دختر گرفتی؟ چقدر جهیزیه آورد؟ چقدر مهریه داشت؟ به چه کسی دختر دادی؟ چه دارد؟ خانه اجاره کرده؟ کجای شهر؟ با اینکه خانه نداشت، دخترت را دادی؟! عجب ایشاری کردی! و...

از سوی دیگر در این زمانه قبله‌گاه مردان، زنان هستند. اقتصاد و حتی رفت‌وآمد مردان را همسرانشان تنظیم می‌کنند! اگر مردی می‌خواهد به مسافرت یا دیدن پدر و مادرش برود، باید از زنش اجازه بگیرد؛ می‌خواهد انفاق کند، باید زنش اجازه دهد؛ می‌خواهد خانه بسازد، باید زن، نوع سنگ و کاشی‌اش را تعیین کند و...!

۱- اشاره به سوره نساء، آیه ۱۴۱: "...وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ وَ خِذَا هِرْكَزٍ بَرَايَ كَافِرَانَ رَاهِي [برای تسلط] بر مؤمنان قرار نداده است.

امروز زنان قبله‌ی مردان شده‌اند! به طوری که مرد از ترس زنش نمی‌تواند انفاق کند؛ حتی به نزدیک‌ترین کس هم بخواهد چیزی بدهد، پنهان می‌کند تا زنش نفهمد؛ می‌ترسد! آخر مگر مرد باید از زن بترسد؟! همین باعث ضعف در سیر کمالی است؛ چه برای زن و چه برای مرد. باید بدانیم هر قدر تلاش زنان در این باشد که همسران خود را مطابق امیالشان کنند، به یقین، خودشان افت خواهند کرد! اگر چه مرد ممکن است از روی محبت و عشق، یا برای اینکه زن را قبله‌ی خود کرده و یا از روی ترس، تحت تأثیر امیال او قرار گیرد و زن هم از این نوع رفتار خوشحال شود؛ اما کسی که بیشتر از همه در این میان باخته است، زن است!

شوهر باید قوام دهنده‌ی خانواده و مدیر باشد تا برای همسرش بهترین باشد. شوهری که مدیر بودنش را به دست زن داده، نه خودش بهترین است و نه زنش می‌تواند اوج بگیرد و بالا رود.

در حقیقت، عاطفه‌ی زن، قوی‌تر از بعد عقلانی‌اش است. لذا اگر این عاطفه بیش از حد معقول پاسخ داده شود، او از مسیر کمال باز می‌ماند. حال اگر مرد، مدیریت خود را برای ارضای بیش از حد احساسات زن پایین آورد، چه کسی بیشتر از زن می‌بازد؟! زن در وجود می‌بازد، اگر چه در دنیا میلش را پیش ببرد. میل او عاطفی است و با پیش‌برد میل، به کمال وجودی نمی‌رسد. او باید عاطفه‌اش را در چارچوب دیگری به کار گیرد.

با توجه به دیدگاه اسلام نسبت به مردان و وظایف آنان، می‌بینیم متأسفانه مردهای آخرالزمان نوعاً جایگاه خود را از دست داده‌اند و

زنانشان قبله‌ی آنان شده‌اند. معمولاً اظهار می‌کنند چیزهایی که می‌خواهیم، نمی‌توانیم در زندگی مان داشته باشیم؛ چون زنمان را دوست داریم، یا می‌ترسیم، یا شوونمان اجازه نمی‌دهد که زندگی مان را به هم بزنیم!

با توجه به این گفته‌ی پیامبر ﷺ، معلوم است در اسلام، هیچ وقت زن، قبله نیست. خدا می‌داند رثوف‌ترین رثوفان نسبت به همسر، وجود پر برکت پیامبر ﷺ بود؛ تا آنجا که گاه صدای دیگران در می‌آمد که چقدر نسبت به این زنان گذشت می‌کنی! اما همین پیامبر ﷺ هیچ گاه زن را قبله‌گاه خود نکرد.

آری؛ مردان حقیقی در اسلام با تمام رأفت و مهربانی‌شان و با اینکه حضرت علی علیه السلام فرموده است: زن، ریحانه است^۱، با او ملایم رفتار کن، نه طوری که بشکند، هیچ وقت فقط طبق امیال زن پیش نمی‌رفتند.

اما متأسفانه امروز می‌بینیم برعکس شده؛ یعنی آن رأفتی که مرد باید نسبت به زن داشته باشد، ندارد، ولی از او می‌ترسد! در حالی که مرد باید واقعاً نسبت به زن، احترام و رأفت داشته باشد و محبت کردنش به زن، نباید حالت تحمیلی داشته باشد.

حضرت امیر علیه السلام با ریحانه معرفی کردن زن، به مردان می‌فرماید کارهای بزرگ را به گردن زنان نگذارید؛ ولی متأسفانه امروز زنان، خودشان با زور، کارهای بزرگ را از مردانشان می‌گیرند!

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱: الْمَرْأَةُ رِيحَانَةٌ وَكَيْسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ؛ زن گل بهاری است، نه پهلوانی سخت کوش.

قدری بیندیشیم. اگر مسیرمان غلط است، اصلاحش کنیم. مدیریت، قاهریت و قوامیت در زندگی باید به دست مرد باشد؛ که "الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ..."^۱. باید مرد مدیر و مدبّر باشد و با قاطعیت پیش رود.

جالب اینجاست که با همه‌ی این سر خم کردن مردان برای زنان، زندگی‌ها لطافت و شیرینی و لذت خاصّ خود را ندارد. در قدیم که زنان مطیع بودند و مردان، حاکم، از زندگی بیشتر لذت می‌بردند؛ آن هم نه لذت شهوانی و جنسی، بلکه لذت حقیقی. اما امروز زندگی‌ها آن قدر خشک و بی‌محتوا شده که مرد طبق خواسته‌های زن، وسائل زندگی را فراهم می‌کند، ولی متأسفانه آن التذاذ و مودّت حقیقی بین زن و شوهرها کمتر دیده می‌شود. پس معلوم است روش‌ها غلط است که اثرها و نتیجه‌ها هم غلط می‌شود!

این‌ها نشانه‌های آخرالزمان است و ما با این‌ها امتحان می‌شویم؛ به اینکه بپذیریم و خوشمان بیاید مردها "بله قربان" گوی ما باشند، یا نپذیریم و مسیر را عوض کنیم.

خلاصه، "أُولَئِكَ هُم شَرُّ الْأَشْرَارِ. الْفِتْنَةُ مِنْهُمْ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ"؛ آنان شرورترین شروران‌اند و همه جا و در هر زمان، فتنه با آنهاست و به خودشان هم برمی‌گردد.

چنان‌که این فتنه‌ها به خود ما برگشت؛ به مردانمان هم رسید. وقتی زن این قدر آزاد است، نمی‌تواند نسبت به همسرش مقید باشد و

۱- سوره نساء، آیه ۳۴: مردان سرپرست زنان‌اند.

احترام، عزت، عشق و مودت لازم را به او ارزانی کند. وقتی خودش آزاد است و احساس استقلال می‌کند، دیگر چه نیازی دارد نسبت به همسرش علقه و احترام داشته باشد؟!

خدا می‌داند این جابه‌جایی مرد و زن در حقوق، چه بر سرمان آورده است! خداوند این حقوق را -برخی در تکوین و برخی در تشریح و اعتبار- وضع کرده و همه موظف‌اند آن‌ها را ادا کنند.

پیامبر وصف آخرالزمان را چنین ادامه می‌دهند: "...أَجْسَادُهُمْ لَا تَخْشَعُ

و قُلُوبُهُمْ لَا تَخْشَعُ."

جسد‌هایشان سیر نمی‌شود و قلب و روح و جان‌هایشان خاشع نمی‌شود. در آخرالزمان، چشم‌ها از جاذبه‌ها سیر نمی‌شود؛ گوش‌ها سیر نمی‌شود؛ معده‌ها و... همگی سیری ندارند. هر چه می‌خرند، می‌پوشند، می‌خورند و... دوباره بهتر از آن را می‌خواهند و در بُعد دنیوی هیچ وقت قانع نیستند.

در روایت دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نقل ویژگی‌های مشابه نشانه‌های فوق درباره‌ی مردم آخرالزمان آمده است:

"يُرْكَعُونَ لِلرَّغِيفِ وَيَسْجُدُونَ لِلدَّرْهَمِ؛ حَيَارَى سُكَّارَى؛ لَا مُسْلِمِينَ وَلَا

نَصَارَى!"^۱

برای نان، رکوع و تعظیم و برای درهم، سجده می‌کنند. سرگردان و مست هستند؛ نه مسلمان‌اند و نه مسیحی!

۱- بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۶۶؛ حدیث چنین آغاز می‌شود: "يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، ... دِينُهُمْ ذَرَاهِمُهُمْ وَ هِمَّتُهُمْ بَطُونُهُمْ وَ قِبَلَتُهُمْ نِسَاؤُهُمْ؛ بر مردم زمانی می‌آید... [که] دینشان، درهم‌هایشان و همتشان، شکم‌هایشان و قبله‌شان، زنانشان است.

برای قرص نانی رکوع می‌کنند. آیا امروز غیر از این است؟! پس بازار ربا و رشوه از کجا آمده؟! برای پول و درهم و دینار سجده می‌کنند و ارزش‌های وجودی‌شان را به باد فنا می‌دهند.

"خیاری سُکّاری"؛ مست و سرگردان‌اند. راه را نمی‌یابند و هر چه می‌دوند، به جایی نمی‌رسند.

در دنیا صبح تا شب می‌دویم، باز هم وقت کم داریم و شب که می‌شود، می‌گوییم کارهایمان مانند! در آخرت هم هر چه نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم و هر چه جلسه و روضه می‌رویم، باز آرامش نداریم. پیامبر ﷺ می‌گویند: سرگردانان مست‌اند! این طرف می‌دوند، آن طرف می‌دوند، اینجا می‌روند، آنجا می‌روند، این کار را می‌کنند، آن کار را می‌کنند، اما نه در دنیا به جایی می‌رسند که بگویند آرامش پیدا کردیم و نه در کارهای معنوی می‌توانند مطمئن باشند که نماز و روزه‌شان قبول شده است!

"لا مُسْلِمِينَ وَلَا نَصَارِي"؛ نه می‌شود به آنان گفت مسلمان، چون اصلاً اسلام این نیست که آنان دارند؛ و نه می‌شود گفت مسیحی! چون نماز می‌خوانند، قرآن دارند و مسجد و منبر می‌روند. نه باطن دین را دارند که به آنان بگوییم مسلمان و نه ظاهر دین را ندارند که بگوییم نصاری!

در روایت دیگری آمده است: "سَيَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ نِسَاءٌ، يَرْتَكِبْنَ عَلَي سُرُوجٍ، كَأَشْبَاهِ الرُّجَالِ."^۱

۱- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۰۱.

در آخر الزمان، زنانی خواهند بود که همچون مردان بر روی زین‌ها سوار می‌شوند.

یا در جای دیگر می‌خوانیم: "یکون فی آخر هذه الامة رجال یرکبون علی المیائر حتی یأتوا أبواب المساجد. نساء هم کاسیات عاریات؛ علی رؤسهن کأسنمة البخت العجاف! العنوهن؛ فانهن ملعونات!"^۱

در آخر این امت مردانی هستند که بر زین‌ها سوار می‌شوند تا به در مساجد بروند. زنانشان در عین لباس پوشیدن، برهنه‌اند. بر سر آنها (زنان)، مانند کوهان شترهای بختی (عَجَمی) لاغر، متمایل است. آنها (زنان) را لعنت کنید؛ پس به درستی که آنان لعنت شده‌اند.

در حدیث دیگری آمده است که این زنان، بوی بهشت را نمی‌شنوند.^۲

در این زمینه همچنین روایت شده است: "من أشرط الساعَةَ... تَظْهَرُ
ثِيَابُ تَلْبَسُهَا نِسَاءُ كَاسِيَاتٍ عَارِيَاتٍ."^۳

قیامت - قیامت صغری که ظهور است - برپا نمی‌شود، تا اینکه لباسی بیاید که زنان، آن را بپوشند و در عین حال برهنه باشند!

چهره‌هایی که پیغمبر ﷺ از زنان این زمان نشان داده‌اند، واقعاً اعجاب‌انگیز و معجزه است؛ چون در آن زمان اصلاً چنین لباس‌هایی

۱- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۰۱.

۲- پیام پیامبر، بهاء‌الدین خرمشاهی و مسعود انصاری، ص ۴۲۲؛ قال رسول الله ﷺ: "صنغان من أهل النار لم أرهما... و نساء کاسیات عاریات مائلات ممیلات؛ رؤسهن کأسنمة البخت المائلة؛ لا یدخلن الجنة، ولا یجدن ریحها؛ دو گروه از دوزخیان هستند که [همچون] آنها ندیده‌ام... و زنانی نیمه عریان، که خود بی‌راه‌اند و دیگران را هم از راه بی‌راه می‌کنند، سرهایشان مانند کوهان شتر "بختی" متمایل است؛ وارد بهشت نمی‌شوند و بویش را در نمی‌یابند.

۳- مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۷، ص ۳۲۷.

نبود و امروز به راحتی دیده می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی طولانی، آخرالزمان را برای سلمان رضی الله عنه

توصیف می‌کنند. در آن حدیث می‌فرمایند:

”يا سلمان وَ عِنْدَهَا حَجٌّ أَغْنِيَاءِ أُمَّتِي لِلنُّزْهَةِ وَ يَحُجُّ أَوْسَاطُهَا لِلتُّجَارَةِ وَ يَحُجُّ
فَقَرَاؤُهُمْ لِلرِّيَاءِ وَ السُّمْعَةِ.“^۱

ای سلمان، و در آن وقت، حج ثروتمندان امتم برای تفریح و گردش است و متوسطان برای تجارت به حج می‌روند و فقیران با هدف ریا و سمعه به حج می‌روند.

”حَجٌّ أَغْنِيَاءِ أُمَّتِي لِلنُّزْهَةِ“؛ اگر در بازارهای مکه و مدینه بروید یا شب‌ها در هتل‌ها و خانه‌های آنجا، خواب گرم و نرم عده‌ای را ببینید، به وضوح به این گفته‌ی پیامبر پی می‌برید! مگر مکه، جای خرید و خوابیدن است؟! انسان وقتی فقط فرصت چندروزه‌ای در مکه است، چطور می‌تواند شب‌ها در هتل بخوابد، روزها در بازار بچرخد، ارز در جیب سرمایه‌داران یهودی بریزد و به فکر خوردن غذای خوب در فلان هتل باشد؛ در کنار همه‌ی این‌ها به خانه‌ی خدا هم سلامی کند!

چگونه می‌توان اسم این را حج و زیارت خانه‌ی خدا گذاشت؟! هر چند برخی ثروتمندان هم واقعاً می‌روند تا آثار حج را بگیرند، ولی معمولاً چنین نیست.

”يَحُجُّ أَوْسَاطُهَا لِلتُّجَارَةِ“؛ قشر متوسطی هم هستند که برای تجارت

می‌روند. اغنیا برای کیف و خوشی خود می‌خرند و می‌آورند؛ ولی اینان نمی‌روند کریستال و... بخرند تا در دکوراسیون خانه‌شان بگذارند؛ چون

خانه‌های آن‌چنانی ندارند و سرمایه‌شان هم آن قدر نیست که در این چیزها بخوابانند. اما می‌گویند آنجا ارزان است و می‌خرند که اینجا بفروشند! یعنی تجارت. توجیه هم می‌کنند که به بیت‌المال کمک می‌شود و خودمان هم سود می‌کنیم! ما که باید همین پول را اینجا به جنس بُنجل بدهیم؛ خب آنجا خوبش را می‌خریم!

اما خود را فریب داده‌اند و گیر حقه‌های نفس افتاده‌اند؛ چرا که هدف در خرید این دو جنس زمین تا آسمان با هم فرق می‌کند. این جنس کم‌کیفیت، روح را به سوی دین و معنا می‌کشد، ولی آن جنس ارزان شیک، نفس را ارضا می‌کند.

”يَخْجُ فُقْرَاؤُهُمْ لِلرِّبَاءِ وَالسُّمْعَةِ“؛ تعداد زیارت‌هایش را حفظ است تا برای دیگران تعریف کند و در نتیجه آن‌ها به او بگویند حاج‌خانم و احترام بیشتری به او بگذارند! اگر به دیدنش نیایند قهر می‌کند و...!

حال با این اوصاف، من و شما فقیریم یا متوسط یا ثروتمند؟!

فصل سوم:

نخوه می حضور امام در زمان غمیت

تفاوت حضور و ظهور^۱

بنا بر آنچه تا کنون گفتیم، از نظر عقل و نقل، بدیهی است که امام باید همیشه باشد و الآن هم هست. ولی ما امامت او را در ظاهر نداریم و این، همان مفهوم غیبت است. اما آیا غیبت امام، به معنی حضور نداشتن اوست؟

غایب بودن امام، مثل غایب بودن من و شما نیست که اگر مثلاً اینجا نباشیم، می‌گویند فلانی غایب است؛ یعنی نیست؛ و همین مطلب، تفاوت بینش صحیح با بینش غلط درباره‌ی غیبت است.

منظور از غیبت امام زمان- ارواحنا له الفداء، این نیست که حضرت جایی مخفی شده باشد. غایب بودن امام، یعنی او فوقِ هستیِ مادی است؛ مثل ملائکه که در غیب هستند و در مقامی بالاتر از عالم ماده جای دارند.

۱- در این بخش برای تبیین تفاوت حضور و ظهور، از کتاب «مبانی معرفتی مهدویت»، اثر آقای اصغر طاهرزاده، صص ۲۹-۲۳، استفاده شده است.

مقام غیبی امام زمان علیه السلام به خاطر واسطه‌ی فیض بودن حضرت است و هستی در قبضه‌ی مقام غیبی ایشان می‌باشد. یعنی امام از نظر درجه‌ی وجودی از تمام ملائکه‌ی مقرب بالاتر است؛ اما مخلوق و عبد خداست.

برای روشن شدن مفهوم واسطه‌ی فیض، مثالی می‌زنیم. شما "من" یا روح و "تن" یا جسم خود را در نظر بگیرید. کدام یک می‌بیند، روح یا جسم؟ روح، اما از طریق چشم تن؛ یعنی اینکه همه کاره روح یا نفس انسان است! اوست که می‌بیند، می‌شنود، راه می‌رود و قلبش تپش دارد. حال آیا این روح، حاضر است یا غایب؟ روح، حاضر غایب است! یعنی از همه‌ی اعضای بدن، در خود بدن "حاضر" تر است؛ ولی برای ما و حس ما، بدن و تن "ظاهر" است و من (روح) غایب.

پس "من" ما و "تن" ما در عرض هم نیستند؛ بلکه در طول یکدیگرند. من (روح)، فوق تن است و از نظر وجودی بالاتر است. درجه‌ی وجودی موجود غایب همیشه از عالم ماده بالاتر است. روح ما، در همه جای تن حاضر است و چون مجرد است، محدود به بدن نیست. پس اگر می‌گوییم من ما واسطه‌ی بین تن و عالم اعلی می‌باشد، به این معناست که اولاً بود آن واسطه‌ی فیض، بودن در مرتبه‌ی وجودی بالاتری است و به همین دلیل "غایب" است - چون مرتبه‌اش بالاتر است -؛ ثانیاً تمام مراتب مادون در قبضه‌ی آن واسطه‌ی فیض قرار دارد.

برای مفهوم‌تر شدن مطلب، به مثال دیگری توجه کنید. فرض کنید در اتاقی نشسته‌ایم. خدا "حضور" مطلق است و در همه جا از همه

چیز حاضرتر است؛ اما حضورش مثل دیوار و آجر آن اتاق نیست. دیوار یا آجر در آنجا "ظاهر" است و ما می‌توانیم آن را ببینیم؛ زیرا آنجا هست و جای دیگر نیست. اما اگر همه جا بود، دیگر ظاهر نبود! چیزی که ظاهر است، محدود به زمان و مکان، و حدّ و مرز و شکل است و چیزی که حاضر است - اما ظاهر نیست -، حقیقتی است فوق محدودیت‌های مکانی.

پس "ظاهر بودن"، محدودیت می‌آورد و "حاضر بودن"، عین وسعت است.

حال برگردیم به مثال قبل. "من یا روح" ما چقدر در "تن" ما حضور و نقش دارد؟ آن قدر نقشش مهم است که اصلاً غیر از روح، چیزی در تن ما تأثیر ندارد و همه‌ی تن، در قبضه‌ی من است! زیرا روح فوق تن است؛ لذا اگر روح اراده کرد دست را بالا بیاورد، دست نمی‌تواند مقاومت کند.

بنابراین درجه‌ی وجودی من یا روح، حقیقتاً از تن بالاتر است؛ نه به طور نسبی! یعنی این برتر بودن مثل سقف اتاق که بالاتر از کف و پایین‌تر از کسی که روی آن ایستاده، نیست. مثل امام زمان در کلّ هستی، مثل "من" یا روح است در "تن" یعنی کل هستی زیر پای امام و در قبضه‌ی ایشان است.

پس به طور کلی امام غایب‌اند، یعنی اولاً مقام امام، فوق عالم است؛ ثانیاً در تمام عالم حاضرند.

برخی معتقدند امام هست، ولی حضور ندارد؛ پس مردم هر طور عمل کنند و هر حاکمی هم بر آنان حکومت کند، مهم نیست. اما

عده‌ای بر این عقیده‌اند که امام، غایب است؛ ولی غیبتش عین حضور است. او برای دیدگان تنگ ما ظاهر نیست؛ وگرنه برای هستی ظاهر است و حاضر!

چنان‌که حضرت یوسف علیه السلام برای برادرانش، هم ظاهر بود و هم غایب. آنان با او خرید و فروش می‌کردند و او هم آنان را می‌دید و می‌شناخت، ولی آنها او را نمی‌شناختند! علت و مشکل هم از طرف خودشان بود. حضرت مهدی علیه السلام هم در شهر و روستای ما زندگی می‌کند، در بازارهایمان رفت و آمد می‌کند و بر سر سفره‌هایمان می‌نشیند. او همه جا هست؛ در مساجد، منابر و عزاداری‌های علما هست. اگر در مکه نباشد، حجّ احدی قبول نخواهد بود. او همیشه هست و به هر حال غایب بودنش، به معنای حاضر نبودن او نیست.

سَدِيرِ صَيْرَفِيٍّ از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمودند:

”إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبَهًا مِنْ يُوسُفَ علیه السلام“.

به درستی که برای صاحب این امر، شباهت‌هایی به یوسف علیه السلام است.

به حضرت گفتم که گویا زندگی یا غیبتش را یاد می‌کنید. پس

حضرت به من فرمود:

”وَمَا يُنْكِرُ مِنْ ذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ!؟ إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ علیه السلام، كَانُوا أَسْبَاطًا أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ. تَاجَرُوا يُوسُفَ وَبَايَعُوهُ وَخَاطَبُوهُ وَهُمْ إِخْوَتُهُ وَهُوَ أَخُوهُمْ. فَلَمْ يَعْرِفُوهُ؛ حَتَّى قَالَ: أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي!“

و چه چیزی را این امت شبیه خنزیر انکار می‌کنند؟! همانا برادران

یوسف علیه السلام، از اسباط و پیغمبرزاده بودند. با یوسف تجارت و خرید و فروش

می‌کردند و او را مخاطب قرار دادند؛ در حالی که برادرانش بودند و او هم برادرشان

بود. با وجود این او را نشناختند؛ تا اینکه [خودش] گفت: من یوسفم و این برادرم!
 "فَلَمْ يَعْرِفُوهُ"؛ برادران، یوسف را نشناختند؛ نه آن وقت که او را به
 عزیز مصر فروختند و نه بعدها که با او خرید و فروش کردند؛ منتها آن
 موقع او را در جانش نشناختند و اینجا در جسمش. چه بسیار کسانی
 که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را خواهند دید، ولی چون حقیقت وجودی او را
 ادراک نکرده‌اند، اگر چه نسبت به او علم صوری هم داشته باشند، او را
 نخواهند شناخت!

حضرت چنین ادامه دادند:

"فَمَا تَنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَقْتٍ مِنَ
 الْأَوْقَاتِ، كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ؟!"

پس چه چیزی باعث شده که این امت ملعون انکار کنند که خداوند در وقتی
 از اوقات، با حجت خود چنان کند که با یوسف کرد؟!!

"إِنَّ يُوسُفَ عليه السلام، كَانَ إِلَيْهِ مَلِكُ مِصْرَ وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ وَالِدَيْهِ، مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَّةَ
 عَشْرَ يَوْمًا؛ فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعْلِمَهُ، لَقَدَرَ عَلَى ذَلِكَ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ عليه السلام وَوَلَدُهُ عِنْدَ
 الْبِشَارَةِ، تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرًا"

همانا یوسف عليه السلام، ملک مصر را در اختیار داشت و بین او و پدرش، هجده
 روز فاصله بود. پس اگر می‌خواست او را [از زنده بودن و حضور خود] مطلع کند،
 می‌توانست! چنان‌که یعقوب عليه السلام و فرزندانش بعد از بشارت [زنده بودن
 یوسف عليه السلام]، از دهشان تا مصر را نه روزه پیمودند!

پس این عقیده باطل است که عده‌ای می‌گویند امام زمان در
 سرداب محو شده و همیشه هم در آنجاست یا در جزیره‌ی خضراء
 است یا در عالمی که حالت جسمی و مادی ندارد و...؛ چون هر کجا
 باشد، از من و شما دور است و اگر چه اثرات تکوینی‌اش را می‌رساند

و می شود پیوند حضوری داشته باشد، ولی از ما فاصله دارد.

امام فقط در دشت و بیابان نیست؛ فقط در شهر یا روستای خاصی نیست؛ او همه جا و در همه ی شهرها می تواند باشد؛ میل، میل خودش است! یعنی غیبت امام، این نیست که جای دیگری رفته، در را به روی خود بسته و ما را به حال خودمان رها کرده است! بلکه همواره در میان من و شماست.

امام صادق علیه السلام در ادامه می فرمایند: "فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِحُجَّتِهِ، كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ؟! أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَّأُ بَسُطَهُمْ، حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ، كَمَا أَذِنَ لِيُوسُفَ؟ قَالُوا: أ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ؟ قَالَ: أَنَا يُوسُفُ!"^۱

پس برای چه این امت انکار می کنند که خدای عزوجل بخواهد با حجتش چنان کند که با یوسف کرد؟! که در بازارهایشان راه برود و پا بر فرش هایشان گذارد، تا خداوند در آن به او اذن دهد، همان طور که به یوسف اذن داد [که خود را معرفی کند]؛ گفتند: آیا تو خود یوسف هستی؟ گفت: من یوسفم!

بنابراین غیبت را انکار نکنید؛ متها غیبتی که مثل غیبت یوسف است و در آن، امام در میان مردم زندگی می کند، در بساطشان قدم می گذارد، به بازارهایشان سر می زند، به خرید و فروش ها نگاه می کند و می بیند کدام یک، روزی حلال به دست می آورند و کدام یک، حرام!

نقل شده است مردی از دانشمندان در آرزوی زیارت امام زمان علیه السلام بود و به همین دلیل هم توسلاتی داشت؛ تا اینکه به او گفتند: "الآن حضرت بقية الله، امام زمان علیه السلام در بازار آهنگران، در دکان پیرمردی قفل ساز نشسته است؛ هم اکنون برخیز و شرفیاب باش." او به محل

مذکور رفت و دید حضرت آنجا نشسته و با پیرمرد قفل فروش گرم گفت و گو است. به ساحت حضرتش سلام کرد. حضرت جواب سلامش را دادند و اشاره کردند که ساکت باشد و تماشا کند!

در همین موقع پیرزنی آمد تا قفلی بفروشد. به قفل فروش گفت که من به سه ریال پول نیاز دارم و با رضایت کامل، این قفل را به قیمت سه ریال به تو می‌دهم. خریدار، قفل را برانداز کرد و گفت که قیمت این قفل، هشت ریال است؛ من اگر بخواهم منفعت ببرم هفت ریال از تو می‌خرم و با یک ریال استفاده می‌فروشم!

امام به فردی که برای دیدنش آمده بود، فرمودند: "...این گونه بشوید تا ما به سراغ شما بیاییم؛ چله‌نشینی لازم نیست؛ به جفر متوسل شدن سودی نمی‌بخشد؛ ریاضت‌ها کشیدن و سفر رفتن احتیاج نیست؛ عمل نشان دهید و مسلمان باشید تا من بتوانم با شما همکاری کنم...."^۱
آری؛ امام زمان علیه السلام در بازارهای من و شما رفت و آمد می‌کند. ولی وضع بازارهای ما چگونه است!؟

"حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ، كَمَا أُذِنَ لِيُوسُفَ؛ قَالُوا: أَيْنَكَ لَأَنْتَ يُوسُفَ؟ قَالَ: أَنَا يُوسُفُ!" این حال ادامه دارد تا زمانی که خدا به حضرت اذن دهد تا خود را به آنان که او را دیدند و شناختند، معرفی کند: "أَنَا الْمَهْدِيُّ؛ چنان که به یوسف اجازه داد بگوید: "أَنَا يُوسُفُ!"

متن این احادیث در "اصول کافی" است؛ همان که امام زمان فرموده برای شیعیان، کافی است: "الكافي، كاف لشيعتنا!"^۲. حتی اگر فقط

۱- کیمیای سعادت، محمدی ری‌شهری، صص ۳۶-۳۹؛ با اندکی تصرف و تلخیص.

۲- الکافی، ترجمه‌ی حاج سید جواد مصطفوی، مقدمه، ص ۷؛ بعضی از علما معتقدند که کتاب کافی بر امام

باب "حجت" آن را درست و کامل بفهمیم، در شناخت امام بسیار پیشرفت خواهیم کرد.

ما چون شیعه هستیم، باید همیشه در این سفره تغذیه کنیم تا بتوانیم در آخرالزمان که دست شیطان، خیلی باز است، مراقب دینمان باشیم. چرا که هر سفره‌ای جز این - یعنی مجرای غیر از مجرای اهل بیت علیهم‌السلام - غذاهایش سمی است، ولو خیلی خوشمزه باشد!

پس برای اینکه حدیث رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در ما مصداق پیدا نکند و دینمان بر باد نرود، به جاست که به سفارش امام زمان عجل‌الله‌فرجه مطالعه و بهره گرفتن از مجموعه‌ی کافی را - که شامل اصول، فروع و روضه است -، جزء برنامه‌های خود قرار دهیم و احکام و سفارش‌های آن را با قلب و ذهنمان دریافت کنیم. از خرج‌های اضافی مان بزنیم و آن‌ها را تهیه کنیم. برای دیگران هم به جای اجناس غیر ضروری که به حجاب و غل و زنجیر نفسشان اضافه می‌کند، این مجموعه‌ها را هدیه دهیم. چیزی که اگر هم استفاده نشود، لااقل بودنش در خانه، فرشتگان را جلب و شیاطین را دفع می‌کند!

این کتاب که در زمان نواب خاص نوشته شده و به گفته‌ی بزرگان به امضای خود امام زمان عجل‌الله‌فرجه رسیده است، نگرانی پیامبر را در آخرالزمان رفع می‌کند و هر چه نیاز باشد - از توحید، معاد، امامت، سیاست، اقتصاد، اخلاق، آداب خوردن و خوابیدن، آداب ظاهر و باطن

زمان عجل‌الله‌فرجه عرضه شده، و آن حضرت فرمود: الکافی کاف لشیعتنا همین کتاب کافی شیعیان ما را بس است.
 ۱- اشاره به: "طلب المعارف من غیر طریقنا اهل البیت، مساوی لانکارنا؛ توجهات ولی عصر به علماء، عبدالرحمن باقرزاده، ص ۱۳۰.

نماز و... - در آن آمده است.

بیایید امام زمان را ببینیم!

ممکن است این سؤال برایتان ایجاد شده باشد که آیا دیدار امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت به خواست امام است یا به اذن خدا؟ در پاسخ باید بگوییم اگر به مباحثی که تا به اینجا تبیین شده، رجوع کنیم، می فهمیم که امام در رابطه با ممکنات، همیشه اذن خدا را دارد. امام هر کاری می کند، به اذن خدا می کند و اصلاً استقلال در اذن او وجود ندارد. او فانی در خداست و همه ی کارهایش به اذن او می باشد؛ یعنی اذن خدا در وجود او تجلی کرده است. اصلاً قلوب ائمه علیهم السلام، "أَوْعِيَّةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ"^۱، یعنی ظروف خواست خداست و ارتباطشان با خدا تا حدی است که خود می فرمایند: "نَحْنُ إِذَا شِئْنَا، شَاءَ اللَّهُ وَإِذَا كَرِهْنَا، كَرِهَ اللَّهُ"^۲.

در بحث زیبای محبت های امام به شیعیان در زمان غیبت، خواهیم گفت که ایشان کاری به خواب و کوری دل من و شما ندارند و پیوسته هدایت ها، مراقبت ها، دعاها، توسلات و ناله های خاص خود را برای تربیت امت اعمال می کنند؛ چه دربارهی دنیا و چه آخرت؛ مثلاً در هدایت دنیوی، چه بیماری ها که به یک دعای امام شفا می گیرد و چه گره های مالی که به دست او باز می شود و ما متأسفانه تصور می کنیم

۱- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۳۷: "قُلُوبُنَا أَوْعِيَّةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا؛ قلوب های ما ظروف مشیت خداست، پس هرگاه خواست، ما هم خواستیم.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۴.

علل و اسباب دیگری باعث آن شده است؛ در حالی که دیگران فقط واسطه‌اند و به اجازه‌ی امام می‌توانند کار کنند.

در حقیقت، تمام گره‌های ریز و درشت ما به دست امام باز می‌شود و اگر این را بدانیم، دلمان شیفته‌ی او می‌شود؛ به طوری که دیگر بدون او حتی نفس هم نمی‌توانیم بکشیم؛ دست به سوی غیر او دراز نخواهیم کرد و هر خیری از هر جایی رسید، می‌فهمیم از اوست و جز از او نخواهیم دید. بلکه به این وسیله ارتباطمان با حضرت قوی‌تر شود و این ارتباط قوی، *إن شاء الله* راه ظهور را باز خواهد کرد.

امام از ما جدا نیست و اوست که کارهایمان را اصلاح می‌کند. ولی ما بر اثر اسراف در نفس خود، از دیدن او کوریم و دستش را در کارها نمی‌بینیم!

یکی از فرق‌های غیبت صغری با غیبت کبری این است که در غیبت صغری شیعیان خاص، جای امام را می‌دانستند و با ایشان ارتباط داشتند و می‌شد بعضی از افراد به واسطه‌ی نواب خاص، به خدمت امام مشرف شوند و ایشان را ببینند. اما در غیبت کبری، نایب خاص در کار نیست و حتی شیعیان خاص هم جای امام را نمی‌دانند؛ مگر امام به خواست خود به آنها نشان دهد.^۱

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: *"لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ؛ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ. الْقَيْبَةُ الْأُولَى، لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى، لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ."*^۲

۱- علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب "توهم در دیدار امام زمان"، اثر همین مؤلف مراجعه کنند.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

برای قائم دو غیبت است؛ یکی از آن‌ها کوتاه و دیگری بلند است. در غیبت اول، کسی مکان او را نمی‌شناسد، مگر شیعیان خاصش و در غیبت دوم، کسی مکان او را نمی‌شناسند، مگر موالیان خاص او.

امام باید بخواهد تا ما او را ببینیم و بشناسیم و به صرف خواستن ما نیست. پس هر کاری هم بکنیم، نباید اعتقاد داشته باشیم که حتماً به ازای فلان عملمان، مهدی عجل الله تعالی فرجه را خواهیم دید!

اما هستند کسانی که با برنامه دادن، عوام را می‌فریبند. ذکرها و اعمالی را تحت عنوان دستور العمل به آن‌ها می‌دهند و می‌گویند که این کارها را بکن تا با امام زمان ارتباط برقرار کنی و او را ببینی! عده‌ای هم چله‌ها می‌گیرند، بعد هم یا در تخیل و توهم خود به چیزهایی می‌رسند، یا اصلاً چیزی نمی‌بینند، ناامید می‌شوند و شوقشان نسبت به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه افت پیدا می‌کند و از آنجا که به انگیزه و نیت دیدن امام، این کارها را کرده بودند، وقتی به نتیجه نمی‌رسند، به اصل دعا، ذکر و امام بدبین می‌شوند!

اما بدانید اصلاً از این خبرها نیست. درست است که دیدار با امام در زمان غیبت به طور مطلق نفی نشده، ولیکن به خواست من و شما نیست. چهل چله هم جمکران برویم، تا امام نخواهد و دعوت نکند، او را نمی‌بینیم! مگر با من و شماست؟! مگر به ذکر است؟! اراده‌ی خود امام باید تعلق بگیرد تا انسان بتواند او را ببیند.

ما در زمان غیبت، وظایفی داریم که باید آن‌ها را انجام دهیم، ولی هیچ وقت نمی‌گوییم اگر این کارها را بکنیم، حتماً امام را خواهیم دید. هر کس چنین ادعایی کند، اصلاً مهدی‌شناس نیست!

متأسفانه امروز از این ادعاها زیاد است. لذا موضوع امامت و حضرت مهدی علیه السلام از جایگاه اصلی خود پایین کشیده شده و چهره‌ی وارونه‌ای به خود گرفته است؛ یعنی آن اصل نورانی به دست عده‌ای که از سادگی و جهل مردم سوء استفاده می‌کنند، با ظلمات آمیخته شده است. همین هم باعث شده که خیلی‌ها به اعتقادات خود بدبین شوند؛ چون خیلی وقت‌ها ادعای دیدار از کسانی صادر می‌شود که حتی با مؤمنین هم هیچ گونه سنخیتی ندارند؛ چه رسد به امام! همین باعث می‌شود افراد با خود بگویند امام به آنان که به دین عمل نمی‌کنند، بیشتر توجه دارد. از این رو به اعتقادهای شیعه بدبین می‌شوند.

شاید بپرسید که آیا امام را تنها در لباس روحانیت می‌توان دید یا در لباس معمولی هم دیده می‌شوند؟ در ادامه‌ی بحث ان‌شاءالله به طور مفصل به این سؤال پاسخ خواهیم داد، ولیکن به طور مجمل باید بگوییم امام اگر بخواهند با یکی از شیعیانشان ارتباط برقرار کنند، می‌توانند هم به لباس روحانیت، هم به لباس عربی، هم به لباس دهقان و کشاورز و یا به هر لباس دیگری ظاهر شوند و هیچ استبعاد عقلی و نقلی برای این مسئله وجود ندارد؛ چنان‌که بسیار اتفاق افتاده و به تجربه مشاهده شده است.

اما گفتنی است بنا بر روایات، در زمان قیام، عمامه و عبای رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر و دوش مبارکشان خواهد بود.^۱

۱- الکافی، ج ۸، ص ۲۲۵: یغفوب سراج نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، بِثَرَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛ صاحب‌الامر با میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه به مکه خارج می‌شود. پس گفتم: آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله به او ارث رسیده چیست؟ فرمود: «سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ وَ دِرْعُهُ وَ»

گرفتن نور ولایت با دیدار امام!

گفتیم استفاده از امام در زمان غیبت، مانند بهره‌برداری از خورشید در پس ابر است. استفاده از ایشان در زمان غیبت، منوط به آگاه بودن از مکان ایشان نیست. خورشید وجود امام، به طور عادی و عمومی دیده نمی‌شود؛ اما همان‌طور که نور خورشید برای چشم‌های بینا روشن‌گر است، نور امام نیز در تاریکی‌های گمراهی و حیرت زمان غیبت، برای اهل ولایت، روشنی‌بخش و راه‌گشا است.

رسول خدا در این باره فرموده‌اند:

«... وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ، إِنَّهُمْ لَيَسْتَفْعُونَ بِهِ وَ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِ وِلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ، كَأَنْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ جَلَّلَهَا السُّحَابُ.»^۱

قسم به آن‌که مرا به نبوت برانگیخت، آن‌ها (شیعیان) قطعاً از او بهره می‌برند و از نور ولایتش در غیبتش - همچون خورشید پشت ابر - روشنایی می‌گیرند.

«تعبیر نور ولایت، بر این حقیقت دلالت می‌کند که ولایت امام غایب، نور است و این نور، قلب و روح انسان را روشن می‌کند. بنابراین کسانی می‌توانند از وجود ایشان در زمان غیبت بهره ببرند که دل‌های آن‌ها به نور ولایت حضرتش روشن شده باشد.»

نکته‌ی مهم این‌که، پایه و اساس ضروری نور ولایت، معرفت امام

عِمَامَتُهُ وَ بُرْدَةٌ وَ قَضِيْبَةٌ وَ رَايَتُهُ وَ لَامَتُهُ وَ سَرَبُجُهُ؛ حَتَّى يَنْزِلَ مَكَّةَ فَيُخْرِجُ السَّيْفَ مِنْ غِمْدِيهِ وَ يَلْبَسُ الدَّرْعَ وَ يَنْشُرُ الرَّايَةَ وَ الْبُرْدَةَ وَ الْعِمَامَةَ وَ يَتَنَاوَلُ الْقَضِيْبَ بِيَدِهِ وَ يَسْتَأْذِنُ اللَّهَ فِي ظُهُورِهِ؛ شمشیر رسول خدا ﷺ و زره‌اش و عمامه‌اش و بردش و چوبدستی‌اش و پرچمش و سلاحش و زین او. [او آن‌ها را برمی‌دارد] تا به مکه درآید؛ پس شمشیر را از غلاف بیرون کشد و زره را بپوشد و پرچم را برافرازد و برد و عمامه را بر تن کند و چوبدستی مخصوص را به دست گیرد، و از خداوند برای ظهور خویش اجازه گیرد.

می باشد که امری قلبی است و دیدار امام شرط تحقق آن نمی باشد. هر قدر این معرفت، کامل تر و عمیق تر باشد، آثار و لوازم آن بیشتر ظاهر می شود. برخی از این آثار قلبی است و برخی هم جوارحی. از مهم ترین آثار قلبی می توان به محبت، انتظار و تسلیم نسبت به امر امام اشاره کرد و از ضروری ترین لوازم قلبی و جوارحی می توان از تقوی، ورع و دعا در تعجیل ظهور نام برد.

باید دقت شود نور ولایت با ادعا و گمان محقق نمی شود. این نور به معرفت امام با همه ی لوازم و آثارش اطلاق می شود و این همان چیزی است که وسیله ی امتحان خلایق، در همه ی عوالم خلقت بوده و هست.

امام زین العابدین علیه السلام در توصیف این معرفت، خطاب به یکی از بهترین یارانشان فرموده اند:

”يَا أَبَا خَالِدٍ، إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبِيهِ الْقَائِلُونَ بِإِمَامَتِهِ الْمُتَنظِرُونَ لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ، أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْعَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ.“^۱

ای اباخالد، همانا اهل زمان غیبت او (دوازدهمین امام علیه السلام) که اعتقاد به امامت ایشان دارند و منتظر ظهورش می باشند، از مردم همه ی زمان ها بهترند؛ زیرا خدای تبارک و تعالی چنان عقل و فهم و معرفتی به آنها عنایت فرموده، که غیبت برای آنها به منزله ی دیدن حضوری شده است.

نکته ی قابل توجه در این حدیث، آن است که فرموده اند غیبت برای این افراد به منزله ی مشاهده می شود و نه اینکه غیبت به مشاهده

تبدیل می گردد. همچنین علت حصول این حالت را عقل و معرفت بالا دانسته اند، نه دیدن به چشم.

حضرت امام باقر علیه السلام در ذیل آیه چنین می فرمایند:

«أَلَا إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّنَا وَ يَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ يَرِنَا وَ لَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يُرِيدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ»^۱.

آگاه باشید که شخص (مؤمن) ما را دوست دارد و آنچه از فضائل ما به او می رسد را قبول می کند، در حالی که نه ما را دیده و نه سخن ما را شنیده است. این به دلیل خیری است که خداوند برای او می خواهد و این همان فرمایش خداوند است: «و آن ها که هدایت را بپذیرند، خداوند بر هدایتشان می افزاید و پرهیزگاریشان ارزانی می دارد.»

توجه داشته باشید که نفس دیدار امام، در حالی که شخص، اهل تسلیم و قبول فضایل ایشان نباشد، معلوم نیست تأثیری در ازدیاد معرفت فرد بگذارد و اگر آدمی مؤمن و اهل ولایت نباشد، اساساً شرط لازم برای استفاده از دیدار امام را ندارد. نتیجه ی عملی مهم، اینکه اهل ایمان در زمان غیبت نباید همه ی هم و غم خود را صرف یافتن راهی برای ملاقات با امام کنند و نیز نباید بپندارند که اگر به چنین توفیقی نائل شدند، دیگر به بالاترین درجه ی ایمان رسیده اند و می توانند بر سایرین که چنین توفیقی نداشته اند، فخر بفرروشند!

متأسفانه گاهی در اثر همین بی توجهی، انجام وظایف و کوشش

۱- سوره محمد علیه السلام، آیه ۱۷.

۲- تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۱۸.

در مسیر خواست و رضای امام، تحت الشعاع تلاش برای رسیدن به فیض دیدار ایشان قرار می‌گیرد و باعث می‌شود فرد در انجام وظایف فردی و اجتماعی خود کوتاهی کند؛ در حالی که ولایت امام، وظایفی همچون انتظار، نصرت، ورع و... را بر عهده‌ی انسان ایجاب می‌کند، که با وجود اهتمام به آن‌ها، فرد دیگر نمی‌تواند تمام هم و غمش به دنبال راهی برای دیدار باشد.

پس دیدار و زیارت حضرت در عین مطلوبیت و افتخار آمیز بودن، نمی‌تواند بالاترین هدف مؤمنان زمان غیبت باشد.^۱

شوق و مجاهده یا ترس و گناه؟

یکی از انحرافات و شبهات بینش شیطانی را این معرفی کردیم که امام زمان، گردن همه‌ی گنهکاران را می‌زند! گفتیم گردن زدن امام برای یاغیان، طاغیان و ستمگران است؛ اما بینش‌های غلط شیطانی، به ما این باور را القاء کرده است: تو که سر تا پا گناه و روسیاه هستی، چه طور می‌خواهی امامت را ببینی؟! امام زمان عجل الله فرجه گردنت را می‌زند؛ برای چه می‌خواهی بیاید؟!

ما هم دل‌سرد می‌شویم و از این امام زمان و ظهورش می‌ترسیم! می‌دانیم معصوم نیستیم و گناه و معصیت زیادی داریم؛ لذا هیچ شوقی برای روز ظهور نداریم و منتظر حقیقی نیستیم. می‌گوییم امام باطن‌ها را می‌بیند و مظهر اسم منتقم خداست؛ یعنی محکمه با قاضی و شاهد بر

۱- برگرفته از راز پنهانی و رمز پیدایی، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، صص ۶۹-۸۴.

پا نمی‌کند. خود، احکام را تشخیص می‌دهد و عمل می‌کند. پس همین که به باطن ما نگاه کند، بی‌هیچ محکمه، گردنمان بریده می‌شود؛ چون خودمان می‌دانیم باطنمان چقدر آلوده است!

اما چنان‌که گفتیم، این القاء از شیطان و ستمکاران است که می‌خواهند مسیر ظهور را در حجاب‌ها و غلظت‌ها نگه دارند. حقیقت، آن است که امام علیه السلام، مظهر رحمت خدا و بسیار مهربان است؛ دست بر سر گنهکاران می‌کشد و برای توبه‌شان آغوش باز می‌کند.

پس کسی نمی‌تواند بگوید من به خاطر گناه، نمی‌توانم منتظر و مشتاق امام زمانم باشم، زیرا از آمدنش سخت می‌ترسم و با اینکه او را خیلی دوست دارم، فکر ظهورش در دلم ترس ایجاد می‌کند!

در حقیقت، امام قرار است بیاید ما را آدم کند و اصلاً تا نیاید، اصلاح نمی‌شویم. ما باید وظایفمان را در زمان غیبت انجام دهیم و چون مغرض، معاند و محارب نیستیم و با آقا نمی‌جنگیم، اگر هم گنهکار باشیم و باطنمان خراب باشد، باعث نمی‌شود امام از ما روی برگرداند.

چنان‌که نمونه‌های زیادی در سیره‌ی پیامبر و ائمه علیهم السلام داریم که گنهکاران را به گرمی راه داده‌اند و توبه‌شان را پذیرفته‌اند. امام زمان علیه السلام می‌آید تا مجدد دین جدش شود و خرابی‌ها را آباد کند. از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز دست به قتل‌عام نزد، امام نیز که احیاء کننده‌ی سیره‌ی جدش است، مانند او عمل می‌کند.

البته در اینجا القای دیگری هم از شیطان هست که این بینش را تأیید می‌کند و می‌گوید: درست است و حضرت خیلی مهربان است؛

پس اصلاً نگران نباشید و راحت گناه کنید! ولی بینش صحیح می گوید: گناه نکنید؛ مجاهده و تلاشتان را داشته باشید؛ عشق امام عجل الله فرجه را در دلتان تقویت کنید و راه‌های ارتباط و جودی با ایشان را باز نمایید. هر چند باز هم معصوم نیستید و باطنتان خرابی‌هایی دارد، ولی نگران نباشید؛ اصلاً امام عجل الله فرجه می آید باطن‌ها را درست کند. در روایات داریم وقتی امام بیاید، دست بر سر مردم می‌کشد و عقول کامل می‌شود^۱. پس ممکن است پیش از ظهور، عقل ما کامل نشود و تا عقلمان کامل نشود، ممکن است گناه کنیم.

در بخش تربیت‌های دوران غیبت خواهیم گفت که امام چقدر با ما مهربان است. آیا همین الآن که این معارف را دریافت می‌کنیم، گنهکاریم یا نه؟! آیا واقعاً لیاقت خواندن یا شنیدن این حقایق را داریم؟! پس چرا این‌ها به من و شما می‌رسد؟! همین نشان می‌دهد که امام، دوستان دارد و راه یافتن این معارف را برایمان باز می‌کند. ما هم با دریافت آن‌ها لطیف‌تر می‌شویم. این لطف است یا گردن زدن؟!!

این لطف از همان امامی است که بارها دست من و شما را گرفته؛ همان مهربانی که مدام و به شکل‌های گوناگون، راه را برایمان باز کرده است؛ در صورتی که اگر به خودمان بود، هیچ استحقاقی نداشتیم و نداریم! همان آقا فردا هم می‌آید و بهتر از این‌ها می‌کند.

ما او را دوست داریم و او می‌آید موانعی را که برای ظهور این

۱- کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۷۵: عن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا عليه السلام وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ، فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهَا أَخْلَاقَهُمْ؛ زمانی که قائم ما عليه السلام قیام کند، دستش را بر سرهای بندگان می‌گذارد، پس به [برکت] آن، عقل و خردشان کمال یابد.

عشق و شوق در درونمان با بینش‌های غلط ایجاد کرده‌اند و کرده‌ایم، برمی‌دارد؛ در نتیجه زیباتر و راحت‌تر، راه او را می‌پیماییم؛ إن شاء الله.

امام هست، ولی شناخته نمی‌شود

ماجرا را از آنجا آغاز می‌کنیم که حضرت امام حسن عسگری علیه السلام به دست دژخیمان و کسانی که نمی‌خواستند امامی داشته باشند، به شهادت رسیدند. تا آن روز خلفا تصور می‌کردند که امام حسن عسگری علیه السلام صاحب فرزند نشده و در نتیجه احادیثی که معصومین علیهم السلام درباره‌ی ظهور قائم علیه السلام فرموده بودند، تحقق پیدا نمی‌کند. پس فکر کردند با به شهادت رساندن آخرین امام، مشکلشان حل شده است!

اما ناگهان دیدند نوجوانی نورانی، معجزه‌آسا آمد و جعفر کذاب را کنار زد؛ که باید معصوم بر معصوم نماز بخواند! آری، حضرت مهدی علیه السلام آمد و بر بدن پدر، نماز خواند.^۱

خبر به خلیفه رسید که آنچه بافته بود، رشته شد! برای امام حسن عسگری علیه السلام ادعای فرزندی شده است و احادیث و روایاتی که از لسان پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی پیشین علیهم السلام تا به حال رسیده، دروغ نبوده و باید بر خود و بر سلطنت ترسید! از این رو سامراء و خانه‌ی امام عسگری علیه السلام را تحت تفحص و تجسس قرار دادند؛ ولی از امام خبری نبود. اثاث منزل را زیرورو کردند و سرگرم چپاول شدند.

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، صص ۴۷۵-۴۷۶.

معتضد عباسی سه نفر را مأمور کرد که به سامرا رفته، به خانه‌ی امام حسن عسگری علیه السلام هجوم ببرند و هر کس را دیدند، سرش را برای معتضد بیاورند.

یکی از این مأموران نقل کرده است که، همان‌طور که خلیفه به ما دستور داده بود، به خانه هجوم بردیم و خانه‌ای سرّی پیدا کردیم که گویی دست هیچ کس به آن نرسیده بود. در آن هنگام پرده را کنار زدیم و پشت آن، سردابی را در خانه‌ی دیگری مشاهده کردیم. داخل شدیم. سرداب، گویی دریایی بود. در قسمت انتهای آن، حصیری روی آب گسترده شده بود. بر آن حصیر، جوانی - که بهترین مردم از نظر هیئت بود -، نماز می‌خواند و اصلاً به ما و نه به اسبابی از ما، توجه نکرد.

احمد بن عبدالله، از ما دو نفر سبقت گرفت تا پیش آن جوان برود. ولی در آب فرو رفت! در حال غرق شدن بود و دست و پا می‌زد، تا اینکه دستانم را به سویش دراز کردم و او را از آب بیرون آوردم. وقتی از آب بیرون آمد، تا ساعتی بیهوش بود. نفر دوم خواست کار او را تکرار کند، که به سرنوشتش دچار شد! من سرگردان ماندم که چه کنم. به صاحبخانه گفتم که از خدا و تو معذرت می‌خواهم؛ به خدا سوگند، من نمی‌دانستم موضوع از چه قرار است و نزد چه کسی می‌آییم! و من به سوی خدا توبه می‌کنم. اما صاحبخانه به هیچ یک از گفته‌های من توجه نکرد. ما هم سوی معتضد برگشتیم. او هم دستور داد این واقعه را مخفی کنیم که در غیر این صورت، گردن ما را خواهد زد.^۱

۱- کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، محدث اردبیلی، ج ۲، صص ۴۹۹-۵۰۰.

به این ترتیب مأموران شکست خوردند، امام از پیش چشم مأموران گریخت و غیبت صغری از همین زمان آغاز شد.^۱

به این غیبت، غیبت صغری گفته می‌شود؛ زیرا هم زمانش اندک بود و هم امام علیه السلام با مردم راه ارتباطی قوی‌تری داشت. بنا به نقل تاریخ، افراد زیادی در آن زمان با امام ارتباط و دیدار داشتند، ولی مشهورترین و مرتبط‌ترین آنان که معتمد امام بودند، نواب^۲ خاص و چهار نفرند؛ همان نواب اربعه.

چهارمین نایب خاص حضرت، علی بن محمد سمري رضی الله عنه بود که امام در آخرین توقیع خود به او چنین مرقوم فرمودند: به درستی که تو تا شش روز دیگر خواهی مُرد. پس امرت را جمع کن و به کسی که بعد از وفاتت به جایت بنشیند، وصیت مکن؛ که همانا غیبت تامه (کبری) واقع شده است.^۳

این گونه بود که غیبت کبری آغاز شد و از همان ابتدا شیطان، نفس و حکومت‌های جائر، باورهای غلطی را در این زمینه تلقین می‌کردند. یکی از مسائلی که خیلی روی آن کار کرده‌اند و تا حدودی

۱- متأسفانه برخی مسلمانان از این نوع جریان‌های تاریخی سوء استفاده کرده‌اند که چون آقا در سرداب محو شده و دیگر هم دیده نشده، پس محل زندگی ایشان سرداب است. اما اثبات خواهیم کرد که این گونه نیست. هر چند سرداب، محل زندگی امام زمان علیه السلام بوده و همیشه برای ما مقدس است، ولی چنین نیست که در آنجا غایب شده و دیگر هم بیرون نیامده باشند؛ بلکه همان گونه که گفتیم، ایشان در میان امت زندگی می‌کنند. برای توضیح بیشتر در این زمینه می‌توانید به کتاب "چشم به راه مهدی (عج)"، جمعی از نویسندگان مجله‌ی حوزه، ص ۳۳۸ مراجعه کنید.

۲- نواب امام، کسانی بودند که مردم در غیبت صغری به واسطه‌ی آنان، احکام و مسائل خود را به صورت مکتوب از حضرت علیه السلام می‌پرسیدند و جواب می‌گرفتند.

۳- بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۶۱.

در مقاصد نفسانی خود موفق هم شده‌اند، این است که غیبت یعنی عدم؛ یعنی امام شما دیگر در بین شما نیست، بلکه غایب شده و رفته است! اما درباره‌ی اینکه کجا رفته، هر کس چیزی می‌گوید. عده‌ای می‌گویند در سرداب محو شده؛ بعضی می‌گویند در جزیره‌ی خضراء است؛ برخی هم عالم مخصوصی در فضا برای ایشان در نظر می‌گیرند که اصلاً در زمین نیست و...؛ در هر حال، یک نکته‌ی مشترک بین حرف‌هایشان هست و آن اینکه امام با ما هیچ ارتباطی ندارد و ما هم با امام، هیچ گونه ارتباطی نداریم.

اما این، اشتباه محض است و با آنچه که درباره‌ی غیبت امام گفتیم، هرگز سازگاری ندارد. اگر امام به عالمی غیر از زمین رفته است، پس زمین خالی از حجت شده؛ با این وضع چرا در هم فرو نمی‌ریزد؟! اگر هم در سرداب است و هیچ ارتباطی با مردم ندارد، پس چگونه بر مردم افاضه و آن‌ها را هدایت می‌کند؟! یعنی آن‌ها که می‌گویند امام در زمین است و به همین دلیل زمین ویران نشده، اگر با مردم ارتباطی ندارد، پس در بُعد صعود چگونه به مردم فیض می‌رساند؟!!

هیچ یک از عقاید فوق و نظایر آن‌ها، مورد تأیید عقل و احادیث نیست. اصلاً خود پیغمبر صلی الله علیه و آله در راه هجرت به مدینه، در غار رفت، غایب شد و آن قدر در آنجا ماند که تعقیب‌کنندگان، جلوی غار آمدند؛ ولی او را پیدا نکردند. آیا محو شده بود؟! جسم اثری شده بود؟! جسمش تبدیل به روح شده بود؟! در دیوار غار رفته بود؟! یا همان جا بود، می‌شد او را دید، ولی فقط آشکار و شناخته نشد.

پس غیبت در فرهنگ اسلام به معنای عدم نیست؛ بلکه به معنای

نشناخته ماندن برای عموم - نه خواص - است؛ یعنی امام هست، ولی شناخته نمی‌شود! مثل حضرت یوسف علیه السلام که امام صادق علیه السلام در حدیثی غیبت امام زمان علیه السلام را مشابه آن حضرت معرفی کرده‌اند.^۱

در این زمینه در کتاب راز پنهانی و رمز پیدایی، چنین آمده است: "طبق این حدیث شریف، دو نحوه غیبت برای حضرت یوسف علیه السلام وجود داشته است: یکی دور بودن ایشان از پدر و سایر اعضای خانواده‌اش که هر چند فاصله‌ی مکانی بین آنها زیاد نبود، اما حضرت یعقوب علیه السلام و سایر فرزندان از این نزدیکی مکانی - بر اساس علم عادی بشری - مطلع نبودند. بنابراین، غیبت به معنای پنهان بودن محل اقامت حضرت یوسف علیه السلام از خانواده‌اش بود.

صورت دوم به این شکل بود که ایشان با مردم و از جمله برادرانش ملاقات داشت و با آنها صحبت کرد؛ آنها هم با او صحبت کردند؛ همچنین با یکدیگر خرید و فروش داشتند. اما تا آن حضرت، خویش را به آنها معرفی نکرد، هیچ‌کدام از برادران، ایشان را شناختند: "وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ"^۲. پس یکی از معانی غیبت این است که فرد غایب، دیده می‌شود، اما شناخته نمی‌شود."^۳

در حقیقت امام صادق علیه السلام با بیان این تشابه، نشان می‌دهند که هر دو صورت غیبت درباره‌ی حضرت صاحب‌الامر علیه السلام وجود دارد. یعنی

۱- الکافی، ج ۱، صص ۳۳۶-۳۳۷.

۲- سوره یوسف، آیه ۵۸: و برادران یوسف [به مصر] آمدند و بر او وارد شدند؛ او آنان را شناخت ولی آنها وی را نشناختند.

۳- راز پنهانی و رمز پیدایی، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، ص ۲۵.

امام در میان ماست؛ ممکن است با او حرف زده و حتی معامله هم کرده باشیم و...؛ همه‌ی این‌ها ممکن است اتفاق افتاده باشد، اما ما او را نشناخته‌ایم؛ چنان‌که برادران یوسف علیه السلام، یوسف را نشناختند: "هَمْ لَهُ مُنْكَرُونَ".

همین الآن خیلی‌ها در دنیا زندگی می‌کنند که ما آن‌ها را نمی‌شناسیم؛ آیا همه‌شان غایب و معدوم‌اند؟! نه، آن‌ها هستند، اگر چه ما آن‌ها نمی‌شناسیم.

پس امام نه مثل اجنه پنهان است، نه مثل فرشته‌ها شده، نه در جزیره‌ی مخصوصی زندگی می‌کند، نه در دیوار سرداب محو شده، نه در آب رفته، نه در زیر زمین و نه...؛ اعمال اعجاز‌آمیز هم انجام نمی‌دهد و زندگی‌اش معمولی است؛ داعیه‌ای هم ندارد که از دیوار وارد شود و در ذهن‌ها تصرف کند تا او را نبینند و حضورش را احساس نکنند؛ اگر چه قادر به این کار هست. ما می‌توانیم او را ببینیم، ولی او را نمی‌شناسیم. اگر بیاید کنار ما بنشیند، کاری نمی‌کند که ما حضورش را احساس نکنیم. اصلاً چه نیازی به این کار دارد؟ اگر برای خودش است، که به نشستن کنار ما نیازی ندارد و اشرافش همه جا هست؛ اگر هم برای ماست که به او نیاز داریم، وقتی بخواهد ما را مسخ کند که او را نبینیم یا در ذهنمان تصرف کند که او را نشناسیم، بودنش در کنار ما چه فایده‌ای دارد؟! پس این‌ها همه قصه است و اصلاً از این خبرها نیست.

امام زمان علیه السلام می‌تواند در یک لحظه همه جا باشد؛ ولی به خواست خودش، نه به خواست من و شما! خواست خودش هم منوط

به خواست خداست. اما به هر حال در غیبت کبری لزومی به این کارها نیست؛ چون قرار است امام، ناشناخته بماند؛ مگر برای خواص. آن هم هرگاه خودش بخواهد؛ نه هر وقت خود خواص بخواهند.

پس امام زمان عجل الله فرجه متولد شده و الآن در قالب تن و عالم ماده زندگی می کند. روی زمین خدا راه می رود، غذا می خورد، می خوابد و..... حال اگر من و شما ندانیم امام کجاست و به چه کیفیت زندگی می کند، این ندانستن ما، دلیل بر نبودن ایشان نیست! چنان که خیلی از افراد را نمی دانیم کجا هستند و چگونه زندگی می کنند؛ ولی این دلیل بر نبودن آنها نیست.

حال اگر حضرت یعقوب علیه السلام با اینکه می دانست یوسف علیه السلام زنده است، می گفت نمی دانم او کجاست یا چه می کند، ایرادی داشت؟! یا بی اطلاعی یعقوب دلیل بر نبود حضرت یوسف بود؟! نه، بلکه یوسف علیه السلام بود و با همین سنن و قوانین عادی زندگی می کرد؛ ولی خدا این علم را در وجود یعقوب و برادران یوسف به ظهور نرسانده بود؛ با اینکه فاصله‌ی چندانی بین یوسف علیه السلام و پدر و برادرانش نبود.

به همین ترتیب اگر چه ما نمی دانیم امام زمان عجل الله فرجه کجاست، ولی در بی نشانی مطلق از ایشان به سر نمی بریم و در روایات برای ما نشانی‌ها داده‌اند. مثلاً به ما گفته‌اند امام همه ساله در حج حضور دارند. شیخ صدوق از محمد بن عثمان عمری نقل کرده است:

”وَ اللَّهُ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لِيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ؛ فَيَرَى النَّاسَ وَ

يَعْرِفُهُمْ وَيَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ.^۱

به خدا صاحب الامر هر سال در موسم حج حاضر می شود؛ پس مردم را می بیند و آنها را می شناسد و مردم او را می بینند و او را نمی شناسند.

امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید:

”يَفْقِدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ؛ يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ؛ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ.“^۲

مردم امامشان [غیبت می کند و او] را نمی یابند؛ اما او در موسم حج حاضر شود؛ پس آنها (مردم) را می بیند، ولی او را نمی بینند.

یا در جای دیگری از ایشان نقل است:

”الْعَامُ الَّذِي لَا يَشْهَدُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الْمَوْسِمَ، لَا يَقْبَلُ مِنَ النَّاسِ حَجَّهُمْ.“^۳

سالی که صاحب الامر علیه السلام در موسم [حج] حاضر نشود، از مردم حجتشان قبول نمی شود!

حضرت علیه السلام، بسته به قابلیت های افراد، ممکن است جای خود را به بعضی نشان دهد. یعنی نشانی های دقیق تر، زمانی آشکار می شود که سعی و تلاش داشته باشیم؛ اما نه اینکه آن تلاش و کوشش برای دیدار امام و رسیدن به جسم او باشد؛ زیرا چنان که گفتیم، هر کاری هم بکنیم، با اختیار ما راه برای دیدن ایشان، باز نمی شود. فقط باید خود امام بخواهد. درست مانند زمانی که در خانه ی خدا، حضرت نماینده ای فرستاد تا علی بن مهزیار را به محضرش برساند.^۴ این ها نشانی هایی است که دست خود امام است و خود او باید بدهد.

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۴۰.

۲- الکافی، ج ۱، صص ۳۳۸-۳۳۷.

۳- معجم احادیث الإمام المهدي علیه السلام، ج ۳، ص ۳۷۵.

۴- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰.

نشانی همه ساله در حج بودن حضرت حجت عجل الله فرجه را معصوم علیه السلام داده، نه یک انسان معمولی! پس محال است روز عرفه در عرفات باشیم، ولی امام زمان در آنجا نباشد. یعنی او در عرفات هست، ما هم می‌توانیم ایشان را ببینیم؛ ولیکن نمی‌شناسیم! مگر خود بخواند و اراده‌اش بر این تعلق بگیرد که ما، هم او را ببینیم و هم او را بشناسیم. با توجه به این احادیث، چقدر باید از حج‌هایمان توبه کنیم که امام ما را دید و شناخت و ما در غفلت از او در کوچه و بازارها چرخیدیم!

پس هر چند امام، مجلای تامّ صفات خدا و اسماء حسناى الهی است و توان این را دارد که هر لحظه در هر جا باشد، ولی به این معنی نیست که هر کس بتواند ادعا کند که امام حتماً الآن در جای خاصی نشسته است؛ یا بگوید: چون امام در همه جا هست، پس من در هر مجلسی بنشینم، می‌توانم ایشان را ببینم!

یعنی درست است که او هر جا بخواند، می‌تواند باشد، ولی من هر جا بخوانم، نمی‌توانم او را ببینم.

باید برای شناخت امام سعی کرد؛ نه برای دیدن او با چشم سرا! اصل وظیفه‌ی ما نسبت به امام زمان عجل الله فرجه، کسب معرفت است. خیلی‌ها سعی می‌کنند امام را ببینند، ولی تا خود امام نخواند، هرگز کسی او را نمی‌شناسد. علی بن مهزیار کسی بود که بیست سفر به مکه رفت تا آقایش را ببیند؛ آن هم او، با آن درجه‌ی شخصیتش! ولی تا خود آقا نخواند، خبری نشد.

بنابراین اگر چه امام زمان عجل الله فرجه بر همه‌ی هستی اشراف دارد، چنین نیست که بتوانیم بگوییم آقا همین الآن در جمع من و شماست. البته جمع معنوی و ارتباط حضوری امام، معنای دیگری دارد؛ همان که ایشان در توقیع خود به شیخ مفید فرموده‌اند:

“...فَإِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَائِكُمْ وَ لَا يَغْزِبُ عَنَّا شَيْءٌ مِّنْ أَخْبَارِكُمْ.”^۱

پس به درستی که ما از نظر علمی به اوضاع و احوال شما احاطه داریم و چیزی از خبرهای شما بر ما پوشیده نمی‌ماند.

فصل چهارم:

عنایت و هدایت جامعه‌ی بشری

ضرورتِ بینشِ اصولی در بحثِ غیبت

با توجه به تمام این نکات و اینکه ما در دوران غیبت و آخرالزمان زندگی می‌کنیم، حساس‌ترین موضوع در شناخت امام زمان علیه السلام، غیبت است.

باید توجه داشته باشیم برداشت غلط از غیبت، به برداشت اشتباه از وظایف در این دوران منجر می‌شود و برداشت صحیح از آن هم، بینش اصولی نسبت به وظایف غیبت را به دنبال دارد. این است که فرق مختلف، نه در اصل وجود امام زمان علیه السلام شک دارند و نه در غیبت ایشان؛ بلکه اختلاف‌ها در شناخت کیفیت حضور و غیبت امام است و همین مسئله است که امام‌زمانی‌ها را فرقه‌فرقه کرده؛ فرقه‌هایی که همه داد از امام زمان علیه السلام می‌زنند، ولی در وحدت نیستند و حتی با یکدیگر مخالف‌اند و تشّت دارند!

آن قدر در این مسئله، انحراف وارد شده و به عنوان اعتقاد در برخی امام‌زمانی‌ها رسوخ پیدا کرده که حتی به استهزاء غیبت منجر

شده است؛ در حالی که اگر قدری فطرت و قلب انسان، سالم باشد، واقعاً می‌یابد چیزهایی که گفته می‌شود، با نقل و به تبع آن با عقل سلیم سازگار نیست.

این مشخص می‌کند که یک مسیر درست در بطن است که اطرافش را مسیرهای غلط گرفته و طبیعتاً این تبعات تا قیام خود حضرت ادامه دارد. بنابراین ضروری است بینش اصولی را در این زمینه بشناسیم و همیشه سعی کنیم دین را درست بفهمیم؛ که با شناخت صحیح دین، اقلّ عبادت، انسان را به مقصد می‌رساند؛ ولی وقتی دین را غلط بگیریم، مسیر را هم غلط می‌رویم و در نتیجه بیشترین حدّ عبادت هم نتیجه‌ی مطلوب را به ما نمی‌دهد.

در این زمینه برخی عوامل مؤثر در غیبت امام را با آیات و روایات و دلایل نقلی بررسی کردیم؛ اما در عین حال، اگر بخواهیم حقایق به جانمان برود و نتیجه‌ی یقینی بگیریم، باید در قرآن و احادیث تعمق داشته باشیم. مثل اینکه وقتی میوه‌ای را به ما نشان می‌دهند و می‌گویند: این، سیب است؛ فلان ویتامین‌ها را دارد و...، آن را می‌شناسیم و عاشقش می‌شویم؛ ولی اگر بخواهیم اثراتش در جانمان برود، باید آن را بخوریم.

به همین ترتیب تغذیه از معارف هم باید از طریق عقل باشد؛ چنان‌که در آیات و روایات بسیار آمده است که خیلی‌ها عبادت می‌کنند، ولی قبول نیست، چون علم و معرفت ندارند و "لا یَعْقِلُونَ" اند. مثلاً امام علی علیه السلام می‌فرماید:

”الْمَسْعُودُ بِغَيْرِ عِلْمٍ، كَجِمَارِ الطَّاحُوْتَةِ؛ يَدُوْرُ وَلَا يَبْرَحُ مِنْ مَكَانِهِ!“^۱

عبادت کننده‌ی بدون علم، مثل الاغ آسیاست که می‌گردد، ولی از جای خود بیرون نمی‌رود؛ [یعنی به سبب عبادتش، ترقی نمی‌کند].

همین مطلب، اهمیت سطحی نگذشتن از معارف را به ما نشان می‌دهد. تحلیل عقلی، معارف را به جان انسان می‌چشانند و همراه با دلایل نقلی، ما را در عمل به آن‌ها کمک می‌کند.

بارها در آیات و روایات دیده و شنیده‌ایم که گناه، آتش است؛ ولی نتوانسته‌ایم از گناه کنار بکشیم. در حالی که اگر دروس معرفت نفس، تهذیب و تزکیه را درست بفهمیم و در تحلیل عقلی، ارتباط گناه را با نفسمان بشناسیم، عزم کنار گذاشتن آن در درونمان قوی‌تر می‌شود و مسیر حرکت برایمان بسیار راحت‌تر خواهد شد.

برای همین است که خداوند دو حجّت برای مردم فرستاده: حجّت ظاهری یعنی انبیاء و اولیاء (نقل) و حجّت باطنی یعنی عقل.^۲ همچنین اولین مخلوق، عقل است و خداوند با آن، عقاب می‌کند و ثواب می‌دهد.^۳

اما متأسفانه ما عادت نکرده‌ایم با عقل پیش برویم. این است که

۱- غررالحکم، ص ۴۱.

۲- اشاره به حدیث بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۷ که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرموده‌اند: ”إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ؛ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ، فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ، فَالْعُقُولُ“؛ به درستی که خداوند بر مردم دو حجّت دارد: حجّت ظاهری و حجّت باطنی؛ و اما [حجّت] ظاهری، رسولان و انبیاء و ائمه علیهم السلام هستند و اما [حجّت] باطنی، پس عقل‌ها می‌باشند.

۳- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۳۶۹: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ”إِنَّ أَوَّلَ خَلْقٍ خَلَقَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ، الْعَقْلُ. فَقَالَ لَهُ: ...بِكَ أَيْبٌ وَ بِكَ أَعَايِبٌ“؛ علاقمندان برای توضیح بیشتر می‌توانند به بحث ”جنود عقل و جهل“ مراجعه کنند.

اگر هم کسی بخواهد مسائل را با تحلیل‌های عقلی باز کند، برایمان سنگین است و خسته می‌شویم، چون شیرینی آن را ادراک نمی‌کنیم. ولی باید این شیرینی را به ذائقه‌ی جانمان بچشانیم، چون بر اساس فطرت ماست و خدا و پیغمبر هم همین را خواسته‌اند و در قرآن، تعبیر "لَا يَغْلُونَ"، "أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ" و نظیر این‌ها، بسیار است.

البته باید بدانیم تحلیل عقلی درست، تنها به استناد نقل است و اگر نقل را کنار بگذاریم، از تحلیل عقلی، چیزی عایدمان نمی‌شود؛ یعنی راه عقل را هم نقل - قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام - باز می‌کند و عقل هم ریشه در نقل دارد؛ نه اینکه صرف نظر از قرآن و حدیث بخواهیم با سایر مکاتب فلسفی، معارف را بگیریم؛ که طبق فرموده‌ی نورانی حضرت حجت علیه‌السلام چون از غیر طریق اهل بیت علیهم‌السلام است، جز به هلاکت، ما را به جایی نخواهد رساند!

حال با توجه به اینکه اصل نعمت وجود خلیفه روی زمین و حضور آشکار او و استمرار این حضور، همگی به فضل الهی است، این سؤال پیش می‌آید که، چرا این فضل منقطع شد و ادامه نیافت؟
عده‌ای از صاحب‌نظران، یکی از علل ریشه‌ای در غیبت حضرت را همکاری نکردن مردم در اجرا می‌دانند، که در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم.^۱

۱- این بحث با استفاده از قسمت‌های متفاوتی از کتاب "گفتارهایی پیرامون امام زمان"، نوشته‌ی دکتر سید حسن افتخارزاده، بررسی شده است.

ضرورت اختیار در حرکت فردی و اجتماعی انسان

می‌دانیم خداوند متعال، بشر را برای هدایت مجبور نکرده و در هدایت انسان، جبری وجود ندارد؛ زیرا در خلقت او چنین مقرر بوده که با اختیار به سوی کمالاتی که او را به مقام عبد کامل، انسان کامل و جایگاه برین قرب‌الی‌الله و خلیفة‌اللہی می‌رساند، حرکت کند.^۱

پس انسان برای رسیدن به کمال انسانی خود، حتماً باید مسیر هدایت را طی کند؛ ولی مجبور به آن نیست. البته این اصل کلی، درباره‌ی تمام انسان‌هاست؛ هم امام و هم غیر امام. یعنی ائمه علیهم‌السلام هم اگر چه نسبت به ممکنات، فعلیت محض هستند و کامل‌اند، ولی نسبت به مرحله‌ی بالای وجودشان یعنی خدا، عبد و بنده‌اند. لذا آنان هم مسیری برای ارتقاء وجودی خود دارند.

از این رو، هم امام باید به اختیار خود کامل شود، هم من و شما؛ و خدا نه امام را به جبر کامل کرده، نه ما را به جبر کامل می‌کند. تفاوت اینجاست که مرتبه‌ی کمال امام، بی‌واسطه با خداست؛ ولی کمال مرتبه‌ی ما به واسطه‌های گوناگون و از طریق امامان علیهم‌السلام است.

لذا دیگر جایی برای این شبهه نمی‌ماند که بگوییم، خدا ائمه علیهم‌السلام را معصوم آفریده و آنان اختیار گناه کردن نداشته‌اند! از طرفی نمی‌توانیم اعتراض کنیم که اگر خدا ما را هم معصوم می‌آفرید، آدم خوبی می‌شدیم! یا نمی‌توانیم بگوییم اگر آنان حرکتی برای کمال خود نکرده و اختیاری هم نداشته‌اند، چگونه می‌توانند الگوی ما باشند؟!

۱- برای بررسی و شناخت بیشتر به دروس معرفت نفس مراجعه شود.

حقیقت آن است که آنان هم مثل من و شما، خودشان، خودشان را به کمال رسانده‌اند؛ منتها کمال آن‌ها مثل کمال ما نیست. مرتبه‌ی کمال آن‌ها بدون واسطه از خداست؛ اما کمال ما با علل و اسباب و واسطه‌های گوناگون است؛ بدین معنی که باید به وسیله‌ی این واسطه‌ها به خدا برسیم.

پس قرار بر این است که انسان با اختیار خود کامل شود. برای این اختیار، زمینه‌ی درونی و بیرونی گذاشته شده است. خداوند، هم بذرها و استعدادها را در درون انسان نهاده و هم شرایط و مسیرهای امدادی را در خارج برایش قرار داده است. اما کامل شدن را به اختیار خود انسان گذاشته، مجبورش نمی‌کند: "لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ..."^۱.

آن استعداد، سرمایه است و کمال هم سودش. سرمایه را داده‌اند و راه سود بردن از آن را هم باز کرده‌اند؛ بازاری که اگر سرمایه‌ی استعداد را در آن بریزیم، سود کمال را می‌بریم به ما نشان داده‌اند. اما مجبور نیستیم و می‌توانیم از این سرمایه، سوءاستفاده هم بکنیم. مثلاً به جای اینکه آن را برای سود بردن در بازار ببریم، در چاه یا مزبله بریزیم! می‌توانیم این کار را بکنیم، چون راهش را برایمان نبسته‌اند و این، سنت جاری، حاکم و تغییرناپذیر در نظام هستی است.

پس درست است که برای خدا در هر لحظه، به یک چشم بر هم زدن، امکان ایجاد یک انسان کامل وجود دارد، ولی اگر بسازد، می‌شود انسان کامل اجباری و دیگر نمی‌توان به او انسان کامل گفت! زیرا قرار

است انسان به اختیار، کامل شود و یک سرنخ قضیه به دست اوست؛ هر چند سرنخ دیگر، خداست.

به عبارت دیگر فیض الهی به همگان داده شده؛ ولی برای آنکه این فیض در من به فعلیت برسد، یک سرنخ به دست خودم است و اینکه این فیض را ظهور دهم یا نه، به اختیار خودم وابسته است. البته خدا توان دارد سرنخ را از من بگیرد و خود، کارها را درست کند، ولی حکمت و مصلحتش چنین اقتضاء نمی‌کند.

این است که می‌بینیم گاهی خداوند استعداد کمال را به دو نفر افاضه فرموده؛ ولی یکی، از این استعداد به نحو احسن استفاده می‌کند و دیگری آن را هدر می‌دهد و سوء استفاده می‌کند.

پس خداوند از همان استعدادی که به علامه حلی می‌دهد، به هیتلر هم می‌دهد. این همان استعداد و کمال نخستین است؛ اما علامه حلی با حسن اختیارش این کمال را در مسیر حق به فعلیت می‌رساند، ولی هیتلر با سوء اختیارش، آن را در مسیر باطل به فعلیت در می‌آورد و هیتلر می‌شود. پس انوار الهی به هر دو تابیده شده است، اما در عمل متفاوت عمل می‌کنند.

مثلاً شاید بتوان گفت همه‌ی سرمایه‌ها و استعدادها‌ی کمالی که کسی همچون سلمان داشت، در چهره‌ی موجّهی نظیر عمر بن سعد رضی الله عنه هم بود؛ یعنی هر دو معرفت داشتند و می‌فهمیدند که امام با وجود انسان چه می‌کند؛ ولی بر اساس اختیار، این استفاده کرد و آن، سوء استفاده!

مثال دیگر، فیض هدایت خاتم‌الأنبیاء صلی الله علیه و آله است که از سوی او بر

همه‌ی اصحاب تابید. یعنی قرآن، رسالت و هدایت پیغمبر ﷺ برای این نیامد که فقط علی علیه السلام را علی کند؛ بلکه برای همگان آمد. اما از آنجا که همه‌ی اصحاب، یکسان نبودند، عده‌ای به این هدایت پشت کردند و عده‌ای از آن استفاده نمودند و این مسئله به فیض پیغمبر ﷺ مربوط نیست.

یعنی چنین نیست که او فیض هدایت را به عده‌ای داده و از عده‌ای دیگر امساک کرده باشد. چرا که چنین اعمالی اصلاً با صفات خدا و پیامبر ﷺ نمی‌سازد و اگر چه در وجود تفاوت هست، ولی تبعیض هرگز در کار نیست. پس این همه کثرات و چندگانگی‌ها، به خودمان مربوط است؛ چون مختاریم!

بنابراین نتیجه می‌گیریم خداوند خواسته و مشیت کرده است که انسان با اختیار خود، کامل شود. باید بدانیم این قرار، هم شامل انسان در فردش است و هم شامل انسان در اجتماعش؛ چرا که "إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ..."^۱. خداوند استعدادها و راه‌های رشدیابی را برای فرد قرار می‌دهد؛ ولی اگر خود فرد بخواهد راه دیگری برود، خدا مسیر او را تغییر نخواهد داد. به همین ترتیب وسائلی هم برای هدایت و ظهور کمال اجتماعی فراهم می‌کند، ولی اگر مسیر اجتماع برگردد و سوء استفاده کند، خدا راه را بر آن نمی‌بندد؛ هر چند می‌تواند به جبر این کار را بکند: "كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ..."^۲.

۱- سوره رعد، آیه ۱۱.

۲- سوره اسراء، آیه ۲۰: همه را، چه آن گروه را و چه این گروه را، از عطای پروردگارت پی در پی خواهیم

علم خدا با اختیار انسان نمی‌سازد!

پس به دلیل اختیار، می‌بینیم ظهور استعدادها چه در بخش فردی و چه در بخش اجتماعی، در همه جا یکسان نیست و فقط بعضی‌ها موفق می‌شوند به کمال لایق انسان برسند. در اینجا به علم خداوند می‌رسیم که بعضی به اشتباه، آن را علت ایجاد گرفته‌اند و می‌گویند: خداوند می‌دانست حضرت علی علیه السلام این می‌شود و او را خلق کرد؛ اگر در مورد من هم همان را می‌دانست، من هم آدم خوبی می‌شدم! اما در حقیقت، علم خدا علت ایجاد نیست؛ بلکه معلوم، علت ایجاد است.

برای آنکه فهم این مسئله‌ی فلسفی آسان‌تر باشد، آن را با بیان دیگری توضیح می‌دهیم.

خداوند قبل از خلقت می‌دانست مثلاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با اختیار خود کامل می‌شود و استعدادها را خراب نمی‌کند، لذا او را از طینت پاک آفرید. در معلوم خدا بود که اگر شرایط را هم به او و هم به ابوجهل بدهد، او همه را پشت سر می‌اندازد، ولی حضرت رسول صلی الله علیه و آله همه را ظهور می‌دهد. پس ابوجهل را پیامبر نکرد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را پیامبر قرار داد.

یا درباره‌ی حضرت علی علیه السلام؛ خداوند می‌توانست استعدادها و هدایت‌هایش را، هم به او و هم به دیگران بدهد. اما معلوم خدا بود که تنها حضرت علیه السلام از آنچه به او عطا می‌شود، در مرتبه‌ی خود، بهترین

۱- البته دیگر معصومین علیهم السلام هم همین حکم را دارند؛ ولی ما در این مثال، تنها به حضرت علی علیه السلام پرداخته‌ایم.

استفاده را می‌کند و ذره‌ای از آن را هدر نمی‌دهد. خداوند می‌داند که حضرت علی علیه السلام همه‌ی استعدادهایش را در میدانی می‌ریزد که به او توان می‌دهد امام بقیه باشد. برای همین او را امام کرد و دیگران را که برایش معلوم بود از استعدادهایشان به خوبی استفاده نمی‌کنند و به امامی کامل نیاز دارند، مأموم او قرار داد.

حال اگر خداوند بداند در بین تمام کسانی که فیض را به آنان داده، فقط یک نفر استفاده می‌کند، همان یک نفر را هم می‌آفریند و مأموریت خود را به او می‌دهد؛ هیچ ابایی هم از این کار ندارد و دیگران نمی‌توانند اعتراض کنند که چرا ما را مأمور خود نکردی؟! زیرا او با اینکه می‌تواند همه را به کمال برساند، ولی چنین نمی‌کند؛ چون می‌خواهد خود انسان‌ها، با اختیارشان کامل شوند.

پس حضرت حق تعالی می‌توانست کاری کند که همه‌ی مردم، از فیض لایتناهی‌اش مستفیض شوند؛ ولی این کار را نکرد؛ چون می‌خواست خودشان بهره ببرند. لذا اگر هر کس دیگری هم درست عمل می‌کرد، مأموریتش را به او می‌داد؛ ولی چون تنها حضرات معصومین علیهم السلام می‌توانستند کاملاً کمالی حرکت کنند، مأموریت خاصش را هم فقط به آنان داد.

نقش رهبر در تکامل اجتماع

عالم، عالم اختیار است و به همان صورت که در فرد گفتیم، جامعه هم مسیر اختیاری دارد. لذا تمام آنچه درباره‌ی جبر تاریخ و آینده‌ی بشر گفته می‌شود، غلط و التقاطی است و با فرهنگ شیعه و

اسلام نمی سازد. یعنی نمی توانیم به عنوان قانون و جبر بگوییم آینده‌ی بشر، چنین و چنان می شود؛ هر چند می توانیم پیش بینی کنیم مثلاً این انسان مختار و عاقل، اگر بر اساس اختیار و عقلش این گونه حرکت کند، به این نتیجه می رسد یا آینده اش بهتر خواهد شد.

به عنوان مثال، فرض کنید دانش آموز بسیار زرنگی داریم. آیا قانونی هست که به او بگوید چون زرنگ هستی، حتماً در آینده، دکتر، مهندس یا حجة الاسلام خواهی شد؟! خیر، چنین قانونی نداریم، ولی می توانیم پیش بینی کنیم که چون مختار و عاقل است، اگر هوش و زرنگی اش را در مسیر طب یا مهندسی به کار بگیرد، پزشک یا مهندس خوبی می شود؛ یا اگر در جهت فقه قرار دهد، مرجع تقلید خوبی می شود.

بشر هم در آتیه به کمال خواهد رسید؛ ولی نمی توانیم بگوییم حتماً در هزار یا دو هزار سال بعد یا زمان خاص دیگری. البته در اسم مستأثر^۱ خداوند هست که در فلان زمان، حتماً چنین خواهد شد؛ اما این فقط از یک واقعیت خبر می دهد، نه از یک قانون. چون این اختیار در بشر وجود دارد که این واقعیت را به شکل دیگری تغییر دهد. به

۱- در الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰، از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است: «اسمُ اللهِ الأعظمُ ثلاثةٌ و سَبْعُونَ حَرْفًا. كَانَ عِنْدَ آصَفَ حَرْفًا، فَتَكَلَّمَ بِهِ، فَأَنْخَرَتْ لَهُ الْأَرْضُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَبَا؛ فَتَنَاولَ عَرْشَ بَلْقِيسَ حَتَّى صَبَرَهُ إِلَى سَلِيمَانَ؛ ثُمَّ انْبَسَطَتْ الْأَرْضُ فِي أَقْلٍ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ. وَ عِنْدَنَا مِنْهُ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ؛ مُسْتَأْثِرٌ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ؛ اسْمُ اعْظَمَ خدَا هفتاد و سه حرف است. آصف یک حرف داشت و آن را به زبان آورد و زمین میان او تا سبأ (در یمن) شکافت؛ پس تخت بلقیس را در بر گرفت و به سلیمان علیه السلام رسانید و سپس در کمتر از چشم به هم زدنی، زمین باز شد و به حال خود برگشت؛ و هفتاد و دو حرف آن نزد ما است و یک حرف نزد [و مخصوص] خداست که در علم غیب آن را ویژه خود کرده است.

این دلیل هم برای قیام حضرت حجت علیه السلام، زمانی نگذاشته‌اند؛ هر چند می‌توان بر اساس علائم و شواهد، دوری و نزدیکی آن را پیش‌بینی کرد. حال که دنیا، دنیای اختیار است، هم رهبران، مختارند و هم تمام مردم و قرار است آینده‌ی بشر با اختیار اصلاح شود، بنابراین رهبری که با اختیار خود، در حدّ خود به کمال می‌رسد، نمی‌تواند با اختیار خود، جامعه را هم کامل کند؛ زیرا در اجتماع دو اختیار تأثیر گذار است: اختیار رهبر و اختیار جامعه.

پس این نمی‌تواند قانون باشد که رهبر حتماً باید اجتماع را اصلاح کند؛ بلکه رهبر اجتماع را اصلاح می‌کند به شرط هم‌پاری، هم‌گامی و هم‌فکری مردم آن جامعه. یعنی اگر شرایط آماده باشد، اهداف الهی به تحقق می‌رسد. لذا نمی‌توان گفت: چون حاکم اسلامی است، چرا رشوه و ربا؟! چرا مردم چنین کردند؟! چرا اقتصاد این طور شد؟! و...، زیرا این چراها به رهبر جامعه ارتباطی ندارد؛ مگر آنکه او صالح نباشد و اجتماع را به فساد بکشانند.

اما وقتی یک سرنخ، صالح باشد - یعنی در رهبر و زندگی خود او، هیچ نوع فساد و سوءاستفاده‌ای از اختیار پیدا نشود^۱ -، خرابی و فساد اجتماع به سرنخ دیگر یعنی امت مربوط خواهد بود.

اصلاً چنین قانونی وضع نشده که وقتی رهبری الهی حاکم شد، حتماً باید همه چیز در جای خود قرار گیرد. البته می‌تواند چنین شود، ولی وقتی سرنخ دیگر هم سوءاستفاده‌گر نباشد؛ وگرنه یا علی علیه السلام

۱- چنان‌که در حکومت علی علیه السلام چنین بود و امروز هم در رتبه‌ی بسیار نازل دربارهی امام راحل رحمته الله و مقام معظم رهبری، همان سیر را می‌توان مشاهده کرد.

خانه نشین می شود، یا حسین علیه السلام شهید می شود یا... .

در حقیقت، قرار است انسان به مقام خلیفة اللّٰهی برسد؛ لذا خداوند برای خلیفة الله شدن عموم انسان‌ها، به یک نفر ابلاغ می کند تا اول مسیر درست را درباره‌ی خودش اجرا کند، استعدادهایش را به فعلیت درآورد و خلیفة الله شود، سپس او را مأمور می کند که این فرمان را به دیگران هم ابلاغ کند. یعنی وقتی خود فرد به عنوان رهبر اصلاح شد، موظف می شود این اصلاح و کمال را به دیگران هم برساند و همچنین ناظر بر اجرای آن باشد؛ زیرا هر کس در خود باید اجرا کننده باشد، نه رهبر به تنهایی. رهبر فقط راه را نشان می دهد و در جایگاه خود، باید بر اجتماع، اشراف و نظارت داشته باشد؛ نه اینکه تک تک مردم را مجبور کند و آنچه را خود گرفته، با زور به آنان هم بدهد! همان طور که خداوند با او چنین نکرد؛ بلکه تنها به او استعداد داد و او با اختیار خود، از آن استعداد استفاده کرد و کامل شد. رهبر باید با امتش چنین کند و همان طور که خدا به عده‌ای استعداد کمال را داد، ولی آن‌ها درست نگرفتند و خرابش کردند، در مقابل او هم ممکن است بعضی‌ها کار را خراب کنند؛ چون اختیار دارند.

به این ترتیب خداوند متعال، دین خود را به حضرت آدم علیه السلام ابلاغ کرد و آدم علیه السلام ابتدا در خود، مجری این ابلاغ شد؛ ولی با اینکه عصمت داشت و همه چیز را دقیق گرفته بود، در مقام اجرای این ابلاغ موفق نشد!

سپس نوح علیه السلام آمد؛ ولی او هم موفق نشد و حرکتش در اجرای

اجتماعی ناقص ماند؛ چون وقتی شریعت را ابلاغ کرد، مردم جواب ندادند و نپذیرفتند چه رسد به اینکه آن را در اجتماع هم اجرا کنند. اما آیا او در چنین اوضاعی می‌توانست با اجبار، دستورات الهی را اجرا کند؟! خیر، زیرا مشیت خدا بر جبر نیست و او هم نمی‌توانست از امر و سنت الهی سرپیچی کند؛ یعنی نه خدا چنین خواسته بود و نه او می‌توانست بدون خواست و مشیت الهی این کار را انجام دهد؛ زیرا قرار است خدا در روی زمین، انسان عاقلِ مختار داشته باشد؛ نه ملائکه و حیوان، که از آن دو زیاد دارد!

اینجاست که اگر به گذشته‌ی تاریخ برگردیم، باید به آن امت بگوییم چرا به حرف نوح علیه السلام گوش نکردید و تابع او نشدید؟! نه اینکه فکر کنیم حضرت نوح، نتوانست و شایستگی آن را نداشت که حکومتی توحیدی ایجاد کند! در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام هم، این امت بودند که نتوانستند پیغام پیامبرشان را بگیرند و اجرا کنند.

حضرت موسی علیه السلام در میان قوم بنی‌اسرائیل، آن همه ابلاغ و تبلیغ کرد و برایشان راه نشان داد، اما این قوم بی‌لیاقت هم تن به اجرای ابلاغ پیامبرشان ندادند! پس هیچ وقت نباید بگوییم موسی علیه السلام ضعیف بود؛ نباید بگوییم او که نمی‌توانست، اصلاً نباید نبی می‌شد و باید می‌گذاشت کس دیگری بیاید! آخر چه کسی بهتر از موسی علیه السلام می‌توانست نبی شود؟! که اگر بهتر از او بود، خود خدا او را انتخاب می‌کرد.

وقتی به همین ترتیب احوال سایر امت‌ها را تحلیل می‌کنیم به این سؤال می‌رسیم که آیا خطای قوم ابراهیم، لوط یا قوم عاد، ثمود، یهود و

نصارا و...، به این دلیل بوده است که آن‌ها عقل، شعور یا استعداد نداشتند و نفهمیدند؟! یا مثل ما آخرالزمانی‌ها همه چیز داشتند و باز نفهمیدند؟! در پاسخ باید گفت: آن‌ها در انتخاب سرنوشت خود اختیار داشتند؛ همان گونه که من و شما داریم.

پس در اصلاح اجتماع، فقط یک سرنخ در دست رهبر است؛ که اگر اشکالاتی به آن وارد باشد - مثلاً حاکم جور باشد - باید کنار گذاشته شود؛ اما وقتی در آن سو ایرادی نیست - مثل حکومت حضرت علی علیه السلام -، اگر جامعه اصلاح نشد، ضعف از رهبر نیست؛ بلکه از سرنخ دیگر است.

انبیاء، اولیاء و رهبران مصلح - نه رهبران جور - می‌آیند که ابلاغ کنند؛ ولی گرفتار می‌شوند و این گرفتاری مربوط به آزادی و اختیار افراد اجتماع است. لذا برخی رهبران مثل حضرت ابراهیم یا حضرت موسی علیه السلام پیام الهی را ابلاغ کردند؛ حتی با کوشش خود و همگامی مردم، اندک زمانی پیشرفت کردند و تا حدی موفق شدند - یعنی دو سرنخ با هم کار کردند؛ ولی دوباره به تدریج مردم تغییر پیدا کردند. از این رو سنت دیگری بر مردم حاکم شد و باز گرفتار شدند.

بنابراین تکامل اجتماع هم اجباری نیست و اگر چه یک سرنخ آن به اختیار، کامل شده باشد و توان کامل کردن اجتماع را هم داشته باشد، ولی به ظهور رسیدن این توان، به سرنخ دیگر بستگی دارد. اصلاً تمام تاریخ گواه این مطلب است؛ چرا که اگر حرکت به سوی کمال، صرفاً کمال رهبر و توان او، قطعی بود، یقیناً تاریخ تا به حال روند تکاملی خود را طی کرده بود و دیگر بنی‌اسرائیل، گوساله‌پرست نمی‌شدند؛ اهل

مدینه به حضرت علی علیه السلام پشت نمی کردند؛ اهل کوفه رودرروی امام حسین علیه السلام نمی ایستادند و...!

خلاصه، انبیاء یکی پس از دیگری آمدند و مقصد حق را دنبال کردند، تا نوبت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید و او موفقیت بیشتری به دست آورد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان خود، حاکم بود و اسلام بر سرزمینش حکومت می کرد. ابلاغ را هم به تصریح آیهی قرآن، با اعلام ولایت و نصب امیرالمؤمنین علیه السلام کامل کرد: "يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ..."; ای پیامبر، علی علیه السلام را معرفی کن، که او دین تو را برای امم بعدی در جهان ظهور دهد.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و پیامبر دیگری هم پس از او نباید می بود. از آن پس امام بود که باید با استفاده از ولایتش، مجری دین می شد. علی علیه السلام می خواست آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ کرد، اجرا کند و این کار را از خود آغاز کرد. یعنی آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله داده بود، اول در علی علیه السلام اجرا شد و او ولی و امام ممکنات و سپس رهبر جامعه شد. اما باز هم جامعه اصلاح نشد! آیا علی علیه السلام نتوانست؟! یا سرنخ دیگر قضیه مشکل داشت که او نتوانست دنبال کارهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را بگیرد؟! البته چند صباحی موفق شد؛ اما نتوانست دین را به تمام دنیا برساند.

او خود می فرماید: "أَمَا وَاللَّهِ لَوْ نُئِيتُ لِيَ الْوِسَادَةَ، فَجَلَسْتُ عَلَيْهَا، لَأَقْتَبْتُ أَهْلَ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَأَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَأَهْلَ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ وَأَهْلَ الْقُرْآنِ

بِقُرْآنِهِمْ؛ حَتَّىٰ يَنْطِقَ كُلُّ كِتَابٍ مِّنْ كِتَابِ اللَّهِ؛ فَيَقُولُ: صَدَقَ عَلِيُّ!... وَ لَوْلَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ، لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هِيَ هَذِهِ الْآيَةُ: «يَمْنَحُوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^۱ ۲

به خدا سوگند اگر برایم مسند بیندازند و بر آن بنشینم، قطعاً به اهل تورات، با توراتشان فتوا می‌دهم و به اهل انجیل، با انجیلشان و به اهل زبور، با زبورشان و به اهل قرآن با قرآنشان؛ تا اینکه هر کتاب از کتاب‌های خدا به زبان آمده و گوید: «علی درست گفت!»... و اگر آیه‌ای در کتاب خدا نبود، قطعاً شما را خبر می‌دادم از آنچه بوده و باشد و خواهد بود تا روز قیامت و آن این آیه است: خدا آنچه را خواهد محو می‌کند و [آنچه را خواهد] تثبیت می‌کند، و ام‌الکتاب نزد اوست.

آری؛ اگر دست علی علیه السلام را نمی‌بستند، نعمت‌ه را بر زمین و آسمان را تمام می‌کرد و گنجینه‌های آسمان را آشکار می‌نمود - همان کاری که فرزندش مهدی علیه السلام خواهد کرد - اما متأسفانه یک سرنخ کار، قابلیت و اختیار مردم بود. البته مردم در زمان صدر اسلام، رشد علمی داشتند، اما از رشد و علم و اختیار خود در مسیر دنیا، هوس‌ها و امیالشان استفاده کردند. آن‌ها هم عالم و قرآن‌خوان بودند و هم پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به خوبی می‌شناختند. یعنی استعداد کمالات را نه فقط علی علیه السلام، که همگان در مراتب خود داشتند؛ ولی همه را برای دنیاخواهی و ریاست‌طلبی‌هایشان فروختند. در نتیجه باب اجرا برای مولا علیه السلام بسته شد.

اما چگونه انسان‌ها دچار چنین حالتی شدند؟! خیلی تعجب ندارد، زیرا انسان اختیار دارد و می‌تواند دنیا، ماده، جسم، امیال و

۱- سوره رعد، آیه ۳۹.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۴۴.

شهوات را اختیار کند، یا خدا، عرفان، کمالات، علو و فضل را. این است که در تاریخ نمونه‌هایی وجود دارد که وقتی مصلحین خواستند ابلاغ را به مرحله‌ی اجرا درآورند و کامل کنند، عده‌ای جلوی ابلاغ را گرفتند و مرتد خوانده شدند.

آیا فکر می‌کنید مسلمانانی که معصومین علیهم‌السلام به آن‌ها مرتد گفتند، ظاهراً از دین برگشته بودند و نماز نمی‌خواندند و روزه نمی‌گرفتند؟ خیر، ارتداد سیاسی و اجتماعی داشتند؛ یعنی نگذاشتند سیاست اسلام در اجتماع ظهور پیدا کند؛ اگر چه کاری به نماز و روزه‌ی صوری نداشتند. می‌گفتند دین از سیاست جداست! اصلاً تاریخ گواهی نمی‌دهد که اعتقاداتِ ظاهری اسلام را در سطح اجتماع رد کرده باشند!

آری؛ رهبران، کاروان انسانی را به سرعت حرکت داده بودند؛ ولی وسط راه، عده‌ای که مختار بودند، آمدند و جلویشان را گرفتند. آن‌ها حرکت قافله‌ی انسانی را کند کردند؛ در نهایت هم موفق شدند مسیر آن را برگردانند و به دست امثال معاویه و یزید رضی الله عنهما بدهند. آن قدر مسیر دین به دست آن افراد منحرف شد که پس از وقایع عاشورا، اهل بیت مطهر امام حسین علیه‌السلام را خارجی خواندند! ولی در همان زمان، وقتی امام سجاد علیه‌السلام خود را معرفی کردند و مناقب پدر خود را گفتند، مردم منقلب شدند و از هر سو صدای ضجه بلند شد. ^۱ آن‌ها با اشک‌های خود نشان دادند، نسبت به جایگاه ائمه علیهم‌السلام جاهل نبودند، ولی نتوانسته بودند از این نعمتِ رهبری، با توجه به اختیارشان درست

استفاده کنند.

ببینید این قافله‌ای که تا وسط راه آمده و بازگشته، تا چه حد از اختیارش سوءاستفاده کرده است! آن‌ها جاهل و نادان نبودند، کر و کور هم نبودند؛ ولی تمام سرمایه‌ی وجود خود را در بازار شهوتشان به کار برده بودند. آیا فکر می‌کنید واقعاً یزید جایگاه حسین بن علی علیه السلام را نمی‌دانست؟ آیا می‌شود گفت مردم آن زمان نمی‌دانستند حسین علیه السلام امام مسلمین و فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است؟ البته امکان نداشت؛ چون حضرت حسین علیه السلام در کربلا بارها از آن‌ها اعتراف گرفت. پس صحبت ندانستن نیست؛ صحبت این است که آنان همه‌ی استعدادها را داشتند و خوب و بد را هم تشخیص می‌دادند، منتها از آن استعدادها برای دنیا و شهوتشان استفاده می‌کردند.

نتیجه اینکه، رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، ابلاغ کرد و اجرا هم کرد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام آمد ابلاغ را تکمیل کند و اجرا نماید؛ اما نتوانست! البته نه چون ضعیف بود یا کامل نبود، بلکه به خاطر حرکت غلط و سوء اختیار مردم؛ حال باید چه می‌کرد؟ حق را به جبر در کام مردم فرو می‌برد؟ که آن وقت از سنت خدا تخلف کرده و رودرروی حق ایستاده بود؛ که او عبد تام خدا بود و ممکن نبود چنین کند. پس باید همسرش علیه السلام شهید می‌شد؛ محسنش علیه السلام را از دست می‌داد و خود هم خاری در چشم و استخوانی در گلو صبر می‌کرد: "فَصَبْرٌ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا؛ أَرَى تُرَائِي نَهْبًا!"^۱

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی سوم معروف به خطبه‌ی شمشیریه: پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلو من مانده بود؛ و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند!

اما چرا؟! چون مردم با عقل و شعور و اختیار خود، بر سر راه حق، مانعیت ایجاد کردند؛ نه با نادانی! که اگر نادان بودند، علی علیه السلام موظف بود آن‌ها را با هدایت خود آگاه کند. لذا می‌بینیم او و فرزندان او همواره خواستند نادانی را بردارند و حجّت را تمام کنند. هیچ گاه نمی‌گذاشتند مردم در نادانی تصمیم بگیرند؛ چنان‌که در وقایع عاشورا، امام حسین علیه السلام تا آخرین لحظات، خود را برای سپاه یزید معرفی می‌کرد. پس آنان با اختیار، علم و شعور، سر فرزند رسول اکرم صلی الله علیه و آله را جدا کردند؛ منتها فهمشان را با پرده‌ی شهوت، دنیا، سیاست، مقام، جاه و... پوشانده بودند.

پس رهبران تا آنجا که میدان ابلاغ بود، ابلاغ کردند؛ با انحرافات مبارزه کردند، حجّت را تمام کردند و مردم را از وظایفشان آگاه نمودند. مردم هم همه چیز را یافتند و فهمیدند؛ ولی در بازار منافع، به اختیار خود، آن را به کار گرفتند و کار را به جایی رساندند که امامان، یک به یک شهید شدند و آخرین فرزندشان هم غایب شد. در حالی که اگر کار به دست امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان او گذار می‌شد، همه‌ی نقص‌های بشری تا الآن اصلاح شده بود؛ امروز هم حضرت مهدی علیه السلام در میان من و شما بود و ما در امامتش از اجتماع و مدینه‌ی فاضله بهره‌مند می‌شدیم؛ نه اینکه در پس پرده‌ی غیبت باشد و ما محجوب از او!

بر این اساس، فلسفه‌ی اصلی شهادت امام حسین علیه السلام این بود که به عنوان حجّت خدا برخیزد و دین حق را که ابلاغ کرده بود، اجرا کند؛ هر چند مسیر دیگری برایش باز شد و به گونه‌ای دیگر به مقصد و

کمال خود رسید. چرا که برای ائمه علیهم السلام، مسیر، هیچ گاه بسته نیست و آن‌ها در هر شرایطی، همه چیز را در خود اجرا می‌کنند.

به این ترتیب از زمان حضرت امیر علیه السلام تا زمان امام حسن عسگری علیه السلام ابلاغ بود و همه‌ی ائمه علیهم السلام ابلاغ کردند، هر چند اجرا نشد. یعنی مردم در هیچ زمانی، جاهل - به این معنی که معارف و احکام به گوششان نرسیده باشد و ندانند - نبودند؛ بلکه همه‌ی استعدادها را داشتند و با علم و اختیار، آن را به سوءترین نحو استفاده کردند.

پس باب ابلاغ، هرگز بسته نشد و ائمه علیهم السلام در هر شرایطی، حتی در زندان، ابلاغ می‌کردند. مثلاً حضرت سیدالسادین علیه السلام با اینکه در اختناق و در زمان خونخوارترین خلفا زندگی می‌کرد و نمی‌توانست جلسه‌ی درس و بحث بگذارد و شاگرد بپذیرد، ولی ابلاغ را اگر چه در قالب دعا و نیایش، رها نکرد.

از ابلاغ تا اجرا

همه‌ی پیامبران و ائمه علیهم السلام آمده‌اند که هم حق را به انسان‌ها ابلاغ کنند و هم آن را اجرا نمایند. اما با گذری در تاریخ، می‌یابیم همیشه در مقام ابلاغ، مسیر برایشان باز بود و ابلاغ را انجام می‌دادند، ولی از آنجا که یک سرنخ قضیه، در مقام اجرا و در بُعد اجتماعی به دست مردم بوده، متأسفانه ابلاغشان یا اجرا نشد، یا اگر در زمان بعضی از حضرات پیاده شد، فقط برای مدت اندکی بود.

بنابراین از آغاز رسالت تا زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پس از آن از

زمان حضرت امیر علیه السلام تا امام حسن عسگری علیه السلام، ابلاغ انجام گرفت؛ حکم خدا تبلیغ شد؛ در ذهن مردم جای گرفت؛ سینه به سینه منتقل شد و بزرگان دین، کتاب‌ها نوشتند و شاگردها تربیت کردند؛ اما در مقام اجرا، انسان‌ها - که مختار بودند - از ره‌آورد انبیاء و اولیاء از جانب خدا برای هدایتشان، یا سوءاستفاده کردند و یا درست بهره نگرفتند.

به عنوان مثال حضرت علی علیه السلام از میان تعداد کثیری انسان‌های مختار، فقط چند نفر برای اجرا داشت.^۱ حتی در مقام ابلاغ نیز حقایق و علوم بسیاری در سینه‌اش ماند. حضرت آن قدر تنها بود که گاهی دست کمیل را می‌گرفت و در نخلستان‌ها و باغ‌ها می‌رفت تا بتواند معارف را به او القا کند.^۲ امام حسین علیه السلام هفتاد و اندی یار خاص داشت و بقیه یا رو در روی او ایستادند یا بُزدلانه از صحنه گریختند.

۱- الکافی، ج ۸، ص ۳۳: "... فَلَمَّا أَمْسَى بَايَعَهُ ثَلَاثُمِائَةً وَ سِتُونَ رَجُلًا عَلَى الْمَوْتِ؛ فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: اَعْدُوا بِنَا إِلَى أَحْجَارِ الزَّيْتِ، مَحَلِّينَ وَ حَلْقِينَ علیه السلام وَ حَلَقَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام. فَمَا وَفَى مِنَ الْقَوْمِ مَحَلِّقًا، إِلَّا أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقْدَادُ وَ حَذِيفَةُ بْنُ الْيَمَانِ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ جَاءَ سَلْمَانُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ؛ فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: اَللَّهُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي كَمَا اسْتَضَعَّتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ، هَارُونَ...؛ چون شب شد، سیصد و شصت کس با وی تا دم مرگ، بیعت کردند؛ پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به هنگام بامداد در محلّ احجارالزیت گرد آید و برای نشانی همه سرها را بتراشید و خود امیرالمؤمنین هم سرش را تراشید. پس از آن جمع سر تراشیده در وعده‌گاه حاضر نشدند، مگر ابودر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر و سلمان هم در آخر آنان رسید و آن حضرت دست بر آسمان برداشت و فرمود: خدایا! این مردم مرا خوار شمردند، چونان که بنی اسرائیل هارون را خوار شمردند.

۲- بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۴۷: عَنْ كَمَيْلٍ قَالَ أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام بِيَدِي وَ أَخْرَجَنِي إِلَى نَاحِيَةِ الْجَبَانِ؛ فَلَمَّا أَصْحَرَ، جَلَسَ؛ ثُمَّ قَالَ: يَا كَمَيْلُ! احْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ! الْقُلُوبُ أَوْعِيَةٌ، فَخَيْرُهَا أَوْعَاةَا...؛ از کمیل نقل شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام دست مرا گرفت و مرا به منطقه‌ی جبان خارج کرد؛ پس آنگاه که به صحرا رسید، نشست؛ سپس گفت: ای کمیل! آنچه را به تو می‌گویم، از من حفظ کن! دل‌ها ظرف هستند؛ پس بهترین آن‌ها، با ظرفیت‌ترین آن‌هاست...

امام سجّاد علیه السلام فقط چند نفر یار حقیقی در مقام اجرا داشت. حضرت امام صادق علیه السلام در مقام ابلاغ، چهارهزار شاگرد داشت و شاید بگوییم این همه شاگرد، بس بود که برخیزد، علیه حکومت ظلم، قیام و اهدافش را اجرا کند؛ اما از این چهارهزار شاگرد، حدوداً بیش از سی نفر در خط امام نبودند! یعنی با اینکه در مقام ابلاغ، از مجرای علم و عرفان حضرت تغذیه کرده بودند، ولی در مقام یاری در اجرا و عمل کنار رفتند.

فاصله‌ی بین علم و عمل، معضل بزرگی است که متأسفانه همواره وجود داشته است؛ تا زمانی که پای عمل نرسیده، ممکن است شاگردان و مدعیان زیاد باشند، ولی وقتی پای اجرا به میان می‌آید، چنان شهوات و امیال نفسانی جلو می‌آید و مانع می‌شود که آن دریافته‌های علمی و نورانی را به ظلمت تبدیل می‌کند و دیگر نمی‌توان باورهای علمی را در مقام اجرا، به ظهور رساند.

در حقیقت در مقام ابلاغ، تضادّ منافع وجود ندارد و در مقام اجراست که این مسئله مطرح می‌شود. این می‌شود که امثال طلحه و زبیرها، اگر چه معارف صوری و علوم را از حضرت علی علیه السلام می‌گرفتند و جز ایشان را قبول نداشتند، ولی در مقام اجرا، به خاطر تضادّ منافع در مقابلشان ایستادند.

عزیزان به شما توصیه می‌کنم تاریخ انبیاء و ائمه علیهم السلام را بخوانید و آن را ارزیابی و تحلیل کنید. عینک بدبینی را کنار بگذارید، ببینید در تاریخ امام‌هایتان اصلاً چه خبر بوده؛ چرا بعضی شهید و بعضی مسموم شدند؟ چرا یکی شاگردان زیادی داشت و دیگری تنها بود؟ چرا یکی

ولیعهد شد؟ آیا تفاوت عملکردها - نعوذبالله - نشانه‌ی تغییر در مسیر امامت است؟! آیا هر کدام مسیری جدا داشتند؟! اگر امام حسن علیه السلام صلح کرد و امام حسین علیه السلام جنگید، آیا در کیفیت ظهور دینشان مخالف هم بودند؟!

دقت کنید! این‌ها شبهاتی است که همیشه دشمن برای ما ایجاد کرده و ما هیچ‌وقت دنبال جوابش نرفتیم! دشمن از این سستی، شبهات حل نشده و معرفت نداشتن ما، استفاده کرده و در اجتماع ما تشتت ایجاد کرده است. اگر ما این علل را بررسی کنیم، می‌فهمیم که اگر امام حسن علیه السلام صلح کرد و امام حسین علیه السلام جنگید، به دلیل تغییر مسیر آن‌ها و یا مخالفتشان در جهت ظهور دین نبود، بلکه هر یک از این بزرگواران به وظیفه‌ی خود عمل کردند و هر کدام اگر در زمان دیگری بود، همان کاری را می‌کرد، که او کرده بود.

امتحان تنور!

به عنوان مثال در گوشه و کنار مملکت اسلامی، عده‌ی زیادی به عنوان اصحاب، یاران و شاگردان امام صادق علیه السلام بودند و به حضرت هم اعتراض می‌کردند که با این همه شاگرد و طرفدار، چرا دین را اجرا نمی‌کنید و حکومت را به دست نمی‌گیرید؟ در نقاط مختلف، مردم برای شما و فرهنگ و عقیده‌تان حاضرند جان بدهند! برای اینکه کلام و حدیثی را از شما بشنوند، سر از پا نمی‌شناسند، پس چرا شما قیام نمی‌کنید؟ گویا این افراد خبر نداشتند که یار اجرایی با یار ابلاغی متفاوت است!

مردی خراسانی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و مشابه این سخنان را به حضرت عرضه داشت. و گفت: یابن رسول الله تو که ابلاغ را کرده‌ای، پس حالا برخیز و اجرا کن! حضرت از او سؤال کرد: آیا تو خودت هم یکی از کسانی هستی که برای یاری ما می‌آیی؟ گفت: بلی، من نماینده‌ی آن جماعت هستم. حضرت دستور داد تا تنور را روشن کنند. بعد از آماده شدن تنور، از آن فرد خواست تا گفته‌هایش را تکرار کند. او هم گفت: پیروان شما در خراسان بسیارند و حاضرند شما را یاری کنند؛ من هم یکی از آنها هستم، پس چرا منتظرید و قیام نمی‌کنید؟! حضرت فرمود: "یا خراسانی، قُمْ فَاجْلِسْ فِي التَّنُورِ!" برخیز و در تنور برو. او به مجرد اینکه این دستور را شنید، به خود لرزید و گفت: آیا جدی می‌فرمایید؟ واقعاً دستورتان این است؟ حضرت فرمودند: بله، امر است. بلند شو برو داخل تنور. گفت: واجب است؟ حضرت فرمود: واجب است. او گفت: پس زن و بچه‌های من چه کنند؟ فلسفه‌ی این دستور چیست؟! آیا نمی‌شود مرا معاف کنید؟ حضرت فرمود: از تو گذشتم و تو را بخشیدم!

در همان هنگام یکی از اصحاب به نام هارون مکی از راه رسید و به امام سلام کرد. امام فرمودند: "...اجْلِسْ فِي التَّنُورِ" در تنور بنشین! او هم بلافاصله و بدون چون و چرا دستور امام را اجرا کرد. سپس حضرت شروع کردند با مرد خراسانی از اوضاع خراسان سخن گفتن.

کمی بعد، امام به آن مرد دستور داد بلند شود و آنچه در تنور است ببیند. از آنجا که همه چیز به دست و اذن خداست، دید که هارون چهارزانو در تنور نشسته است! بعد از تنور خارج شد و بر آن‌ها سلام

کرد.

آن گاه امام صادق علیه السلام از او پرسید: در خراسان چند نفر مثل این وجود دارد؟ پاسخ داد: به خدا، یک نفر هم پیدا نمی شود! حضرت فرمود:

”أَمَا إِنَّا لَانْخَرُجُ فِي زَمَانٍ، لَانَجِدُ فِيهِ خَمْسَةَ مُعَاضِدِينَ لَنَا؛ نَحْنُ أَكْبَرُ بِالْوَقْتِ!“^۱

آگاه باشید همانا ما در زمانی که پنج نفر یار نداشته باشیم، قیام نمی کنیم؛ ما موقعیت مناسب را بهتر می شناسیم!

البته هارون به این نیت در تنور نرفته بوده که آتش، او را نسوزاند؛ اما می دانست امام هر چه بگوید، واجب الطاعة است؛ نه واجب السؤال و واجب التوجيه!

مرد خراسانی هم به امام نگفت در آتش نمی روم! اما توجیه کرد؛ درست مثل ما که در مقابل دستورهایی که در شرع برای ما وضع شده، چون و چرا می آوریم و با عبارت‌هایی نظیر: واقعاً دستور این است؟! واجب است یا مستحب؟ سرّ و فلسفه‌ی این دستور چیست؟ این دستور شما اصلاً با آن اصول عقلی و منطقی که خودتان به ما یاد داده‌اید، جور در نمی آید! و...، عمل نکردن‌هایمان را توجیه می کنیم. یعنی همان علمی را که از فرهنگ امام گرفته‌ایم، در مقابل خود ایشان خرج می کنیم!

توجیهاتی از این قبیل در طول تاریخ بسیار بوده است؛ از همان زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله که ایشان در آخرین لحظات فرمودند: قلم و کاغذ

۱- گفتارهایی پیرامون امام زمان، دکتر سید حسن افتخارزاده، ص ۱۴۷. اصل روایت در بحارالانوار، ج ۴۷، صص ۱۲۳-۱۲۴.

بیاورید؛ می‌خواهم چیزی برایتان بنویسم که هیچ گاه گمراه نشوید،^۱
توجیه کردند و گفتند هذیان می‌گوید!

پس از جریان‌های بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت
علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام حقیقت را برای مردم یادآوری کردند؛
مردم هم سخنانشان را تأیید کردند، ولی حاضر نشدند در عمل بیعتشان
را با بنیان‌گذاران سقیفه نقض کنند. همین توجیهاات را به شکل‌های
گوناگون برای حسین بن علی علیه السلام هم آوردند.

این توجیهاات همیشه بوده و اگر تاریخ را بررسی کنیم، می‌بینیم
در زمان تمام ائمه علیهم السلام، غیر از معدود یارِ مخلص، عده‌ای اصلاً ابلاغ و
تبلیغشان را نمی‌پذیرفتند و عده‌ای هم که ابلاغ را می‌پذیرفتند و حتی
به احادیثی که می‌شنیدند - در جایی که منافعشان در خطر نبود - عمل
می‌کردند، وقتی پای اجرا در کل به میان می‌آمد و از آنان کمک خواسته
می‌شد، همین توجیهاات را می‌آوردند و یکی یکی از فضای حق جدا
می‌شدند!

به راستی چرا امام صادق علیه السلام به چنین امتحانی دست زد؟ چون
مردم از او خواستند آنچه را پدران‌ش ابلاغ کرده بودند، اجرا نماید و
امام خواست اثبات کند که در مقام ابلاغ، طرفداران زیادی دارد؛ ولی
این، دلیل بر طرفداری در اجرا نیست.

درست همان که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: کسانی که ابلاغ را
پذیرفته بودند، این قدر ریختند و شلوغ کردند تا از من بیعت بگیرند،

۱- الإرشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۸۴: «أَتُونِي بِدَوَاةٍ وَ كَيْفٍ؛ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا، لَا تَفِيلُوا بَعْدَهُ أَبَدًا».

که دیدم نزدیک است حسین علیه السلام زیر دست و پا له شوند! لذا بیعت کردم و خواستم مجری شان باشم.^۱

مردم به امام دست بیعت دادند و از او خواستند که حکومت کند؛ ولی از آن همه، چند نفر ماند که در مقام اجرا، حضرت را یاری کند؟ همه با شوق و ذوق در رکاب علی علیه السلام می جنگیدند؛ ولی همین که قرآن بالای نیزه‌ها رفت، چه شد که همه از قرآن ناطق سر تافتند؟ مگر با او بیعت نکرده بودند؟ مگر نه اینکه خود در اجرای دین ضعیف بودند و او را می خواستند تا برایشان اجرا کند؟ اما وقتی او را کمک نکردند، چگونه انتظار اجرا داشتند؟! چه شد که به حکمیت و ادارش کردند و تازه بعد هم بهانه آوردند و اعتراض کردند که ما گفتیم؛ تو چرا تن دادی؟! او آن قدر تنها ماند که به راحتی در محراب، بر فرق مبارکش شمشیر زدند! آن فدائیان کجا رفته بودند و چه می کردند که میدان به دست خوارج داده شد؟!

اینجاست که امام می فرماید: "قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ: عَالِمٌ مَّهْتِكٌ وَ جَاهِلٌ"

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳، معروف به خطبه‌ی شمشیری: "فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَ النَّاسُ كَعَرَفِ الضُّبُعِ إِلَىٰ يَتَأَلَوْنَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ؛ حَتَّىٰ لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَانُ؛ وَ شَقُّ عِطْفَائِي مَجْتَمِعِينَ خَوْلِي، كَرِيضَةِ الْغَنَمِ. فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ، نَكَّتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَّقَتْ أُخْرَىٰ وَ قَسَطَ آخَرُونَ؛" روز بیعت، فراوانی مردم چون یال‌های پر پشت کفتار بود - کفتار، حیوانی که فراوانی پشم گردن او ضرب المثل بوده است و اگر می خواستند فراوانی چیزی را بگویند، با نام موهای یال کفتار مطرح می کردند. - از هر طرف مرا احاطه کردند؛ تا آن که نزدیک بود حسن و حسین علیه السلام لگد مال شوند و ردای من از دو طرف پاره شد. مردم چون گله‌های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند. اما آنگاه که به پاخاستم و حکومت را به دست گرفتم، جمعی پیمان شکستند (ناکثین) و گروهی از اطاعت من سرباز زده و از دین خارج شدند (مارقین) و برخی از اطاعات حق سر بر نافتند (قاسطین). لازم به ذکر است ناکثین یعنی اصحاب جمل، مارقین یعنی خوارج که جنگ نهروان را پدید آوردند و قاسطین، معاویه رضی الله عنه و یاران او بودند که جنگ صفین را بر امام تحمیل کردند.

مَنَّسِكٌ؛ هَذَا يُضِلُّ النَّاسَ عَنِ عِلْمِهِ، بِتَهْتِكِهِ وَ هَذَا يَدْعُوهُمْ إِلَى جَهْلِهِ، بِتَسْكِيهِ"^۱

دو کس پشت مرا شکستند: عالم پرده‌در و جاهل عبادت پیشه و مقدس مآب؛ این به خاطر پرده‌داری‌اش، مردم را از علمش اعراض می‌دهد و این به خاطر عبادتش، آن‌ها (مردم) را به جهلش دعوت می‌کند.

هر دو دسته برای اجرا به مولا دست بیعت دادند، ولی وقتی زمان عمل و اجرا رسید، تضاد منافع باعث شد به همان کسی که می‌دانستند امامشان است، پشت کنند؛ یعنی امام را می‌شناختند که با او بیعت کردند، ولی با ضعف در مقابل امیال نفسانی، نتوانستند حقیقت را دنبال کنند. لذا معاویه، ابوموسی اشعری، شریح قاضی، طلحه و زبیر و... هر کدام به نحوی جلوی اجرا را گرفتند و مردم عاشق و وظیفه‌شناس هم به نحوی دیگر. درست همان کاری که ما با امام زمان عجل الله فرجه می‌کنیم!

مسئولیت هیچ گاه ساقط نمی‌شود

شاید پرسید: آیا ائمه علیهم السلام به دلیل اینکه اجرا عملی نشد، کناره گرفتند و در خانه‌هایشان نشستند؟ باید بدانیم هرگز چنین نبوده است. اینکه می‌گویند حضرت علی علیه السلام سکوت کرد، به این مفهوم که در خانه نشست و به چیزی کار نداشت، نیست. ایشان همیشه در صحنه‌ی اجتماع حضور داشت و اگر چه نمی‌توانست اجرا کند، دائماً ابلاغ می‌کرد. در واقع همه‌ی ائمه علیهم السلام چنین بودند. همان طور که پیش از این هم اشاره کردیم، حتی با اینکه از نظر ابلاغی فضا برای حضرت سجاد علیه السلام کاملاً بسته بود و

نمی‌توانست ابلاغ کند، در قالب دعا و کمک به مردم، راه ابلاغ را باز می‌کرد.

از طرف دیگر، اگر چه زمینه به گونه‌ای نبود که ائمه علیهم‌السلام در جامعه و جهان اجرا کنند، اما علاوه بر ابلاغ، در مرحله‌ی فردی، دین را به طور کامل اجرا می‌کردند. این، درسی است برای من و شما که همواره باید در زندگی فردی خود، احکام را اجرا کنیم و اگر زمینه برای اجرا در اجتماع فراهم نبود یا دست اجرا در بعضی کارها بسته بود، باید مرحله‌ی ابلاغ را پیش ببریم؛ یعنی هیچ گاه مسئولیت از ما ساقط نمی‌شود و نباید کنار بنشینیم. پس ما همیشه مسئول هستیم:

”كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ“^۱

لذا فقهای محترم عصر ما هم زمانی که راه اجرا برایشان بسته بود، کنار نشستند و مسئولیت ابلاغ را انجام دادند. حوزه‌ها و جلسات تشکیل دادند، دروس دینی را ارائه کردند و به شکل‌های گوناگون مرحله‌ی ابلاغ را حفظ کردند. در عین حال برای اجرا هم تلاش می‌کردند و در این راه، عده‌ای کشته می‌شدند و عده‌ای به زندان می‌رفتند؛ عده‌ای موفق نمی‌شدند و عده‌ای هم مقطعی در گوشه و کنار، روزنه‌ای برایشان باز و دوباره بسته می‌شد.

امام زمان علیه‌السلام در زمان غیبت به هر فقیهی که شرایط و توفیق اجرا دارد، این اجازه را داده که اگر میدان اجرا باز باشد، به عنوان نایب عام - و نه نایب خاص - مقام اجرا را به دست گیرد؛ لذا همواره همه‌ی

فقها در این باره مسئول بوده‌اند.

بنابراین ابلاغ همیشه بوده و هست، و گرنه من و شما امروز اصلاً چیزی به عنوان اسلام، معارف توحید، نبوت و امامت نداشتیم و هر چه کتاب و "قال الباقر" و "قال الصادق" داریم، از ابلاغی است که ائمه علیهم السلام و پس از آنان در هر دوره، علمای دین کرده‌اند. اگر چه در بسیاری مواقع و در بُعد جهانی، هیچ گاه اجرا نشده است.

اگر در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله اجرا به طور کامل انجام می‌شد، حکومت جهانی را که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه تشکیل خواهند داد، خود پیغمبر صلی الله علیه و آله تشکیل می‌داد. فرزندانش هم می‌آمدند و تحت آن حکومت، حاکم می‌شدند و زندگی عالی و مدینه‌ی فاضله‌ای را که در طول تاریخ همیشه آرمان انسان‌ها بوده و هیچ وقت به ظهور نرسیده، برقرار می‌کردند.

آدمی همواره منتظر مصلحی بوده که بیاید و اجرا را در دست گیرد؛ اما به هر حال این آرزوی انسانی تا کنون به ثمر نرسیده است و از آنجا که یک سرنخ این قضیه، به اختیار مردم وابسته است و غالباً در این اختیار، سوءانتخاب می‌شود، میدان برای اجرا بسته شده است.

بنابراین اگر گفته می‌شود که در آخرالزمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه ظهور می‌کند و دولت آل محمد صلی الله علیه و آله برقرار می‌شود و اگر از طول عمر و طول دوران غیبت امام صحبت کرده‌اند، همه‌ی این‌ها در مقام بیان واقعیتی است که در آتیه اتفاق خواهد افتاد و وقت و زمانی هم نمی‌شود برایش تعیین کرد.

عارف صابر

گفتیم مسئله‌ی سوءانتخاب و سستی مردم در میدان اجرا، در زمان همه‌ی ائمه علیهم‌السلام وجود داشته است. امام حسن علیه‌السلام در نامه‌ای به معاویه در رابطه با اسرار صلحشان می‌نویسند:

”وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُ صَابِرِينَ عَارِفِينَ بِحَقِّي غَيْرَ مُنْكَرِينَ، مَا سَأَلْتُ لَكَ وَ
لَا أُعْطَيْتَكَ مَا تُرِيد.“^۱

اگر من، صابر و عارف به حقم پیدا می‌کردم که انکار کننده نباشند، هیچ وقت تسلیم تو نمی‌شدم و آنچه را می‌خواستی، به تو نمی‌دادم.

امام با این بیان می‌خواهند به ما بگویند که عابد و عالم ظاهری نمی‌خواهند؛ با این‌گونه عابدان و عالمان، اجرا ممکن نمی‌شود؛ چون همین عابدان و عالمان پشت پدرش را شکستند. تأکید امام بر عارف صابر است؛ شخصیتی که از صدر اسلام تا به امروز همواره اقل بوده است.

عارف صابر بودن، شرط عشق است. برای اینکه هر یک از ما بتوانیم کربلایی باشیم، باید فرهنگ امام حسین علیه‌السلام را بپذیریم و برای اینکه از یاران حضرت ولی عصر علیه‌السلام باشیم، باید امام حاضر و قائم - و نه امام غایب - را بخواهیم؛ وگرنه دچار رکود و سستی می‌شویم و دیگر عارف صابر نخواهیم بود. مثل آن خراسانی، عاشقی می‌شویم که وقتی منافعمان در خطر می‌افتد، کنار می‌نشینیم؛ یا مثل عاشقانی می‌شویم که پس از امام حسین علیه‌السلام تا آخر عمرشان گریستند و عزادار

بودند، ولی منافع، فرهنگ و بینش غلطشان از مرگ و حیات، نگذاشت در خدمت امامشان حرکت کنند.

پس صلح امام حسن علیه السلام به این علت نبود که فرزند علی علیه السلام نعوذ بالله ضعف داشت و با هر پیشنهادی تسلیم معاویه شد! هرگز؛ بلکه طبق این نامه، علت صلح آن بود که مردم قابلیت نداشتند؛ بلکه استحقاق و استعدادشان این بود که معاویه بر آنان حکومت کند. ائمه علیهم السلام از اصلاب پاک و ارحام مطهر هستند و تن به این ذلت‌ها نمی‌دهند، اما چه کنند که یک سر نخ به دست اراده و انتخاب مردم است.

البته حضرات علیهم السلام توان شکستن این اراده را دارند، ولی اگر چنین کنند، جبر می‌شود و خدا جبر را دوست ندارد؛ آن‌ها هم هرگز بر خلاف خواست و اراده‌ی خدا حرکت نمی‌کنند. یعنی فانی در اراده‌ی او هستند و قدرت و توان خود را در جایی که متعلق قدرت و توان او نباشد، ظهور نمی‌دهند. آن‌ها آن قدر در مسیر رضایت خدا پیش رفته‌اند که رضای خدا، رضای آن‌ها شده است: "رَضِيَ اللهُ، رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ" ^۱.

ائمه‌ی معصومین علیهم السلام فانی در خدایند و هم در مقام ابلاغ، هم در مقام اجرا، "پسندند آنچه را جانان پسندد"؛ ولی ما فقط در مقام ابلاغ، مطیع اوامر موالیانمان هستیم و در مقام اجرا، آنچه را امیالمان می‌پسندد، می‌پسندیم.

نمونه‌ی دیگر همکاری مردم با حکومت جور این است که در

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷: رضای خدا، رضای ما اهل بیت است.

زمان امام کاظم علیه السلام، صفوان جمّال، شترهایش را به حاکم وقت، هارون الرشید رضی الله عنه کرایه داد تا به مکه برود و برگردد. حضرت از این فرصت استفاده کرد تا در زمانی که دستشان برای اجرا بسته بود، اهداف خود را ابلاغ کند.

امام کاظم علیه السلام به او فرمود: همه چیز تو خوب و زیباست، غیر از یک چیز! پرسید: چه چیز؟ حضرت فرمود: کرایه دادن شترهایت به این مرد یعنی هارون. ... آیا دوست داری باقی بمانند تا کرایهات را پردازند؟ پاسخ داد: آری. حضرت فرمود:

”فَمَنْ أَحَبَّ بَقَاءَهُمْ، فَهُوَ مِنْهُمْ وَ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارَ“^۱

پس هر کس بقای آنها را دوست داشته باشد، از آنهاست و هر که از آنها باشد، در آتش وارد شده است!

پس در شرایطی که مردم، چنین بودند، اجرا ممکن نبود. اگر چه زمانی حاکمیت و رهبری به دست حضرت علی علیه السلام بود، ولی در همان حکومت هم معاویه - که به ظاهر مسلمان و از دوستان مسلمانان بود - به مردم، خط و روش می داد. البته معاویه تحت تأثیر حکومت‌هایی همچون روم بود و اصلاً برای این به شام رفت که اولاً راه دولت‌های خارجی را به حکومت اسلام باز کند و ثانیاً مردم تحت حکومتش از مرکز خلافت علی علیه السلام دور باشند، تا بتواند مغز مردم را در اینکه علی علیه السلام مسلمان نیست و حتی نماز هم نمی خواند، شستشو دهد! مردم هم آگاهانه و ناآگاهانه به او تن می دادند و در قالب مسلمانی و حکومت اسلامی، فرهنگ غیر اسلام را می پذیرفتند؛ و کار به جایی

رسید که پس از شهادت حضرت علی علیه السلام در حال نماز، گفتند مگر او نماز هم می خواند؟!

پس اینکه امام علیه السلام می فرمایند اگر شما در یاری تان، عارف صابر بودید و دور باطل جمع نمی شدید، حق ما ضایع نمی شد و ما هرگز تسلیم حکومت جور نمی شدیم، نشان می دهد اجرا نشدن اهداف حضرات معصومین علیهم السلام و ضایع شدن حق ولایت و هدایتشان، به خاطر مردم بوده است. امت ها بارها حضرات علیهم السلام را به عنوان حاکم و رهبر پذیرفتند، ولی در مقام اجرا، میدان را به کسانی دادند که فرهنگ دیگری را برایشان القا می کردند و نگذاشتند ائمه علیهم السلام فرهنگ خدایی شان را اجرا کنند. به عبارت دیگر، مردم فرهنگ باطل را که البته تحت عنوان اسلام و با شعارهای زیبا برایشان القا می شد، دوست داشتند؛ لذا راه اجرا را بر حاکمان حق بستند. اما با این حال حضرات معصومین علیهم السلام هرگز در گوشه ای ننشستند؛ بلکه اهدافشان را به نحو احسن ابلاغ کردند و مسائل را برای مردم تحلیل کردند؛ تا حتی اگر امت زمانشان، آن مطالب نورانی را درک نمی کردند، حداقل به عنوان خطبه و روایت برای نسل های بعد تاریخ، به یادگار بماند و سینه به سینه بگردد تا بالاخره زمانی، عده ای آماده اجرای آن اهداف عالی شوند و آخرین حجت خدا صلی الله علیه و آله را از غیبت بیرون آورند.

مدرسه ی هستی

بنا بر آنچه دانستیم، می توانیم بگوییم خداوند جهان هستی را به عنوان مدرسه ای با معلم هایی گشود و انسان ها را در آن گذاشت که از

کلاس اول شروع کنند تا در نهایت به آخرین رتبه‌ی وجود برسند. اما پیوسته این شاگردان ناخلف، پرخاشگر و عاصی، به شکل‌های گوناگون، معلم‌ها را از صحنه خارج کردند؛ تا بالأخره تصمیم بر این شد که زمانی این مدرسه، نیمه تعطیل باشد تا شاگردان به خود آیند و متوجه شوند که عصیان و پرخاشگری، آن‌ها را از اصل هدف خلقت باز می‌دارد.

البته همیشه شاگردان خوبی هم بوده‌اند که در این فضای متشنج، وظیفه‌ی خود را انجام می‌دادند و طبق خواسته‌های معلمشان پیش می‌رفتند؛ ولی چون اغلب جولان با باطل بوده است و باطل به راحتی در صحنه‌ی دنیا می‌راند و می‌تازد، مدرسه را بستند تا زمانی که آن انسان‌های باطل‌گرا هم در باطلشان به حق برسند و ببینند باطل، راه سعادت و راهی را که بر اساس فطرت و وجود است، برایشان باز نمی‌کند. یعنی هر زمان حواسشان سر جا آمد، مدرسه باز خواهد شد. آن چند شاگرد خوب هم در اینکه سعی کنند این شاگردان ناخلف را سر عقل آورند، همیشه مسئول‌اند و باید در تلاش باشند.

البته ذات اقدس اله توانایی این را داشت که بدون کلاس و معلم، همه را به اجبار مؤمن کند و به تکامل برساند؛ ولی آن وقت انسان‌ها مجسمه‌هایی می‌شدند که نقاشی چیره‌دست و مجسمه‌سازی خبره، زیباترین هنرها را در آن‌ها به کار برده بود؛ ولی خود هیچ وقت از زیبایی‌شان مُلتذّ نمی‌شدند. چنین عملی برای خدایی که چه در ظهور

۱- اشاره به آیه ۹۹، سوره یونس: "وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا...".

فعلش و چه در صفاتش، عین کمال است، عبث می‌باشد. بنابراین در طول تاریخ کسی را به جبر کامل نکرد.

به هر حال امروز عده‌ای آگاهی ندارند و مسئول در اجرا نیستند؛ عده‌ای هم آگاهی دارند و در اجرا مسئول‌اند و همیشه سعی کرده‌اند پس از اجرای آن آگاهی‌ها در خود، آن را در اجتماعات هم اجرا کنند؛ ولی به سبب اختیار اجتماعی، یا مقطعی موفق شدند یا اصلاً موفق نشدند.

نکته‌ی مهم این است که ما در زمان غیبت، هم در ابلاغ و هم در اجرا، مورد ابتلا هستیم. ابلاغ همیشه از سوی فقها، تحت عنوان نواب عام امام انجام گرفته است؛ ولی اغلب میدان برای اجرا باز نبوده است. زیرا همان طور که گفتیم تا وقتی صحبت از اجرا نیست، ممکن است همه در یک خط حرکت کنند؛ ولی از آنجا که تضاد منافع، بیشتر در مقام اجرا ظهور پیدا می‌کند، به محض اینکه آن انسان‌های آگاه در مقام اجرای جمعی پا می‌گذاشتند، دچار شکست می‌شدند.

طول عمر حضرت

طول عمر امام اجباری یا اختیاری؟!

پیش از این دانستیم مشیت و خواست حق تعالی، بر این تعلق گرفته که بشر با اختیار خود به کمال برسد و هر فرد هر قدر هم از استعدادهای خاصّ خدایی برخوردار باشد، باید به همان اندازه اختیار هم داشته باشد. خدا می دانست که اگر استعدادها و موهبت‌هایی را که به حضرت حجت علیه السلام داده، به من و شما هم می داد، ما مانند حضرت نمی شدیم. از طرفی خدا از اینکه کسی را به اجبار کامل بسازد، عاجز نیست؛ اما قرار است جهان با اختیار، مدینه‌ی فاضله شود؛ نه به جبر رهبر و امام و خدا! پس نه جبری در کار خواهد بود و نه خدا و امام از اینکه به جبر، انسان بسازند، عاجزند؛ منتها مشیت الهی به این کمال جبری تعلق نگرفته است.

حال ممکن است در اینجا سؤالی پیش آید و آن اینکه آیا طول عمر امام، اجباری است یا اختیاری؟ در پاسخ این سؤال باید بدانیم خداوند امام زمان علیه السلام را هزار و اندی سال، به اجبار نگه نداشته است.

می‌دانیم بخشی از آفات و مشکلات است که به هر حال، به جسم انسان آسیب می‌رساند. مثلاً اگر انسان کنار دیواری باشد و آن دیوار بر سرش فرو ریزد، خود به خود سنن عالم بر این است که دیوار به او رحم نکند؛ پس این فرد امام باشد یا غیر امام، از بین می‌رود؛ چون از ماده است. اما خداوند به مصلحتی که برای ظهور غایت فعلش ایجاب می‌کند، این مشکلات و آفات را از حجتش عجلتعالیه دور می‌کند؛ نه اینکه اثر آن آفت را بردارد.

برخی از مشکلات و آفات هم از اختیار به انسان می‌رسد. مثلاً به ما می‌گویند که اگر بعضی غذاها را نخورید، زیاد عصبی نشوید، نگران دنیا و امور آن نباشید و...، عمرتان طولانی‌تر می‌شود^۱. این نوع آفات را هم خود امام زمان عجلتعالیه که به سنن و نظام عالم، علم تغذیه و... وارد است، به اختیار از خود دفع می‌کند.

علاوه بر این دو موضوع، گفتیم امکان کشته شدن امام به دست حاکمان جور یا مردمی که نمی‌خواهند منافعشان به خطر افتد هم وجود دارد. در اینجا دو کار می‌توانست صورت گیرد؛ یکی اینکه وقتی کسی می‌خواست امام را بکشد، خدا دست او را خشک می‌کرد و به جبر مانعش می‌شد تا نتواند این کار را به انجام رساند و دیگر آنکه خدا در همان لحظه در ماده و جسم امام تصرف می‌کرد، تا ضربه، تیر یا... در جسم مبارکش اثر نگذارد. اما این جبر است؛ چون مشیت خدا بر این

۱- با توجه به نگرانی‌های بسیار و بی‌فایده، تغذیه‌های نامناسب و... در آخرالزمان، عمر مردم بسیار کوتاه می‌شود و این نوع کوتاهی عمر هم به اختیار خودشان است.

تعلق نگرفته که جبری عمل کند. از این رو خداوند حضرت را به غیبت بُرد و از دیده‌ی عموم غایب کرد؛ تا با حفظ جان او از قتل و سایر فتنه‌ها، عمر طولانی داشته باشد.

پس در نگهداری حضرت، عوامل طبیعی که در مرگ مؤثر است، به دست خدا و عواملی که از سوی خود انسان ممکن است باعث مرگ شود، به اختیار خود امام برطرف می‌شود. عاملی هم که به خاطر جهل امت و فتنه‌ی ستمگران و سرکشان برای قتل ایشان وجود دارد، از طریق غیبت رفع می‌شود. به این ترتیب خداوند حضرت را تا زمان ظهور نگه می‌دارد.

«بنفسی أنت؛ صدق یا ادعای؟!»

با آنچه تا کنون از علل و عوامل غیبت امام دانستیم، باید بدانیم که یکی از عوامل مؤثر در غیبت امام، این است که ما آماده نیستیم. ما که به زبان، ادعای یاری حضرت عجل الله فرجه را داریم و برای تعجیل در ظهورش دعا می‌کنیم، ولی در عمل و اجرا خود را کنار می‌کشیم! خداوند در طول تاریخ، امامت را در چهره‌های گوناگون به ما نمایاند و او را ظاهر کرد؛ حضرت علی علیه السلام، حسن و حسین علیهما السلام و همه‌ی پدران حضرت ولی عصر عجل الله فرجه را تا امام حسن عسگری علیه السلام برای ما قرار داد. اما ما مردم نگذاشتیم که اهدافشان را اجرا کنند؛ یا آنها را در زندان انداختیم و یا به شکل‌های مختلف، آنها را تحت شکنجه و فشار قرار دادیم، بعد هم آنها را به شهادت رساندیم!

مثلاً حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به عنوان امام زمان خود ظاهر

بود. اما چه شد؟! روزی هارون الرشید نزد قبر پیغمبر ﷺ رفت و از حضرت به خاطر تصمیمی که برای دستگیری و زندانی کردن فرزندشان، امام موسی کاظم علیه السلام گرفته بود، عذرخواهی کرد! بعد هم تصمیم خود را عملی کرد؛ آن هم در روز روشن و جلوی چشم مردم شیعه و مسلمان! اما عجب از کسانی که "قال رسول الله"، "قال الصادق" و "قال الباقر" شنیده بودند و قرآن می خواندند، ولی ایستادند، فقط تماشا کردند و صدایشان درنیامد! اعتراض نکردند که برای چه امام ما را می بری؟ مگر چه کرده است؟ آیا صرفاً چون مزاحم حکومت جور تو است، باید به زندان برود؟!

امام سال ها در زندان بود، اما کسی امامش را نخواست! شیعیان در این مدت کجا بودند؟ مگر برایشان ابلاغ نشده بود؟ مگر یاران خاص امام، به شکل های گوناگون، پیام ایشان را نمی رساندند؟

مردم، تمام ائمه علیهم السلام را به همین ترتیب از صحنه خارج کردند و اگر هم خود دستی نداشتند، با سکوت شاهد ماجرا بودند! درست است که حکمت اصلی غیبت بر همگان پوشیده است، اما شاید بتوان گفت

۱- زندگانی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، موسی خسروی، صص ۲۱۱-۲۱۲: هارون عازم حج شد. ابتدا به زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت. در حرم پیغمبر عرض کرد: یا رسول الله، من از تو عذر می خواهم از تصمیمی که درباره ی موسی بن جعفر گرفته ام؛ می خواهم او را زندانی کنم؛ او تصمیم دارد بین مردم اختلاف بیندازد و خونریزی کند، دستور داد امام را از مسجد گرفتند. همین که پیش هارون آوردند، او را در زنجیر کرد. دو محمل از خانه ی هارون خارج شد که موسی بن جعفر علیه السلام در یکی از آنها قرار داشت. با هر کدام از دو محمل گروهی از سپاهیان را فرستاد، یکی را به طرف بصره روانه کرد که موسی بن جعفر میان همان بود و دیگری را به طرف کوفه؛ تا مردم متوجه نشوند امام را به کجا فرستاد؛ این ماجرا در بحار الانوار، ج ۴۸، صص ۲۳۲-۲۳۳ نقل شده است.

یکی از عوامل مؤثر در غایب بودن امام، این است که از قتل می‌ترسد؛ آن هم نه قتل به دست یک نفر، بلکه با سکوت و تأیید یک جمع! باید حواسمان را جمع کنیم! فکر نکنیم که ما از این خطاها مبرا هستیم. ما هم از همان امتیم و کارهایمان می‌تواند مثل آن‌ها باشد. شاید تصور کنیم که ما واقعاً ظهور امام را می‌خواهیم؛ اما باید از خود پرسیم که برای چه می‌خواهیم خدا او را بیاورد؟ برای اینکه ابلاغ کند؟ ابلاغ که شده و امروز هم حضرت در پس پرده‌ی غیبت، همچنان ابلاغش را می‌کند. مگر امام این همه نواب عامه را برای ما نفرستاده؟ پس در ابلاغ، حجّت تمام شده است. باید بینیم آیا امام را برای اجرا می‌خواهیم؟ که اگر هر یک از ما در اجرا یارِ مطیع و صادق امام نباشیم، با آخرین حجّت خدا ﷺ و نایش هم همان کاری را می‌کنیم که پیشینیانمان با سایر ائمه علیهم‌السلام و شیعیانشان کردند!

اینجاست که یکی دیگر از علل غیبت، یعنی آزمایش مردم به میان می‌آید. البته نه اینکه من و شما را آزمایش کنند در اینکه نماز بخوانیم و روزه بگیریم یا تلاوت ظاهر قرآن را از دست ندهیم؛ بلکه آزمایش عارف صابر شدن! برای اینکه حضرت مهدی علیه‌السلام بیاید، باید در همین امتحان نیابت عام امام، عارف صابر شویم؛ وگرنه تا وقتی "عَالِمٌ مَّهْتُکٌ" و "جَاهِلٌ مَّتْسُکٌ"^۱ هستیم، عده‌ای از ما در قالب عبادت و صورت دین، دین و معرفت را می‌کوبیم و عده‌ای دیگر با ظاهر دینی، دین را خراب می‌کنیم؛ در نتیجه هیچ کدام آن کسی که خدا برای یاری امام

۱- عالم پرده‌در و جاهل مقدس مآب.

می خواهد، نیستیم؛ لذا خبری هم از مهدی عجل الله فرجه نیست!

ما به عنوان شیعه، آزمایش می شویم تا در کوره های سختی ها و فشارها صابر باشیم. اما اقلی موفق می شویم: "ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ."^۱

پس امروز وظیفه ی ما این است که عارف صابر باشیم؛ اما نه بی امتحان. چنین نیست که یک روز از خواب برخیزیم و ببینیم هم عارف هستیم، هم صابر! بلکه باید نایب امام بیاید و نمونه ای از سختی ها و فشارهای حکومتش را بیاورد.

آیا ما در این امتحانات، عارف صابر شده ایم؟ یا باختیم و از آن ابلاغ های نورانی، قساوت و ظلمت گرفته ایم؟ اگر چنین باشد، نمی توانیم فردا در کنار امام زمان عجل الله فرجه باشیم؛ هر چند عالم و استاد باشیم و یا پیشانی مان از شدت عبادت، پینه بسته باشد!

با توجه به اینکه ما عقلاً هیچ راهی به سوی کشف حکمت افعال الهی و از جمله غیبت امام نداریم، شاید بتوان گفت: یکی از عواملی که سبب فراهم شدن زمینه ی ظهور حضرت می شود، آن است که مردم آماده ی همکاری با ایشان شوند. اما باید دانست برای همکاری مردم، قانونی در زمان وضع نمی شود که مثلاً در فلان روز و ساعت، همکاری اتفاق خواهد افتاد. زیرا اختیار و انتخاب مردم در کار است و برای انتخاب درست مردم، نمی توان زمان پیش بینی کرد؛ لذا در روایت داریم:

۱- سوره واقعه، آیات ۱۳ و ۱۴: بسیاری، از پیشینیان هستند و اندکی، از متاخران اند.

"كَذَبَ الْوَقَاتُونَ"^۱. با توجه به این نوع روایت‌ها، هر کس بگوید امام مثلاً در فلان سال و روز ظاهر می‌شود، دروغ‌گوست. البته با قراینی که خود حضرات معصومین علیهم‌السلام تحت عنوان علائم آخرالزمان و ظهور معرفی کرده‌اند، می‌توان پیش‌بینی کرد که ظهور صاحب‌الامر علیه‌السلام نزدیک یا دور است؛ ولی نمی‌شود برای آن، وقت دقیق تعیین کرد.

لحظه‌ی ظهور، زمانی است که خدا اذن دهد و خدا هم وقتی اذن می‌دهد که من و شما از سر صدق "بِنَفْسِي أَنْتَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ" بگوییم. این هم زمانی میسر است که در آزمایش‌ها، تمام علقه‌هایمان را در مسیر خدا و امام فدا کرده باشیم.

به عبارت دیگر امام به اذن خدا ظهور پیدا می‌کند؛ اما باید من و شما هم راست بگوییم و در ادعاهایمان، صادق باشیم. اینجاست که خواجه نصیرالدین طوسی می‌گوید: "وَجُودُهُ لُطْفٌ؛ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ؛ وَ غَيْبَتُهُ مِنَّا"^۲؛ وجود امام، لطف است و غیبتش از ماست. یعنی ما در تأخیر و نیامدن او تأثیر می‌گذاریم؛ چون راست نمی‌گوییم!

ما همان انسان‌های زمان حضرت علی علیه‌السلام، امام حسن علیه‌السلام، امام حسین علیه‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام هستیم و اگر الآن به ما بگویند در تنور برو، می‌گوییم: چشم قربانت بروم؛ اما لطفاً فرما به چه دلیل؟! آیا خودت محافظ زن و بچه‌ام می‌شوی؟! و...؛ آن قدر توجیه و بهانه می‌آوریم، تا در نهایت امام دستور خود را پس بگیرد. یعنی بدون چون و چرا در تنور و حتی میدان‌های بسیار سردتر از آن، که امام در غیبتش

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲- گفتارهایی پیرامون امام زمان، دکتر سید حسن افتخارزاده، ص ۱۵۷.

آماده بودن برای ظهور

در زمان غیبت

امتحان شیعی آخِر الزمانی

دانستیم خدا می خواهد در زمین خلیفه داشته باشد. به وجود آمدن خلیفه الله هم، نباید به جبر و زور باشد؛ بلکه انسان باید با اختیار و قدم خود، حرکت کند. اما برای پیمودن راه خلیفه اللهی و طی طریق عبودیت، دو چیز لازم است: اول اینکه هر کس بفهمد چگونه باید برود و دیگر آنکه برود؛ یعنی علم و عمل را توأم با هم داشته باشد: "آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ"؛^۱ دو بال انسان ساز که با آن می توان خلیفه ی خدا روی زمین شد و از طریق عبودیت به جوهره ی آن یعنی ربوبیت رسید.^۲

انسان از طریق ابلاغ می فهمد که چگونه باید برود؛ ولی اجرا در مرحله ی فردی، به عهده ی خود اوست. حال اگر انسان راه ابلاغ شده را رفت، خلیفه الله می شود و معطل روند تاریخ در اجرای کلی نمی شود.

۱- این عبارت ۵۰ بار در قرآن کریم، از جمله در سوره ی عصر آمده است.

۲- اشاره به مصباح الشریعة، باب صدم، در حقیقت عبودیت: قال الصادق علیه السلام: "العُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا

یعنی این قدر در راه درست پیش می‌رود که به کمال لایق خود می‌رسد.

بنابراین هر فرد می‌تواند خود را به مقصد برساند، باید بفهمد، برود و منتظر هم نباید بماند؛ البته برای به مقصد رسیدن جهان منتظر می‌ماند، ولی برای خودش، هرگز! حال اگر فرد بفهمد و برود می‌رسد؛ اگر خانواده‌ای بفهمد و سریع برود، می‌رسد؛ اگر شهر و اجتماع بفهمد و سریع برود، می‌رسد و در نهایت اگر جهان بفهمد و برود، به حکومت جهانی مهدوی می‌رسد؛ برای همین است که وقتی برای ظهور نمی‌توان تعیین کرد.

اینجاست که برای ابلاغ جمعی و اجرای فردی احکام خدا، هیچ یک از پیامبران و ائمه علیهم‌السلام منتظر امام زمان عجل‌الله‌فرجه نبودند؛ اما این سؤال باقی است که برای چه مردم را به انتظار تشویق کرده‌اند؟ پاسخ واضح است: برای اجرا در سطح جهان!^۱

گفتیم از حضرت آدم تا خاتم‌الأوصیاء علیهم‌السلام - نه خاتم‌الانبیاء - پیوسته در سطح جهان به شکل‌های گوناگون، دین ابلاغ می‌شد. اما در مرحله‌ی اجرا، اگر چه در بخش فردی ممکن بود هر زمانی انجام شود، ولی در بخش اجتماعی هرگز این اجرا به ظهور نرسید؛ زیرا برای اجرا در بخش اجتماعی و جهانی، تلاش رهبر به تنهایی کافی نیست و اگر چه او در مقام فردی، هم ابلاغ کرده باشد و هم اجرا، سرنگ دیگری در این قضیه وجود دارد که به انسان‌های مختار جامعه برمی‌گردد.

۱- برای توضیح می‌توانید به کتاب گفتارهایی پیرامون امام زمان، ص ۱۶۳ مراجعه کنید.

نتیجه‌ی کلی آنکه، جز علت اصلی غیبت، که تنها بر خداوند و ائمه معصومین علیهم‌السلام آشکار است، شاید بتوان گفت که مردم یکی از عوامل مؤثر در غیبت امام زمان و نیز طول مدت آن، چه در تعجیل و چه در تأخیر، هستند. چون امام به عنوان رهبر، مجری تامّ ابلاغ‌های حق تعالی در خودش است؛ پس در مقام اجرا، یاری مردم را در دو حوزه‌ی معرفت علمی و عملی می‌طلبد.

به همین دلیل امام در طول تاریخ، در بخش ابلاغ، فقهای والامقام از شیعه تربیت کرده است؛ حوزه‌های علمیه را از شیعیان خاص پر کرده و در هر زمان، درخشنده‌ترین ستارگان ابلاغی و علمی را در شیعیان و در مملکت شیعه پرورش داده است. اما این هنوز پایان کار نیست و نهضت و امتحان حضرت مهدی علیه‌السلام هم چنان ادامه دارد؛ چون هنوز تمحیص و غربال انجام نشده است.

پس بدانیم امروز صاحب‌الزمان علیه‌السلام در پشت پرده، بر همه چیز حاضر و ناظر است. من و شما را هم امتحان می‌کند. لذا عارف و صابر بودن ما در این است که معرفت امام داشته باشیم و در هر امر و دستورشان بدانیم در حال امتحان دادن هستیم. باید توجه کنیم مجری، ایشان است و ما باید آماده باشیم تا همکاری کنیم: "وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ..."^۱

اگر در این امتحان درست عمل کردیم، إن شاء الله زمینه‌ی ظهور امام فراهم خواهد شد؛ وگرنه تا وقتی من و شما طالب دنیا، منافع، جاه،

۱- سوره انفال، آیه ۶۰.

مقام، مال، خوشی و... باشیم و در سختی‌ها و فشارها پایداری نکنیم، سال‌ها هم بگذرد، خبری از ظهور نخواهد بود. برعکس، وقتی شهوت‌پرستی و دنیاخواهی را - که عوامل بریدن از اجرا و جدا شدن از رهبری سالم هستند - کنار بگذاریم و خود را از این امیال نفسانی منقطع کنیم، شرایط برای ظهور مهیا خواهد شد.

پس با توجه به اینکه گفتیم حضرت حجت عجل الله فرجه اصلی‌ترین محور امتحان امت آخرالزمان را در مملکت ایران و میان ما شیعیان قرار داده است، مسئولیت من و شما امروز در تأخیر یا تعجیل فرج به مراتب بیشتر از سایرین است. باید بدانیم چقدر لازم است تغییر وضع دهیم و در راه حق پایدار باشیم و با چه هدف و کیفیتی موظف هستیم توده‌های مردم را به سوی حق دعوت کنیم. هر چند کار بسیار مشکلی است؛ زیرا همیشه نمود با باطل بوده است؛ مثل کف روی آب دریا که با وجود پوچی، نمود دارد و آب را که در این مثال، حق و حقیقت است، زیر خود مخفی کرده و آن را در اقلیت و خفاء قرار داده است.

بنابراین هر چند در دنیا اکثر حکومت‌ها در اختیار حاکمان جور و باطل باشد، اگر اقلیتی پیدا شود که امام برای امتحان آنان، حکومتشان را از حاکم جور بگیرد و اجرا را به دست حاکم حق و سالم دهد و حجت را بر آنها تمام کند و اگر آن اقلیت در تبعیت این حاکم تلاش کنند و بگذارند در مسیر اجرا کار کنند، یعنی عارف و صابر باشند، می‌توانند به اکثریت تحت ظلم جهان، الگو و آگاهی دهند و بسیاری را در مدت کوتاهی به جبهه‌ی خود وارد کنند. این اتفاق، عملی است؛ اما عارف صابر می‌خواهد؛ نه عابد بدون اخلاق و نه عالم دنیاخواه،

مقام خواه و شهرت خواه! چرا که: "كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ..."^۱

این اقلیت، در زمان سایر ائمه علیهم السلام هم انگشت شمار بوده اند؛ حتی در زمان امام صادق علیه السلام که به ظاهر تعداد یاران بسیار زیاد بود. سدید صیرفی گفته است که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم؛ عرض کردم: به خدا که خانه نشستن برای شما روا نیست! فرمود: چرا ای سدید؟! گفتم: به خاطر بسیاری دوستان و شیعیان و یاورانتان؛ به خدا قسم اگر امیرالمؤمنین علیه السلام به اندازه‌ی شما شیعه و یاور و دوست داشت، تیم و عدی (نام دو قبیله) نسبت به او طمع نمی‌کردند [و حقش را غصب نمی‌کردند].

فرمود: ای سدید، فکر می‌کنی [این شیعیان که می‌گویی] چه اندازه باشند؟ گفتم: صد هزار! فرمود: صد هزار؟! عرض کردم: آری، بلکه دویست هزار! فرمود: دویست هزار؟! عرض کردم: آری، و بلکه نصف دنیا!

حضرت از سخن گفتن با من سکوت کرد؛ سپس فرمود: برایت آسان است که همراه ما تا ینبع بیایی؟ گفتم: آری... پس به راه افتادیم تا به زمین خاک سرخی رسیدیم و حضرت به سوی جوانی که بزغاله می‌چرانید نگریست. پس فرمود:

"وَاللَّهِ يَا سَدِيرُ، لَوْ كَانَ لِي شِيعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْجِدَاءِ، مَا وَسِعَنِي الْقَعُودُ!"

به خدا ای سدید، اگر به تعداد این بزغاله‌ها برایم شیعه بود، خانه نشستن بر

آنگاه پیاده شدیم و نماز خواندیم؛ چون از نماز فارغ شدیم، سوی بزغاله‌ها نگریستم و آن‌ها را شمردم؛ پس آن‌ها [تنها] هفده رأس بودند!

یعنی از آن همه شاگرد در زبان فدایی امام که او را می‌شناختند و قبول داشتند، به این تعداد هم یارش نبودند!

شاید امام می‌خواستند رمز دیگری هم بیان کنند. آن هم اینکه در این راه، اقلیت لازم است، نه اکثریت؛

بنابراین اساس، قضیه این است که تا وقتی مردم به آن مرحله نرسند که خطاهایی که برابر حضرت علی علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام و سایر ائمه علیهم السلام انجام دادند، مقابل امام زمان علیه السلام تکرار نکنند، خبری از ظهور حضرتش نخواهد بود. اما وقتی یاران، فدایی باشند، اگر چه تعدادشان خیلی کم باشد، زمینه‌ی ظهور فراهم می‌شود؛ البته فدایی واقعی، نه فدایی‌ای که حتی از گفتن حق می‌ترسد و حرکت نکردن در مسیر حق را با "... لا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ..."^۲ توجیه می‌کند!

زبیر بیست و پنج سال با امیرالمؤمنین علیه السلام بود، در جنگ‌ها شجاعت به خرج می‌داد و در مقام ابلاغ هم به ظاهر فدایی امام بود؛ ولی وقتی حضرت علی علیه السلام عهده‌دار اجرا شد، نتوانست در مقام اجرا با علی علیه السلام پیش رود. او با این کار نشان داد، عدل علی علیه السلام را فقط در حد تبلیغ قبول دارد؛ نه در عمل و اجرا!

امروز هم از این نوع تفکرها بسیار است. می‌گویند: دیگر زمان،

۱- الکافی، ج ۲، صص ۲۴۲-۲۴۳.

۲- سوره بقره، آیه ۱۹۵: خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید.

زمان پیشرفت و علم است و شلاق، تعزیر و خشونت باعث می شود مردم از دین زده شوند؛ یا می گویند: زمان، زمان آزادی است و نمی شود مردم را با قانون، محجبه کرد!

یعنی تا اجرا نبود، همه به یک روش معتقد بودند، در یک مسیر پیش می رفتند؛ ولی همین که صحبت از اجرا به میان آمد، آنان که روزی اسلام را امضاء کرده بودند، در مقام اجرا بر آن تبصره زدند.

امروز فقط گریه کردن و سینه زدن، درد ما را درمان نمی کند و اگر قرار بود با این ها، همه چیز درست شود، تا کنون شده بود. باید وظیفه مان را بفهمیم و بدانیم چه نوع فداکاری لازم بود تا غیبت رخ ندهد و اگر حالا شده، پایان یابد و حضرت حجت عجل الله فرجه ظهور کند. البته گریه و سینه زنی، خوب و لازم است؛ ولی کافی نیست و ما نباید خود را با این ها فریب دهیم. باید بدانیم ما هم به هر اندازه در تأخیر فرج قدم برداریم، قلب امام عجل الله فرجه را به درد آورده ایم!

لذا اگر غیبتی که درباره ی مهدی عجل الله فرجه واقع شد، درباره ی علی علیه السلام بود، شاید مردم می توانستند چنین سخنانی بگویند؛ ولی مسئله اینجاست که مردم را با علی علیه السلام امتحان کردند، با حسن و حسین علیهما السلام و فرزندان علیهم السلام هم امتحان کردند و دیدند که همکاری نکردند. با نواب خاص هم امتحان کردند، باز هم مردم درست عمل نکردند. با نواب عام هم در طول تاریخ، برای ابلاغ و اجرا، امتحان کردند.

البته شاید کسانی باشند که حقیقتاً در حد خودشان، هم اجرا کرده باشند و هم ابلاغ. این افراد نباید نگران باشند؛ که چه بمیرند و چه

بمانند، جزء اصحاب حضرت مهدی عجل الله فرجه هستند. چرا که به آنها با رجعت بشارت داده شده است:

”اللَّهُمَّ إِنْ خَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادِي حَتْمًا مَقْضِيًّا، فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَزِرًا كَفَنِي، شَاهِرًا سَيِّفِي، مُجَرِّدًا قَنَاتِي، مُلَبِّياً دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي.“^۱

پروردگارا! اگر میان من و او موتی که بر تمام بندگانت قضای حتمی قرار داده‌ای، جدایی افکند، پس مرا از قبرم برانگیز، در حالی که کفنم را ازار خود کرده و شمشیرم را از نیام برکشیده و لبیک گویان دعوتش را که بر تمام مردم شهر و دیار عالم است، اجابت کنم.

پس آنان که ابلاغ‌ها را در خود اجرا کردند و مبارزه و مجاهده نمودند تا اجرا را به عموم هم برسانند، هرگز از فیوضات مدینه‌ی فاضله‌ی حضرت حجت عجل الله فرجه محروم نمی‌مانند و محرومیت برای امثال ماست.

آمادگی و انتظار جهان برای ظهور

گفتیم بیشترین مسئولیت در زمان غیبت، بر گردن شیعه است؛ در نتیجه شیعه بیشتر از سایرین امتحان می‌شود و اگر در مسیر مسئولیت خود، بسیار کوشا باشد، زمینه‌ی ظهور عجل الله فرجه آماده خواهد شد.

حال این سؤال مطرح است که چه زمانی ما حقیقتاً ظهور امام زمانمان را - آن هم قبل از هر خواسته‌ی دیگری - می‌خواهیم و چگونه می‌توانیم بفهمیم در طلبمان صادق هستیم؟ چرا که در خواستن‌ها،

۱- مفاتیح الجنان، دعای عهد.

شرایط متفاوتی وجود دارد. خواستنِ انسان، گاهی با تمام وجود است و گاهی خواستنی، عادی است. درست مانند نوع بیماری و مراجعه‌ی ما به پزشک؛ در بیماری، گاهی میزان درد ما کم است؛ به همین دلیل خیلی برای مراجعه به پزشک، شوق نداریم و به تجویزهایش هم زیاد اهمیت نمی‌دهیم؛ اما همین که تب، درد یا فشارمان خیلی بالا رفت و اصطلاحاً از پا افتادیم، دربه‌در دنبال پزشک می‌گردیم و هرچه او بگوید، بدون نقص عمل می‌کنیم!

بر این اساس در میان مسلمانان و به ویژه شیعیان، کسی می‌تواند با تمام وجود ندای "یا صاحب‌الزمان" سر دهد و از خداوند "عَجَلُ عَلٰی ظُهُورِهِ" بخواهد که فشار و درد دوری از امام زمان عجل الله فرجه را حقیقتاً درک کرده باشد؛ و این میسر نخواهد بود، مگر با ابتلاء؛ چه ابتلاء تبلیغی که خود، تبعات و ابتلائاتی به دنبال دارد و چه ابتلاء اجرایی که سخت‌تر و تبعات آن به مراتب بیشتر است.

اما عده‌ی کثیری از انسان‌های جهان، نه شیعه هستند و نه حتی مسلمان؛ ولی می‌دانند روزی کسی خواهد آمد و آن‌ها را در مسیر آزادی از سلطه و ظلم جباران زمان، کمک خواهد کرد؛ از این رو دنبال مصلح هستند. اینان هم وقتی واقعاً خواهان امام زمان‌اند، که دردشان به حدّ نهایت رسیده باشد؛ مانند کسی که در حال غرق شدن است. هر چند ممکن است خودشان نفهمند که دلیل غرق شدنشان چیست!

اگر دنیای امروز - به خصوص غرب - را با چند دهه‌ی پیش مقایسه کنیم، می‌بینیم نوع خواسته‌های مردم و میزان تلاش آن‌ها برای رسیدن به این خواسته‌ها، یکسان نیست. پیش از این مردم برای

خواسته‌های دنیوی و شهوانی تلاش می‌کردند و به دنبال روزنه‌هایی در عالم ماده بودند تا از طریق آن به آرزوها و امیال نفسانی‌شان برسند؛ اما امروز می‌بینیم دیگر هیچ یک از آن آرزوها - که حالا آن‌ها را به دست آورده‌اند - خیلی از مردم را ارضا نمی‌کند؛ گویا اکثر جوامع، معنا را می‌خواهند.^۱

امروز پیوسته خبر می‌رسد که مکتب جدیدی به وجود آمد و مردم هم به آن هجوم می‌برند تا خود را به دریچه‌ای از عالم معنا برسانند. ممکن است اصلاً اسم پیغمبر و امام زمان را هم ندانند، ولی گرایشی فطری و درونی به سوی عالم معنا دارند که باعث رونق این مکاتب می‌شود. این گرایش، نشان می‌دهد که آن‌ها برای نجات از غرق شدن در ماده و نفس، دست و پا می‌زنند؛ یعنی از روی فطرت، ندای طلب مصلح و امام زمان عجل الله فرجه را سر می‌دهند.

امروز عموم توده‌های مردم - نه دولت‌ها و حکومت‌های جور- در سطح دنیا، تکیه‌گاه‌های امیدشان را از دست داده‌اند و دیگر نجات را نه در صنعت و پیشرفت علمی می‌بینند، نه در ارضای شهوت و نه در آزادی‌های بی حد و حصر! آمار با صراحت نشان می‌دهد که هیچ یک از این‌ها، درونشان را راضی نکرده است؛ یعنی از تمام آنچه زمانی آرزوی رسیدن به آن‌ها را داشتند، مأیوس شده‌اند. گویی مسافرانی هستند که کشتی آمالشان شکسته است و سرگردان و حیران مانده‌اند.

زمانی تکیه‌گاهشان کلیسا و دین بود، ولی از آن خسته و زده

۱- منظور آحاد و اقشار زیادی از مردم در سطح جهان است، نه حکومت‌ها.

شدند و گفتند علم به میدان بیاید تا ما به آمال و آرزوهایمان برسیم. مدتی با این علم پیش رفتند. اما دیدند این نوع علم که با هواهای نفسانی عده‌ای آمیخته شد، جنگ جهانی اول و دوم را به همراه آورد! بعد برای نجات خود به سازمان‌های عریض و طویل بین‌المللی و صلح جهانی متوسل شدند. قدرت‌ها را از ملل مختلف جمع کردند و کمیسیون‌های متنوع تشکیل دادند تا بتوانند در جهت صلح، امنیت و آرامش، تکیه‌گاهی برای خود بسازند. اما دیدند متأسفانه این هم نه تنها دردی از آنان درمان نکرد، بلکه با دادن "حقّ و تو" به بعضی کشورها - که خود از مسببان ناامنی در جهان بودند-، مشکلاتشان عدیده و کار بدتر شد! اگر زمانی بردگی فردی بود، حال بردگی، مملکتی شده بود و یک دولت، ده‌ها کشور را تحت بردگی و استعمارِ مُدرنِ خود درمی‌آورد!

امروز اکثر مردم به این باور رسیده‌اند که دیگر دینِ صوری، علم یا سازمان‌های صلح و امنیت جهانی، هیچ کدام مشکلاتشان را حل نمی‌کند و آن‌ها را به آرامش نمی‌رساند. در نتیجه همه در آرزوی آمدن مصلح هستند. کاری هم ندارند که این مصلح کیست، فرزند کیست، کجاست و...؛ اما بر اساس فطرت دنبال تکیه‌گاهی می‌گردند که بیاید و نجاتشان دهد.

به این ترتیب ابتلاء، آگاهی و مجاهدت‌های شیعه، در کنار آمادگی جهانی، زمینه را برای جواب ندای "یا صاحب‌الزّمان" آماده می‌کند.

رابطه‌ی ظلم و جور، با ظهور امام

یکی از بحث‌های مهمی که در جامعه‌ی امروزی مطرح است، این است که آیا باید زمین پر از ظلم و جور شود، تا امام ظهور کند؟! آیا ما باید بر این ظلم و جور بیفزاییم، یا خیر؟ و اگر چنین نیست منظور از این روایت که می‌فرماید: "يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا"، چیست؟

"يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا"، به این مفهوم نیست که باید دنیا پر از ظلم و جور شود تا حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه بیاید. اما متأسفانه عده‌ای با القائنات استعمار و شیاطین جنی و انسی، این مسئله را هم مثل بسیاری از تعالیم دینی، به غلط تعبیر کرده‌اند.

این خطای در بینش تا حدی پیش رفته که برخی از قائلین به مهدویت، عقیده دارند چون برای ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه جهان باید پر از ظلم و جور شود، پس ما هم باید در ایجاد ظلم کمک کنیم تا امام زودتر بیاید! یعنی اولاً اجازه دهیم ظالمان کارشان را بکنند و ثانیاً خودمان هم در حدّ توان در این عبادت عظمی شریک شویم و به ظلم، دامن بزنیم! اما هم نقل و هم عقل، این عقیده را رد می‌کند.

اینان نمی‌دانند که ظلم و جور، ظرف ظهور است، نه شرط ظهور؛ چرا که اگر ظلم و جور، شرط ظهور بود، اصلاً غیبت معنا نداشت؛ زیرا یکی از عواملی که در غیبت حضرت مؤثر بوده، همین ظلم و جور بوده است؛ حال چگونه ممکن است همان چیزی که عامل غیبت است،

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸: زمین را از عدل و داد پر می‌کند، چنان که از جور و ستم پر شده باشد.

شرطِ ظهور هم باشد؟! این دو نقیض چگونه با هم جمع می‌شود؟ اگر قرار بود امام با پر شدن جهان از ظلم و جور ظهور پیدا کند، چه ظلم و جوری بدتر از عاشورا و بدتر از کارهایی که معاویه و یزید رضی الله عنهما کردند؟! یا چه ظلم و جوری وقیح‌تر از آنچه خلفای عباسی در قالب تزویر در دین انجام می‌دادند؟!

حضرت مهدی عجل الله فرجه زمانی غیبت کرد که ظلم و جور به حدّ نهایت خود رسیده بود. وقتی امام در چنین اوضاعِ ظالمانه‌ای غایب شده است، چطور ممکن است همین شرط ظهورش باشد؟!

از سوی دیگر اگر واقعاً همین طور باشد که این عده معتقدند، پس وقتی امام زمان عجل الله فرجه ظهور کند، باید اولین احسنت و تشویقش را نثار آمریکا و اسرائیل کند که بهترین عبادت را انجام داده‌اند و با این همه ظلم و جور، زمینه‌ی ظهور حضرتش را فراهم کرده‌اند! زیرا اگر این همه مردم مظلوم را نمی‌کشتند و این همه بدبختی به بار نمی‌آوردند، امام ظهور پیدا نمی‌کرد! با این وصف لابد آن عده‌ای هم که نماز خواندند، روزه گرفتند و مجاهده کردند، باید از شمشیر حضرت عجل الله فرجه بگذرند؛ چون با جهاد، زندان رفتن، قیام و تشکیل حکومتِ اسلامی، راه ظلم را بستند؛ در حالی که باید می‌گذاشتند جهان به شکل‌های گوناگون، بیشتر در منجلابِ ظلم و فساد فرو رود!

واقعاً انسان چگونه می‌تواند این قدر از مسیر حق جدا شود که

چنین عقیده‌ای داشته باشد؟!

حقیقت این روایت، آن است که شاگردانِ ناخلفِ بیچاره، آن قدر

خطأ می روند که خسته می شوند و حقیقتاً ظهور منجی را می خواهند. آن وقت حضرت مهدی عجل الله فرجه به اذن الهی و آن گاه که حق تعالی بخواهد، می آید و زمین را پر از قسط و عدل می کند؛ همان گونه که پر از ظلم و جور شده است. پس ظلم و جور، ظرف ظهور امام است؛ نه شرط ظهورش.

به عبارت دیگر شاگردان مدرسه‌ی هستی، وقتی معلم سر کلاس نیست و کلاس شلوغ شده است، چند دسته می شوند. عده‌ای می گویند: به ما چه ربطی دارد؟! ما گوشه‌ای می نشینیم و سکوت می کنیم و نماز و روزه‌مان را به جا می آوریم؛ کم کم بقیه سروصدا می کنند و اینجا کاملاً شلوغ می شود، آن وقت معلم - که امروز غایب است - می آید و همه چیز را درست می کند. ما حق اعتراض به ظلم را نداریم و اگر الآن کلاس را ساکت کنیم، در کار معلم دخالت کرده‌ایم؛ چون او زمانی می آید که همه جا پر از ظلم شده باشد. پس باید کنار بنشینیم و به کار خود مشغول باشیم، این ظالمین را هم به حال خود رها کنیم؛ یعنی دین از سیاست جدا!

عده‌ای هم می گویند: "أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ..."^۱؛ بهترین اعمال، انتظار فرج است و این انتظار زمانی پایان می گیرد که زمین پر از ظلم و جور شود. پس حال که معلم نیست، برویم از حیاط مدرسه، چند بچه‌ی شلوغ و خرابکار بیاوریم و کلاس را از آنان پر کنیم تا شلوغ کنند و معلم بیاید. اصلاً منتظر واقعی کسی است که این بچه‌های

ناخلف را زیاد کند و خود هم طبل بگیرد و سروصدا و شلوغی راه بیندازد؛ تا فضا پر از ظلم و جور شود و آن وقت معلم بیاید و کلاس را آرام کند؛ یعنی به ظلم دامن می‌زنند!

اما در این میان عده‌ای هستند که می‌گویند: نه این، نه آن؛ بلکه ما بخواهیم یا نخواهیم، از این بچه‌های ناخلف، زیاد است. پس بیاییم در مسیر هدایت و روشنگری کار کنیم. یعنی وظیفه‌ی ما نه سکوت است و نه دامن زدن به ظلم و جور؛ بلکه باید هم خود آگاه شویم و هم دیگران را آگاه کنیم؛ تا زمینه برای "يَعْمَلُوا الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا" آماده شود. چون ظلم و جور، ظرف ظهور است و اگر در این ظرف، چند نفر کار اصلاحی انجام دهند، نه تنها کار بدی نکرده‌اند، بلکه اصلاً منتظر واقعی، همین‌ها هستند.

پر شدن زمین از ظلم و جور، یعنی همه به ستوه می‌آیند و برای ظهور مصلح حقیقی، آمادگی پیدا می‌کنند. چون می‌بینند تمام روزنه‌هایی که برای آرامش و امنیتشان تصور می‌کردند، بسته شده است.

سخن آخر

دیر زمانی است انتظار دیدار چهره‌ی مبارک و نورانی‌ات را می‌کشیم و به آغاز نهضت مقدّست امید داریم. دل‌های ما همه در غربت تو نگران و چشمانمان در هجر تو گریان است. ذکر ما، نام و یاد توست. مهدی جان، تو با عظمت و جودت، این تقصیر را نادیده بگیر که برخی از ما، یادت را چون یاد دیگران پنداشته‌ایم و نامت را به فراموشی سپرده‌ایم!

عزیز و محبوب گمشده‌مان، اگر دیروز مظلومیت را در چهره‌ی نورانی امیرمؤمنان، علی علیه السلام می‌دیدیم که نابخردانی به فکر و یاد آن امام بزرگوار نبودند و او را در مشکلات و مصائب تنها گذاشتند، در این زمان هم مظلومیت و غربت تو را می‌بینیم که کوتاه‌فکرانی تو را همانند دیگران می‌دانند و بلکه گاه، تو را دیرتر از دیگران به یاد و زبان می‌آورند!

ای امام عزیز، تو با لطف و عنایت این کوتاهی را از ما نادیده

بگیر. می بینیم زمانی را که همگان ادعای دوستی ات دارند، اما در دل‌ها از محبت اثری نیست! چگونه می شود کسی ادعای عشق تو را داشته باشد، اما خود و فرزندان و قومش را بر تو مقدم دارد؟! چگونه ممکن است کسی به یاد تو باشد، اما در مجالسش نامی از تو به میان نیاورد؟! کسی که با تو و روحش در ارتباط با توست، شب و روز به یاد تو و دنبال توست. آیا من که مدعی دوستی تو هستم، چنینم که خود را فراموش کنم و تنها تو را در وجودم زنده بدارم؟! مهدی جان، با بزرگی ات از این کوتاه فکری من بگذر!

داعیان محبت تو، گاه خورشید وجودت را فدای شمع‌های ساخته‌ی دست خویش می کنند؛ به نور کم و فروغ شمع، دل خوش می دارند و مجالسشان را با آن زینت می دهند؛ حال آنکه غافل‌اند خورشیدی در پس پرده‌ی ابر است! ای عزیز، این جهالت را نادیده بگیر.

ای پدر بزرگوار و مهربان، ای عاشق هدایت انسان‌ها و ای شایسته‌ترین فرد در روی زمین، نگذار با وارد شدن در وادی جهالت، قلب نازنینت را به درد آوریم و با غوطه‌ور شدن در غفلت‌ها، لیاقت ارتباط با تو را از دست بدهیم. دستان را بگیر که خود را وقف تو، تبلیغ تو و خرق حجاب‌های تالو نور خورشید وجودت کنیم.

امروز تو نماینده‌ی خدا هستی و تویی که مزه‌ی عدالت و دادگستری را در کام جهانیان می ریزی. تو وعده‌ی خدایی و آخرین سلاله‌ی پاک پیغمبر ﷺ؛ خورشید حقیقی هستی و حجت حقیقی که "لولاک لساخت الأرض بأهلها". تو امید آخرین و آخرین امیدی؛ تو

آرزوی ما و نور چشمان مایی.

آرزو می‌کنیم قدم‌های نازنینت را بر قلبمان بگذاری و جرعه‌ای از شربت شیرین حضور، ارتباط و دیدارت را به ما بنوشانی.

مهدی جان، تو خود می‌بینی و آگاهی که هنوز عاشقانی دل‌سوخته و مریدانی پابرجا داری که در فراق سوزها و ناله‌ها دارند و صدای یا صاحب‌الزمان خود را به گوش خلایق می‌رسانند. تو خود شاهدی در میان ما یارانی برایت یافت می‌شوند که تار مویی از تو را به تمام عالم نمی‌دهند و از هیچ چیز نمی‌هراسند، جز خدای یکتا. تو گواهی که فداییانی گوش به فرمان در این نهضت، خود را برای فرمان تو و نایب آماده کرده‌اند، تا چون پروانه، گرد شمع وجودت بگردند و فدایت شوند. آنان به یاد تو اند و شیرینی محبت را چشیده‌اند؛ و حاضر نیستند یاد و ذکر و عشق تو را با چیز دیگری عوض کنند.

ای مهربان‌ترین پدر و ای مشفق‌ترین، آگاه‌ترین، حاضرترین و ناظرترین، یاران تو موفق به دیدارت نیستند. در این زمان، ظلمت چنان عمیق است که خشک و تر با هم می‌سوزند. ظلم و ستم‌های آخرالزمان، همگان را از انوار وجود تو بی‌بهره کرده است. اما یاران با نام و یاد تو روز و شب را سپری می‌کنند؛ در ذکر تو، چو مستان، سر از پا نمی‌شناسند و منتظر الطاف و عنایات پدران‌ات هستند. هر جا اسم و یاد تو باشد، مشتاقانه می‌روند و هر مکانی که اسم تو بر آن است، مقدس می‌دارند. آنان در فراق و غربت گریه‌ها دارند و دعا برای ظهورت را بر هر چیز مقدم داشته‌اند؛ منتظرند که تو با دست مبارکت، روح‌های آلوده‌شان را تطهیر کنی و ارزش و لیاقت تشرّف به محضرت

را به آنان عنایت فرمایی؛ که کرم و احسان در خاندان شما ودیعه‌ی الهی، و لطف و مهربانی، جزء سیره‌تان است.

ای رادمرد منتخب خدا، ای حاکم بر زمین و زمان، ای حاکم بر دل‌ها و وجودها، ای حاکم بر هستی ما، ای همه چیز ما و ای تار و پود ما، مهدی جان، تو خود، ظهور دولت را از خدا بخواه و زمین و زمان ظلمانی را نور بخش، که ما همگان به دعای تو و به فرجت محتاجیم. بیا که همه دانستیم، فهمیدیم و چشیدیم فقط تویی که از هر خطا به دوری و از هر جهلی، پاک. تو باید حاکم دل‌ها و دنیای ما باشی و حکومت جان و جسممان را به دست گیری. ای فرزند پاک و گمشده‌ی فاطمه علیها السلام، ای محبوب دل علی علیه السلام، فقط تو آن قدرت و لیاقت را داری. بیا! بیا و این تیرگی‌ها را از میان بردار و با آب محبت، از سرچشمه‌ی کوثر جدّ و جدّه‌ات، این سیاهی‌ها را از قلوب ما کنار بزن.

إن شاء الله

منابع:

- ۱- قرآن مجید، ترجمه‌ی آقای بهرام‌پور و آقای آیتی.
- ۲- نهج البلاغه، ترجمه‌ی آقای دشتی.
- ۳- ادب فنای مقربان، آیه‌الله جوادی آملی.
- ۴- إرشاد القلوب إلى الصواب، شیخ حسن دیلمی، انتشارات شریف رضی.
- ۵- آشتی با امام عصر، دکتر علی هراتیان، نشر آفاق، تهران، ۱۳۸۴ه.ش.
- ۶- امام زمان و شیخ مفید، سید جعفر رفیعی، انتشارات یاران قائم علیه السلام، ۱۳۷۸ه.ش.
- ۷- امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی علیه السلام، فروغ‌السادات رحیم‌پور، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۱ه.ش.
- ۸- امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام، سید مرتضی علم الهدی،

انتشارات مسجد جمکران، چاپ اول، ۱۳۷۵ ه.ش.

۹- امامت، علامه حسن حسن‌زاده آملی، انتشارات قیام، قم، چاپ اول، ۱۳۷۶ ه.ش.

۱۰- بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی.

۱۱- بحر المعارف، مولی عبدالصمد همدانی، تحقیق و ترجمه‌ی حسین استادولی، انتشارات حکمت، چاپ اول (ویرایش جدید)، ۱۳۸۷ ه.ش.

۱۲- برای ای آفتاب صبح امید، صدرالدین هاشمی دانا، انتشارات بدر.

۱۳- تحف العقول.

۱۴- تفسیر المیزان، علامه طباطبایی.

۱۵- تفسیر فرات الکوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، بیروت، مؤسسة النعمان، ۱۴۱۲ ه.ق.

۱۶- تفسیر قمی ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، بیروت، مؤسسة الاعلی للمطبوعات، ۱۴۱۲ ه.ق.

۱۷- تقوا در گفتار امام زمان علیه السلام، سید حسین حسینی، شرکت نشر و تبلیغ نیک معارف، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ ه.ش.

۱۸- توجهات ولی عصر به علما و مراجع تقلید، عبدالرحمن باقرزاده بابلی، انتشارات لاهیجی، چاپ اول ۱۳۷۹ ه.ش.

۱۹- توهم در دیدار امام زمان علیه السلام، فاطمه لطفی آذر، انتشارات پرتو واقعه، چاپ اول، ۱۳۸۶ ه.ش.

۲۰- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، قم، انتشارات

اخلاق، ۱۳۷۷ ه.ش.

۲۱- جاذبه و دافعه‌ی علی علیه السلام، استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات
صدرا.

۲۲- چشم به راه مهدی، جمعی از نویسندگان، مرکز انتشارات دفتر
تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵ ه.ش.

۲۳- خورشیدی که از مکه طلوع می‌کند، محمد خادمی شیرازی، مرکز
نشر آثار شیعه.

۲۴- دادگستر جهان، ابراهیم امینی، انتشارات شفق، زمستان، ۱۳۷۱ ه.ش.

۲۵- راز پنهانی و رمز پیدایی، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، نشر نیک
معارف، چاپ اول، ۱۳۸۴ ه.ش.

۲۶- راهی به سوی نور، علیرضا نعمتی، انتشارات باقری، چاپ چهارم،
۱۳۷۷ ه.ش.

۲۷- سلسله نوارهای درسی شناخت امام زمان علیه السلام، فاطمه لطفی آذر.

۲۸- شکر نعمت، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، نشر حمزه، ۱۳۸۶ ه.ش.

۲۹- عبادت عاشقانه، استاد کریم محمود حقیقی، انتشارات حضور،
چاپ پنجم، ۱۳۸۴ ه.ش.

۳۰- عصر زندگی، محمود حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ
سوم، ۱۳۸۰ ه.ش.

۳۱- فرهنگ فارسی عمید، حسن عمید، انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم،
۱۳۷۶ ه.ش.

۳۲- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتاب الاسلامیه.

- ۳۳- کشف المحجّة یا فانوس، اسدالله مبشری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۳۴- کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۹۵ه.ق.
- ۳۵- گفتارهایی پیرامون امام زمان، دکتر سید حسن افتخارزاده، انتشارات نیک معارف، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ه.ش.
- ۳۶- مبانی معرفتی مهدویت، اصغر طاهرزاده، گروه فرهنگی المیزان، چاپ اول، ۱۳۸۵ه.ش.
- ۳۷- مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی.
- ۳۸- مجالس حضرت مهدی، محمد رضا باقی اصفهانی، چاپ صدر، چاپ اول، ۱۳۷۸ه.ش.
- ۳۹- مجموعه فرمایشات بقیةالله، مرحوم آیه الله شیخ محمد خادمی شیرازی، چاپ دوم، ۱۳۷۷ه.ش.
- ۴۰- محجّة البیضاء، نوشته‌ی مرحوم فیض کاشانی.
- ۴۱- معرفت امام عصر، دکتر سید محمد بنی هاشمی، نشر نیک معارف، چاپ چهارم.
- ۴۲- مکیال المکارم در فوائد دعا برای حضرت قائم، سید معدی حائری قزوینی، انتشارات مهر قائم.
- ۴۳- نبوت و امامت، علی الله وردیخانی، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۹ه.ش.
- ۴۴- نجم الثاقب، میرزا حسین نوری، قم انتشارات جمکران، ۱۳۷۷ه.ش.

- ۴۵- نرم افزار معجم؛ مرکز معجم فقهی.
- ۴۶- نرم افزارهای مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نورسافت):
گنجینه‌ی روایات، جامع التفاسیر، جامع الأحادیث، عرفان، نورالسیرة،
نورالجنان، مثنوی و.....
- ۴۷- نعمت آفتاب، دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، نشر حمزه، ۱۳۸۶ ه.ش.
- ۴۸- نوید امن و امان، لطف الله صافی گلپایگانی، قم، انتشارات
حضرت معصومه، ۱۳۷۵ ه.ش.
- ۴۹- وظیفه‌ی مردم در غیبت امام زمان، آیت الله حاج میرزا محمد تقی
موسوی اصفهانی، انتشارات دبستانی.
- ۵۰- ولایت کلیه، سید حسن میر جهانی طباطبایی، تهران، ۱۳۵۱ ه.ش.

از سلسله مباحث استاد فاطمه میرزایی (لطفی آذر)

منتشر شده است:

- ۱- سر قرآن
- ۲- طلب حق
- ۳- آئین زندگی
- ۴- فاطر هستی
- ۵- رمضان ضیافت الله
- ۶- آمادگی برای ظهور
- ۷- دعا از اجابت تا اصابت
- ۸- زیارت از حرم تا حریم
- ۹- سر سحر (شرح دعای سحر)
- ۱۰- امتحان امت در زمان غیبت
- ۱۱- توهم در دیدار امام زمان (عج)
- ۱۲- معرفت نور تا عصر ظهور (۵ جلد)
- ۱۳- تأثیر امام در تعدیل عواطف (۳ جلد)